اطلس تاریخ ایران

کلّیات تاریخ ایران

قبل از میلاد مسیح و بعد از میلاد مسیح

پارینه سنگی قدیم 1000000

پارینه سنگی میانه 40000

پارینه سنگی جدید 35000

فرا پارینه سنگی 18000

نوسنگی 12000

آغاز شهر نشینی 6500

شهر نشینی 6000

آغاز نگارش 3600

ایلامیان 3000

مادها 700

هخامنشیان 500

سلوکیان 300

اشکانیان 200 تا 200 بعد از میلاد

ساسانیان

خلفای راشدین

خلفای بنی امیه

طاهریان

صفاریان

اولین حکام سلسله هایی که بر ایران حکومت کرده اند

نام سلسله	اولین حاکم	سال شروع حکومت
مادها	دیااکو	۷۰۸ قبل از میلاد
هخامنشیان	کوروش	۵۵۰ قبل از میلاد
اشکانیان	اشک	۲۵۰ قبل از میلاد
ساسانیان	اردشیر بابکان	۲۲۴ میلادی
امویان	معاویه	۱ هجری شمسی
عباسیان	السفاح	۹۲ هجری شمسی
طاهریان	طاهر	۱۶۵ هجری شمسی
صفاریان	یعقوب لیث	۲۱۹ هجری شمسی
سامانیان	نصر	۲۳۸ هجری شمسی
آل زیار	مرداویج	۲۷۶ هجری شمسی
آل بویه	حسن رکن الدوله	۲۸۰ هجری شمسی
دیالمه	کاکویه	۳۵۸ هجری شمسی
غزنویان	سبکتکین	۳۱۱ هجری شمسی
آل افراسیاب	بغراخان	۳۲۹ هجری شمسی
آل مأمون	ابوعلی مأمون	۳۴۵ هجری شمسی
سلجوقیان	طغرل	۳۸۹ هجری شمسی
خوارزمشاهیان	قطب الدین محمد	۴۵۰ هجری شمسی
غوریان	محمد بن سوری	۵۰۳ هجری شمسی

ایلخانیان	اوکتای قاآن	۵۸۹ هجری شمسی
چوپانیان	امیر چوپان	۶۷۶ هجری شمسی
ایلخانیان	شیخ حسن	۶۹۶ هجری شمسی
آل اینجو	محمود شاه	۶۸۹ هجری شمسی
مظفریان	امیر مبارزالدین	۶۹۶ هجری شمسی
ملکوک کرت	امیر عزالدین عمر	۶۱۲ هجری شمسی
سربداران	خواجه عبدالرزاق	۶۹۸ هجری شمسی
قراختائیان	یراق حاجب	۵۷۹ هجری شمسی
اتابکان یزد	رکن الدین رسام	۵۵۰ هجری شمسی
اتابکان لرستان	ابوطاهر	۵۵۲ هجری شمسی
اتابکان فارس	مظفرالدین سنقر	۵۰۳ هجری شمسی
اتابکان شام و دیار بکر	عمادالدین زنگی	۴۴۱ هجری شمسی
اتابکان آذربایجان و عراق	اتابک ایلدگز	۴۹۱ هجری شمسی
تیموریان	امیر تیمور	۷۶۴ هجری شمسی
قراقویونلو	قرامحمد	۷۶۹ هجری شمسی
آق قویونلو	قراعثمان	۷۶۹ هجری شمسی
صفویه	شاه اسمعیل	۸۶۵ هجری شمسی
افشاریه	نادر	۱۱۰۸ هجری شمسی
زندیه	کریم خان	۱۱۲۳ هجری شمسی
قاجاریه	آغامحمد خان	۱۱۶۰ هجری شمسی
پهلوی	رضا خان	۱۳۰۲ هجری شمسی

پــارینه سنگی قــدیم 1000000

به استناد دست افزارهای سنگی ساده ای که از انسان در مناطق شرقی و جنوب شرقی قاره آفریقا به دست آمده است، از پیدایش انسان بر روی این کره خاکی حدود چهار میلیون سال می گذرد. این دوره را انسان شناسان دوران " پارینه سنگی " نامیده اند و بر حسب تغییراتی که به مرور زمان در کاراکتر شدن این دست افزارها پدید آمده، دوران پارینه سنگی به سه دوره قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است.

بررسیهای باستان شناسی – انسان شناسی در ایران امروزی برای شناسایی دوره پارینه سنگی، هم جدید و هم محدود است. به دلیل همین دو امر، اطلاعات به دست آمده نیز بسیار ناچیز و در محدوده ظن و گمان است. ولی به نظر می رسد که با توجه به جغرافیای طبیعی و وضعیت اقلیمی ایران، در این سرزمین دستهای کوچکی از انسان به صورت پراکنده قادر به زیست و تامین نیازهای غذایی خود بوده اند. این گروهها با جمع آوری فرآورده های نباتی که در ایران به صورت خود رو قابل گرد آوری و استفاده بوده اند و همچنین با شکار حیوانات و صید آبزیان و شاید پرندگان، غذای مورد نیاز خود را تامین می کردند و در امر تامین غذا از ابزارهای بسیار ساده و متناسب با تهیه نوع غذا از سنگ، چوب و استخوان حیوانات سود می جستند. به دلیل قدمت این دوره، وسایل و ابزارهای ساخته شده از چوب و استخوان به کلی از بین رفته است و فقط ابزارهای سنگی را انسان شناسان با بررسیهای باستان شناسی از قسمتهای مختلف ایران جمع آوری کرده اند.

چون آثار دوره پارینه سنگی قدیم را که در چند منطقه از ایران گزارش کرده اند، بر اساس یک فصل بررسی ارائه شده است، در صحت آنها هنوز نکات ابهام آمیزی وجود دارد. ولی، از آنجا که این گزارشها در حال حاضر در نوشته های مربوط به این دوره از حیات انسان در ایران، تا به دست آمدن مدارک دقیقتر، راه یافته است، ناچار به ارائه آنها به عنوان اسناد و مدارک دوره پارینه سنگی در ایران، مخصوصا" دوره قدیم آن، هستیم. این مدارک از سه منطقه ایران شناسایی شده اند که عبارتند از:

۱- منطقه ای در نزدیکی " بقبقو " در حدود یکصدو چهل کیلومتری مشهد در اطراف بستر خشک کشف رود خراسان.

۲- آثاری شامل چند افزار سنگی از منطقه ای واقع در آذربایجان، در مثلث بین مراغه، تبریز و میانه، نیز به دست آمده است که بنا به گزارش متعلق به دوره پارینه سنگی قدیم است.

۳- ابزار سنگی به دست آمده از منطقه لدیز سیستان که قدمتی برابر با یکصد هزار سال قبل دارند و از نظر فن ابزار سازی، آنها را جزو نوع آشولین(Acheulean) یعنی جدیدترین ابزارهای سنگی دوره پارینه سنگی قدیم طبقه بندی کرده اند.

با توجه به چگونگی پراکندگی و توزیع مناطق معرف دوره پارینه سنگی قدیم در ایران، جای هیچ گونه تردیدی نیست که بررسی و تحقیق درباره پارینه سنگی قدیم در ایران به تنهایی و بدون در نظر گرفتن و ضعیت مناطق همجوار امکان پذیر نیست. از طرفی، مطالعات مربوط به دوره پارینه سنگی قدیم در مناطق همجوار یا انجام نشده است و یا چنان مغشوش و غیر قابل قبول است که قابل استناد نیستند. مثلا در ترکمنستان مطالعاتی که در این دوره انجام شده به هیچ صورت با واقعیت علمی مطابقت ندارد. زیرا تمامی آثار سنگی قبل از استقرار در آن نواحی، به دوره میان سنگی و نوسنگی منسوب شده اند. علاوه بر موارد فوق، باید افزود که تعیین قدمت آثار از طریق استفاده از روشهای علمی مانند آزمایشات موسوم به پتاسیم آرگون (Potassium Argon) و تعیین جهت قطب مغناطیسی

(gnetic Polarity Chronology) و یا مقدار اورانیوم توریوم (Uranium Thorium) که در دیگر نقاط جهان با موفقیت برای تعیین تاریخ دوره های پارینه سنگی به کار رفته است، هنوز بر روی آثار به دست آمده از ایران انجام نشده. به علاوه، وضعیت مربوط به دورانهای زمین شناسی از جمله دوره پله ایستوسین (Pleistocene) یعنی دوره که در آن انسان بر کره زمین پدیدار شده است، در ایران تاریک و مبهم می باشد.

پـارینه سنگی مـیـانه 40000

شواهد مربوط به دوره پارینه سنگی میانه در ایران بهتر از دوره قبلی است.آثار این دوره از نقاط مختلف ایران به دست آمده است.از نظر قدمت، این دوره در محدوده ای از تاریخ واقع شده است که آنجا آزمایشات کربن ۱۴ برای تعیین قدمت آثار ممکن است.از این رومیتوان اطلاعات دقیقتری از وضعیت فرهنگی این دوره فراهم کرد.به نظر میرسد که این دوره فرهنگی در ایران از حدود یکصد هزار سال تا هشتادهزار سال پیش آغاز شده است.

بیشتر ابزارها و تولیدات سنگی این دوره را می توان از نوع موسترین (moustrian) طبقه بندی کرد. تولید این نوع ابزارها از غرب اروپا تا شمال آفریقا، و خاور نزدیک تا آسیای مرکزی رایج بوده است. هر چند تاریخ دقیق افول فرهنگ دارای دست افزار نوع موسترین در ایران کاملا" روشن نیست، ولی به نظر اکثر قریب به اتفاق انسان شناسان، این فرهنگ در حدو چهل هزار سال پیش پایان یافته است. بنابر این منطقی به نظر می رسد که طول این دوره فرهنگی را در ایران بین شصت تا پنجاه هزار سال پیش تصور کنیم .

محلهای باستانی معرف این دوره فرهنگی در ایران، بیشتر مناطق رشته جبال زاگرس، نواحی آذربایجان، کردستان و لرستان شناسایی شده اند. در مازندران، خراسان و خوزستان نیز آثاری از این دوره به دست آمده است. در داخل فلات مرکزی ایران

در حوالی تهران یک محل، و محل دیگر در کرمان معرفی شده است. در ناحیه " لادیز " در بلوچستان که مرکز فرهنگ لادیزیان می باشد، هنوز آثاری از دوره موسترین گزارش نشده است. بهترین نمونه های این دوره فرهنگی، از نقاط مختلف باستانی نزدیک خرم آباد در لرستان شناسایی شده اند. آثار به دست آمده از غارهای " کنجی " غاریا پناهگاه سنگی " ارجنه " (ارژنه) غار " قمری پناهگاه سنگی " هومیان " که در ناحیه کوهدشت خرم آباد قرار گرفته اند، (که محل اخیر، در ارتفاع حدود ۲۰۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است و در زمره مرتفع ترین محلهایی می باشد که آثار دوران سنگ در خاور نزدیک از آن به دست آمده است) ، معرف دوره پارینه سنگی میانه در لرستان هستند. در ناحیه " هلیلان " در دره رودخانه سیمره که در ارتفاع حدود ۹۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است نیز، در هفت نقطه آثار دوره پارینه سنگی میانه شناسایی شده است که از آن جمله اند:" پل پاریک " ، " غارویلا" و " غارهوشی" .

در " کاگیکا" در نزدیکی شهر کرمانشاه نیز آثار این دوره شناسایی شده است.

در همین منطقه، در " غار بیستون " و پناهگاه سنگی " ورواسی " و نزدیک آنها در غار " خار " آثاری از دوره پارینه سنگی میانه با ابزارهای سنگی مشخصه نوع موسترین مورد شناسایی قرار گرفته اند.

علاوه بر این مناصق که باید آنها را مراکز تجمع گروهای متعلق به دوره پارینه سنگی میانه تصور کرد، از نقاط باستانی پراکنده در ایران از قبیل : جهرم فارس و محلی واقع در دره رود کر در نزدیکی شیراز و همچنین، نزدیک " تل ابلیس "در کرمان و یا " غاز تمتمه " در نزدیک دریاچه ارومیه نیز، آثار دوره موسترین شناسایی شده است. در غار " که آرام " در گرگان نیز آثاری مشابه آثار موسترین جبال زاگرس به دست آمده است. اخیرا" نیز، نگارنده موفق به یافتن آثار دوره پارینه سنگی میانه در حوضه مسیله واقع در نزدیکی ورامین در جنوب تهران گردیده است.

پـارینه سنگی جـدیـد 35000

اکثر آثار به دست آمده از دوره پارینه سنگی جدید در ایران از منطقه زاگرس جمع آوری شده اند و با وجود اینکه در ادوات سنگی تنوع زیادی دیده می شود. به نظر می رسد که نحوه زندگی و فن ابزارسازی از دوره پارینه سنگی میانه به جدید، در منطقه زاگرس تدریجی بوده است.

یکی دیگر از ویژگیهای فرهنگی دوره پارینه سنگی جدید، تاثیر ویژگیهای فرهنگی منطقه ای و محلی در نحوه ساخت ادوات و ابزارهای سنگی است. آثار این دوره که از غار " یافته " واقع در نزدیکی خرم آباد لرستان به دست آمده اند، قدمتی در حدود سی پنج هزار سال دارند. یکی از ویژگیهای صنعتی دوره پارینه سنگی جدید در ایران، ساختن ادوات سنگی بسیار

ریز چک است که اصطلاحا "ریزتیغه" نامیده می شوند. در خرم آباد، علاوه بر غار "یافته" از غارهای " ارجنه" و " پاسنگر" نیز آثار این دوره به دست آمده است. در غرب ایران در غار "خر" و پناهگاه سنگی " ورواسی " نزدیک کرمانشاه نیز آثار دوره پارینه سنگی جدید شناسایی شده است.

در دره هلیلان در غارهای " مارزور " ، " مارگورگلان سراب " ،" دارمار" و غار " گوگل " آثاری متعلق به اواخر دوره پارینه سنگی جدید ایران شناسایی شده است. هر چند به طور دقیق آغاز و پایان این دوره در ایران به روشنی معلوم نسیت، ولی به نظر می رسد در حدود یازده هزار سال پیش این فرهنگ در ایران ادامه داشته تا اینکه سرانجام با شروع دوره فراپارینه سنگی این دوره خاتمه پذیرفته است.

فـرا پـارینه سنگی 18000

اگر چه اکثر محققین آغاز این دوره را در منطقه زاگرس از حدود سیزده هزار سال پیش تصور کرده اند، ولی عده ای معتقدند از حدود بیست هزار سال پیش این فرهنگ از فرهنگ دوران پارینه سنگی مشتق گردید و تا آغاز دوران تولید غذا از طریق کشاورزی و دامداری، ادامه پیدا کرد. عده ای از باستان شناسان نیز قبلا" این دوران را به نام میان سنگی مورد مطالعه قرار داده بودند. به طور کلی، ادوات سنگی این دوره کوچکتر و ظریفتر از ادوات سنگی دوران قبلی ساخته شده اند. در این دوره انواع تیغه های سنگی ساخته شده و انواع مختلف مته های سنگی تولید می شده است.

از ریز تیغه های کوچک و ظریف مثلثی شکل برای تولید داس برای دروغلات خود رو استفاده می شد. این ریز تیغه ها را در کنار هم در دسته های چوبی، استخوانی و یا شاخی قرار می دانند و آنها را به کمک قیر طبیعی، در محل شکافهای ایجاد شده در دسته های محکم می کردند.

در حال حاضر،بقایای نخستین اجتماعات دوره فراپاینه سنگی در حوزه بحر خزر در چند غار در نزدیکی بهشهر به دست آمده است که زمان استقرار آنان در آن غارهااز حدود دوازده هزار سال پیش آغاز گردیده است. این غارها عبارتند از :" کمربند " ،" هاتو " و " علی تپه ". البته به نظر می رسد غار" علی تپه " در حدود یازده هزار سال قبل متروک گردید و غارهای " هاتو" و " کمر بند " کمی پس از آن در حدود اواسط هزاره هفتم یا ششم قبل از میلاد حدود نه هزار یا هشت هزار سال پیش به کلی متروک شدند.

به هر حال به نظر می رسد در حدود هفت هزار سال پیش دوره فراپارینه سنگی در ایران به کلی خاتمه پیدا کرد و زندگی کشاورزی و تولید غذا، جایگزین زندگی از طریق جمع آوری و شکار و صید گردید.

نوسنگی 12000

در پایان آخرین مرحله پارینه سنگی که قبلا"دوران میان سنگی خوانده میشد و امروزه در نامیدن آن به فراپارینه سنگی توافق همگانی وجود دارد، دوران جدید آغاز شد که با تحولاتی که در صنایع و روش زندگی صورت گرفت، آن را دوران نوسنگی می نامند.

تمامی حوادث و اتفاقاتی که به وقوع پیوست تا انسان برای ادامه حیات دست از جمع آوری غذا و شکاورزی و صید بردارد و با تولید غذا وارد مرحله نوینی از زندگی فرهنگی گردد، که ما امروز ادامه آن را می گذرانیم ، از همین دوران فرهنگی که اصطلاحا" نوسنگی نامیده شده، آغاز گردید است. این دوران در خاورمیانه و ایران زودتر از ۹۰۰۰ سال قبل شروع نشده است، در حالی در سایر قسمتهای جهان گاهی چند هزار سال بعد از آن آغاز گردید.

در ایران حدود ۹۰۰۰ سال قبل، گروههایی از جوامع انسانی با استقرار در یک منطقه و در نهایت یک محل ، دوره کوچ دائم از منطقه ای به منطقه ای دیگر و از محلی به محلی دیگر را پشت سر گذاشتند و دوره تولید غذا و سکونت در یک محل را آغاز کردند.

این دوران نسبت به سایر ادوار فرهنگی دارای چندین ویژگی است که از جمله آنها تغییراتی است که در شکل ظاهری برخی از ابزارهای سنگی به وجود آمد تا عملکرد آنها را تغییر دهد و در جهت نیازهای فنی خود، آنها را به ابزارهای کارآمدتری تبدیل کند.

ابزارهای سنگی به سرعت تخصصی شدند. انواع تیغه ها، خراشنده ها و رنده ها، اسکنه ها و مته ها برای کاربردهای خاص ساخته شدند و ابزارهای خاص متناسب با تولیدات کشاورزی نیز، به آنها اضافه گردید. این گروه را بیشتر هاونهای سنگی، دسته هاونها، ساینده ها و ساطورهای سنگی برای خرد کردن ساقه حبوبات و غلات و نظایر آنها، تشکیل می دادند.

دوران نو سنگی در ایران را می توان به چند دوره کوتاهتر بر اساس تحولات صنعتی ابزار سازی و یا نحوه زندگی، تقسیم کرد. آنچه رایج بوده است، تقسیم این دوران به دو " دوره نوسنگی قبل از تولید و استفاده از سفال " ، و دوره نو سنگی توام با تولید غذا و استفاده از سفال " بوده است. این تقسیم بندی را اگر برای منطقه محدود خاور نزدیک و خاورمیانه بتوان پذیرفت، با توجه به فرهنگ انسان در سطح جهان غیر قابل قبول است. به عنوان مثال در ژاپن دوره نو سنگی از حدود ده هزار سال قبل شروع شده و از همان آغاز با تولید سفال که به سفال نوع " جامون" (jamon) مشهور است، همراه بوده است. مردم دوره جامون علاوه بر سفال، از ظروف سنگی و همچنین تیر و کمان نیز استفاده می کردند و در محوطه های

کوچک به سر می بردند. این مردم غذای مورد نیاز خود را از طریق جمع آوری و شکار صید تامین می کردند. نخستین تولید کنندگان غذا در حدود قرن سوم پیش میلاد در ژاپن از طریق کشت برنج به تامین نیازهای غذایی پرداختند که با دوره " یایوی " (Yayoi) آغاز شد.برای ایران در دوران نوسنگی، یعنی در دورانی که پایان آن استقرار کامل در روستاها و آغاز شهر نشینی است، نگارنده با توجه به مطالعات انجام شده انسان شناسی و باستان شناسی تقسیم بندی زیر را پیشنهاد کرده است:

الف) دوره جمع آوری غذا.

ب) دوره گرد آوری و ذخیر غذا.

ج) دوره تولید و استقرار در روستاها.

به موجب این تقسیم بندی، دوران نوسنگی ایران با جمع آوری غذا و شکار صید، که ادامه روش زندگی در دوره فراپاینه سنگی است، ادامه پیدا کرد، ولی با این تفاوت که تحولات و تغییرات چشمگیری در فن ابزار سازی به وجود آمد. از ریز تیغه ها به مراتب بیشتر از دوران قبلی استفاده می شد و ادوات سنگی تخصصی دیگری که در دوران قبلی سابقه نداشت، ساخته و به کار گرفته شد.

آثار این دوره در غارها و پناهگاههای سنگی در قسمتهای مختلف ایران شناسایی شده اند که آثار موجود در غارهای " علی تپه " ، " هاتو " " و کمربند " مشخص ترین آنها هستند که تا کنون گزارش گردیده اند.

در دوره بعد، یعنی دوره گرد آوری و ذخیر غذا که گاهی نیز با تولید نوعی سفال ساده همراه بوده است، انسان علاوه بر جمع آوری و شکار و صید برای تامین غذای مورد نیاز فوری، قسمتی از برداشت خود را نیز به صورت ساده و ابتدایی برای مدت کوتاهی ذخیره می کرده است تپه " گنج دره " در نزدیکی هرسین کرمانشاه و " تپه سراب " در شش کیلومتری شرق کرمانشاه، نمونه های از این دوره فرهنگی را ارائه می کنند.

در دوره بعدی که تولید غذا آغاز شد، انسان علاوه بر تولید بخش مهمی از نیازهای غذایی خود، موفق گشت تا با ایجاد سرپناههای ساده در معماری نیز قابلیتهای فرهنگی خود را ظاهر سازد و با ایجاد روستاهای کوچک موقت، در نهایت روستاهای دائمی را پدید آمورد که خود را مقدمه ای بر شهر نشینی محسوب می گردد.

در ایران تمامی مراحلی را که انسان پیموده است تا از زندگی کوچ روی و خانه به دوش دائمی به مرحله آغاز نشینی وارد گردد، می توان با استنادات و شواهد عینی حاصل از بررسیها و حفریات انسان شناسی مورد مطالعه قرارداد. چنین مطالعه ای

در سایر مناطق خاورمیانه به آسانی ایران امکان ندارد. با توجه به این مهم است که باید خاورمیانه و خاور نزدیک، منطقه ای کلیدی برای بررسی تحولات فرهنگی انسان تصور کرد و آن را گاهواره و مهد فرهنگ و تمدن نامید.

با وجود تغییراتی که در هر دوره نسبت به دوره پیش پدید می آمد، تمام یا جنبه های از نحوه فرهنگهای پیشین باقی ماندند که امروز با مطالعه آنها می توان با سابقه فرهنگی برخی از گونه های فرهنگی انسان در خاور نزدیک نیز آشنا شد. به عنوان مثال، در تپه " گوران " در دره هلیلان که در حدود ۶۰ کیلومتری جنوب کرمانشاه واقع شده است، باستان شناسان موفق به شناسایی چگونگی بقایای نخستین مرحله استقرار موقت در آن محل شده اند که می توان آن را پیشینه ای بر زندگی کوچ روی تصور کرد.

در ایران که تاثیر ویژگیهای فرهنگی منطقه ای و محلی در نحوه ساخت ادوات و ابزارهای سنگی به دلیل چند گونگی وضعیت طبیعی و اقلیمی از دوره پارینه سنگی جدی آغاز شده بود، در دوران نوسنگی با وضوح بیشتری قابل بررسی است. به همین دلیل، در بررسی ادوار مختلف دوران سنگی در ایران، تحولات فرهنگی هر منطقه باید به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد. در مطالعه حاضر، فقط به صورت بسیار فشرده به تغییراتی که در دوران نوسنگی در مناطقی که پژوهشهای باستان شناسی آن مناطق بیش از سایر قسمتها صورت گرفته است، پرداخته خواهد شد. اهم این مناطق عبارتند از : جنوب غربی ایران،غرب ایران، منطقه فلات مرکزی و شمال شرقی ایران. متاسفانه، هنوز گزارش کامل حفریات و بررسیهای باستان شناسی انجام شده در سایر مناطق ایران منتشر نگردیده و اطلاعات موجود از حدود خبر نامه های کوتاه تجاوز نمی کند. به همین سبب، ارائه نمونه های مشخص از تحولات و تغییرات فرهنگی ایران در دوران نوسنگی به مناطقی در جنوب غربی و غرب، فلات مرکزی و شمال شرقی ایران در این مختصر محدود می باشد. بنابراین ، به اجمال ویژگیهای فرهنگی این دوران را در چندین محل باستانی فهرست وار نام می بریم. در نقشه ها نیز، محلهای تقریبی باستانی را که گزارش بررسی و حفریات آنها چاپ و منتشر شده است(هر چند به صورت خبرنامه های کوتاه) تعیین می نماییم.

منطقه جنوب غربی ایران

در منطقه دهلران در نزدیک رود خانه مهمه، پنج تپه باستانی واقع شده اند که یکی از آنها تپه " موسیان " است که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ ه.ش.) گمانه زنی شد و دیگری، تپه " علی کش" است که حفاری در آن در سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ ه.ش.) انجام گرفت. این تپه برای دومین بار در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ ه.ش.) حفاری شد و سه دوره فرهنگی – از آغاز دوره نوسنگی تا پایان دوره استقرار کامل در روستاها – در آن تشخیص داده شد که خود

یـ ـی از محلهای باستانی است که می توان مراحل مختلف تحول و تغییرات فرهنگی را از گرد آوری غذا تا تولید غذا در یک محل، در آن مورد مطالعه قرار داد.

ساکنان اولیه این محل را شبانانی تشکیل می دادند که در فصل مناسب سال از ارتفاعات لرستان برای برداشت محصولات نباتی خودرو، به گوشه شمالی دشت خوزستان سرازیز می شدند. این تازه واردان در خانه های تک اتاقی به سر می بردند که دیوارهای آن را سله می ساختند و پس از چرای احشام خود و برداشت غلات خود رو منطقه، هنگام آغاز فصل گرما به ارتفاعات لرستان مراجعت می کردند، این دوره " بزمرده " نامیده اند.

در دوره بعد یعنی، دوره " علی کش" سکنان این محل علاوه بر جمع آوری غلات و حبوبات خودرو منطقه، به شخم زمین می پرداختند و در کشت زمینهای کشاورزی، فعالیتهای محدود داشتند. اینان، همانند مردم دوره " بزمرده " هنگام فرارسیدن فصل گرما منطقه را ترک می کردند. مردم دوره " علی کش " در خانه های زندگی می کردند که دیوارهای آن از سله ساخته می شد و بیش از یک اتاق داشت، و در حیاط منزل، اجاق نیز برای تهیه غذا می ساختند. اموات خود را داخل روستا و زیر کف مناطق مسکونی همراه با وسایل شخصی متوفی دفن می کردند. مردم دوره " علی کش " – همانند دوره قبل – ظروف خود را از سنگ می تراشیدند و از سنگ و چوب و استخوان ابزار مورد نیاز را تهیه می کردند. در این دوره، سفال هنوز تولید نشده بود. مردم دوره " علی کش " در آخرین مرحله گرد آوری و ذخیر غذا و نخستین مراحل تولید کامل غذا و استقرار دائم در روستاها زندگی می کردند.

سومین دوره فرهنگی مشخص شده در " علی کش" ، به نام " محمد جعفر " نامیده شده است. آنان مردمی کشاورز و دامدار بودند و در روستایی که منازل آن را با چینه می ساختند، به سر می بردند و از ظروف ساده سفالی استفاده می کردند. این چنین وضعیت لایه های فرهنگی، که در ایران مورد بررسی قرار گرفته است، و هر سه مرحله نو سنگی که می توان در یک محل مورد مطالعه قرار داد، شاخص چگونگی تغییرات فرهنگ دوره نو سنگی در خاور نزدیک و میانه می باشد.

در خوزستان و جنوب غربی ایران، نقاط باستانی دیگری نیز مورد بررسی قرار گرفته اند که آثار بدست آمده از آنها، قابل مقایسه با آثار به دست آمده از " علی کش " هستند که عبارتند از : " چغابنوت " در کنار رود خانه دز، " چغامیش " در جنوب دزفول، " بنه فاضلی " در دو کیلومتری شمال چغامیش، تپه " جعفرآباد " در کنار رودخانه شائور در سه کیلومتری شمال شوش در کنار اندیمشک به اهواز، تپه های " بند بال " ، " بوهلان " ، " جوی " در اطراف تپه جعفرآباد و خود تپه باستانی " شوش " ، (قسمت آکروپل آن) در دهلران نیز علاوه بر موسیان و علی کش، تپه های باستانی دیگدی مانند: "

پ سفید " ، چغاسرخ " ، مهمه " ، " خزینه " و " بیات " مراحل پیشرفته تر استقرار دایم در روستاها و دوران نو سنگی با تولید غذا و استفاده از سفال را معرفی می نمایند. در چشمه ماهی " هفت تپه نیز، آثار دوران نوسنگی شناسایی شده است. تپه " تولایی " ، تپه " ابوفندوا " وتپه " قبرشیخان " از دیگر محلهای باستانی معروف دوران نو سنگی در جنوب غرب ایران هستند.

غرب و شمال غربی ایران

در غرب ایران که از نظر مطالعات باستان شناسی گاهی نیز به آن منطقه زاگرس گفته می شود، آثاری از ادوار مختلف تغییرات و تحولات فرهنگی دوره نو سنگی در ایران را می توان مورد بررسی ومطالعه قرار داد .

در حدود ۶۰ کیلومتری کرمانشاه در هولیان (هلیلان)، تپه " گوران " مورد بررسی و حفاری قرار گرفته است که در آن ۲۱ لایه باستانی تشخیص داده شد و از دو لایه تحتانی – گرچه چند پیکرک گلی پیدا شد – ولی سفال مشاهد نگشت. اولین نمونه بقایای معماری که عبارت بو.دند از چند پاره دیوار گلی از لایه ۱۶ به دست آمد. گاهی پس دیوارها را با سنگ ساخته بودند و دیوارها و کف بعضی از قسمتهای را با کاهگل اندود کرده بودند.

نخستین ساکنان تپه " گوران " در کلبه هایی به سر می بردند که دیوارهای آنها را با تنه درختان می ساختند و سپس روی آن را با گل اندود می کردند. این ساکنان زندگی کوچ روی داشتند. نخستین نمونه سفال از لایه ۱۹ به دست آمد که بسیار ساده و خشن بود. همزمان با استفاده از این نوع سفال، از نوع دیگری سفال که دارای نقوش ساده هندسی بود نیز استفاده می شد.

با توجه به نوع معماری دو لایه اول تپه " گوران " به نظر می رسد که ساکنان اولیه " گوران" را کوچ نشینان منطقه تشکیل میدادندکه فقط مدتی کوتاهی در محل به سر می بردند و در فصل نامناسب سال، به سایر نقاط کوچ می کردند.

از دیگر نقاط باستانی غرب ایران، تپه " سراب " و تپه " آسیاب " می باشند. این تپه ها در حدود ۶ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه واقع شده اند.

به نظر می رسد که ساکنان تپه " آسیاب " در تولید غذای مورد نیاز خود دخالت چندانی نداشته اند. این ساکنان، خانه های مدوری داشتند که قسمتی از آن را در زمین حفر می کردند. ولی، بقایای به دست آمده از تپه " سراب " نمایانگر " یک زندگی روستایی ابتدایی است که ساکنان آن فاقد صنعت سفالگری بودند انا به تدریج به این فن دست یافتند.

تپه دیگری که در نزدیکی این دو محل واقع شده است و به نام " سیابید" خوانده می شود، مرحله استقرار کامل در روستا را

سراه با تولید غذا معرفی می نماید. در حدود ۱۰ کیلومتری غرب شهر هرسین و در کنار جاده ارتباطی هرسین – کرمانشاه، تپه باستانی " گنج دره " واقع گردیده است که حفاری آن در سال ۱۹۶۵ م. (۱۳۴۴ ه.ش.) آغاز و در سالهای ۱۹۶۷ م. (۱۳۴۶ ه.ش.) ۱۹۶۹ م. (۱۳۴۸ ه.ش.) و ۱۹۷۴ م. (۱۳۵۳ ه.ش.) نیز ادامه یافت و در نتیجه این حفریات پنج دوره استقرار مشخص شد. قدیمی ترین قطعه سفال دوران نو سنگی که در ایران به دست آمده، از تحتانی ترین طبقه استقرار تپه" گنج دره " یافت شده است. قدمت این قطعه سفال که دارای خمیری به رنگ خاکستری تیره و در حراراتی کم پخته شده است، با استفاده از تعیین قدمت آثار با روش موسوم به کربن ۱۴، در حدود ۸۴۵۰ سال قبل از میلاد تعیین شده است. آثار معماری قدیمترین طبقه استقرار را، حفره های کوچک مدوری تشکیل می دهند که در زمین حفر شده اند. طبقات استقرار بالاتر، شامل خانه هایی است با اتاقهای مستطیلی شکل و فاقد پی سنگی که سطح دیوار و کف آنها با کاهگل اندود شده بود. به طور کلی، " گنج دره "تپه ای است که مراحل اولیه استقرار دایم در روستاها را در غرب ایران معرفی می نماید.

یکی دیگر از محلهای باستانی غربی ایران که همانند تپه های " سراب " و " آسیاب " و " سیابید" و " گنج دره " معرف حضور انسان در دوره نوسنگی در غرب ایران هستند، تپه " عبدالحسین " است که گزارش حفریات در آن اخیرا" منتشر شده است. ایت تپه در ۶۵ کیلومتری مشرق تپه " گنج دره " واقع شده است.

علاوه بر " سه گابی " یکی دیگر از نقاط باستانی واقع در غرب ایران که باید در ارتباط با دوره استقرار دائم در روستاها مورد مطالعه قرار گیرد، " گودین "تپه است که در نزدیکی کنگاور و در کنار رودخانه " گاماساب " (گاماس آب) قرار گرفته است. آثار دوران نوسنگی در این تپه (دوره هفتم) از دو گمانه آزمایشی که در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ ه.ش.) حفر گردیدبه دست آمده است. ساکنان دوران نوسنگی در تپه " گودین " در خانه هایی می زیستند که دیوارهای آن را با چینه می ساختند و از ظروف ساده سفالی و سنگی استفاده می کردند. تاریخی که برای دوران نوسنگی " گودین "(دوره هفتم) پیشنهاد شده است، بین ۷۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش است. در نهاوند نیز " تپه گیان " و " تپه جمشیدی " آثاب دوران نوسنگی را معرفی می نمایند.

در کردستان در نزدیکی تپه باستانی " زیویه " محلی به نام تپه " سیوان " مورد مطالعه قرار گرفته است و در نتیجه حفاری دو گمانه آزمایشی کوچک، مشخص شده که این محل معرف دوران نوسنگی و استقرار کامل در روستاها همراه با تولید غذا و استفاده از سفال است.

در شمال غربی ایران در جنوب دریاچه اورمیه در دره سولدوز، حفریاتی در چندین تپه باستانی انجام شد که آثار به دست آمده

ر ' حاجی فیروزه "معرف مرحله ای از دوره نوسنگی است که ساکنان آن با کشاورزی و دامداری غذای مورد نیاز خود را تامین می کردند و دارای ظروف سفالی متنوع از نظر شکل و کاربرد و تزیین بودند.

در این دوره ، سه محل باستانی مراحل مختلف فرهنگی، از استقرار دائم در روستاها در هزاره ششم پیش از میلاد تا آغاز استقرار در شهرها در هزاره چهارم پیش میلاد، را معرفی می کنند که به ترتیب از قدیم به جدید، آثار هر دوره از تپه های"حاجی فیروز "، " دالما" وبالاخره " پیزدلی " به دست آمده اند.

تپه " حاجی فیروزه " که به صورت بر جستگی کوچکی در دو کیلومتری تپه " حسنلو" در دره سولدوز در جنوب دریاچه ارومیه و شمال شرقی " نقد " واقع شده است، برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸ م. (۱۳۳۷ ه.ش.) حفاری شد.

ساکنان تپه " حاجی فیروز" ، منازل خود را که به صورت اتاقهای منفرد با تقسیماتی داخلی بود، با خشتهای نامنظمی می ساختند که با دست به آنهاشکل داده بودند و دیورها و کف اتاقها را با کاهگل اندود می کردند. اموات خود را در داخل روستا و گاهی در گوشه اتاقهای اصلی دفن می کردند و هدایای همراه اجساد در گور قرار می دادند. هر خانه متشکل از یک اتاق مستطیل شکل بود که با یک دیوارک داخلی به دو قسمت تقسیم می شد. این خانه، هم محل زندگی و استراحت بود و هم محل انجام کارهای روزانه از قبیل آماده کردند غذا و طبخ آن. به همین علت در قسمتی که برای کارهای روزانه اختصاص یافته بود، اجاق برای طبخ غذا وایجاد گرما و انبارهای کوچک برای ذخیر مواد خوارکی مورد مصرف، تعبیه می شد.

د رمیان سفالهای به دست آمده از تپه " حاجی فیروز "،قطعاتی از نوع سفالی که به اصطلاح " سینی پوست کنی " نامیده می شوند به دست آمد که به نظر می رسد از آنها برای طبخ نان استفاده می کردند.

از دیگر محلهای باستانی در شمال غربی ایران که آثار به دست آمده از آنها معرف دوران نو سنگی می باشد، می توان از " یانیک تپه " واقع در شمال شرقی در یاچه ارومیه و " اهزنجان " واقع در دشت سلماس در گوشه شمال غربی در یاچه ارومیه نام برد. با توجه به بررسی اجمالی که به آن اشاره شد، به نظر می رسد که در غرب ایران (در گستره ای از جنوب غربی و دشت خوزستان تا شمال غربی و دشت سلماس در راستای سلسه جبال زاگرس می توان مراحل مختلف تطور فرهنگی در دوران نوسنگی از جمع آوری غذا تا دوره گرد آوری و ذخیره غذا واز این دور تا دوره تولید غذا و سرانجام آغاز شهر نشینی، را در این زمان که تقریبا" سه هزار سال از تاریخ فرهنگ انسان را شامل می شود و از حدود ۱۰۰۰۰ سال تا۷۰۰۰ سال پیش را در بر می گیرد، مورد بررسی دقیق قرار داد.

فلات مرکزی ایران (شامل ساحل جنوبی دریاچه خزر)

ـــالعات باستان شناسی در منطقه فلات مرکزی ایران، نسبت به منطقه غرب به ویژه جنوب غربی بسیار جدید است و سابقه آن به سال ۱۹۳۰ م. (۱۳۰۹ ه.ش.) می رسد. تا قبل از حفریات دانشگاه تهران در دشت قزوین، آثار به دست آمده از تپه " سیلک " کاشان شاخص ادوار مختلف دوران نوسنگی در فلات مرکزی ایران بود. ولی، با حفریات در دشت قزوین و مطالعات انجام شده بعدی بر روی آثار به دست آمده از تپه های سه گانه " زاغه " ، " قبرستان " و تپه " سگزآباد " مشخص شد که تاریخ تطور فرهنگ را در فلات مرکزی ایران از دوران نویسندگی تا اواسط دوره هخامنشی می توان در این سه تپه با ستانی مورد مطالعه دقیق قرار داد. تپه " زاغه " در دو کیلومتر و نیمی جنوب روستای حیدآباد و در دو کیلومتر و سیصد متری شمال شرقی تپه " سگزآباد " در دشت قزوین واقع شده است. تپه " سگزآباد " نیز در هشت کیلومتری شمال روستای " سگز آباد " از بخش بوئین زهرا واقع شده است.

ساکنان " زاغه " در ابندا منازل خود را از چینه بنا کردند و به تدریج با خشتهایی که با دست شکل داده شده بود، دیوار خانه های را می ساختند. کف و دیوار منازل را با کاهگل اندود می کردند. گاهی نیز دیوار منازل را با رنگ تزیین می کردند. اموات را در داخل روستا و همراه با هدایا دفن می نمودند. ظروف سفالی ساده و منقوش به کار می بردند و و غذای مورد نیاز را از طریق کشاورزی و دامداری تامین می کردند. ساکنان زاغه در حدود ۷۰۰۰ سال پیش این روستا را ترک کردند و به محل دیگری رفتند. در فلات مرکزی ایران، محلهای باستانی دیگری نیز شناسایی شده اند که از نظر فرهنگ با آثار به دست آمده از تپه " زاغه " همزمان هستند. اهم از این محلها عبارتند از : " سیلک کاشان " ، " چشمه علی " نزدیک شهر ری در جنوب تهران " قره تپه " شهریار " و اسماعیل آباد " ساوج بلاغ کرج " پوئینک " وارمین. همچنین، در شرق تهران در " دلاریان " سمنان و " شیر ژیان " نزدیک تپه حصار دامغان نیز آثار دو غار " کمربند" و " هاتو " واقع در ساحل دریاچه خزر در هشت کیلومتری بهشهر نیز آثار دوران نوسنگی به دست آمده است. هر چند گزارش حفریات " مهران آباد " ساوه هنوز منتشر نشده است. و از " قمرود " فقط چند سطر اطلاع به صورت خبرنامه در دست است، ولی آثار این دو محل نیز معرف دوران نوسنگی فلات مرکزی هستند. اخیرا" نیز، در یک تپه باستانی به نام تپه " شغالی " واقع در پیشوای ورامین، آثار دوران نوسنگی حفاری شده است.

فلات مرکزی، شمال شرقی و سایر قسمتهای ایران در دوران نوسنگی

در شمال شرقی ایران، اثار دوران نوسنگی در محلهای باستانی واقع در شمال شهرستان شاهرود نزدیک بسطام و نزدیک شاهرود و همچنین در دشت گرگان در دو محل " تورنگ تپه " و " یاریم تپه " شناسایی شده اند. در تپه " سنگ چخماق

ـر کنار جاده شاهرود به بسطام، آثار دوران نوسنگی به صورت خانه هایی که دیوار آنها با خشت و چینه ساخته می شد و ساکنان خانه ها از طریق کشاورزی و دامداری غذای مورد نیاز را تامین و از ظروف ساده سنگی و سفالی استفاده می کردند. شناسایی شده است. نظیر چنین آثاری، از محل باستانی " خوریان " واقع در جنوب غربی شاهرود نیز به دست آمده است. در سایر قسمتهای ایران، ازجمله کرمان در محلهای باستانی " تل ابلیس " در دره مشیز " تپه یحیی " در دره سوغان، نزدیک روستای دولت آباد نیز آثار دوران نوسنگی شناسایی شده است. در جلگه مرودشت فارس نیز آثار به دست آمده از تپه های " گپ " ، " جاری " ، " نخودی " ، " موشکی " و " باکون " ،آثار این دوران مرود بررسی و مطالعه قرار گرفته است. همچنین، در اطراف شیراز و کازرون نیز آثار دوره استقرار در روستاها از محلهایی چون " جلیان" ، " بیزدان " " کوتاهی " و " کازرون " شناسایی شده است .

۱." سه گردان "واقع در شمال غربی نقده در آذربایجان غربی.

۲." تپه گرد " در یک کیلومتری جنوب شرقی دهکده چله گاه در بخش لردگان بهبهان .

۳." تل تیموران " در یک کیلومتری مغرب قصبه کوشک ارسنجان فارس.

۴." تل شغا " نزدیک شیراز.

۵. منطقه دماوند، بررسی آثار دوران سنگ.

۶. " تپه جمشیدی " در دشت خوا در دره نهاوند.

۷. " قلعه رستم " از توابع بخش لرد جان در ۸۲ کیلومتری جنوب غربی بروجن، بین دهکده سیله و جوانمردی.

۸. " غار کربوتا" ،نزدیک دهکده تازه کند، با آثار دوره نو سنگی.

۹. " غار غلاباد " بین بوکان و میاندوآب، با آثار دوره فراپاینه سنگی.

۱۰." غار مزدوران " ، در مزدوران، نزدیک مشهد،با آثار دوره نو سنگی .

۱۱. پناهگاه سنگی " ملهان " در جنوب شاپور (سلماس) از دوره نو سنگی

آغـاز شهـر نشینی 6500

تپه سیلک

تپه جنوبی " سیلک " با مساحتی بیش از دو هکتار در سه کیلومتری جنوب شرقی شهر کاشان معرف دوره های سوم و چهارم سیلک است. اگر چه از لحاظ فرهنگی دوره سوم سیلک ادامه دوره دوم در تپه شمالی است، اما پیشرفتهای

...مگیری که در امور فنی نصیب صعنعتگران ساکن آن شد، این دوره را از دوره های پیشین و بعدی، یعنی دوره های دوم و چهارم به گونه ای بر جسته جدا و متمایز می سازد.

دوره سوم از هشت لایه استقرار تشکیل شده است. اواسط این دوره که همزمان با دوران شکوفایی صنعت و فن در سراسر فلات مرکزی است، پیشرفتهای شگرفی را در صنایعی همچون سفالگری و فلزکاری به نمایش می گذارد. از زمان لایه چهارم از دوره سوم، به علت افزایش تقاضا برای سفال و گسترش مبادلات تجاری که نیاز به وسایل حمل و نقل کالا را بیشتر می کرد، سفالگران سیلک برای تولید سفال انبوه دست به اختراع چرخ سفالگری زدند. این زمان در حدود ۴۵۰۰ ق.م. بود. اما، بزرگترین رویداد در ایجاد تحولات صنعتی، تجاری، سیاسی و اجتماعی در عصر باستان را که راهگشای پیدایش تمدنهای بزرگ و ظهور امپراتوریها شد، کشف فلز و ذوب آن بود. این تحول عظیم صنعتی نخستین بار و به طور تقریبا" همزمان در دو منطقه مرکزی آناتولی درتپه " چایونو " و در فلات مرکزی ایران در تپه " قبرستان " قزوین در حدود اواخر نیمه اول هزاره پنجم ق.م. و یکی دو قرن بعد در " تل ابلیس " در استان کرمان به وقوع پیوست. در " سیلک " صنعتگران با ذوب مس و ریختن آن در قالبهای باز، ابزارها و ادوات متعدد و گوناگون مانندتبر، چکش، کلنگ یک سر، کلنگ دو سر، تیغ خنجر، سوزن، سنجاق، اسکنه و قلم تولید کردند و آنها را جایگزین نوع مشابه سنگی یا استخوانی آن نمودند

تپه قبرستان

در حفریات تپه " قبرستان " در هشت کیلومتری شمال روستای سگزآباد در دشت قزوین، دو کارگاه ذوب مس همراه با چندین نوع قالب باز، چند نمونه کوره مس و مقدار زیادی سنگ اکسید مس به دست آمد.

ساکنان تپه قبرستان در تمامی طول دوره دوم (همزمان با لایه های چهارم و پنجم از دوران سوم سیلک) در خانه های یک، دو و یا سه اتاقی می زیستند. در میان خانه ها چند کارگاه سفالگری و فلزکاری نیز شناسایی شد.اما بزرگترین اثر معماری ساختمانی وسیعی است با دیوارهای ضحیم ویک حیاط مرکزی و ۹ اتاق که به احتمال زیاد نشان دهنده نوعی حکومت و یا نظام اداری در اواسط هزاره پنجم ق.م. در فلات مرکزی ایران است.

محوطه های شناخته شده دیگر این فرهنگ عبارت اند از : تپه حصار " در سه کیلومتری شرق شهر دامغان، چشمه علی در شهر ری " ، مرتضی گرد" در حدود پنج کیلومتری جنوب چشمه علی و در سمت راست جاده ری به عباس آباد در فاصله ۹ کیلومتری از تهران، " قره تپه " شهریار به فاصله حدود ۲۰ کیلومتری جنوب غربی تهران

سهر نشینی 6000

یانیک تپه گوی تپه و تپه های سولدوز

مدارک مربوط به ادوار پیش از تاریخ استقرار در منطقه آذربایجان در شمال غربی ایران، به طور پراکنده از چند تپه باستانی به دست آمده است. اگر چه هیچ یک از این تپه ها در سطح وسیعی حفاری نشده است، اما آثار به دست آمده نشان می دهد که از اواخر دوران نوسنگی و اوایل دوران فلز، ساکنان آذربایجان به صورت جوامع روستایی زندگی می کردند و در مقایسه با جوامع همزمان ساکن در مناطق خوزستان و فارس، در مراحل ابتدایی تری بودند.

" یانیک تپه" در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی شهر تبریز واقع شده است. قدیمترین لایه های استقرار در این تپه، آثار متعلق به حدود اواسط هزاره چهارم ق.م. را ارئه می کند. سفالهای قدیمی،پوششی قرمز دارند که آنها را با نقشهای ساده تزیین کرده اند که خود از ویژگیهای سنتی سفالگری منطقه دریاچه ارومیه است. از این همین دوره ظروفی با تزیین نقش انسان به دست آمده است که برای عدسی چشم از سنگ ابسیدین شفاف استفاده کرده اند. به احتمال بسیار زیاد، این نوع سنگ از معادن واقع در کوههای سهند استخراج شده است که به فاصله کمی در شرق این محوطه باستانی واقع شده و نوع آن با نوع به دست آمده از " یانیک تپه " بسیار شبیه است.

شواهد بیشتری نیز درباره عصر فلز از " گوی تپه " به دست آمده که در ۵ کیلومتری جنوب شرقی ارومیه واقع شده است. در " گوی تپه " از لایه M بقایای دیوارهای خشتی بر روی پی سنگی مشخص شد. همچنین ، قطعاتی از ابزارهای مسی همراه با ادواتی از سنگ ابسیدین به دست آمده است. با این تیغه های سنگی مقداری تراشه و خرده سنگ نیز به دست آمده که حکایت از وجود کارگاه در محل میکند. بیشتر سفالهای لایه M پوششی نخودی دارند که با نقوش هندسی به رنگهای سیاه و قهوه ای تزیین شده اند. این سفالها بیشتر به سفالهای همزمان خود در آسیای صغیر شباهت دارند تا به سفالهی بین النهرینی. در دوره سولدوز در چند کیلومتری جنوب دریاچه ارومیه، در چندین تپه مانند " حسنلو" " حاجی فیروز" " دالما" " پیزدالی" آثار متعلق به ادوار گوناگون پیش از تاریخ به دست آمده است.

آثار تپه " حاجی فیروز" معرف استقرار انسان در مرحله نو سنگی در این منطقه است که دارای سفالی ساده و ابتدایی بودند و با تولید از طریق کشاورزی، بخشی از نیازهای غذایی خود را تامین می کردند. " دالماتپه " در طول هزاره پنجم ق.م. و تپه " پیزدلی" در طول بخشی از هزاره چهارم ق.م. آباد و مسکونی بوده اند. ابعاد تپه " پیزدلی " و آثار به دست آمده از آن ، حکایتاز نوعی زندگی ساده روستایی در این منطقه دارد. اشیای به دست آمده از این تپه را عموما" تیغه های سنگ چخماق و

ـسیدین و نیز، ابزارهای استخوانی تشکیل می دادند همچنین استخوانهای به دست آمده بیشتر به جانوران شکار شده مانند گوزن تعلق داشتند.

تپه های گودین و سه گابی

بقایای باستانی منطقه کوهستانی غرب مرکزی، در سلسله حفریاتی در تپه های " گودین " و " سه گابی " شناسایی شده استکه این آثار را به دوازده دوره تقسیم کرده اند. از قدیمترین آنها، یعنی دوره های دوازدهم (دوره شاهین آباد) و یازدهم (دوره کوچه) به ترتیب در هزاره های ششم و پنجم، تا کنون هیچ چیزی منتشر نشده است. دوره دهم (۴۱۰۰- ۴۶۰۰ ق.م.) معرف سفال " دالما " در دره " سولدوز" است. دوره نهم (۳۸۵۰ — ۴۱۰۰ ق.م.) که نخستین بار در تپه " سه گابی " شناسایی شده، به دوره سه گابی نامگذاری شده است. سفال این دوره، از یک سو به سفال دالما و از سوی دیگر به سفال سیلک ۳، لایه های چهارم و پنجم شباهت دارد. از دوره ششم (۳۷۰۰ — ۳۸۵۰ ق.م.) به نام طاهر آباد هیچ اطلاعی انتشار نیافته و تنها گفته شده است که معرف فرهنگ کاملا" جدیدی می باشد. که برای نخستین بار در دره " کنگاور " مشاهده گردیده است. دوره هفتم یا دوره " حسین آباد " (۳۵۰۰ — ۳۷۰۰ ق.م.) دارای سفالی است با ماده چسباننده کاه، با پوششی به رنگ اغوانی گوجه برقانی با تزیین افزوده که به دور لبه ظرف حلقه زده است. دوره ششم (۳۲۰۰ — ب ۳۵۰۰ ق.م.) یا دوره " چشمه نوش " از نوع فرهنگهای سفال نخودی با نقش قهوه ای تیره است. ارتباط نزدیک و خویشاوندی میان گودین ششم با دوره چهارم در تپه قبرستان در دشت قزوین (همزمان با سیلک سوم لایه های ۶و ۷) انکار ناپذیر است. دوره پنجم (۳۰۰۰ — ۳۲۰۰ ق.م.) که در واقع تداوم دوره ششم است، دوره ای می باشد که در طول آن بخش مهمی از قلعه بالای تپه در اختیار تجار ایلامی مقدم قرار داشته است. دوره چهارم یا دوره یانیک (۲۴۵۰ — ۲۹۵۰ ق.م.) همان گونه که از نامش پیدا است، پس از سرازیر شدن مردم فرهنگ یانیک به قسمتهای جنوبی تر ایران به اشغال آنان در آمده است. دوره سوم یا دوره گودین (۱۳۰۰- ۲۴۰۰ ق.م.) وسیعترین و پرجمعیت ترین دوره ها بوده است. این دوره که با دوره سوم گیان همزمان بود، سفالی به رنگ نخودی دارد که اغلب با خطوط پهن موازی و گاهی با نقوش جانوران تزیین شده است. تعدادی از خمره های بزرگ که از منطقه قبرستان به دست آمده است. برای تدفین اطفال به کار رفته بود. دوره دوم به مادها و دوره اول از آن قرون اخیر اسلام است.

سرزمین انشان

...ر قدیمترین استقرار شناخته شده در دره رود کر که به دوره " موشکی" معروف شده است (حدود ۵۰۰۰ ق.م.) در شش تپه، از جمله موشکی شناسایی شده است. سفال این دوره از نوع سفال با نقش سیاه بر زمینه قرمز داغدار با ماده چسباننده کاه بوده است. از ویژگیهای سفال موشکی سطح هاشور متقاطع است و ظروف آن اغلب زاویه ای در بدنه دارند.

دوره دوم که از تل " جاری " شناسایی شده و به دور جاری شهرت یافته است، سفالی با نقش قهوه ای یا سیاه بر روی زمینه ای نخودی رنگ دارد و گل آن مخلوط با ماده چسباننده کاه است. بقایای فرهنگی دوره جاری در ۴۶ تپه دیگر مشاهده شده است که اغلب آنها در منطقه غرب رود کر واقع شده اند. در اواخر دوره جاری، وقفه کوچک در استمرار سنت سفال منقوش پدیدار گشت و نوعی سفال ساده با ماده چسباننده کاه و بدنه ضخیم، که به سفال " باکون BI " معروف است، جای آن را گرفت.این سفال در ۹۵ تپه گزارش شده است و برای آن تاریخی برابر ۴۵۰۰ ق.م. قائل شده اند.

سفال ساده باکون BI در حدود آغاز هزاره چهارم یا اواخر هزاره پنجم ق.م. با سفال منقوش دیگری جایگزین شد که به سفال منقوش باکون شهرت دارد. این سفال در بخش سفلای دره رود کر ۱۳۹ تپه شناسایی شده است. سفال منقوش باکون در اواسط نیمه دوم هزاره چهارم ق.م. جای خود را به نوع سفال ساده قرمز یا خاکستری داد که ما قبلا" در شوش و بین النهرین با آن آشنا شده ایم. این سفال در منطقه فارس به سفال " لاپویی " یا باکون AV معروف است و آن، سفالی است قرمز داغدار با پوشش قرمز و ماده چسباننده پودر شن یا ماسه به نسبت درشت که به اشکال ساده ای همچون کاسه با لبه متمایل به خارج، ساغرهای زنگوله ای شکل و کوزه های کروی بدون گردن یا با گردن بسیار کوتاه ظاهر گشت.

در این دوره از تعداد مناطق مسکونی به نحو چشمگیری کاسته شد و شماره محوطه ها با آثار دوره " لاپویی " از ۱۳۹ به ۹۵ تقلیل یافت. کاهش واقعی مناطق مسکونی در دووره بعد، یعنی دوره " بانش " روی داد تا جای که تعداد مجموعه های باستانی به ۲۵ رسید. اما در عوض جمعیت "ملیان " رو به زوال نهاد و وسعت آن به حدود ۵۰ هکتار رسید وبدین ترتیب نخستین شهر در رود کر تاسیس شد.

تل ملیان در بخش بیضا، در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز و ۴۶ کیلومتری غرب تخت جمشید قرار دارد که بقایای همان شهر باستانی انشان است. قدمت دوره بانش به حدود ۳۰۰۰ ق.م. سال می رسد. پس از دوره " بانش " افزایش چشمگیری را در تعداد آبادیهای منطقه (با ۷۷ روستا) در دوره کفتری (۲۰۰۰ ق.م.) مشاهده می کنیم. در دوره بعدی " شوگا – تیموران " شماره محوطه های مسکونی دوباره کاهش یافت و تعدا آ،ها به هفده رسید. سرانجام ، زمان هخامنشیان فرا رسید و دره فارس ضمیمه خاک شاهنشاهی هخامنشی شد.

س باکون

تل باکون از دو تپه A,B در فاصله ۲/۵ کیلومتری جنوب تخت جمشید در جلگه مرودشت تشکیل شده است. فاصله تپهA آثار جدیدتری را ارئه کرده است و گزارش نهایی حفریات تپه B هنوز منتشر نشده است

تپه آ از چهر لایه استقرار تشکیل شده است که لایه اول قدیمترین آنها ست. آثار معماری از لایه های چهار گانه را خانه های تشکیل می دهد که عموما" ازچینه ساخته شده است اما در ساختن آنها گاهی هم از خشت استفاده شده است. اتاقهای چهار گوشه و زوایه های نامنظم اند. در میان بقایای معماری تعدادی کوره، اجاق و تنور برای پخت نان شناسایی شده است. در بین آثار سنگی بدست آمده از تل باکون تعدادی ابزار آلات سنگی مانند دستاس و هاون و تیغه داس و چکش سنگی مربوط به زندگی کشاورزی اولیه مشاهده می شود. اشای کوچکتری همچون سردوک نیز فراوان بود که حکایت از ریسندگی و بافندگی دارد.

کف ظروف سفالی عموما" مخروطی است که با مهارت تمام و همراه با نقشهایی تزیین شده است. رایج ترین این نقشها را نقوش تزیینی تجریدی تشکیل می دهند که از طبیعت الهام گرفته شده اند و به صورت تکراری، روی ظروف را می پوشانند. نقش مایه های عمده عبارتند از : انسان، پرندگان، هیولا، جانوران خزنده مانند مار۷ مارمولک، لاک پشت، و نیز حیواناتی همچون میش، بز کوهی، گراز، گوزن ، و جتنوران وحشی شاخدار و همچون ماهی که به همراه نقوش هندسی تزیین سطح ظروف این دوره را پوشانند.

از نظر سبک تزیین سفال، میان تل باکون و شوش آ در خوزستان، ارتباط تنگاتنگی به چشم می خورد.

تل گپ

تل گپ در جلگه مرودشت در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی باکون واقع شده است. آثار این تپه معرف در دوره استقرار بود و از ۱۸ لایه باستانی تشکیل شده است. لایه های ۱۸ تا ۱۳ متعلق به دوره قدیمتر ، یعنی دوره گپ ۱ بوده و لایه های ۱۲ تا ۱ (لایه ۱ سطح تپه است) به دوره جدیدتر گپ ۲ تعلق دارد.

دیوار خانه ها در تل گپ از چینه ساخته شدهو کف اتاقها را گاهی با قطعات سفال فرش کرده اند. ساکنان تل گپ مردمانی بودند که به کار کشاورزی نیز می پرداختند. زیرا، در حدود هفتاد درصد استخوان جانوران به دست آمده به جانوانی مانند غزال ،گراز، و آهو تعلق دارد.

سفال گپ ۲ از نظر شکل و تزیین به سفال باکون آ شباهت زیادی دارد.

بر ساس آزمایشهای کربن ۱۴ تاریخ دوره گپ ۱ به نیمه اول هزاره چهارم و دوره گپ ۲ به نیمه دوم هزار چهارم ق.م. می رسد.

تل ابلیس

تل ابلیس در جنوب شرقی بردسیر، در نزدیکی روستای فخرآباد واقع شده است. آثار سکونت انسان در این محوطه، از شش دوره به دست آمده است که دوره صفر، کهن ترین و دوره پنجم، جدیدترین آنهاست. اهمیت عمده تل ابلیس در صنعت فلز کاری آن است. صنعتگران این محوطه باستانی در دوره اول (حدود ۴۱۰۰ ق.م.) توانستنند مس را از سنگ آن جدا کند و با روش قالب گیری، فلز ذوب شده را به ابزار ها و ادوات مورد نظر مبدل سازند.

مطالعه سفال به دست آمده از تل ابلیس نشان می دهد که این محل از تل باکون تا بین النهرین در غرب، و از تپه یحیی تا دره سند و دریای عمان در شرق و جنوب، و سیلک کاشان در شمال، ارتباط فرهنگی نزدیکی داشته است.

قدمت آثار به دست آمده از تل ابلیس نشان می دهد که نخستین ساکنان این محل در اواسط هزاره پنجم (۴۵۰۰ ق.م.) به منطقه وادار شده و در هزاره اول (۱۰۰۰ ق.م.) آنجا را ترک کرده اند.

تپه یحیی

تپه یحیی در ۲۵ کیلومتری جنوب کرمان در دره صوغان واقع شده است. ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف ۱۸ متر و میانگین قطر آن ۱۹۳ متر است. تپه یحیی بقایای شش دوره استقرار را در بر می کیرد که قدیمترین آنها به اواخر دوره نو سنگی و جدید ترین آنها به دوره ساسانیان تعلق دارد.

قدیمترین ساکنان تپه یحیی، دیوار خانه های خود را که از اتاقهای کوچک تشکیل می شد، از خشتهای دست ساز بنا کرده بودند. آنان علاوه بر ابزار ها و ادوات سنگی و استخوانی، از ظروف سفالی بسیار خشنی نیز استفاده می کردند که به شکل ساغرهای کوچک و نیز خمره های بزرگ برای ذخیره مواد بودند. رنگ سفال این دوره قرمز است. به احتمال، تدفین در کف اتاقهای مسکونی انجام می گرفت.

دوره بعد در افق عصر مفرغ قرار دارد دوره یحیی خوانده شده است. سفالهای در این دوره ظریفتر و بیشتر منقوش اند. رنگ سفال قرمز و نقوش را اشکال هندسی به رنگ سیاه تشکیل می دهند.

همزمان با دوره چهارم (۳۵۰۰ ق.م.) " خط " در تپه یحیی پدیدار شد. در معماری این دوره،بنا بزرگتر و وسیعتر ساخته شده است. داخل این اتاقها ۶ لوح گلی و ۲۴ مهرگلی و تعدادی نیز مهر استوانه ای با نوشته هایی به خط ایلامی مربوط به

رسیدهای اقتصادی به دست آمد. از میان آثار باقیمانده از دوره چهارم تعدادی ابزار و وسایل مفرغی به دست آمد که شباهت زیادی به اشیای مشابه از " موهنجودارو" و دره سند شرق ، " ماری " در شمال و بین النهرین در غرب دارند.

دوره چهارم در حدود سال ۲۲۰۰ ق.م. ادامه یافت. اما ناگهان متوقف و در عصر آهن (حدود ۱۰۰۰ ق.م.) با دیگر اقوام تازه ای به نقطه وارد و در آنجا ساکن شدند. از ویژگیهای عصر آهن در تپه یحیی ، شباهت میان بناها و سفالهای این محل با بناها و سفالهای عصر آهن در شمال غربی ایران است.

پس از عصر آهن، این تپه بار دیگر در زمان هخامنشیان آباد شد و تا زمان اشکانیان و ساسانیان به حیات خود ادامه داد اما پس از آن به کلی متروک شد.

شهداد

محوطه باستانی شهداد در حاشیه غربی دشت لوت قرار دارد و فاصله آن تا شهداد کنونی در حدود چهار کیلومتر است. بقایای باستانی در این محوطه، به جای آنکه به صورت لایه هایی بر روی هم قرار گرفته باشند، در منطقه ای به وسعت تقریبی ۶۰ کیلومتری مربع گسترده شده است. کهن ترین بقایای فرهنگی در این منطقه به هزاره پنجم ق.م. تعلق دارد. آثار هنری به دست آمده از شهداد به ویژه پیکره ها شباهت چشمگیری به آثار مشابه از دوران سلسله های قدیم ، به خصوص دوران دوم در جنوب بین النهرین دارند. در نتیجه ارتباط تنگاتنگی میان شهداد و همسایگان غربی آن تا بین النهرین را به اثبات می رساند. به ویژه آنکه می دانیم به احتمال فراوان این بخش از استان کرمان مرکز همان ایالت " ارت " ی باستانی بوده است.

شهر سوخته

شهر سوخته در ۵۷ کیلومتری جاده زابل به زاهدان یکی از بزرگترین محوطه های باستانی ایران در عصر مفرغ در بخش شرقی ایران است. این تپه در حدود ۱۸ متر از سطح زمینهای اطراف ارتفاع دارد و وسعت تقریبی آن ۱۵۰ هکتار است. شهر سوخته از چهار بخش عمده : منطقه وسیع مرکزی با ۲۰ هکتار وسعت ، منطقه مسکونی در بخش شرقی تپه به وسعت ۱۶ هکتار، منطقه صنعتی در بخش شمال غربی و قبرستان در بخش جنوب غربی تپه با وسعتی برابر هکتار تشکیل شده است.

بقایای باستانی شهر سوخته به زمانی میان سالهای ۲۳۰۰ تا ۱۸۰۰ ق.م. تعلق دارد و از چهار دوره استقرار تشکیل شده است. دیوارها در معماری دوره اول (قدیمترین دوره استقرار) خشتی است. ساختمانهای دوره دوم و سوم شباهت به بناهای دوره اول داردند. اما از آنها وسیعتر می باشند. از دوره چهارم شهر سوخته بقایای یک ساختمان یا کاخ بزرگ به وسعت ۶۵۰ متر مربع به دست آمد که به احتمال در سال ۱۸۰۰ ق.م. سوخته و ویران شده است.

ـبرستان شهر سوخته که به طور تصادفی در سال ۱۹۷۲ میلادی توسط باستان شناسان شناسایی شد، در بخش جنوب غربی تپه واقع شده است، برای این گورستان، حدود ۲۰۰۰۰ قبر تخمین زده اند.

سفال شهر سوخته از نوع نخودی است که در تمام ادوار چهار گانه استقرار متداول بوده است. سفال خاکستری، که نوع خاکستری با نقش قرمز آن تنها در دوره اول، و سفال خاکستری با نقش سیاه با تزیین چند رنگی در دوره های اول و دوم رایج بوده است.

معروفترین سفال شهر سوخته ، نوع ترکمنی یا نوع کویته است که بیش از چهل درصد از سفالها را تشکیل می دهد و شبهت بسیار نزدیکی به سفال به دست آمده از افغانستان وترکمنستان دارد. شکلهای رایج ظروف سفالی را لیوانهای ساده وکاسه های ساده و قمقمه تشکیل می دهد.

اشیای فراوان به دست آمده از شهر سوخته را ، بیشتر مهره های سنگی و پیکره های کوچک گلی به شکل حیوانات گوناگون ، و ابزارهای ساخته شده از چوب و فلز تشکیل می دهند. اشیای زینتی از سنگ لاجورد و فیروزه و عقیق نیز، به مقدار فراوان از شهر سوخته بدست آمده است. از مهمترین کشفیات در این محل ، یک لوح گلی به خط " ایلامی مقدم " است

آغـاز نگـارش 3600

اولین مرحله تمدن از زمانی شروع میشود که انسان شروع به سخن گفتن کرده و توانسته است احساسات و امیال خود را در قالب الفاظ به همنوع خود بفهماند .در ابتدا انسان با حرکات دست و علامات دیگر منظور خود را به دیگری به دیگری میفهمانده ، همانطوری که امروزه نیز گاهی انسانها با حرکات دست یا سر منظور خود را نشان میدهند.(مثل حرکت سر به بالا ـنه و حرکت سر به پایین ـ بله حرکت دست به جلو ـ برو...) انسان برای نشان دادن احساسات با صدای مختلف و نگاه ترس و خوشحالی خود را نشان داده است .البته حیوانات هم با صدای مختلف منظور خود را به همنوع خود میفهمانند و این صداها در طول زمان تغییر نکرده است... انسانهای گذشته اعداد را بصورت خطوط موازی نمایش میدادند یا از انگشتان دست استفاده میکردند . دست معرف عدد پنج بوده ...

ایران در اواخره هزاره سوم ق.م.

طی هزاره سوم و اوایل هزاره دوم ق.م. فلات ایران به چند منطقه فرهنگی متمایز از یکدیگر تقسیم شده بود. فرهنگ گرگان سراسر منطقه شرق دریای مازندران را در بر می گرفت. فرهنگ گیان چهارم– سوم و گودین چهارم، منطقه شرق

...ستان را شامل می گردید. فرهنگ یانیک ، از شرق آذربایجان آغاز شده و تا قسمتهای مرکزی ایران گسترش یافته بود. در جنوب ، جنوب شرقی و شرق ایران،سه فرهنگ مختلف با سفالهای منقوش ، فارس، کرمان و سیستان را زیر پوشش خود در آورده بود.

شرق دریای مازندران – فرهنگ گرگان

در شمال شرقی فلات ایران سفال خاکستری فرهنگ گرگان ترکیبی بود از فرهنگ بومی منطقه و عناصری که به احتمال از غرب وارد منطقه شده بودند. آثار این فرهنگ را می توان در نقاطی مانند" شاه تپه " " تورنگ تپه " " یاریم تپه " " دره گز" و چند محل دیگر مشاهده کرد.

سفال خاکستری منطقه گرگان ، حتی تا تپه " حصار " در نزدیکی دامغان در حاشیه فلات مرکزی نیز گسترش پیدا کرده بود طبقات و لایه های اصلی استقرار در این دوره از فرهنگهای پیش از تاریخ ایران، به نیمه دوم هزاره سوم ق.م. تعلق دارند. به نظر می رسد که استقرار عصر مفرغ دریایم تپه و در دوره IIIb در تپه " حصار " دامغان بر اثر ورودمهاجمان شرقی در یک زمان به پایان رسیده باشد. تپه " حصار " در دوره IIIc دوباره آزاد شد و جوامع مستقر در " شاه تپه " و " تورنگ تپه " بدون وقوع حادثه ای به زندگی خود ادامه دادند.

سفال این مرحله تداوم سفال خاکستری داغدارلایه های قدیمتر است. ظروف سفالین معمولا" با خطوط متقاطع یا جناقی داغدار تزیین شده بودند. کوزه های بلند ، ظروف با لوله های ناودانی و قمقمه از شکلهای متداول دوره حصار IIIb است. برخی از ظروف ، مانند ظروف میوه خوری پایه بلند و کوزه های استوانه ای لوله دار، از سنگ مرمر ساخته شده بود. از فراوانی اشیای مسی گرگان در این دوره به آسانی به آن فلز دسترسی داشته اند. تیغه های خنجر سر تکمه ای، مهره ای مسطح مسی، چکش، تبر، سنجاقهای سرگرد و علمهایی با سرمنقوش، از جمله اشیای مسی به دست آمده از قبور را تشکیل می دهند. آنان طلا و نقره و قلع در ساختن ظروف و اشیای کوچک و از سنگهایی قیمتی به ویژه عقیق، برای ساختن مهره استفاده می کردند. وفور انواع اشیاء و لوازم در نیمه دوم هزاره سوم ق.م. اشاره ای است به وجود ثروت زیاد در سرزمین گرگان . شیوه های گوناگونی به کار رفته در ساختن انواع تولیدات صنعتی ، از یک سو گویای ارتباط با دره رود سند – حتی شاید دورتر با سرزمین چین – و از سوی دیگر ، با آناتولی و بین النهرین در غرب است. یکی از دلایل این ارتباط قرار داشتن این منطقه در سر راه تجارتی میان شرق و غرب بوده است. فرهنگ سفال خاکستری گرگان به احتمال زیاد در حدود ۱۹۰۰ یا ۱۸۰۰ ق.م. به پایان آمده است. از این تاریخ تا حدود سال ۱۵۰ # ۹۳۰ ق.م. ظاهرا" به استثنای " تورنگ تپه " بقیه

.. وطه های باستانی متروک بودند و چیزی از سرنوشت ساکنان آنها بر ما آشکار نسیت.

دلیل ترک این محلهای اسکان، به احتمال فراوان هجوم طوایف چادر نشین آریایی از سرزمینهای آسیای مرکزی بوده است. طوایفی که با ورود خود ، شهری را ویران کردند و زندگی در زیر چادرها یا فضای باز را ترجیح دادند. این مهاجران جدید، بعدها حرکت خود را به سمت قسمتهای جنوبی تر ادامه دادند. با توجه به این نکته که " تپه " حصار " و " یاریم تپه " ، شرقی ترین محلهای اسکان در منطقه فرهنگ گرگان بوده و پیش از سایر محوطه ها اسکان در منطقه فرهنگ گرگان بوده و پیش از سایر محوطه ها ویران شده است، شاید بتوان مسیر ورود آریاییهای تازه وارد به ایران را از سرزمینهای شرقی تر آسیای مرکزی مشخص کرد.

در مسیر غرب، مدارک و شواهد چشمگیری ارتباط میان فرهنگهای سفال خاکستری ایران را با آناتولی ، مجمع الجزایز اژه و اروپای مرکزی نشان می دهد. این مدارک مشابه اغلب با مردمی ارتباط می یابند که به زبان هند و اروپائی سخن می گفتند. از سوی دیگر ، فرهنگ سفال خاکستری گرگان در شرق به سرزمین ترکمنستان راه یافت که ما آن را در دوره پنجم استقرار در " نماز گاتپه " مشاهده می کنیم.

شمال غرب ایران – فرهنگ یانیک

در اواسط نیمه اول هزاره سوم ق.م. مهاجمانی از آن سوی کوههای قفقاز و شرق آناتولی از راه آذربایجان شرقی وارد سرزمین ایران شدند و در بخش وسیعی از آن سکنی گزیدند قدیمترین آثار و بقایای این مردم در " یانیک تپه" از طریق سفال خاکستری داغداری شناسایی شده استکه رنگ آن از خاکستری تا سیاه متفاوت است. این سفالها دست سازند و لبه تقریبا" چهار گوش در مقطع ته نوک تیز و ظاهری شبیه به ظروف فلزی دارند و از ظروف سفالی ظریف با بدنه نازک به رنگ خاکستری گرگان کاملا" متمایزند. سفال یانیک در آغاز دوره اول مفرغ قدیم با طرحهای کنده هندسی و پرشده با خمیری سفید رنگ تزیین شده . در نیمه دوم (دوره دوم مفرغ قدیم) طرحهای کنده جای خود را به طرحهای داغدار داد. مردم فرهنگ یانیک ، سرتاسر شمال آذربایجان تانیمه شمال دریاچه ارومیه را اشغال کردند.

در یانیک تپه ۹ لایه ساختمانی با بناهای مدور متعلق به نیمه اول این فرهنگ مشخص شد. راه ورود به داخل منازل، از طریق بام بوده است. وجود نوع خانه های مدور دریانیک تپه همراه با سفال ویژه این دوره در دو منطقه دیگر در شنگاویت (Shengavit) در قفقاز و در بت یراح(Beth Yerah) در فلسطین، پراکنده مردم فرهنگ عصر مفرغ را در منطقه وسیعی از آسیای غربی آشکار می سازد.

در نیمه دوم فرهنگ یانیک ، خانه های مدور جای خود را به بناهای راست گوشه با یک در ورودی داد. در این خانه ها، دسترسی به پشت بام با نردبان میسر بود. فرهنگ یانیک – در طول نیمه دوم عصر مفرغ قدیم – از راه سرزمینهای کوهستانی رشته کوههای الوند به سمت جنوب ایران به حرکت در آمد و به دشت همدان راه یافت. آثار این فرهنگ، در شماری از تپه های باستانی در بررسیهای منطقه همدان شناسایی شده است. دوره پنجم در گودین را همین اقوام نابود کردند و با استقرار خود در آنجا دوره چهارم گودین را به وجود آوردند. حتی تعدادی از سفال نوع نیمه دوم فرهنگ یانیک ، در تپه " گیان " نهاوند نیز گزارش شده است. همچنین در ملایر آثار فرهنگ یانیک در میان بقایای لایه های متعلق به هزاره سوم مشاهده شده است.

فرهنگ یانیک ، در " گوی تپه " در آذربایجان غربی ، در حدود ۲۰۵۰ ق.م. به پایان رسید. در جنوب گودین تپه – تقریبا" در همان زمان – با ورود فرهنگ دوره های چهارم و سوم گیان از میان رفت .

ورود فرهنگ یانیک به سرزمین ایران در طول هزاره سوم ق.م. بخشی از حرکت گسترده قبایل و طوایف ساکن در شرق آناتولی و جنوب قفقاز بود که به طور همزمان ، شاخه های دیگری در جهت غرب وارد شمال سوریه و فلسطین شد و فرهنگ خربت کراک (Khirbet Kerak) را بنیان نهاد.

با از میان رفتن فرهنگ یانیک ، سفال تازه ای به رنگ پلی کرم (چند رنگی) به رنگهای قرمز و کرم و سیاه ظاهر شدکه با سفال کاپاد وکیه و الیشار هویوک در آناتولی مرکزی ارتباط داشت. دارندگان سفال چند رنگی ، در اوایل هزاره دوم ق.م. منطقه غرب دریاچه ارومیه، از گوی تپه در جنوب تا خوی در شمال را به اشغال خود در آوردند.

این سفال در گوی تپه در دوره های D, C ظاهر شد . عناصر تزیینی سفال چند رنگی گوی تپه D,C با وجود تفاوتهای در شکل ظروف ، ظاهرا" از سنت سفالگری " سفال کاپادو کیه " و ترییالتی " (Trialeti) گرفته شده است. سفال کاپادوکیه درحدود ۱۹۰۰ ق.م. در آناتولی مرکزی ناپدیدشد، اما در ترییالتی در گرجستان به سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۴۵۰ ق.م. تاریخ گذاری شده است. انتساب میانگین دو تاریخ فوق ، یعنی ۱۹۰۰ در آناتولی و ۱۴۵۰ در گرجستان برای آغاز گوی تپه D, C شاید به دور از واقعیت نباشد. وجود یک تک از سفال " نوع خابور" در " دینخواه تپه " در جنوب غربی دریاچه ارومیه ارتباط میان دو منطقه را بیشتر تایید می کند.

سفال مشخصه نیمه دوم گوی تپه D.C که از اواسط هزاره دوم تاعصر آهن ادامه یافته در دینخواه تپه نیز ظاهر شده است. شکلهای متداول این نوع سفال یعنی کوزه های گردن بلند، کاسه های شکمدار با لبه به خارج بر گشته و یا کوزه کروی با

ـ ضخیم ، به رنگ خاکستری و قرمز داغدار در عصر آهن در حسنلوی پنجم و دینخواه تپه نیز متداول بود.

از دیگر محوطه های شناخته شده در محدوده فرهنگ یانیک، می توان از " هفتوان تپه " در نزدیکی شهر سلماس یاد کرد که از هفت دوره تشکیل شده است . قدیمترین آنها، دوره هفتم متعلق به دوره سوم عصر مفرغ قدیم (۱۹۰۰– ۲۳۰۰ ق.م.) و جدیدترین آنها ، دوره اول متعلق به دوره ساسانی است

ایلامـیـان 3000

سرزمین ایلام

نام سرزمین باستانی ایلام به صورت Hat\Hal-tam-ti و صورتهای مشابه آمده است. این نام در خط سومری در صورت هزوارشی Nim.ki نوشته شده که به صورت Elam(a) (در سومری) و Elamtu (در اکدی) خوانده می شده است از واژه Hal-tam-ti و نام امروزی ایلام یا عیلام که در جهان مرسوم شده است ، برگرفته از گونه نوشتاری در عهد عتیق است متاسفانه شیوه نگارش سومری ونوشتاری عهد عتیق بی توجه به اصل واژه برای برخی این گمان را ایجاد کرده است که ایلام یا عیلام را واژهای سامی، هم ریشه با علی –یعلوا عربی بپندارند و آن را به نادرست و ناروا سرزمین بلند معنی کنند.

محـدوده جغـرافـیایی

هل تمتی ، ایلام ، در معنای اعم خود ، بر سرزمینهایی در جنوب و جنوب غربی ایران زمین گفته می شده است که در برگیرنده دشت خوزستان و پارس، از شرق دریاچه های تختگان و تشک تا رود مارون، و نیز شاید در برگیرنده سرزمینهای در شمال دشت خوزستان و پارس بوده باشد.

متاسفانه آگاهیهای ما از جایها و سرزمینهایی که در تاریخ هل تمتی سهم بسزایی دارند اوان(Awan)، سیمشکی (Simashki) و حتی سرزمین هل تمتی (ایلام) در معنای اخص خود اگر هیچ نباشد بسیاربسیار اندک است .به سبب بزرگی و شکوه شهر شوش ، دشت نیز شوش خوانده شده است . البته ، بخشی از سرزمینهای پارس، منطقه تل بیضا و مرودشت و شاید هم بخش بزرگتری از پارس را (An-za/sha-an) می خوانده اند و مرکز آن شهر انشان /انزان بوده که ویرانه های آن در ملیان تل بیضا در نخستین سالهای دهه ۵۰ حفاری شده است . شهرهای باستانی هل تمتی ، هوهنوری / خوخنوری (Huhnuri) هیدلو / هیدلی (Hidalu/I) پایتخت سوم هل تمتی در زمان آشوریان را به ترتیب درناحیه باشت بابویی و دژ سپید می توان در نزدیکی فهلیان جای داد . البته لیان (Liyan=بوشهر) و چند شهر در

ـــت خوزستان بوده است و برای جاهای دیگر جایها و شهرهایی که فراسوی خوزستان و پارس قرار داشته اند تنهامی توانیم به حدس و گمان متکی باشیم

خط و زبان

در مقایسه با بین النهرین آنچه از ایلام تا کنون به دست آمده بسیار اندک می باشد . این امر سبب شده است که آگاهی ما درباره زبان ایلام پیش از داریوش بزرگ ،بسیاراندک باشد.

خط ایلامی

آنچه ایلامیان برای ما برجای نهاده اند ، به دو بخش اصلی تقسیم می شود:

- ایلام متقدم و ایلام نوشته شده به خط مرسوم میخی .

۱ . ایلام متـقدم : نوشته های به دست آمده از ایلام متقدم ، در بردارنده سه گروه متمایز از یکدیگر است. نخستین گروه ، به احتمال از آن قرون پایانی هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پیش از میلاد است که در شوش پیدا شده اند . این گروه در بردارنده عددها و رقمهایی همراه با شکل حیوانی اهلی است .گروه دوم ، به احتمال نوشته های دیوانی بوده است . در این نوشته ها، در حدود پنج هزار شکل یافت شده اند که به نظر می رسد ۴۰۰ تا ۸۰۰ مورد از آنها شکل اصلی بوده که به صورت شکل نگاری Logogramme به کار برده می شده اند . از سومین گروه ، نوزده نوشته به دست آمده که هفده نوشته آن از شوش است و یکی از شهداد کرمان و دیگری از تپه ای روبه روی تخت جمشید . این نوشته ها ، بر روی تندیسها وظروف و یا به صورت گل نبشته هایی بزرگ است. ازاین ۱۹ نبشته ، ۳ نبشته آن افزون بر خط ایلام دارای نبشته أی به زبان اکدی نیز هستند . شیوه خواندن شادروان هینتز(W.Hinz) و برداشت وی از این نوشته ، هنوز مقبولیت تام نیافته است

۲. نوشته های خط میخی : نخستین نوشته های به دست آمده از ایلامیان به خط میخی مرسوم ، همزمان با سلسله اکد است . مهمترین نوشته این دوره ، پیمانی میان نرام سین (Naram-sin) پادشاه اکده (۲۲۱۸-۲۲۵۴ ق.م.) با پادشاهی از ایلام – که به نظر بیشتر ایلام شناسان نام وی هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسله اوان (Awan) می باشد.از زمان سرنگونی سلسله اکد تا میانه قرن سیزدهم پیش از میلاد، نوشته أی به زبان ایلامی به دست نیامده است. همه نوشته های به دست آمده از این چند سده ، به زبانهای سومری و اکدی است. با روی کار آمدن خاندان ایگی هلکی (Igi/e-Halki) بار دیگر به کارگیری خط و زبان ایلامی رونق گرفت و تا سالهای پایانی هخامنشیان ، ادامه یافت .

زبان ایلامی

زبان ایلامی ، زبانی است که تاکنون پیوند مستقیم آن با دیگر زبانهای منطقه دقیقا" مسجل نشده است . زبانی است که از نظر دستوری پیوندی با افزودن پسوندهای گوناگون به پایان واژه و نیز ، میان وندهایی خاص و پسوندهای ضمیری به ریشه فعل در سه صورت اصلی آن و بدون در نظر گرفتن جنس و یا حالت واژه در جمله ، مقصود خود را بیان می کرد . زبان ایلامی گرچه از نظر دستوری ساختار آسان را نشان می دهد ، ولی از نظر محتوایی به علت کمبود نبشته ها بجز از ایلام هخامنشی و نیز نبود فرهنگی تطبیقی با دیگر زبانهای همزمان ، از درک و فهم معنای راستین آن ناآگاهیم .

نگاهی به تاریخ ایلام

از آغاز و چگونگی برپایی حکومت و نیز پیدایش تاریخ در ایلام، اطلاعی در دست نداریم. با نام ایلام KUR.NIM.KI.=Elam(a) نخستین بار در نامنامه شاهان سومری که در حدود سالهای ۲۱۰۰ ق.م. تنظیم شده است . برخورد می کنیم. بر اساس این نامنامه در حدود سالهای ۲۶۰۰ ق.م. فرمانروایی از شهر کیش (Kish) ایلام را فتح کند . در حماسه ای دیگر از سومریان فروانروای شهر اوروک (Uruk) از فرمانروای ارت Aratta (شهداد کرمان) در خواست فلزهای گرانبها و سنگ لاجورد وصنعتگر کرده است . در حماسه أی از لوگل – بند (Lugal-banda) یکی دیگر از فرمانروایان اوروک آمده که وی از راه انشان Anshan/Anzan (بیضای فارس) بر ارت تاخته است . در زمان همین فرمانروا و دموزی (Dumuzi) – پادشاهی نیمه خدا – ایلامیان نیز بر بین النهرین تاخته اند .

بر اساس همین نامنامه ، در حدود سالهای ۲۵۰۰ ق.م. ایلامیان بین النهرین را به تصرف در آورده و سه فروانروا از سلسله اون به مدت ۳۵۶ سال(تعداد سالها را اسطوره ای باید به شمارآورد) بر آن سرزمین فرمانروایی کرده اند . در حدود سالهای ۲۴۵۰ ق.م. یکی از فرمانروایان شهر لگش (Lagash) از پیروزی خود بر ایلامیان سخن گفته است. در حدود ۸۰ سال از این یکی دیگر از فرمانروایان همین شهر مدعی پیروزی بر سپاهی مرکب از ۶۰۰ سرباز ایلامی که شهر را مورد حمله قرار داده بودند ، شده است .

باروی کار آمدن شروکین اکدی (Sharru-kin =سارگون اول) ۲۲۷۹ –۲۳۳۴ ق.م. واقعه های تاریخی بیشتر صورت حقیقی به خود گرفته اند تا حماسی محض و اسطوره ای .

از زمان این پادشاهان بین النهرینی خاندان شروکین، نخستین بار با نام فرمانروایان واقعی جنوب ایران روبه رو می شویم . بر اساس دو نوشته شروکین ، وی بر ایلام و ورهشی و رخشی Warahshi – مرهشی مرخشی Marahshi وپرش

، Parashe) (قرنهای بعد) – تاخته غنیمتهای بسیار از شهرهای شوش و اون (مکان نامعلوم) بر گرفته است . در میان شکست خوردگان ایلامی دوباره با نام سنم – شیموت (Sanam –Chimut) ، یک بار با عنوان حکمران (Ensi) و بار دیگر با عنوان نایب السلطنه (GIR/NITA) و لوه- ایشن (Luh-ishan) پسر پادشاه ایلام که هیشپ- رشینی (Hishep-Rashini) نام داشته و نیز یک داور و برادر پادشاه ورهشی و چند حکمران جزء دیگر ، برخورد می کنیم.

گل نبشته ای یکتا که زمان نسخه برداری آن بایستی در حدود میانه سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م. بوده باشد به دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله اوان می باشد . بر اساس این نبشته ، بنیانگذار سلسله اوان ، پلی (Peli) نام داشته است که متاسفانه نه از وی و نه از شش پادشاه پس از او ، هیچ گونه آگاهی در دست نداریم . فرمانروای هشتم این نامنامه ، لوه ایشن (Luhishan) است که به احتمال زیاد باید همان لوه –ایشن (Luh-ishan) نام برده شده در نبشته شروکین باشد. اگر این احتمال درست باشد ، آغاز سلسله اوان به حدود ۲۵۰۰ ق.م. می رسد .

فرمانروایان اکدی پس از شروکین نیز ، هر یک مدعی حمله به جنوب ایران و تصرف شهرهای آن بودند. سومین فرمانروای اکد ، من – ایشتو – سو (Man-ishtu-su) در نبشته أی می گوید که سپاهیان وی انشان (در فارس) شری خوم / هوم (Sherihum) (مکان نامعلوم به احتمال در محدوده فارس) و سی و دو شهر را که بر کناره دریای پارس بوده اند ،به تصرف خود در آوردند. حکمران شوش (Ensi) در این زمان به نام اشپوم (Eshpum) خود را بنده من – ایشتو – سو خوانده است . فرمانروای دیگر اکد ، نرام سین (Naram-Sin) نیز بر جنوب ایران تاخته تا شورش همگانی ملوخ (Meluthha) =ارت (شهداد کرمان) ، ورهشی و همه سرزمین انشان را سرکوب نموده است . نخستین گل نبشته زبان ایلامی به خط میخی مرسوم ، پیمان نامه أی میان وی و فرمانروایی نامعلوم از ایلام – شاید هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسله اوان – می باشد . آخرین فرمانروای سلسله اوان پوزور- این شوشینک (Puzur-In-Susinak) و یا تعبیر شادروان هینتز ، کوتیک – این شوشینک (Kutik-In-Shushinak) است که از وی سه نبشته به اکدی همراه با متن ایلامی متقدم ، به دست آمده است وی در دو متن اکدی خود را " نیرومند " (Diannum) و پادشاه اوان (LUGAL/Shar Awanki) نامیده و در سومین متن ،خود را نایب السلطنه =GIR.NITA Shakkanakkom خوانده و نیز خود را فاتح هفتاد جای از جمله کیمش (Kimash) (میان جبل حرمین و زاب کوچک) و سیمشک (Simashki) (جای نامعلـ [illegible] زمینـ که در آن قرن بعد خاستگاه سلسله جدید

فرمانروایان ایلامی بوده ، شمرده است .

پس از سرنگونی اکدیان به دست گوتیان و تا برقراری سلسله سیمشکیان در ایلام ، در نبشته های بین النهرینی تنها دو مورد از ایلام یاد شده است : گودا (Gudea) فرمانروای لگش (به احتمال حدود ۲۱۲۴ –۲۱۴۳ ق.م.) یک بار برای آراستن پرستشگاه شهر لگش به آن شهر رفته بودند یاد کرده است .

با به قدرت رسیدن سلسله سوم اور در بین النهرین (۲۰۰۴ – ۲۱۱۲ ق.م.) بار دیگر دشت خوزستان را زیر نفوذ و چیرگی پادشاهان این سلسله می یابیم . از زمانی شولگی (Shulgi) ، دومین پادشاه سلسله سوم اور (۲۰۴۷ – ۲۰۹۴ ق.م.) ، فرمانروایان شوش از سوی پادشاهان این سلسله تعیین می شده اند و همچنین ، مسافران بسیار میان شهر لگش در بین النهرین و شهرهای شوش ، ادمون (Adamdun) (جای نامعلوم) ، سبوم (Sabum) (جای نامعلوم) ، ورهشی (جای نامعلوم) ، هوهنوری (Huhnuri) = هنر (Hunar) زمان داریوش بزرگ ، به احتمال زیاد در نزدیکیهای باشت امروزی ، سیمشکی (جای نامعلوم) ، انشان (بیضای فارس) و سرزمین سو (KUR.SU) (جای در همین زمان ،پادشاهان اور با دادن دخترانی از خانواده خود به همسری حکمرانان شوش ، آنان را همپیمانان خود نگاه می داشتند .

شولگی در سال هیجدهم پادشاهی خود یکی از دخترانش را به زنی فرمانروای انشان داد . شو- سین (Shu – Sin) (۲۰۲۹ – ۲۰۳۷ ق.م.) و ایبی – سین (Ibbi – Sin) نیز دختران خود را به همسری فرمانروایان زبشلی (Zabashli) (جای نامعلوم) و انشان دادند.

با مهاجرت هجوم گونه آموریان به بین النهرین و پدید آمدن سستی و ناتوانی در سلسله اور سوم ، ایلامیان برای رهایی از چیرگی بین النهرین ، سر به شورش برداشتند . از این رو ، ایبی سین وادارشد که در سالهای نهم و چهارده هم سلطنت خویش به هوهنوری (منطقه فهلیان) و ادمدون و اوان بتازد . سرانجام در سال ۲۰۰۴ ق.م. سپاهی از ایلامیان و مردم سو- به فرماندهی فرمانروای انشان که داماد – ایبی سین بوده – اور را به تصرف در آوردند و آخرین فرمانروای اور سوم را با خود به انشان بردند .

از شوش ، نامنامه أی ب بابلی کهن به دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله سیمشکی در شوش است . سه فرمانروای نخست این سلسله ، گیرنم (Girnamme) ، تزیت (Ebarti) به گواهی مدارک سومری می بایست همزمان با پادشاهان سلسله سوم اور بوده باشند و به احتمال ، تا حدود سال ۱۹۲۸ ق.م. در شوش فرمان می رانده اند . در این سال ، یکی از فرمانروایان شهر لارسا (Larsa) به نام گونگونوم (Gungunnum) (۱۹۰۶ – ۱۹۳۲ ق.م.) به

ـرب ایران تاخته و تا انشان را به تصرف خود در آورده و به احتمال زیاد ، این حمله سبب سرنگونی سلسله سیمشکی ها شده است

سلسله سوکل مخ (حدود سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م.)

عنوان سومری سوکل مخ (SUKKAL.MAH) در اکدی (Sukkalmahhu) متشکل از دو بخش (SUKKAL) پیامبر و فرمانروا و (MAH) بزرگ است . عنوان sukkal عنوانی بوده که فرمانروایان منصوب شده از سوی شاهان اور سوم در شوش به کار می برده اند که در ضمن اندک تشابهی نیز با واژه ایلامی sunkir,sukkir,sunki = شاه دارد . این دوره در تاریخ ایلام ، یکی از مستندترین دوره های تاریخی است . افزون بر نوشته سنگ بنا ها ، هدایا و نسخه های باز نویسی شده این دوره در دوره ایلامی میانه ، صدها نبشته حقوقی و اقتصادی به زبانهای سومری و اکدی نیز از این دوره بر جای مانده که به یاری آنها ، هم می توان از شیوه فرمانروایی سوکل مخ ها آگاهی پیدا کرد و هم، روزنه أی به درون جامعه ایلامیان آن زمان باز کرد .

در نبشته های حقوقی ، پس از طرح دعوا و نتیجه ، دو دعوا می بایستی به جان خدایان و سپس به جان سوکل مخ و سپس سوکل ایلام و سیمشکی (اغلب برادر کهتر سوکل مخ) و سوکل شوش (اغلب پسر یا نوه سوکل مخ) سوکند یاد می کردند . با مرگ سوکل مخ ، سوکل ایلام و سیمشکی جای وی را گرفت . سوکل شو شبه سوکل ایلام و سیمشکی می رسید و سوکل جدیدی (معمولا" پسر سوکل مخ جدید) بر شوش گمارده می شد. زمان تقریبی برخی از سوکل مخ را می توان با توجه به نوشته های بین النهرینی تعیین کرد :

۱.شیروکتوه / شیرو کتدوه (Shirtukt/duh) همزمان با شمشی ادد/ ادو(Shamsi-Adad/Addu).

۲.سیوه پلرهوپک (Huppak-Siwe-Palar)و کودوزولوش اول همزمان با حمورابی پادشاه بابل(۱۷۵۰-۱۷۹۲ ق.م.)

۳.کوک نشور (Kuk-Nashur) با سال اول پادشاهی امی صدوق (Ammisaduqa) (۱۶۴۶ ق.م.).

سر سلسله سوکل مخ ها اپرتی (Eparti) (ابرت Ebarat) نام داشته است که تشابه اسمی بسیار با ششمین فرمانروای سیمشکی ها دارد . به یقین نمی توان گفت که آیا این دو ، یک شخص بوده اند یا نه ، اما احتمال یکی بودن آن دو ضعیف است . در نبشته أی از اپرتی به عنوان پادشاه انشان و شوش ، از شیلهه (Shilhaha)سوکل مخ ، پدر سرزمین (؟) انشان و شوش ، ازاد / تهوشو (Add/ ttahushu) سوکل و Magitrate فرمانروای مردم شوش نام برده شده است . در نبشته های سالهای بعدی شاهان سوکل مخ و همچنین در دوره های ایلامی میانه ، خود را پسر

سوهر (Rohushak) شیلهه خوانده اند . به نظر می رسد که شیلهه توانسته است بار دیگر قدرت ایلامیان را بر شوش پس از تاخت و تاز گونگونوم تثبیت کند (اندکی پیش از ۱۹۰۰ ق.م.) همچنین ، به احتمال انتقال قدرت از سیمشکیان به سوکل مخ ها بدون پدید آمدن تغییراتی شدید بوده باشد . همزمان با روی کار آمدن سوکل مخ ها در ایلام ، در میان فرمانروایان به دو شخص به نامهای ورد – سین (Warad-sin) (۱۸۲۳ – ۱۸۳۴ ق.م.) وریم – سین (Rim-Sin) (۱۷۶۳– ۱۸۲۲) از لارسا بر می خوریم که از نوادگان شخصی به نام پسر (Kudur-Mahuk) و شیمتی – شیلهک (Shimti-Shilhak) بوده اند. نمی توانیم منکر نفوذ ایلامیان این دوره بر بین النهرین در میان فرمانروایان قبیله أی شویم .

با ارتقای سیوه- پلر –هوپک و کودوزولوش ، قدرت ایلام گسترش یافت . بر اساس نوشته های شهر ماری (Mari) (تل الحریری امروزی ، در سوریه و نزدیک مرز عراق و بر کناره رود فرات) ، سیوه –پلر – هوپک (که به صورت Seplarpak نوشته شده) شاه انشان و سوکل ایلام ، اشنونا (بر کناره رود دیاله) را به تصرف در آورد . در حالی که نواحی گوتیوم (Gutium) – در کوههای زاگرس و بر کناره رود زاب کوچک – را نیز در تصرف داشت. در زمان کودوزولوش اول ، دارنده مهری که به احتمال از شهر مرزی ملگیوم (Malgium) (به احتمال بر کناره رود دیاله) خود را غلام کودوزولوش (نوشته شده به صورت Kudusulush می خواند . در این زمان ایلامیان با در اختیار داشتن رودهای دیاله و زاب کوچک ، پس از مرگ شمشی ادد – پادشاه آشور – سرزمینهای شمالی بین النهرین و کناره های دجله را به تصرف خود در آوردند و به رودهای بالیخ و خابور رسیدند.

در بابل ، حمورابی قدرت بسیار یافت و در سال سی ام (۱۷۶۴ ق.م.) نیروهای متحد ایلام ، اشنون (Eshnunna) و سوبرتو (Subartu) و ملگیوم را شکست داد و پس از آن دیگر شهر های بین النهرین را به تصرف خود در آورد . جانشین وی ، سمسو – ایلون (Samau-Iluna) (۱۷۱۲ – ۱۷۴۹ ق.م.) نیز مدعی باز پس راندن ایلامیان و گوتیان به مرزهایشان شده است . پس از نیمه نخست قرن هیجدهم ق.م. مدارک بین النهرینی مربوط به فعالیتهای سیاسی سوکل مخ ها به گونه أی چشمگیر کاهش یافته است . بر اساس نوشته های یافت شده در شوش وبرخی مدارک بین النهرینی همزمان ، می توان گفت که فرمانروایی سوکل مخ ها ، تا اوایل سده پانزدهم ق.م. به درازا کشیده است و از این رو طولانی ترین سلسله در ایلام بوده است.

ایلامی میانه (حدود ۱۱۰۰ – ۱۴۵۰ ق.م.)

از چگونگی به پایان رسیدن سلسله سوکل مخ ها و نیز از چگونگی بر روی کار آمدن خاندان ایگی هلکی، آگاهی چندانی در دست نیست . سه شخص که دارای عنوان پادشاه شوش و انشان هستند ، به نامهای کیدینو (Kidinu) وتن / دن روهوراتیر (دوم) (Tan/Dan –Ruhuratir) و این شوشینک – شر – ایلانی (In-shusinak-shar-Ilami) می باشند . مدارک یافته شده در هفت تپه متعلق به زمان تپتی – اهر (Tepti-Ahar) پادشاه شوش و انشان است . البته ، بیشتر گمان برده می شود که وی یکی از فرمانروایان سلسله سوکل مخ ها بوده است ، اما به کارگیری نام سالی از آن کدشمن _ انلیل اول Kadashman-Enlil= (Kadashman-d.DUR.GL) (مرگ در ۱۳۷۴ق.م.). در مهری که دارای نام تپتی اهر است ، زمان فرمانروایی وی را به حدود سال ۱۳۶۰ ق.م. می رساند. بر اساس یک گل نبشته تاریخ نگاری بابلی ، کوری گلزوی دوم (Kurigalzu) (۱۳۲۴ –۱۳۴۵ ق.م.) پادشاه کاشی بابل یورش برده و هورپتیل (Horpatila) پادشاه ایلام (Elammat) را شکست داده است.

از قرنهای سیزدهم و دوازدهم ق.م. نوشته های بسیارارزشمندی از شاهان این دوره بر جای مانده است . از نخستین پادشاهان ایلامی میانه ، تنها نامهایی بر جای مانده است که بزرگترین پادشاه تاریخ ایلام به نام شیلهک – این شوشینک (Shilhak-In-shushinak) در فهرستهای خود به هنگام بازسازی پرستشگاه خداوند "این شوشینک " در شهر شوش ، از آنان نام برده است . وی نخست از دو پسر ایگی –هلکی (Igi/e-Halki) به نامهای پهیر – ایشن (Pahir-Ishshan) و اتر – کیته (Attar-Kitah) بلافاصله پس از شاهان سلسله سوکل مخ ها یاد می کند که به احتمال ، سه نسل پیش از کیدن – هوترن (Kidin-Hutran) بوده اند . دو نوشته یافت شده از ده نو ، گواه بر فرمانروایی ایگی – هلکی پیش از دو فرزندش است .

پس از اتر کیته – پسروی هومبن –نومن (Humban-numena) به پائشاهی رسید که پرستشگاهی در لیان (بوشهر) بنا می کند. از وی ، نوشته أی اهدایی به اکدی و پاره آجری که برآن تنها بخشی از نام او باقی مانده ، برجاست . شیلهک این شوشینک از وی به عنوان سازنده (بازسازنده) پرستشگاه خداوند این شوشینک پیش از خود یاد کرده و او را از فرزندان سوکل مخ بزرگ ، شیلهه خوانده است .

پس از هومبن – نومن ، پسر وی به نام اونتش – گل / [illegible] (Untash-d.Gal/Napirisha) به پادشاهی

رسیدو به احتمال ، پادشاهی وی همزمان با پادشاهی شولمانو- اشریداول (Shulmanu-Asharid) , (۱۲۴۵ – ۱۲۴۷ ق.م.) پادشاه آشور ، و کدشمن – انیل دوم (Kabashman) (۱۲۵۶-۱۲۶۴ ق.م.) پادشاهان کاشی بابل بوده باشد.

وی در ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی شوش پرستشگاه بزرگ چغازنبیل را در شهر آل – اونتش – گل / نپیریش (شهر اونتش گل / نپیریش) ک امروز بزرگترین و سالمترین زیگورات بر جای مانده در ایران و بین النهرین است . برای خدایان شوش و ایلام ، به ویژه خداوند این شوشینک ساخت . همچنین ، از کارهای ساختمانی و بازسازی شوش نیز –غافل نبود .

با پیدایش سستی در فرمانروایی کشتی – لییش چهارم (Kashti-Liliash) (۱۲۳۵ – ۱۲۴۲ ق.م.)پادشاه بابل ، اونتش گل / نپیریش بر بین النهرین تاخت و با غنیمتهای بسیار که در بردارنده تندیسهای خدایانی چند نیز بود، به شوش باز گشت .

در بیست سال پادشاهی اونتش گل/نپیریش ، ایلام از انزوای تاریخی خود بیرون آمد و بار دیگر ، در پهنه سیاست روز منطقه فعال شد .

پس از مرگ اونتش- گل /نپیریش، شخصی به نام اونپتر / گل نپیریش (Unpatar – GAL/Napirisha) به پادشاهی رسیده که گفته شده پدرش پهیر ایشن (Pahir-Ishshan) نام داشته است . ب احتمال زیاد ، این پهیر – ایشن نمی توانسته عموی هومبن – نومن – پدر اونتش – گل / نپیریش بوده باشد، شاید از نوادگانش باشد . در زمان فرمانروایی این پادشاه در آشور توکولتی – نینورت (Tukulti-Ninurta) (۱۲۰۸-۱۲۴۴ ق.م.) به گسترش قلمرو خود پرداخت و در حمله به بابل کشتی لییش چهارم را به اسارت به آشور برد وشاهی دست نشانده خود را به پادشاهی بابل منصوب کرد. در بازگشت از بابل ایلامیان وادار به باز پس نشینی از کناره های رودخانه کرخه شدند که در تسلط خود داشتند .

گفته شده که پس از مرگ اونتش – گل / نپیریش به مدت یکسال همسر وی به نام نپیر – اسو (Napir-Asu) که پیکره أی مفرغی به وزن ۲۲۰۰ کیلو (بدون سر) از وی برجای مانده، پادشاه ایلام شده است. اما ، مدرکی که این را تایید کند وجود ندارد .

پس از او نپتر – گل / نپیریش ، برادرش به نام کیدین هوترن (Kidin –Hutran) به پادشاهی رسید که به احتمال ، حدود بیست سال پادشاهی کرده است . کیدین هوترن, با استفاده از ناتوانی پادشاهان کاشی بابل ، دو بار بر بین النهرین

ـ ـت و با غنیمتهای بسیار ، به شوش بازگشت .با وجود این دو یورش موفقیت آمیز ، بابل همچنان زیر سلطه آشور باقی ماند.

پس از کیدین هوترن ،شخصی به نام " هلوتوش/ هلودوش – این شوشینک " سلسله جدید و نیرومندی را در ایلام پایه گذاری کرد که به مدت حدود پنجاه سال ،نیرومندترین نیروی سیاسی و نظامی منطقه بوده است .

شوتروک – نهونت (Shutruk-Nahhunte) پس از هلو دوش – این شوشینک به پادشاهی رسید. وی با استفاده از زمان مناسب به همراه پسر خود ، کوتیر – نهونت (Kutir-Nahhunte) بربابل تاخت (۱۱۶۰ ق.م.) و شکست سختی را بر پادشاه آن زبت – شوم- ایدی (Zababa-shum-iddina) وارد کرد وسبب سرنگونی وی شد.

شوتروک – نهونت در بازگشت به شوش ، انبوهی از غنیمتهای جنگی را چون ستون قانون حمورابی ، سنگ یادبود من – ایشتو – سو اکدی و با خود به شوش آورد.

سه سال بعد ، ۱۱۵۷ق.م. کوتیر – نهونت موفق شد آخرین پادشاه سلسله کاشی ها به نام انلیل – نادین-آخ (Enlil-nadin-ahe) را دستگیر و به همراه تعداد زیادی از بینالنهرینیها به ایلام بفرستد. کوتیر- نهونت که پس از پدر به پادشاهی رسیده بود ، با غنیمتهای بسیار ، از جمله : پیکر خداوند مردوک ، خدای بابل و پیکره های دیگر خدایان بین النهرین به شوش باز گشت . ب اسارت بردن خداوند مردوک ، تا"ثیر بسیاری بر روحیه مردم بین النهرین گذاشت و سبب شده که چهار دهه بعد ، بین النهرینیها بر ایلام بتازند و آن پیکره را بار دیگر به بابل بازگردانند .

پس از مرگ کوتیر – نهونت در حدود سال ۱۱۴۰ ق.م. برادرش شیلهک این ش.شینک (Shilhak-In-Shushinak) که بی گمان بزرگترین پادشاه تاریخ ایلام بود، به پادشاهی رسید. وی با هشت بار لشکرکشی ، دامنه سلطه ایلام را تا نواحی کرکوک و کوههای غربی زاگرس گسترش داد. به احتمال زیاد وی، سبب اختلال در حکومت آشور شد ومسبب قتل" آشور-دان " اول (Ashshurdan) (۱۱۷۹-۱۱۳۴ ق.م.) گشت. همچنین ، یک بار نیز به بابل که به احتمال شورشهایی در آن پدید آمده بود تاخت و تا بابل و فرات پیش رفت. شیلهک – این – شوشینک پس از مرگ برادر، با همسر وی نهونت– اوتو (Nahhunte-Utou) ازدواج کرد و در همه نوشته ها، همواره برای وی و فرزندانی که از برادرش بودند درخواست طول عمر وشادی و خوشی کرده است.

از شیلهک – این – شوشینک نوشته های بسیاری بر جای مانده است .نبشته های پیروزیها و آبادانیهایش.وی، به هنگام نو سازی پرستشگاههای گوناگون، از شاهان گذشته أی که برای نوسازی آن پرستشگاه کوشش کرده بودند نام برده است.از این

رو. فهرست طویلی از پادشاهان گذشته ایلام برای ما به یادگار گذاشته است.

پس از مرگ شیلهک این شوشینک، پسر وی"هوتلودوش – این شوشینک"(Hutelludus-In-Shushinak) به پادشاهی رسید. وی نیز همانند پدر، به نوسازی پرستشگاهها پرداخت . در زمان وی ، بابل و نواحی دجله از زیر چیرگی ایلام خارج شد و پادشاه بابل ، " نبوکدوری- اوصور" (Nabu-kudurri-usur) (۱۱۰۳ –۱۱۲۴ ق.م.) دو حمله به خوزستان و شوش می کند که دومین آن ،در گرمترین روزهای تابستان خوزستان بود .

در این حمله ، هوتلودوش این شوشینک را وادار به گریز از شوش شد و نبوکدوری اوصور ، تندیس خداوند مردوک را از شوش به بابل بازگرداند . شاید با بازگشت نبوکدوری اوصور ، هوتلودوش – این- شوشینک به شوش باز گشته و آنجا را در اختیار خود گرفته باشد .

با پایان یافتن پادشاهی هوتلودوش این شوشینک، یک باره با سکوت کاملی در مورد ایلام و نیز بیشتر سرزمینهای خاور نزدیک روبه رو می شویم که کم و بیش نزدیک به دویست سال به درازا می کشد .

نوشته های ایلامی میانه قرن هشتم پیش از میلاد ، برادر هوتلودوش این شوشینک را به نام " شیلهین –همرو–لگمر " (shilhina-Hamru-Lagamar) پادشاه بعدی ایلام خوانده ، ولی در مورد این پادشاه ، سندی از زمان خود وی به دست نیامده است.

ایلامی نو از ۸۱۴ ق.م. تا کوروش بزرگ

در نبردی که میان ایلامیان و بابلیان با سپاهیان سین – اخ –اریب (Sin-ahhe-eriba) (سناخریب، ۶۸۱-۷۰۴ق.م.) پادشاه تازه آشور رخ داد ، آشوریان پیروز شدند و پسر سین – اخ – اریب به نام آشور- نادین – شومی (Assur-nadin-shomi) به پادشاهی بابل منصوب گشت (۷۰۰ق.م.) پس از شوتروک نهونت دوم ، برادرش هلوشو- این شوشینک (Hallush-In-Shushinak) (۶۹۳-۶۹۸ ق.م.) به پادشاهی ایلام رسید .

هنگامی که سین اخ اریب سرگرم سرکوب آخرین یاران مردوک – اپل – ایدین بود هلوشو – این –شوشینک به شمال بابل تاخت و به یاری بابلیان ، پسر سین – اخ – اریب را دستگیر کرد و به ایلام فرستاد (۶۹۴ ق.م.) و یکی از متحدان بابلی خود را به پادشاهی بابل نشاند .

در سال ۶۹۳ ق.م. آشوریان به بابل تاختند و پس از به دست گرفتن بابل ، دست نشانده ایلامیان را به اسیری گرفتند .در پایان سال ۶۹۳ ق.م. گفته شده که براثر شورشی ، هلوشو – این. شوشنک کشته شد و کودور – نهونت دوم به پادشاهی

سست . کودور – نهونت ، پایتخت ایلام را به مدکتو (Madakto) (به احتمال در شرق یا جنوب شرقی خوزستان ، جایی تا حدی دورتر از دسترس آشوریان) و سپس ، به هیدلو (Hidalo) (هیدلی Hidali) در گل نبشته های تخت جمشید و بی گمان دژسپید در نزدیکی نور آباد فهلیان) منتقل کرد.

در سال ۶۹۲ ق.م. سین – اخ – اریب به ایلام تاخت . بنابرگزارشی ، کودور – نهونت ، سه ماه پس این حمله مرد و بنابر گزارش دیگر ، وی دستگیر و دو ماه پس از آن کشته شد. پس از کودور – نهونت، هومبن – نیمن (Humban-nimena) (۶۸۹-۶۹۲ق.م.) به پادشاهی رسید.

در سال ۶۹۱ ق.م. وی فرماندهی سپاهیان ایلامی ، بابلی و کوه نشینان زاگرس را نبردی با آشوریان ، بر عهد داشته که بنابر نوشته های بابلی ، پیروزی از آن هومبن – نیمن شده است . سال بعد – به تلافی- سین – اخ – اریب بابل را تصرف و ویران کرد .

اندکی پس از سقوط بابل ، هومبن – نیمن در گذشت و هومبن – هلتش اول (Humban-haltash) (۶۸۱- ۶۸۸ ق.م.) به پادشاهی رسید . د رزمان وی ، به نشان دوستی گویا برخی از پیکره های خدایان بابلی که در زمانهای گوناگون به شوش برده شده بودند ، به بابل بازگردانده شدند. هومبن – هلتش اول بر اثر بیماری در سال ۶۸۱ ق.م. مرد . پس از وی ، هومبن – هلتش دوم (۶۷۵-۶۸۰ ق.م.) به جای وی نشست . با کشته شدن سین – اخ – اریب در سال ۶۸۱ ق.م. ، بار دیگر بابلیان کوشیدند تا از پشتیبانی ایلامیان برخوردار شوند . در سال ۶۷۵ق.م. هومبن – هلتش دوم به شمال بابل تاخت و شهر سیپر(Sippar) را تصرف کرد.

اندکی پس از این رویداد ، گویا بر اثر سکته در گذشت و برادرش اورتکی (Urtaki) به پادشاهی رسید . با روی کار آمدن اورتکی ، رابطه أی دوستانه میان وی و پادشاه آشور ، آشور – اخ – ایدین (Ashshur-an-Issin) (اسارها دون ۶۶۹ –۶۸۰ ق.م.) پدید آمد و ایلامیان از یاری دادن به شورشیان بابلی بر ضد آشوریان ، خوداری نمودند . این پیوند دوستی در زمان پادشاهی آشور – بانی – اپلی (Ashsur-bani-apli) (آشوربانی پال ، ۶۲۷-۶۶۸ ق.م.) و تا سال ۶۶۵ ق.م. ادامه یافت .

در سال ۶۶۵ ق.م. اورتکی حمله ای به بابل کرد، اما سپاه آشور او را وادار به باز پس نشینی کرد.اندکی بعد اورتکی مرد.

بر اساس نبشته های آشوری ، پس از اورتکی ، تپتی – هومبن – این – شوشینک (Tepti-Humban-In-Shushinak) که از پسران شیلهک – این – ش [illegible] ه پادشاهی ایلام رسید . در این نبشته ها از وی به

ـ او من (Teuman) یاد شده است . بنابر گفته آشوریان ، سه تن از فرزندان اورتکی به دربار آشور پناهنده شدند . مدت ده سال جنگی میان ایلام و آشور رخ نداد و در این مدت ، ت اومن به بازسازی پرستشگاههای سرگرم شد. درسال ۶۵۳ ق.م. آشور – بانی – اپلی به ایلام تاخت و پس از تصرف در ، در کناره رود اولایی (کارون و یا شائور امروزی) در نزدیکی شوش با ایلامیان درگیر شد. نبرد ، تپتی هومبن این شوشینک به قتل رسید . آشوربانی اپلی ، یکی از پسران پناهنده اورتکی را به نام هومبن – نیکش دوم (Humban-nikash) به پادشاهی شوش و مدکتو نشاند . با این حال ، مدارکی دیگر نشان دهنده آن است که شخصی به نام ات – همیتی –این شوشینک (Atta-Hamiti-In-Shushinak) فرزند هوترن – تمپی – به فرمانروایی شوش رسیده است . در میان سالهای ۶۵۲ تا ۶۴۸ ق.م. که میان آشوربانی اپلی و برادرش شمش – شوم – اوکین (Shamash-shum-ukin) پادشاه بابل جنگ و کارزار بود، هومبن نیکش دوم به یاری پادشاه بابل رفت که در نزدیکی شهردر ، از سپاهیان آشوربانی اپلی شکست خورد. در پی این شکست و در پی شورشی ، شخصی به نام تمریتو (Tammaritu) (۶۴۹ –۶۵۲ ق.م.)ب جای هومبن نیکش دوم نشست . وی با نبوبل شوماتی (Nabu-Bel-shumati) کلدانی بر آشوربانی اپلی متحد شد. او نیز در نبردی از سپاهیان آشور شکست خورد و در پی شورشی ،از پادشاهی بر کنار شد و به دشمن خود – آشور – پنا برد که پناه هم داده شد. با گریز تمریتو ، شخصی به نام ایندبی بی (یا ایندبی کش ۶۴۸-۶۴۹ ق.م.م) به سلطنت رسید که در پی تـهدید آشوریـانـی پـال در حمله بـه ایلام ، کشته شد و به جای وی هومبن – هلتش سوم (؟- ۶۴۸ ق.م.) به پادشاهی رسید .

در سالهای ۶۴۶ –۶۴۷ ق.م. آشوریان بار دیگر به ایلام تاختند . هومبن – هلتش سوم ناگزیر به گریز گشت . همزمان با بازگشت آشوریان ، هومبن – هلتش به مدکتو مراجعت نمود که با بازگشت آشوریان روبه رو شد و به دور – اونتش پناه برد . آشوریان ، این بار کم و بیش همه دشت خوزستان و کوههای شرقی را به تصرف در آوردند و در بازگشت ، شوش را غارت و ویران کردند و بار دیگر ، تمریتورا به پادشاهی شوش نشانند. چنین به نظر می رسد که با بازگشت آشوریان ، هومبن – هلتش به مدکتو بازگشته باشد ، اما مدتی بعد دستگیر و به آشور برده شده .

شاهان آشور هماره در همه گزارشهای خود درباره کشتارها ،چپاولگریها و غارتها ، بیش از اندازه غلو و خودستایی کرده اند و آشور – بانی – اپلی هم مدعی است که شوش را جایگاه ماران و گژدمها کرده است . با این حال ، می بینیم که ایلامیان اندک اندک از میان همان ویرانه ها سر بر آورده و به بازسازی خود سرگرم شده اند . با مرگ آشور بانی اپلی و پدیدار شدند سستی روز افزون در آشور ، بابل نبواپل – اوصور(usur–nabu- apal) (۶۰۵ – ۶۲۵ ق.م.) به سلطنت نشست و

برای بدست آوردن پشتیبانی نیروهای ایلامی ، در کارزاربا آشوریان ، خدایان ایلامی را که سپاهیان آشوبانی اپلی به اوروک (در جنوب بین النهرین) برده بودند به شورش باز گرداند . به نظر می آید که ایلامیان مرکزیتی در شوش پدید آورده و به تقویت نیروی نظامی خود پرداخته اند چه در نسل بعدی ، در زمان نبوکد دوری – اوصور دوم (بخت نصر عهد عتیق ۵۶۲ – ۶۰۴ ق.م.) در سال ۵۹۶ ق.م. میان ایلامیان و بابلیان در کرانه دجله درگیری پیش آمد . مدارک دیوانی ایلامی به دست آمده از شوش که درباره جامه ، سلاح و دیگر کالاها (که بر اساس خط و شیوه نگارش می توان گفت متعلق به سالهای پایانی قرن هفتم و نیمه نخست قرن ششم پیش از میلاد می باشد) ، به درستی نشانگر تجدید حیات شهر شوش در این دوران است . با برقراریی فرمانروایی هخامنشیان در پارس ، بخش شرقی – انشان – از حوزه تصرف فرمانروایان ایلامی خارج گشت . کوروش اول ، پدر بزرگ کوروش دوم ، به گواهی نقش مهری برگل نوشته های با روی تخت جمشید ، " مهر ۹۳ " خود را از " انشان " و " فرزند چیش پیش " خوانده است . کوروش بزرگ نیز در گل خوزستان به تصرف کوروش بزرگ در آمد ،مدرکی در دست نیست . اما، آنچه از زمان کوروش بزرگ در می یابیم ،این است که سرزمینهای ایلامی از آن زمان تا به امروز همواره بخشی از ایران زمین بوده اند.

مادها 700

ایران در هزاره اول ق.م.

بررسی جامع تاریخ و فرهنگ و جغرافیای ایران را در دوران ماد می توان به اعتباری مشکل ترین و پیچیده ترین بخش از دورانهای تاریخی این سرزمین به شمار آورد. وجود نظریه پردازیهای پژوهشگران مختلف که هر یک در زمینه أی خاص ، چون زبان شناسی ، نژادشناسی ، دین شناسی و... صاحب نظر بوده و از دیدگاه خود با موضوع برخورد کرده اند از یک سو ، و نیز نظرات پژوهشگرانی که کار خود را متوجه بخشهای خاصی از مجموعه جامعه ایران هزاره اول ق.م. ، مانند ایلامیان ، ماناییها ، اورارتوها و یا تمدنها و دولتهای همجوار چون آشور و بابل ساخته اند ، از سوی دیگر عامل موثر در ایجاد پیچیدگی و دشواری مسیر پژوهش گردیده است . این پیچیدگی بدان جهت است که عمده این پژوهشگران کوشیده اند تا هر چه بیشتر بر موضوع مورد نظر خود تاکید کنند و با مرزبندیهای بسیار مستحکم ، به هر بخش به عنوان واحدی مستقل در تمامی ابعاد بنگرند . عجیب آنکه با ورود به دوران هخامنشی ، این نحوه برخورد به میزان غیر قابل تصوری دگرگون گردیده و با نگاهی جامع و فراگیر به آن برخورد شده است .

-- ، با توجه به اینکه دانش باستان شناسی در این مورد بیشتر و بهتر از علومدیگر می تواند اظهار نظر کند ، در کل بررسیهای این دوران باستان شناسی نقش عمده و اساسی بر عهده ندارد.

منابع نوشته کهن مربوط به دوران ماد ، به زبانهای گوناگون مانند بابلی ، آشوری ، ایلامی ، اورارتویی ، پارسی باستان ، اوستایی ، ارمنی قدیم ، عبری قدیم ، یونانی ، لاتینی ، آرامی و ... می باشند که به دلیل تنوع آنها ، و مشکلات فراوان در خواندن کامل برخی از این زبانها و انجام نگرفتن یک بررسی تطبیقی بر روی آنها نمی توان بهره لازم را از این منابع گرفت . از سوی دیگر ، در نوشته های آشوری با توجه به همجواری آن سرزمین با ایران در دوران ماد و تعداد فراوان کتیبه های به جای مانده در آن زبان که به اعتباری باید بیشترین اطلاعات را درباره این دوران در برداشته باشند ، از سال سی ام قرن هفتم پیش از میلاد به بعد هیچ چیز درباره ماده ها وجود ندارد .

در میان نوشته های مختلف ، بیش ازهمه رساله مختصر هرودوت است که با وجود همه ایرادهای وارد بر آن، آگاهیهای قابل ملاحظه ای درباره مادها به دست می دهد، به ویژه درباره دوران مهم شکل گیری و گسترش آن دولت یعنی زمانی که منابع آشوری آن را مسکوت گذارده اند .

در قرنهای آغازین هزاره اول پیش از میلاد تا زمان استقرار دولت قدرتمند ماد در دهه آخر قرن هفتم ق.م. در بخش وسیعی از شمال ، غرب ، جنوب غربی و قسمتی از جنوب فلات ایران ، با نام قومها و دولتهایی چون مانایی ها ، سکاها ، کاسپی ها ، اورارتوها ، کاسی ، ایلامیها ، سومریها ، پارسها و ... برمیخوریم که در جریان درگیریهای منطقه غرب فلات ایران بین خود و یا با آشوریها – به عنوان حکومتهای منطقه ای و قومها و طایفه های قدرتمند – حضوری فعال داشته اند . در همان هزاره اول ق.م. برخی از این قومها را با نامهای دیگری که از پیشینه ای بسیار کهن در منطقه برخوردار بودند ، می خواندند ، چنانکه " اورارتوییان" و مردم مانئا ، ماد را " گوتی " می نامیدند .

گوتی ها در کنار لولوبی ها ، میتانیها ، ایلامیها ، کاسی ها و کاسپی ها از جمله ساکنان کهن فلات به شمار می رفته اند که با نام و آثار آنان از هزاره سوم پیش از میلاد ، در منطقه آشنا هستیم .

برای شناخت جامع فرهنگ و تمدن دوران ماد که تاثیری بنیادین بر دورانهای بعد و به ویژه عهد هخامنشیان گذارده است ، آگاهی بر وضع این اقوام و دولتهای منطقه ای گریز ناپذیر می باشد . به ویژه آنکه گروهی از تاریخ نویسان بر حسب گرایشهای خاص خود درباره اصل و منشاء هر یک از این قومها و منطقه حکمروایی، زبان و تمدن و رویدادهای مربوط به آنان ، به گونه ای مطلب را عنوان کرده اند که خواننده بدون توجه به موقعیت جغرافیایی آنان و وسعت حوزه اقتدارشان چنان

ـی پندارد که هر یک به صورت جزیره ای جدا از دیگران و با اصل و منشئی متفاوت ، صاحب فرهنگ و تمدنی از ریشه ویژه و مستقل بودنده اند. ولیکن در اصل، عمده آنان اقوامی بوده اند که در منطقه هایی نه چندان وسیع – در مجاورت هم – هر یک در زیر چتر قدرتهای سیاسی قومی و قبیله ای خود – توانسته بودند حکومتهای محلی کوچک یا متوسطی را تشکیل دهند .

شکی نیست که قدرتهای چون ایلامی ها، کاسی ها و میتانی ها در طی دورانی طولانی از توانمندیهای فراوان سیاسی و تمدنی شکوفا برخوردار بوده اند . چنانکه اورارتوها از حدود ۹۰۰ ق.م. نزدیک به سه سده توفیق یافتند که به مرحله ایجاد یک دولت مطرح با آثاری ارزشمند در منطقه برسند و با نیرویی چون آشور، درگیر شوند .

حال، با این مقدمه جا دارد تا مرور کوتاهی بر چگونگی حضور و زندگی و پیوندهای برخی از این اقوام نامدار منطقه داشته باشیم . اقوامی که از آخر سده هفتم ق.م. به بعد ، از وحدت و اجتماع آنان گسترده ترین و مقتدرترین دولت زمان به نام دولت ماد پدیدار گشت . دولتی که مهرف فرهنگ و تمدنی شکوفا ، با برخورداری از یکدستیها ، هماهنگیها و پیوندهای چشمگیر است .

لولوبی

لولوبی ها در بخش وسیعی از بالای رود دیاله تا دریاچه اورمیه اسقرار داشتند ، که در کتیبه های آشوری از ناحیه حکمرانی آنان ، با نام "زاموا" یاد شده است . آنان از هزاره دوم ق.م. از این قوم کهن ترین نقش بر جسته ایران در سر پل زهاب پدیدآمده است که به نام نقش " آنوبانی نی" معروف است .

از مهمترین ویژگیهای این نقش ، تصویر اولین نفر از شش شخصیت کنده شده در زیر تصویر است که لباس و کلاه آن به طور کامل همان است که در نقش برجسته های تخت جمشید ، شخصیتها و افسران مادی در بردارند . به عبارت دیگر، در طول نزدیک به دو هزار سال ، فرهنگ بخش وسیعی از فلات در زمینه هنر پوشاک ، تداوم داشته است .

گوتی ها

گوتی نام مردانی بوده است که در همان هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در شرق و شمال غربی منطقه سکونت لولوبی ها (در منطقه آذربایجان و کردستان) می زیسته اند . از این مردم ، نقش برجسته معروف " هورین شیخان " در بالای رودخانه دیاله شناخته شده است که ترکیب و موضوع صحنه ، شباهت بسیار به نقش کنده " آنوبانی نی " داشته و حدود زمانی آنها نیز ، به هم نزدیک دانسته شده است . از دیگر آثار مربوط به گوتی ها ، سر مجسمه مفرغی به دست آمده در همدان است

- آن را به یکی از شاهان گوتی در حدود سده های پایانی هزاره دوم ق.م. نسبت داده اند . از نظر انسان شناسی ، ریخت چهره این مجسمه و تصویر کماندار هورین شیخان را " کسون " با تیپ کردان منطقه زاگرس و " ا.ت.آمی " انسان شناس فرانسوی با آذربایجانیان و " ژرژکنتنو" با کاسی ها یکسان دیده اند .

میتانی ها

این قوم در هزاره دوم ق.م. در قسمت غرب فلات ، از موقعیت برجسته ای برخوردار بوده و در حدود ۱۵۰۰ق.م. دولتی قدرتمند که از دریای مدیترانه تا کوههای غربی آذربایجان و زاگرس امتداد داشته است، تشکیل می دادند . سپس ، آنان شمال بین النهرین را نیز به سرزمین خود پیوند دادند .

نخست ، پایتخت آنان شهر واشوگانی (Vashuganni) در محل راس عین (در خابور امروزی) بود . سپس به آرپخا (Arrapkha) در کرکوک انتقال یافت . میتانی ها را آریایی دانسته اند .

یک دسته از اقوام هند و اروپایی که ظاهرا" بیشتر آنان از افراد جنگجو بودند ، از قفقاز عبور کردند و تا انحنای بزرگ شط فرات پیش راندند . این عده با هوریان (بومیان آن ناحیه که قومی از اصل آزیانی بودند) ممزوج شدند و پادشاهی میتانی را تشکیل دادند . این دسته ، محل سکونت خود را تا بین النهرین شمالی توسعه دادند و آشور را محدود کردند و مساکن قوم گوتی را نیز (که در دوره های شمالی زاگرس واقع بود) به قلمرو خویش افزودند. همچنین ، مصر را متحد گردانیدند و مقتدرترین فراعنه ، با دختران پادشاهی میتانی ازدواج کردند. میتانی ها نه فقط از نظر قدرت سیاسی و نظامی ، بلکه از نظر سامان دهی اوضاع اجتماعی و تدوین قوانین نیز، از موقعیت چشمگیری برخوردار بودند . متنهای حقوقی به دست آمده از " نوزی " یا " یورگان تپه " (Urgantepe) در جنوب غربی کرکوک درباره قوانین مربوطه به زناشویی ، بچه دار بودن یا نبودن ، هبه و واگذاری اموال ، ارث و قوانین کیفری و مجازاتها و مذهب آنان ، اطلاعات جالبی در اختیار می گذارد.

کاسی ها

از حدود هزاره سوم ق.م. به بعد ، این مردم به اعتباری ، نخست در زمینهای جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) و بعد در دامنه های سلسله زاگرس ، ساکن بودنده اند. مردم ناحیه لرستان کنونی را بازماندگان کاسی ها می دانند. در نوشته های عاشوری ، از آنان با نام " کاسی" (Kassi) یاد شده است. نام هگمتانه یا همدان را آشوریها پیش از دوران مادها " کار- کاسی" به معنی شهرکاسیان می نامیدند . همچنین ، نام شهرهای قزوین و کاشان و دریای کاسپین را بر گرفته از نام این قوم می دانند

وسعت منطقه حضور کاسی ها در بخشهای غربی فلات ، تا همدان امتداد داشته است . کاسیان در برخی از نواحی "ماد آینده" سکونت گزیده و به احتمال قوی ، نواحی مزبور به وجهی استوار جزو قلمرو دولت کاسی شده است . زیرا ، آثار نقاط مسکونی کاسیان در نواحی دور دست ماد نیز تا هزاره اول پیش از میلاد محفوظ مانده و عنصر نژادی کاسی در حدود جنوب غربی ماد به طور قابل ملاحظه ای انتشار یافته است .

درباره نژاد کاسی ها و پیوندشان با آرياييها، نظرات مختلفی وجود دارد . برخی ، آنان را " آریایی" و برخی دیگر " آزیانی" گفته اند . توده جمعیت (کاسی) که در اصل آسیایی بودند، در آغاز هزاره دوم ق.م. به توسط هند و اروپاییان که حکومتی اشرافی و نظامی با جمعیت اندک تشکیل داده مجاز شدند که خود را در میان طبقه حاکم جای دهند .

همچنین ، از نام بعضی خدایان کاسی پیداست که ارتباط خاصی میان آنان و نژاد هند و اروپایی وجود داشته است .

اورارتوها

در سده های آخرین هزاره ق.م. نیز با نام پرآوازه حکومتها و اقوامی در غرب فلات و منطقه ای که بعد مرکز عمده دولت بزرگ ماد را تشکیل دادند، برخورد می کنیم که همه در جریان یک رویداد مهم تاریخی دنیای کهن ، از دهه آخر قرن هفتم پیش از میلاد به بعد ، با نام دولت و تمدن ماد به زندگی خود ادامه داده اند. عمده آنان عبارت بودند از : اورارتوها ، مانایی ها ، سکاها و سیمری ها . از این چهار گروه ، اورارتوها از نظر تشکل سیاسی و سازماندهی به صورت یک دولت و به جای گذاردن آثار تمدنی ، به ویژه معماری ، از دیگران شرایط ممتازتری داشته اند . این دولت در حدود سده نهم ق.م. از اتحاد تعدادی از طایفه ها در پیرامون دریاچه وان با مرکزی به نام " توشپا " سامان گرفت . در زمانهای بعد ، از یک سو تا دریاچه وان و از سوی جنوب تا حوضه های رودخانه های دجله و بخش بالای فرات و گه گاه بخش هایی از آذربایجان کنونی را در برداشت .

زبان اورارتویی را از گروه زبانهای " آسیانی " دانسته اند که با زبان " هوریها " همگروه بوده است . مهمترین ایزد آنان " خالدی " نام داشت . اورارتوها در کار معماری ، فلزکاری و ایجاد کانالهای آبیاری توانمندیهای بسیار داشتند . ساکنان سرزمین اورارتو در شکل بخشیدن به هنر دوران ماد و سپس هخامنشی ،چون دیگر اقوام ساکن فلات نقش موثری را بر عهده داشته اند . دولت اورارتو ، در آغاز دهه آخر قرن هفتم پیش از میلاد به اطاعت اتحادیه مادها در آمد .

مانایی ها

--یی ها از اقوام صاحب نام و نشانی بودند که در ناحیه ماد آتروپاتن یا آذربایجان کنونی، در سده های نخستین هزاره اول پیش از میلاد تا زمانی که جزیی از دولت بزرگ ماد گردیدند، از جمله دولتهای منطقه ای به شمار می رفتند. ویژگیهای قومی جامعه مانایی را چنین دانسته اند : مقارن هزاره نخست ، مخلوطی از طوایف مهاجر و بومی – قفقازی و آریایی – به نام مانای در نواحی جنوب شرقی دریاچه اورمیه تا حدود جنوب غربی خزر ، به خصوص بین حدود مراغه تا بوکان و سقز امروزی سکونت داشتند .

بیشتر پژوهشگران برآنند که مانایی ها شامل اتحادای از طوایف منطقه بودند و خود از گذشته جزئی از سازمانهای حکومتی لولوبی – گوتی را تشکیل می دادند . آنان با پیروزی بر دیگر اتحادیه های منطقه، دولت مانا را پایه گذاری کردند . آشوریها به طور بی امان ، در فرصتهای مختلف برای حمله و غارت ، به سرزمین مانا حمله می بردند و در هر یورش در پی ویرانگری خود ، جمعی را به اسارت می گرفتند که حضور صنعتگران و هنرمندان مانایی در میان آنان، غنیمتی گرانبها برای آشوریان به شمار می رفت. آنان از وجود این اسرا در کار رونق شهرهای آشور ، به ویژه نینوا بهره می جستند . میان مانایی ها و اورارتوها نیز با وجود پیوندهای بسیار نزدیک فرهنگی ، بر سر گسترش منطقه نفوذ سیاسی درگیریهایی وجود داشت .

مانایی ها ، هم از نظر اقتصادی ، هم از نظر آفرینش آثار هنری ، صاحب توان و رشد فرهنگی والایی بودند . به همین دلیل ، در زمان ایجاد حکومت قدرتمند ماد ، سرزمین مانا به اعتباری قلب و مهمترین کانون فرهنگ و تمدن امپراتوری را در بر گرفت .

مسلماً مانای پیشین ، مرکز اقتصادی و فرهنگی حکومت ماد بود . این ناحیه از دیگر نواحی ماد از لحاظ اقتصادی پررونق تر بود و در آن ، آبادترین کشتزارها و بیشه ها وجود داشت .

مبنای اقتصاد مانا را دامپروری و گله داری تشکیل می داد . مانایی ها در خلق آثار هنری ، در زمینه معماری و فلزکاری وسفالگری و به ویژه آثار تزیین طلا و آجرهای نقش دار ، از اعتبار و هنروالایی برخوردار بودند . تاکنون ، در سه محل با انجام کاوشهای باستان شناسی آثار با ارزشی که به نام مانایی شهرت دارد به دست آمده است . این سه محل ، عبارت اند از : زیویه ، حسنلو وقلایچی . قلعه زیویه در ۵۴ کیلومتری جنوب شرقی سقز و در شمال روستایی به همین نام ، حسنلو در ۹ کیلومتری شمال شرقی نقده و ۱۲ کیلومتری جنوب غربی دریاچه اورومیه و قلایچی در حومه بوکان واقع شده اند.

آثار هنری پرارزش و مشهور به دست آمده در زیویه و حسنلو ، از نظر نشان دادن پیشرفتهای خیره کننده فرهنگ و تمدن فلات ایران در هزاره اول ق.م. دارای اهمیتی بنیادین هستند . کاوشهای انجام شده چند سال اخیر در قلایچی و به دست

...ن بنایی که به احتمال نیایشگاه مردم منطقه بوده است ، از نظر بیان ارزشهای هنر معماری ، از جمله کاربرد آجرهای نقش دار گوناگون، حکایت از تواناییهای آفرینش هنری ساکنان بخش غربی ایران در هزاره اول ق.م. دارد. در حقیقت ، این شیوه را از تمدن کهن تری در فلات، (ایلامیان) به ارث برده و آن را به اوج شکوفایی رسانده بودند .

دولت مانا دردهه نخست سده هفتم ق.م. جزئی از دولت بزرگ ماد به شمار می رفت . دو گروه دیگر یعنی سکاها و سیمری ها از نظر نژادی و زبانی ، با مادها از یک بن و ریشه بودند . در حال حاضر با توجه به اطلاعات کمی که در دست داریم ، غیر ممکن است بتوانیم مادی ها را از سکایی ها و سیمری ها جدا نماییم . زیرا فرهنگ و تمدن این اقوام کاملا" به هم بستگی داشته است . این عقیده را هر تسفلد پس از مطالعه نقوش برجسته تخت جمشید اظهار کرد و از آن دفاع نموده ، ولی امروزه ما با کمال اطمینان می توانیم آن را بیان کنیم.

شکل گیری پادشاهی ماد

از رهبر تشکیل دهنده اتحادیه طایفه های مادی ، با نامهای " دیااکو" ، " دیوک " و یا " دیاکو " یاد شده است . او با حمایت گسترده مردم منطقه، توفیق یافت تا از مجموعه سرزمینهای که بر هر یک رئیس و شاهکی حکومت می راند در فاصله ۷۸۸ ق.م. و به اعتبار دیگر ۷۶۷ تا ۷۴۵ ق.م. در منطقه وسیعی که شامل ماد کوچک ، مرکزی و شرقی می شد، دولتی را پی ریزی کند که در قرن هفتم پیش از میلاد تا دو دهه آغازین قرن ششم ق.م. بزرگترین پادشاهی نیرومند زمان گردد.

مدت زمانی پس از شکست دیاکو از سارگن شاه آشور ، فرزند و جانشین او که نامش به گونه های مختلفی ، چون فرورتیش ، خشتریته ، کشتریتی وفرائورتس یاد شده است ، قدرت رهبری رابه دست گرفت ودر ۳-۶۷۲ ق.م. در برابر آشوریها به پا خاست . حدود دو دهه بعد ، بر اثر قدرت طلبی رهبران سکاهای آریایی در جهت کسب مقام رهبری اتحادیه و منطقه ، نزدیک یک ربع قرن ، یعنی ۶۵۲ تا ۵۸۵ ق.م. با توانمندی به ساماندهی حکومت و جذب دولتهای مختلف کوچک وبزرگ پرداخت که در واقع میتوان او را نقش آفرین دوران گسترش و شکل گیری پادشاهی ماد به شمار آورد . بنابر قول هرودوت، او طی نبردی سران سکاییان را به اطاعت وادار کرد (در حدودسالهای ۶۱۳ و ۶۱۲ ق.م.). دولت مانای تا قبل از ۶۱۰ق.م. سلطنت کیاکسار را به رسمیت شناخت و خود جزئی از دولت ماد گردید . دولت اورارتو نیز در آغاز دهه آخر قرن هفتم ق.م. رهبری کیاکسار را پذیرفت و جزئی از کشور ماد گردید . هم در زمان هوخشتره (کیاکسار)، سرزمین پارس به بخشی از سرزمینهای دولت بزرگ ماد ، تبدیل گردید و هوخشتره فرمانروایی پارس را بر عهده کمبوجیه پدر گوروش بزرگ واگذاشت.

بـ اعتباری ، لوح سیمین " آریارمنه " در همین زمان به وسیله هوخشتره به هگمتانه – پایتخت مادها – انتقال یافت .

همزمان با این رویدادهای مهم و فراهم آمدن موجبات شکل گیری دولت بزرگ ماد ، با پیوستن اتحادیه های طایفه أی و دولتهای کوچک و بزرگ مستقر در فلات ایران که از هبستگیهای فرهنگی دیرینه برخوردار بودند ، هوخشتره زمان را برای در هم شکستن حکومت متجاوز و خونریزآشور که طی چند قرن با یورشهای پی در پی ، به ویرانگری و کشتارهای وحشتناک در بخش وسیعی از فلات پرداخته بود ، مناسب دید . از مدتی پیش ، میان بابل و آشور درگیریهای صورت گرفته بود ، ولی بابلی ها کاری از پیش نبرده بودند . با توجه به تمامی زمینه ها ، کیاکسار نیروهای خود را با عبوراز گردنه های زاگرس به ایالت " آراپخای " بالاتر از نینوا ، رسانید و بعد از تسخیر شهر " طربیس " از دجله گذشت و تا شهر مشهور " آشور " پیش راند و آن را به تصرف در آورد . پس از آن ، بابلی ها دولت ماد را در آستانه در هم شکستن قطعی آشور دیدند ، بر اساس توافقهای پیشین ، به یاری مادها آمدند و با هم به محاصره " نینوا " پرداختند . در ماه اوت ۶۱۲ پیش از میلاد ، نینوا سقوط کرد و به دوران حکومت خشن ترین قدرت زمان ، پایان داده شد.

سقوط نینوا و از میان برداشته شدن دولت آشور ، از جمله رویدادهایی است که مورد استقبال فراوان همه ساکنان سرزمینهای مجاور آن کشور که لطمه های بسیار از آن دیده بودند ، قرار گرفت .

کیاکسار برای آنکه بار دیگر آشور سربلند نکند ، بازمانده نیروهای آشوری را که به "حران " رفته بودند، در هم کوفت و در نتیجه سراسر بین النهرین شمالی و تمامی کشور آشور و از جمله ، ناحیه سیرو – مدی یا " سوریه – ماد " را به کشور ماد ملحق گردانید.

هوخشتره بعد از پیروزی درخشان برآشور ، به سوی غرب راند و با دولت لیدی (Lydia) مدت پنج سال به نبرد پرداخت . سرانجام ، بر اثر پادرمیانی بخت نصر پادشاه بابل میان دو دولت صلح برقرار گردیدو رود قزل ایرماق با " هالیس " به عنوان مرز دو کشور و به عبارتی ، غربی ترین مرز پادشاهی ماد تعیین شده . در این هنگام مادها از جنوب غربی با کشور بابل هم مرز بودند و از سوی شمال ، سراسر سرزمین " وان " یا ارمنستان جزئی از کشور ماد به شمار می رفت .

هرودوت (در مجله یکم ، بند ۱۰۴) یادآور شده است که " خاک ماد " با سرزمین " ساسپیریان " (یعنی قبایل ایبری و گرجی) هم مرز بود. در مورد سرزمین " کادوسیان " و " ماردان " یا گیلان و مازندران و نیز ایلام ، برخی از مورخان با شک و تردید سخن گفته اند، در حالی که در نوشته های کهن به پیوستگی آنها با ماد اشاره شده است . از جمله " کتزیاس " درباره کادوسی ها اشاره دارد که آنان تا کمی به پایان دوران دولت ماد ، جزیی از آن کشور بوده اند . در مورد ایلام نیز باید

ـت که سرزمین مزبور ، دست کم بعد از سقوط قدرت آشور نمی توانسته است به صورت مستقل باقی مانده و جزیی از سرزمین ماد نشده باشد.

دیا کونوف در بحث مربوط به ساتراپهای دولت ماد در عهد آستیاک (فرزند هوخشتره) سرزمینهای زیر را نیز ، افزون بر آنچه گفته شده ، به عنوان ساتراپهایی از کشور ماد یاد می کند :

- در نگیانا و کارمان و میکیان (شامل سیستان، کرمان وبخشی از مکران وغرب افغانستان تا خط هرات – قندهار)
- ناحیه " پاریکانیان و حبشیان آسیایی " یا مکران بلوچستان کنونی .

– پارت وهیرکانیه ، مسلما"، آره یا وسغدیانا به احتمال ولی گمان نمی رود تماما، و خوارزم به ظن بسیار ضعیف.

هرودوت به تسخیر این سرزمینها توسط فرورتیش اشاره دارد . از این رو می توان به ظن قوی گفت که حدود ماد از طرف مشرق تا " باختر " وجیحون امتداد داشته است

مبانی سیاسی – فرهنگی پایه گذاری دولت ماد

از بعد سیاسی ، یکی از عوامل عمده پیدایش اتحادیه ماد و سپس دولت و بالاخره تشکیل پادشاهی ماد را می توان در تجاوزگریهای ویرانگرانه آشور جستجو کرد. هرودوت ، اهمیت ویژه ای به جنبش ضد آشوری مردم ماد در حدود ۶۷۲ ق.م. به رهبری " فرورتیش " داده و گفته است: مادها برای احراز آزادی ، مبارزه را آغاز و در این راه به قدری تلاش و سرسختی کردند که سرانجام توانستند یوغ قیادت آشور را براندازند و خود را آزاد و مستقل سازند.

بسیاری از آثار تمدنی منسوب به دولتهایی که مدت زمانی در قالب پادشاهی ماد در کنار هم قرار گرفتند، از جمله آثار قلعه سازی و شهرسازی آنان ، بازتاب شرایط سیاسی – اجتماعی کمابیش یکسانی است که بر سراسر منطقه حاکم بوده است. تکیه بر جنبه های دفاعی قلعه ها و ایجاد " قلعه – شهرها " برای دفاع در برابر مهاجمان، از ویژگیهای عمده و همسان بیشتر جایگاههای شناخته شده، دست کم از نیمه هزاره دوم ق.م .به بعد است. شکل گیری دولت مقتدر پادشاهی ماد با شرکت دولتها و اتحادیه های طوایف خود مختار مستقر در قلمروهای معین بدون خونریزیها و ویرانگریهای شدید، حکایت از آن دارد که بجز رهبران اتحادیه ها و مقامهای سیاسی و حکومتی دولتها که به حفظ قدرت خود علاقه مند بودند، ساکنان آن سرزمینها از یک سو به دلیل پیوندهای فرهنگی با یکدیگر و از سوی دیگر ، به منظور پایان بخشیدن به درگیریهای پی در پی در منطقه ، به وحدت با هم تمایل داشتند و از ایجاد یک دولت ماد توانا با مشارکت خود ، استقبال می کردند .

چنانکه جز در چند مورد کوچک ، از زمان تشکیل دولت بزرگ ماد تا پایان دوران هخامنشی ، دیگر شاهد خیزشهای تجزیه

ـسبانه در پادشاهی ماد و هخامنشی نیستیم . در آن شرایط) زمان ادغام پادشاهیها و دولتهای کوچک و متوسط در دولت ماد) عامه مردم به طور کلی از استقرار یک قدرت مرکزی توانمند هواداری می کردند . ر

از نظر فرهنگی ، فرهنگ دوران مادی را می توان حاصل تکوین و تکامل فرهنگی دانست که از گذشته دور در بخش وسیعی از سرزمین فلات به نشو و نما پرداخت که نمودهای آن ، دست کم از هزاره سوم ق.م. تا دوران ماد ، در جای جای آن دیده می شود .به دلیل پیوند و همسانی میان نمودهای یکدیگر در ارتباط بوده و در جریان داد و ستدها و گاه برخوردها ، بر هم تاثیر گذارده و دیدگاههایشان به یکدیگر نزدیک و نزدیکتر گردیده است ، تا جایی که سرانجام مجموعه آفریده هایشان به صورت پیامی مشترک درآمده است . ر

ژرژکنتنو در برسیهای مربوط به ریشه نژادی ساکنان هزاره سوم ق.م. در منطقه غرب فلات بدین مطلب اشاره دارد که در" هزاره سوم پیش از میلاد ، از همان اراضی سرد آسیای مرکزی ، موج دیگری از مهاجران به راه افتاد که آنان را آریایی یا هند و ایرانی لقب داده اند ". ر

ریچارد فرای در همین باره اظهار می دارد : دسته های از جنگاوران آریایی) پیش از فرارسیدن گروههای عمده آریاها که در خاور نزدیک در هزاره دوم پیش از میلاد بنیان پادشاهی می گذاردند) به این سرزمین راه یافته بودند . گویی که این پیشتازان آریایی در جمعیت بومی مغرب فلات و دشت بین النهرین مستحیل شدند تابعدها با فرارسیدن گروههای بزرگ ایرانیان ،این سرزمینها ایرانی شدند . ر

ذکر این نقل قولها، بدان جهت است که ذهن را متوجه جنبه های پیوستگی نژادی این مردم کرده باشیم . باید توجه داشت که مربوط ساختن بررسی تمدن و فرهنگ ایران دوران ماد با بحث های مربوط به نژاد شناسی و زبان شناسی در پیوند با قوم ماد و دیگر اقوام منطقه، با توجه به اختلاف نظرها و دردست نبودن آگاهی های کافی ، گام نهادن در راهی سنگلاخ خواهد بود . بنابر این، اشاره به این دو نظریه ذکر شده فقط به این علت است تا یادآور شویم که عوامل همگن بسیاری از دیرگاه در این منطقه وسیع در کنارهم سبب شده است تا مردم بخشهای مختلف ، در کار آفرینش فرهنگ منطقه خویش ، از دیدی نزدیک و همسان با همسایگان خود برخوردار باشند. نتیجه آنکه مجموع این پاره فرهنگهای منطقه ای ، کلیتی یگانه رامی نمایاند .ر

نگاهی به جایگاههای باستان شناسی کاوش شده در آسیای مرکزی تا بخشهای شمال شرقی ، مرکزی و غرب ایران کنونی ، به گونه ای چشمگیر معرف پیوند فرهنگی میان عمده این جایگاهها از هزاره پنجم پیش از میلاد به بعد می باشند. یافته

ـ و بررسیهای مربوط به هزاره اول ق.م. در جایگاههایی چون "تخت قباد" در ساحل راست آمودریا حصار ، سیلک ، خوروین ، کلاردشت و املش ، ناحیه لرستان ، گودین تپه ، نوشیجان ، حسنلو ، زیویه، سقز، قلایچی ، و... به گونه ای روشن و گویا معرف آن است که فرهنگ معروف به تمدن مادی ، از آغاز هزاره اول ق.م. در تمامی این جایگاهها – باوجود فاصله زیاد از هم – با شباهتها و همسانیهای بسیار، شکل گرفته و روند تکامل ارزشمندی را پیموده است . " گیرشمن " در بحث شکل گیری تمدن مادی ، این چنین اظهار نظر می کند " هنر سیلک و بعد از آن ، هنر خوروین و حسنلو و املش و لرستان جزه لاینفک این فرهنگ و تمدن جدیدند " . وی همچنین درباره گنجینه جیحون که در ساحل آمودریا به دست آمده است، چنین می نویسد : " در اینجا ، هنر مادی موضوع اصلی نقوش مجالس است و نفوذ هنرهای مختلف ، روی آن پیوند شده است ."

ویژگیهای دولت و تمدن ماد

از نظر نام و عنوان ، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی نپایید و جای خود رابه شاهنشاهی هخامنشی سپرده، ولی نکته بسیار مهم آنکه شاهنشاهی هخامنشی چیزی جزه تداوم دولت و تمدن مادی نبود . همان اقوام و همان مردم ، روندی راکه برگزیده بودند با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدند و در پهنه ای بسیار وسیع ، آن را تا پایه بزرگترین شاهنشاهی شناخته شده جهان، اعتبار بخشیدند.

عمده ترین ویژگی دولت ماد را می توان در توفیق ساماندهی و ایجاد دولتی بزرگ از مجموعه دولتها و اتحادیه های طایفه ای مستقلی دانست که با وجود همسانیها و نزدیکیها و پیوندهای چشمگیر فرهنگی ، تا آن زمان در یک واحد با هم پیوند سیاسی – سازمانی نیافته بودند . وجود جنگ قدرت میان دولتهای مزبور ، هیچ گاه به عنوان درگیری " دولت – ملت " های مختلف شناخته نشده و از تمامی آنها ، به عنوان دولتهای که هر یک بخشی از سرزمین ایران بزرگ و مردم آن را در بر داشته اند یاد شده است . بنابر این ، پایه گذاری دولت بزرگ ماد را باید به عنوان مهمترین رویداد در تاریخ ایران به شمارآورد .رویدادی که موجب گردید تا نخستین دولت بر پایه " وحدت ملی " اقوام مختلف ساکن فلات ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی ، استقرار یابد . بر اساس چنان شرایطی بود که دولت ماد امکان آن را یافت تا در کار ایجاد سازمانی گسترده و دقیق و متکی بر نهادهای قدرتمند در زمینه های سیاسی – اقتصادی – نظامی توفیق یابد و با الهام از ساختار کل جامعه و باورهای مردم ، اصول و قوانین بسیاری برای ایجاد نظم و استقرار عدالت و تنظیم روابط اجتماعی در ابعاد مختلف ، پایه ریزی کند . آنچه دولت ماد پایه گذارد ، در سده های مختلف پس از آن نیز همچنان مورد قبول و پا بر جاماند.

ـ کونوف با توجه به کتیبه داریوش اول در بیستون ، نشان می دهد که نه تنها سازمان دولتی ، بلکه سازمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ شدید نظامات مادی ها بوده است . عمده ترین ویژگی دوران ماد را می توان به چگونگی فرهنگ و تمدن آن مربوط دانست . فرهنگ و تمدنی توانا و پویا و با هویت که تبلور سیر فرهنگی چند هزار ساله فلات را ، می توان در آن شاهد بود . فرهنگ و تمدنی منسجم و توانا که در عین در برگفتن تمامی پاره فرهنگهای منسوب به دولتهای مختلف مستقر در فلات – پیش از استقرار پادشاهی ماد – در مجموعه بیان کننده ساختار پیکری یگانه بود. و توانست تا پایان دوران هخامنشی ، به سیر خود ادامه دهد .

هـخـامـنـشیان 500

با طلوع دولت هخانشی که به وسیله کوروش کبیر پارسی از خاندان معروف بنیاد گردید (حدود ۵۵۰ ق.م) ، ایران در صحنه تاریخ جهانی نقش فعال و تعیین کننده أی یافت . همچنین ، این دولت منشاء و مرکز یک تمدن و فرهنگ ممتاز آسیایی و جهانی دنیای باستان شناخته شد.

کوروش کبیر، پادشاه سرزمین انشان (انزان ، در حدود شوش نواحی ایلام جنوبی) و سر کرده سلحشور و محبوب طوایف پارسه (پارس) که قلمرو او و پدرانش در آن ایام تابع حکومت پادشاهان خاندان دیااکو محسوب می شد، با شورش بر ضد آستیاگ و پیروزی بر او ، هگمتانه (اکباتان ، همدان) را گرفت (۵۴۹ ق.م.) . وی ، خزاین و ذخایر تختگاه ماد را هم وفق روایت یک کتیبه بابلی ، به " انشان " برد و سرانجام به فرمانروایی طوایف ماد در ایران خاتمه داد.غلبه سریع او بر قلمرو ماد که بلافاصله بعد از سقوط همدان تحت تسلط او در آمد ، در نزد پادشاهان عصر موجب دلنگرانی شد . کوروش برای مقابله با اتحادیه ای که با شرکت لیدیه ، بابل و مصر بر ضد او در حال شکل گرفتن بود ، خود را ناچار به درگیری با آنها یافت . پس از آن ، بلافاصله با سرعتی بی نظیر، به جلوگیری از هجوم کرزوس پادشاه لیدیه ، که با عجله عازم تجاوز به مرزهای ایران بود ، پرداخت . در جنگ ، کرزوس مغلوب شد و ساردیس (اسپرده ، سارد) پایتخت او به دست کوروش افتاد (۵۴۶ق.م.). این پیروزی ، آسیای صغیر را هم برقلمرو وی افزود (۵۴۹ ق.م.) اما ، قبل از درگیری با بابل و ظاهرا" برای آنکه هنگام لشکر کشی به بین النهرین مانند آنچه برای هووخ شتره ، پادشاه ماد ، در هنگام عزیمتش به جنگ با آشور پیش آمد، دچار حمله سکاها نشود ، چندی در نواحی شرقی فلات به بسط قدرت و تامین حدود پرداخت . بالاخره ، با عبور از دجله حمله به بابل را آغاز کرد و تقریبا" بدون جنگ آن را فتح کرد (۵۳۸ ق.م.) با فتح بابل ، سرزمینهای آشور و سوریه و فلسطین هم که جزو قلمرونبونید– پادشاه بابل – بود نیز ، به تصرف کوروش در آمد . اما، در گیریهایی که در نواحی شرقی

ـــور در حوالی گرگان و اراضی بین دریاچه خزر و دریاچه آرال برای او پیش آمدو ظاهرا" به مرگ او منجر شد (۵۲۹ ق.م.) ، او را از اقدام به لشکر کشی به مصر ، که در گذشته با لیدیه و بابل برضد وی هم پیمان شده بودند ، مانع گشت .

پسرش ، کمبوجیه این مهم را انجام داد (۵۲۵ ق.م.) وبدین گونه ، مصر و قورنا (سیرنائیک) در شمال آفریقا هم جزو قلمرو هخامنشی ها در آمد و شاهنشاهی پارسی ها به وسعت فوق العاده ای که در تمام دنیای باستان بی سابقه بود، رسید . بالاخره ، داریوش اول (معروف به کبیر) که بعد از مدت کوتاهی (۵۲۱ ق.م.) با ایجاد امنیت ، احداث شبکه های ارتباطی ، وضع قوانین و تنظیم ترتیبات مربوط به مالیات عادلانه ، به این دولت که در واقع میراث کوروش بود ، تمرکز و تحرک واستحکامی قابل دوام بخشید. معهذا ، لشکر کشیهایی که داریوش در مرزهای غربی و شمال شاهنشاهی کرد وبیشتر ناظر به تامین وحدت و تمامیت آن بود ، در آسیای صغیر و یونان با مقاومتهایی مواجه گردید (۴۹۹ ق.م.) که حل آن از طریق نظامی، برای وی ممکن نگشت (۴۹۰ ق.م.).

پسرش ، خشایارشا هم که بعد از او به سلطنت رسید (۴۸۶ ق.م.) در رفع این مقاومتها (۴۸۰ ق.م.) که از عدم تفاهم بین حیات یونانی و اصول حکومت شرقی ناشی می شد، توفیقی حاصل نکرد. حتی بعد از خشایارشا (۴۶۵ ق.م.) هم . این سوءتفاهم بین ایران با شهرهای یونان مدتها ادامه یافت .

معهذا جانشینان دیگر داریوش و از جمله کسانی چون داریوش دوم (۴۰۴ – ۴۲۳ ق.م.) و اردشیر دوم (۳۵۸ – ۴۰۴ ق.م.) که هیچ یک ذره ای از لیاقت و کاردانی او را هم نداشتند، در حل سیاسی این مساله و حفظ سیادت ایران در نواحی شرقی و مدیترانه ، دچار مشکلی نشدند. حتی شورش مصر بر ضد ساتراپ ایرانی خود (۴۱۵ ق.م) ، که یک چند آن سرزمین را از ایران جدا کرد ، و واقعه بازگشت ده هزار چریک یونانی از ایران (۴۰۱ ق.م.) که نشانه ضعف نظامی ایران در آن ایام بود، تمامیت شاهنشاهی ایران را متزلزل نکرد . به همین دلیل، نظامات داریوش بزرگ و تدابیر سیاسی بعضی ساتراپهای ایرانی که مشاوران پادشاهان بودند ، همچنان حافظ وحدت و تمامیت قلمرو هخامنشی باقی ماند.

این قلمرو وسیع که از حدود جیحون و سند تا مصر و دریای اژه را در بر می گرفت ، در عهد داریوش شامل تقسیمات اداری منظمی بالغ بر بیست استان (هرودوت) یا بیشتر (کتیبه ها) بود که در هر استان (خشتره = شهر) یک ساتراپ (خشترپ = خشتروپان = شهربان) به عنوان والی عهده دار امور کشوری بود . با آنکه این والی بر تمام امور مربوط به استان نظارت فایق داشت ، فرمانده پادگان استان و نگهبان ارگ آن تحت حکم وی نبودند . به این ترتیب ، ساتراپ با وجود اقتدار بالنسبه نا

-- حدود ، همواره تحت نظارت پادشاه قرار داشت و فکر یا غیگری برای او ، چندان قابل اجرا به نظر نمی رسد . حکم و اراده پادشاه هم در سراسر این استانها قانون محسوب می شد و مطاع بود .

اقوام تابع هم با آنکه در ادیان و عقاید و رسوم خود محدودیتی نداشتند، در ضابطه تبعیت از حکم پادشاه، به حفظ وحدت و تمامیت شاهنشاهی متعهد بودند . نمونه این تعهد ، از همکاری آنان در کار بنای کاخ داریوش در شوش پیداست . لوحه های گلی بازمانده از آن پادشاه ، نقش صنعتگران این اقوام و مصالح سرزمینهای آنان را در ایجاد این کاخ به یاد می آورد .

نام سرزمینهای تابع ، در کتیبه ای متعلق به مقبره داریوش که در نقش رستم می باشد ، به تفصیل این گونه آمده است : ماد ، خووج (خوزستان) پرثوه (پارت) ، هری ب و (هرات) ، باختر ، سغد ، خوارزم، زرنگ ، آراخوزیا (رخج ، افغانستان جنوبی تاقندهار) ، ثته گوش (پنجاب) ، گنداره (کابل ، پیشاور) ، هندوش (سند) ، سکاهوم ورکه ر(سکاهای ماورای جیحون) ، سگاتیگره خود (سکاهای تیز خود ، ماورای سیحون) ، بابل ، آشور ، عربستان ، مودرایه (مصر) ، ارمینه (ارمن)، کته په توک (کاپادوکیه ،بخش شرقی آسیای صغیر)، سپرد (سارد ، لیدیه در مغرب آسیای صغیر)، یئونه (ایونیا ، یونانیان آسیای صغیر)، سکایه تردریا (سکاهای آن سوی دریا : کریمه ، دانوب) ، سکودر (مقدونیه)، یئونه تک برا (یونانیان سپردار: تراکیه ، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش حبشه) ، مکیه (طرابلس غرب ، برقه) ، کرخا (کارتاژ ، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر) . ر

در بین این نامها ، ظاهرا " سرزمینهای هم بود که ساتراپ جداگانه نداشت و به وسیله ساتراپ استان مجاور یا نزدیک اداره می شد . لوحه أی نیز در شوش به دست آمده است که به داریوش تعلق دارد و نام کشورهای تابع را – با اندک تفاوت – تقریبا " همانند آنچه در کتیبه نقش رستم او آمده است یاد میکند. فهرست دیگری را هرودوت (تواریخ ۳ : ۹۸ – ۸۹) نقل می کند که بعضی اطلاعات جالب توجه را که درباره مقدار وترتیب مالیات این نواحی ، به دست می دهد . البته ، این اطلاعات معلومات مندرج در کتیبه ها را نیز تکمیل می کند . همچنین ، تجدید نظرهایی را هم که ظاهرا" که گاه در تقسیمات اداری کشور می باید پیش آمده باشد ، ارائه می دهد .

در یک کتیبه مربوط به تخت جمشید نیز که به نظر می رسد متعلق به مقبره یکی از پادشاهان هخامنشی و به احتمال قوی اردشیر دوم (حدود ۳۵۸ ق.م.) باشد ، فهرست اقوام تابع شاهنشاهی ، این گونه آمده است : پارسی ، مادی ، خوزی ، پارتی ، هروی ، باختری ، سغدی ، خوارزمی ، اهل زرنگ ، اهل رخج ، ثته گوشی ، گندهاری ، هندی ، (اهل سند) ،سکایی هومه ورک ، سکایی تیز خود ، بابلی ، آشوری ، عرب، مصری ، ارمنی ، اهل کاپادوکیه ، اهل سارد ، پوتی ، کوشی ، کرخایی .

یـ‌که نام اقوام تابع در این ایام که فقط بیست و هشت سال با کشته شدن داریوش سوم و انقراض هخامنشی ها ۳۳۰ (ق.م.) فاصله دارد، با آنچه در کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم درباره سرزمینهای تابع وی آمده است ، تقریبا" تفاوتی ندارد ، نشان می دهد که هخامنشی ها تا پایان دوران فرمانروایی وحدت و تمامیت قلمرو خود را حفظ کرده اند . حتی ، قراین حاکی از آن است که در پایان عهد اردشیر سوم (۳۳۸ ق.م.) چند سالی قبل از سقوطشاهنشاهی پارس ، دولت هخامنشی به مراتب قوی تر ، منسجم تر و منظم تر از پایان عهد خشایارشا بوده است .

شکست داریوش سوم (۳۳۰ – ۳۳۶ ق.م.) از اسکندر هم – غیر از مهارت جنگی فاتح مقدونی – جدایی قسمتی از سپاه که خود را یونانی می دانستند از سپاه داریوش سوم که منجر به شکست او و سقوط امپراطوری هخامنشی شد.

مدت دوام شاهنشاهی هخامنشی ، دویست و سی سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی – به خصوص در اوایل عهد – موجب توسعه فلاحت ، تامین تجارت و حتی تشویق تحقیقات علمی و جغرافیایی نیز بوده است . مبانی اخلاقی این شاهنشاهی نیز به خصوص در عهد کسانی مانند کوروش کبیر و داریوش بزرگ متضمن احترام به عقاید اقوام تابع و حمایت از ضعفا در مقابل اقویا بوده است ، از لحاظ تاریخی جالب توجه است . بیانیه معروف کوروش در هنگام فتح بابل را ، محققان یک نمونه ازمبانی حقوق بشر در عهد باستان تلقی کرده اند . که امروزه بر سر در سازمان ملل، بعنوان کتیبه حقوق بشر نصب شده است.

کوروش کبـیـر

کوروش (سیروس در انگلیـسی، و کوروس در یونانی) در تاریخ یکی از چهرهای شاخص شناخته شده است. موفـقـیت او در شکل گیری امپراطوری هخامنشی، نـتـیجه و آمیزه ای از هوشیاری و مهارتهای او در دیـپـلماسی و نظامی گری؛ و همچـنـین خلق و خوی او و داشتن دانایی و درایت کامل او از کشور بود. ایرانـیان او را " پدر " ؛ و یونانـیان، با آنکه کوروش کشور آنها را گرفته بود، او را مانند یک مرد قانونگذار و قانون نگر می دیدند؛ و یهودیان به او مانند یک روحانی مقدس احترام می گذاشتـند. آرمانها و ایده آل های او بسیار بالا بود؛ و به هیچ کس اجازه و حق قانونگذاری نمی داد مگر اینکه آن کس از لحاظ توانمندی از آنچه که دارد بالاتر باشد. از لحاظ یک رئیـس و مدیر و مجری، فراست و بـیـنش زیادی داشت، و خودش را یک شخص باهوش و معـقول نشان داده بود و در نـتـیجه میتوانست راحتر از جهانگشایان گذشته قانون بگذارد. انسانـیـت او مساوی بود با آزادی با افتخار، که همین باعـث می شد که او مردم را در یک سطح نگاه کند، که همین شخصیـت او باعـث شد که بقیه شاهان هم به او نگاه کرده و دنـباله رو او شوند. تاریخ حتی از این هم فراتر رفتـه و

. و لقب هایی مانند نابغه، سیاستمدار، مدیر و رهبر تمام مردها، و اولین مُبلغ و متخصص در فن لشکر کشی و تدابیر جنگی داده است. کوروش براستی و حقیقتاً که لیاقت دریافت کلمه " کبیر " را دارد. کوروش کبیر بعد از پیروزی بر آستیاگ، آخرین پادشاه ماد، در ۵۵۰ قبل از میلاد به قدرت رسید. بعد از چندین پیروزی بر پادشاه لیدی (ترکیه کنونی)، کروسیوس، در ۵۴۶ قبل از میلاد، و بعد از موفقیت یک رشته عملیات جنگی بر علیه بابل در ۵۳۹ قبل از میلاد، کوروش بنیاد یک امپراطوری عظیم را گذاشت؛ که از دریای مدیترانه در غرب شروع و تا شرق ایران، و از شمال از دریای سیاه تا به کشورهای عربی بود.کوروش در سال ۵۳۰ قبل از میلاد در جنگی که در شمال شرقی امپراطوری اش داشت، کشته شد. گزنفون در نوشته های خود گفته : " او توانایی توسعه دادن از ترس از خود را در قسمتی از دنیا داشت، که همه را متحیر بکند، و هیچ کسی کاری که به زیان و ضرر او باشد انجام نمی دهد. تمام خواسته های مردم را که انگار به او الهام شده بود انجام می داد و هر کسی آرزو داشت که در امپراطوری او زندگی کند ".

افسانه تولد و بزرگ شدن کوروش کبیر

هرودوت، تاریخ نگار قرن چهارم قبل از میلاد، بهترین کس است که افسانه تولد کوروش را از بقیه افسانه های دیگر توصیف کرده است. از نظر او آستیاگ، پدربزرگ مادری او بود؛ که شبی در خواب می بیند که دخترش ماندانا، بمقدار خیلی زیادی آب تولید می کند که تمام شهر و امپراطوری آن را فرا می گیرد. موقعی که مرد مقدس (مغ – روحانی زرتشتی) از خواب او مطلع می شود، به او از پیامد آن اخطار می کند.

بنابراین، آستیاگ، پدر ماندانا، دخترش را به یک پارسی به نام کمبودجیه که یک اصیل زاده پارسی بود داد و گفت که او از یک ماد خیلی کمتر است و نمی تواند خطری داشته باشد. کمتر از یک سال از ازدواج ماندانا با کمبودجیه نگذشته بود که آستیاگ، دوباره خوابی می بیند، که یک درخت مو از شکم دخترش ماندانا می روید که تمام آسیا را فرا گرفته است. مجوسان سریعاً یک فال بد را پیش بینی میکنند و به او می گویند که از ماندانا پسری زاده خواهد شد که تخت تو را بزور خواهد گرفت. پادشاه دنبال دخترش فرستاده و او را تا موقعی که پسرش را بدنیا نیاورده است تحت نظر شدید امنیتی می گیرد. بعد از بدنیا آمدن بچه، چند نفر از اطرافیان شاه به یک نجیب زاده ماد به نام " هارپاگوس " گفتند که شاه گفته باید این بچه تازه بدنیا آمده را برده و از بین ببری و نگران چیزی نباش. اما هارپاگوس تصمیم گرفت که خودش بچه را از بین نبرد.

بـ.ـی آن، او یک چوپان سلطـنـتی را صدا کرده و به او گفت که فرمان پادشاه است و باید این بچه را از بـیـن ببرد و نگذارد که زنده بماند و اگر این کار را نکند به کیفر و مجازات خواهد رسید. اما همسر چوپان که باردار بود در نبود او یک پسر زائید که مرده بود و وقـتی که چوپان به خانه آمد و زنش بچه را دید او را راضی کرد که بچه را خودشان نگه داشته و بزرگ کنند. بجای آن جنازه مرده بچه خودشان را به هارپاگوس نشان دهند و بگویـند که او همان بچه است.

کوروش بزودی یک پسر جوان برجسته و کارآمد شد و همیشه دوستانش را از قدرت رهبری که داشت تحت الشعـاع قرار می داد. یک روز موقع بازی با دیگر بچه ها، او را به عـنوان پادشاه انـتخاب کردند. او بـیدرنگ و سریع این نـقش را قـبول کرد، و پسر یکی از بزرگان ماد را که نمیخواست از او دستور بگیرد مجازات کرد. پدر بچه مجازات شده به آسـتـیاگ شکایت کرد و همه چـیـز را برعکس و وارانه جلوه داد که بتواند کوروش را تـنـبـیه بکند. موقعـی که آسـتـیاگ از او پرسید که چرا این گونه وحشـیانه رفتار کرده است، کوروش به دفاع از خود پرداخته و گفت که او نـقـش یک پادشاه را بازی می کرد و باید کسی را که دستور او را عـمل نکرده است، تـنـبـیه کند. آستیاگ سریعـا متوجه شد که این سخنان یک بچه چوپان نـیـست و متوجه شد که او نوه خود و فرزند ماندانا دخترش است. بعـدا آن داستان بوسیله چوپان، اگر چه به بـیـمیلی و اکراه اما تأیـیـد شد. به همین خاطر آسـتـیاگ، هارپاگوس را بخاطر آنکه فرمانـش را انجام نداده بود تـنـبـیه کرد و بدن پسرش را غـذای سلطـنـتی درست کرد. بنا بر نظر مجوسیان پادشاه به کوروش اجازه داد که به پارس پـیـش والدین واقـعی خود برگردد.

هارپاگوس با خود عـهد کرد که انـتـقام مرگ پسرش را با تـشویـق کردن کوروش، با به تصرف درآوردن تخت پدر بزرگش بگیرد. هرودوت تشریح می کند که هارپاگوس نـقـشه خود را بر روی یک کاغـذ کشیـد و در شکم یک خرگوش صحرایی تازه شکار شده گذاشت. سپس شکم خرگوش صحرایی را دوخته و آن را به یکی از ندیمان خاص خود داد، و او را بصورت یک شکارچی راهی پارس شد و آن خرگوش را به کوروش داده و گفت که باید شکمش را باز کند. او بعـد از خواندن نامه هارپاگوس، بفکر گرفتن قدرت از آستیاگ شد. موقـعی که نـقـشه او به مراحل حساس خود رسید، قبایل پارسی را تـشویـق کرد که طـرفدار او باشـند تا بـتوانند که یوغ بندگی آستیاگ و ماد را از گردن خود به در افکنند. کوروش موفـق شد که پدربزرگ خود، آستیاگ را سرنگون کند و فرمانروای ماد و پارس شود.

چگونگی تولد کوروش که بوسیله هردودت به زیـبایی و جذابـیت کامل گفـته شده و به واقعـیت برطبق شواهد بسیار نزدیک است، هنوز منـبع قابل اطمیـنانی برای خیلی ها است.

پایــه گذار رژیم سلطــنــتی هخامنــشی شخصی بود به نام " هخامنش "، پرنس قــبایل پاسارگاد که پایــتخــتــش هم به نام او اسم گرفت، که ویرانه های آن هنوز هم وجود دارد و نشانگر دوره کوروش بزرگ است. هیچ کس بطــور کامل نمی تواند بگوید که هخامنشیان بعــد از کدام سلسله اسم گرفته شد. اما این حقــیــقــت که حافظه او که باید احترام زیادی به آن گذاشت، قبایل پارسی را بصورت یک ملت درآورد قــبل از آنکه در گذر تاریخ از بــیــن بروند. پسر او " تیــس پس " از موقــعــیــت بی دفاعی ایلام استفاده کرده و آنجا را تصرف کرد و " آشور بانــیال " را از تخت بزیر کشید. و لقب پادشاه، پادشاه انشان، را بر روی خود گذاشت. بمجرد مرگ او یکی از پسرانش در " انشان " موفــق شد و بــقــیه در پارس.

کتــیــبه داریوش در بــیــستون :

" هشت پادشاه از نــژاد من قبل از من بوده اند، و من نهمیــن پادشاه هستم و تمام ما در این دو خط همگی پادشاه بوده ایم ".

کوروش که از نوادگان پادشاهان گذشته است، در واقع باید کوروش دوم نام گیرد که اسم بــعــد از پــدر بزرگ خود برده است. او بخودش به چشم یک پادشاه انشان نگاه می کند و خودش را متعــلق به فرمانروایان فارسی می داند، اما کوروش از طرف مادری هم به درجه پادشاهان می رسید چونکه مادرش دختر آستیاک آخرین پادشاه هخامنشی بود.

مطابق با گفته هرودوت، آخرین، آخرین فرمانروای ماد، آستیاک (سلطنت از سال ۵۸۵ – ۵۵۰ قبل از میلاد) در تاریخ ۵۴۹ قبل از میلاد از کوروش شکست خورد و اکباتان پایتخت او در سال ۵۵۰ قبل از میلاد فتح شد.

تاریخه " نابونیداس " داستانی را تعــریف می کند که بدین شرح است :

سپاهی که او برای جنگــیدن با کوروش جمع کرده بود به تاخت بسوی او می رفــتــند. برای آستــیاگ رفــتن بسوی کوروش برای جنگ با سپاهش مانند این بود که،   چونکه سپاه آستیاگ از او متــنــفر بودند و می خواستــنــد که طغــیان کنند،   سپاه خود را برای اوببرد. کوروش شهر اکباتان را با تمام طلا و نقره و تمام چیزهایش گرفت.

بدین گونه کوروش فرمانروای ماد و پارس شد. ما هــنوز هم مطمــعــاً نــیستــیم که کوروش کی بر تخت سلطــنت پارس نــشست. ممکن است بعــد از فــتح اکباتان از او خواسته شده باشد که بر تخت سلطــنت پارس هم تکیه کند.

چند سال بعــد، کروسیــوس، پادشاه لیدی (ترکیه کنونی) (که بسیار ثروتمند بود) تصــمیم گرفت که از موقعــیت پــیش آمده در ایران استفاده کرده و با عــوض شدن رژیم در ا[illegible]ان [illegible] آنجا [illegible]اه کرده و سرزمیــنهایی را گرفته و قلمرو خودش

بسد. او از رود " هالیس " که در گذشته مرز بـیـن کشور لیدی و ماد بود گذشت و وارد ایران شد. کوروش بعـد از پی بردن به این موضوع شتابان بسوی باختر(غرب) رفـته و بعـد از مواجه شدن با نـیروی کروسیوس آنها را بزور بـیرون رانده و آنها به " ساردیس " پایتخت لیدی مراجعـت کردند. کروسیوس بقدری شتابزده عـقب نـشینی کرد که فکر نمیکرد سپاه ایران را پشت سر دارد، و فکر می کرد که شهرهای کوچک می تواند جلوی او را بگیرد. او احمقانه فکر می کرد که زمستان نزدیک است و کوروش که خیلی از شهر و خانه اش دور است، نمی تواند که او را تعـقیب کند. اما کوروش او را تعـقـیب کرد و در جنگی تاریخی در ۵۴۶ قبل از میلاد در دشتهای باز " هرموس " سپاه لیدی را شکست داد. نیرنگی که کوروش به سپاه لیدی زد این بود که مقـداری شتر در قلب سپاه خود جای داد و از آنجایی که اسب از بوی شتر نفرت و هراس زیادی دارد، عملاً سوارنظام نـتوانست کاری از پـیش ببرد و کوروش فاتح این نبرد شد.

بعـد از آن شکست، کروسیوس به پایتخت " تسخیر ناپذیرش" ساردیس مراجعـت کرد و منـتـظر متحدیـنش شد که هر چه زودتر به کمک او بروند. در اینجا هرودوت نحوه دستگیری او را توضیح می دهد.

"بعـد از گذشت ۱۴ روز از محاصره، کوروش گفت به اولین کسی که وارد لیدی شود جایزه هنگفتی را می دهد. روزی یک سرباز مردیان (که در بعـضی تواریخ از او به اسم رستم نام برده شده است، رجوع شود به " سرزمین جاوید "، جلد اول، ترجمه ذبـیح الله منصوری) دید که چگونه یک نفر سرباز مستـقر در پادگان شهر برای آوردن کلاه خود که به پائـین افتاده بود، از صخره که دور از دسترس نگهبانان دیگر بود پائـین آمد و کلاه خود را برداشت و دوباره مراجعـت کرد. او آن راه را نشان کرد و با چند نفر از دوستانش آن پادگاه را غـافلگیر کرده و دروازه شهر را بر روی سپاه ایران گشود ".

کراسیوس بصورت یک زندانی به پارس منـتـقـل شد، اما متعـاقـباً بصورت یک اصیل زاده در بارگاه خودش زندگی می کرد. برای کوروش که زندگی آستـیاگ را به او بخشیده بود، از بـیـن بردن کراسیوس محال بنظر می رسید. کراسیوس و بقیه خاندان او جزو اولین خارجیانی، مخصوصا یونانیان، بودند که در خدمت خانواده سلطـنـتی درآمدند، و این برای ایرانیان بسیار خوب و کاربرد عملی و فرهنگی داشت.

کوروش، هارپاگوس که یکی از افسران ارشدش بود را برای محکم کردن موقعـیت کشور پارس گذاشت، و بصورت کوتاهی بعـد از آن "لیسیا"، "کاریا" و حتی شهرهای یونانی آسیای صغـیر هم جزو امپراطوری کوروش درآمدند. در حقـیـقـت اولین برخورد ایرانیان با یونانیان که منجر به مقاومت کمی شد، از آنجا شروع شد که تجار یونانی می خواستـند که تجارت

سوی را بسط دهند. قبل از این بیشترین مبادله کالا در داخل امپراطوری و مناطقی بود که به تازگی جزو قلمرو امپراطوری درآمده بود.

در همین موقع بود که کوروش در پاسارگاد(که در زبان ایرانی به معنی زیست گاه است) پایتختی که فراخور خودش و امپراطوری باشد، بنا کرد.

در سال ۵۴۰ قبل از میلاد کوروش متوجه بابل شد. نبوکد که با حیله و نیرنگ بر تخت سلطنت بابل نشسته بود، موفق نشد که از بابل نگهداری کند، و نتوانست که هیچگونه همبستگی داخلی و خارجی برای بابل درست کند و بابل را به همان صورت به پسرش " بل شازار " داد. بیشتر از تمام اینها که مردم بابل را از دست نبوکد ناراضی کرده بود و آنها را تحریک می کرد، دین مسخره و زوری نبوکد بود که مردم نمی توانستند قبول کنند و کوروش هم از همین اختلاف و تفرقه میان حکومت و مردم استفاده کرد. در حقیقت پرنس " بل شازار " از فریب خوردگی مردم استفاده می کرد؛ هرودوت و گزنفون شهامت و جرات او را در فن لشگر کشی شرح می دهند : "در موقعی که بل شازار در حال جشن خیلی بزرگی بود، ایرانیان مسیر رودخانه فرات را که از وسط بابل می گذشت عوض کردند. و یک شب که مردم بابل در حال شادی کردن دینی بودند، سپاه ایران از مسیر رودخانه وارد شهر شدند ". گزنفون می نویسد که " ساکنین آن منطقه مرکزی، خیلی بعد از اینکه بخش بیرونی شهر گرفته شد، متوجه تغییر نشدند و همینطور به عیاشی کردن ادامه دادند تا اینکه تمام شهر بطور کامل تصرف شد ".

بهر جهت ما هیچگونه دلیلی را نمی توانیم بیاوریم که این داستان را رد کند. ولی حقیقت امر این است که نیروی دفاعی بابل بخاطر شورشی که در داخل شده بود ضعیف بود و نمی توانست هنچگونه دفاعی بکند.

بابل بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم کوروش شد، بدون آنکه حتی کسی به فکر جنگیدن باشد؛ و این یکی از نادرترین جنگهای تاریخ است که باید گفت که گرفتن بابل بصورت غافلگیرانه بود. کوروش با آوردن خدای بزرگ و قدیمی بابل " مردوک " که خدای خدایان بابل بود و کوتاه کردن دست مبلغین که خود را هم طراز با شاه می دانستند، بابل را هم جزو امپراطوری خود کرد.

کوروش اکنون فرمانروای بزرگترین منطقه، که از دریای مدیترانه تا به شرق ایران و از شمال از دریای سیاه تا به مرزهای عربی ادامه داشت، بود. تمام این ها از روی لوحه کوروش که به " استوانه کوروش " (در موزه انگلستان) معروف است و مانند یک بشکه است که روی آن با [illegible] حکایت گرفتن بابل حکاکی شده است، و کوروش خودش

ر.ـر آن فرمانروای دنـیا می خواند. کوروش همچنـین بازگو می کند که چطـور مردمی را که بصورت برده در بابل بودند به سرزمیـنهای خود برگردانده و همیـنطـور تمام تصاویر را به معـابد بازگردانده است. در این لوح از یهودیان نامی برده نشده است، اما بطـور مشخص در کتاب " ازرا" (۳ – ۱ ،۱) گفته شده که تمام اسیرانی که بوسیله نبوکد نصر گرفتار شده بودند به کشور خود اورشلیم مراجعـت کرده و معـبد خود را از نو بنا کردند. این سندی است از عـقـیده و ایمان کوروش که همیـشه به آن ممارست میکرد و می خواست که صلح و صفا را به زندگی مردم بـیاورد و این خوش باش و درودی است که در اولین فصل حقوق بشر آمده است. با این که قسمتی از لوحه کوروش کبـیر بر اثر مرور زمان از بـیـن رفته است اما قسمت اعظم آن مانده و ترجمه شده است.

من، کوروش، پادشاه جهان، پادشاه کبـیر، پادشاه مقـتـدر، پادشاه بابل، پادشاه سرزمین سومر و اکد، پادشاه چهارگوشه جهان، پسر کمبودجیه، پادشاه " انشان"، نوه کوروش، زاده "تـیس پس"، از سلاسه خاندان سلطـنـتی، که گرامی می داشتـند حکم "بل" و "نـبـیو" را، که مقام سلطـنت که آنها مایل به آن بودند، در قلبشان جای داشت.

وقـتی که من، بخوبی ترتـیـب کارها را مشخص کردم، وارد بابل شدم؛ من به شادی و میـمنـت صندلی دولت را در وسط کاخ سلطـنـتی بنا کردم. "مردوک" بزرگترین خدای بابل را که مورد احترام ساکـنین بابل بود آوردم که آنها بسوی من بـیایـند. من دیدم که چگونه آن را پرستش میکردند. سپاه بـیشمار من بدون آنکه مختـل شود به طرف قـلب بابل حرکت کرد. من نگذاشتم که هیچکس در سرزمین سومر و اکد ارعاب و وحشی گری کند. من متوجه امنـیـت بابل و تمام اماکن مقـدس آنجا بودم. من تمام خانه های ویران مردم بابل را دوباره بازسازی کردم. من به بدبخـتی های مردم بابل پایان دادم.

شهرهای آشور، سوسا، آگد، زامبان، و میرون و تا آنجایی که منـطـقه اجازه می داد تمام شهرهای مذهبـی آن منطـقه را که مکانهای مقـدس آنها ویران شده بود و خانه خدای آنها از بـیـن رفته بود، من تمام آنها را درست کردم و خانه خدایان آنها را به وسط شهرهایشان برگرداندم. در تمامی مدت سلطـنـت کوروش، او هـمیشه گرفـتار مرزهای شرقی امپراطـوری اش بود. کوروش ۹ سال بعـد از فـتح بابل در جنگی که رویداد آن بخوبی مشخص نـیست، کشته شد. جنازه کوروش را به پاسارگاد آوردند. مقـبره او که هنوز هم پا برجاست، از یک اتاقک و شش پله درست شده است. بنابر گفته آریان (۱۸۰ – ۹۶ بعـد از میلاد) جنازه کوروش را در یک تابوت سنگ آهک قرار دادند. و بر روی مقبره این جمله به چشم میخورد.

ی، مرد، بدان هر که هستی و از هر جا آمده ای، من کوروش، کسی هستم که امپراطـوری را برای ایرانـیان آوردم. پس هـیـچـوقـت به این مقبره من و این خاکی که من را در خود جای داده غـبطه نخور

تخت جمشید

پرسپولیس، یا آنگونه که شناخته تر است "تخت جمشید"، مجموعه ای از کاخهای بسیار باشکوهی است که ساخت آنها در سال ب۵۱۲ قبل از میلاد آغاز شد و اتمام آن ۱۵۰ سال به طول انجامید. اسکندر مقدونی در یورش خود به ایران در سال ۳۳۱ قبل از میلاد، آنرا به آتش کشید. تاریخنگاران در مورد علت این آتش سوزی اتفاق رای ندارند. عده ای آنرا ناشی از یک حادثه غیر عمدی میدانند ولی برخی کینه توزی و انتقام گیری اسکندر را تلافی ویرانی شهر آتن بدست خشایار شاه علت واقعی این آتش سوزی مهیب میدانند

از آنچه امروز از تخت جمشید بر جای مانده تنها می توان تصویر بسیار بهمی از شکوه و عظمت کاخها در ذهن مجسم کرد. با این همه می توان به مدد یک نقشه تاریخی که جزئیات معماری ساختمان کاخها در آن آمده باشد و اندکی بهره از قوه تخیل، به اهمیت و بزرگی این کاخها پی برد. نکته ای که سخت غیر قابل باور می نماید این واقعیت است که این مجموعه عظیم و ارزشمند هزاران سال زیر خاک مدفون بوده تا اینکه در اواخر دهه۱۳۱۰ خورشیدی کشف شد.

چیزی که در نگاه اول در تخت جمشید نظرچیزی که در نگاه اول در تخت جمشید نظر بیننده را به خود جلب می کند، کتیبه ها و سنگ نبشته های گذر خشایارشاه است که به زبان عیلامی و دیگر زبانهای باستانی تحریر شده است. از این گذر به مجموعه کاخهای آپادانا می رسیم، جائی که در آن پادشاهان بار میدادند و مراسم و جشنهای دولتی در آن برگذار می شد. امروزه مقادیر عمده ای طلا و جواهرات در این کاخها وجود داشته که بدیهی است در جریان تهاجم اسکندر به غارت رفته باشد. تعداد محدودی از این جواهرات در موزه ملی ایران نگهداری می شود. بزرگترین کاخ در مجموعه تخت جمشید کاخ مشهور به "صد ستون" است که احتمالا یکی از بزرگترین آثار معماری دوره هخامنشیان بوده و داریوش اول از آن به عنوان سالن بارعام خود استفاده می کرده است. تخت جمشید در ۵۷ کیلومتری شیراز در جاده اصفهان و شیراز واقع شده است.

سلوکـیان 300

یرده سال بعد از مرگ اسکندر که تمام آن مدت و حتی چند سالی بعد از آن هم جنگهای جانشینی او بین سردارانش در منازعات طولانی گذشت ، استان بابل به وسیله یک سردار مقدونی او به نام سلوکوس که پدرش انتیوکوس هم از سرداران فیلیپوس (فیلیپ) پدر اسکندر محسوب می شد، افتاد (۳۱۲ق.م.) . او سپس استان ایلام (خوزستان و بخشی از لرستان امروز) و سرزمین ماد (به استثنای آذربایجان) را هم بر قلمرو خویش افزود . بدین گونه ، دولت پادشاهی مستقلی به وجود آورد که به نام خود او " دولت سلوکی " (سلوکیان) خوانده شد و آغاز سلطنت او بعدها برای این دولت ، مبداء تاریخ گشت . (تاریخ سلوکی) .

چند سال بعد ، به دنبال پیروزیی که در جنگ بزرگ ایپسوس به دست آورد (۳۰۱ ق.م.) ، سوریه و بخش عمده آسیای صغیر را هم بر قلمرو وسیع آسیایی خود افزود . قلمرو آسیایی او در آن هنگام ، تمام بخش آسیایی متصرفات اسکندر را شامل می شد و از سواحل شرقی مدیترانه تقریبا" تا کرانه های سیحون را در بر می گرفت . اما چون این امپراتوری که در آسیا در واقع جانشین شاهنشاهی هخامنشی محسوب می شد ، بر خلاف آن دولت در این نواحی هیچ پایگاه قومی نداشت و به کلی یک دولت اجنبی به شمار می آمد . همین وسعت فوق العاده قلمرو و اشتمالش بر اقوام و سرزمینهای متنوع ، ادامه سلطه و حفظ وحدت و تمامیت آن را دشوار می کرد . از این رو ، سلوکوس و پسرش انتیوکوس که از اواخر عمر پدر شریک او بود ،با اقدام به ایجاد شهرها و مهاجرنشینهای یونانی – مقدونی در داخل آسیا ، سیاست یونانی مآب کردن آسیا را که اسکندر برای اداره آسیا طرح کرده بود ، دنبال کردند . از این رو، در مدت فروانروایی سلوکوس اول و انتیوکوس اول غیر از بیست و پنج شهر یونانی که به وسیله اسکندر در آسیا به وجود آمد، تعداد زیادی شهرهای یونانی نشین جدید نیز احداث گشت . این شهرها که خود بالغ بر شصت شهر بودند ، از مرزهای غربی آسیای صغیر تا کناره سیحون و سند احداث گشتند که غالبا" به نام سلوکوس و انتیوکوس، " سلوکیه " و" انطاکیه " خوانده می شدند، یا به نام مادر و زن سلوکوس، به ترتیب " لائودیکیا" (لاذقیه) و " آپامئا " (افامیه) نام گرفتند . در راس این شهرها ، می توان از سلوکیه نام برد . همچنین در کرانه غربی دجله که تختگاه ولایات شرقی سلوکیان محسوب می شد و انطاکیه در سوریه در ساحل نهرالعصی (Orontos) که تختگاه دولت سوریه خاندان سلوکی به شمار می آمد . شهرهای دیگر ، شامل پانزده انطاکیه دیگر ، چهار سلوکیه ، هشت لائودیکیه و دواپامئا می شد که تعداد کثیری از آنها در داخل فلات ایران از ماد و پارس تا پارت (خراسان) و سیستان واقع بودند .

شهرهای دیگر هم که در آنها مهاجران مقدونی و یونانی ساکن شدند، نامهای یونانی یافتند . از جمله ، سرزمین ری (رگ) " اوروپوش " خوانده شد و آنچه امروز نهاوند نام دارد ، در آن ایام به عنوان " لائودیکیه " خوانده شد. درپارس ، مرووسیستان

یر ، شهرهایی به نام انطاکیه به وجود آمد ، در ایلام هم لااقل سه شهر به نام اسکندریه خوانده شد ، در هرات (هریوه) و حتی د سرزمین سغد نیز ، شهرهای به همین نام پا گرفت . همچنین به مهاجران یونانی و مقدونی که به این شهرها جلب می شدند ، قطعه زمینی برای سکونت و کشت و کار داده می شد و در مقابل ، خدمات نظامی بر آنان الزامی می گشت . احداث این شهرها ، ناظر به ایجاد پادگانهای نظامی و ذخیره در نقاط سوق الجیشی برای مقابله با شورشهای محلی وضد سلوکی بود . همچنین ، دفع هر گونه توطئه وشورش بیگانه را نیز تسهیل

می کرد . با آنکه این شهرها به وسیله شوراها و سازمانهای یونانی و موافق آداب و ترتیبات معمول در یونان و مقدونیه اداره می شد، غالبا" اراده پادشاه در اکثر آنها بر سایر موازین حاکم بود و حکام و شوراها در عمل ، همواره نقش انفعالی داشتند . از لحاظ اداری ،قلمرو سلوکی ، (لااقل در دوران اعتلای آن که بعد از سه چهار نسل از اخلاف سلوکوس پایان یافت) شامل حدود هفتاد و دو حوزه حکمرانی بود که هر چند حوزه آن ، یک استان (ساتراپی) را تشکیل می داد، اما با وجود استقلال محلی ساتراپها، حکم پادشاه سلوکی بر سراسر قلمرو وی نافذ بود . پادشاه بر اعمال حکام تابع نظارت و اشراف داشت و برای اعمال این نظارت ، دربار او گاه به صورت یک اردوی متحرک نظامی در نواحی مختلف کشور در حال حرکت بود. معهذا ، با درگیریهایی که سه چهار تن جانشینان بلافاصله بعد از سلوکوس در سوریه و آسیای صغیر پیدا کردند ، نظارت منظم و بلاواسطه آنان بر ولایات شرقی ، تدریجا" کاستی گرفت . همچنین ، با عکس العملهای ضد اجنبی که حتی از عهد سلوکوس اول در ماد ظاهر شد و یک بار هم یک شاهزاده سلوکی در این وقایع به همدستی با مخالفان متهم گشت ، سلطه آنان در ولایات ایرانی به طور محسوسی روبه زوال رفت.

سرانجام ، یونانیها باختر در مقابل دولت مقدونی سلوکی داعیه استقلال و انفصال یافت (۲۵۰ ق.م.) . در پی آن ، ولایات پارت و گرگان هم تحت رهبری خاندان ارشک از سرکردگان عشایر ایرانی آن نواحی ، سر از ربقه انقیاد قوم برتافت (حدود ۲۴۷ق.م.). سلوکیان که غالبا" در سوریه دچار کشمکشهای محلی و حتی خانگی بودند ، موفق به الحاق مجدد این نواحی به قلمرو خویش نگردیدند . حتی ، در مقابل بسط این دولت جدید ایرانی ، ولایات ماد و پارس و ایلام و بابل را هم از دست دادند (۱۴۰ ق.م.) . از آن پس، قلمرو آنان منحصر به سوریه شد. اما ، در آنجا نیز با توسعه طلبی روم مواجه شدند که استغراق آنان در جنگهای خانگی و دسیسه و فساد و عیاشی ، امکان مقاومت در مطالع روم را برای آنان باقی نگذاشت . بدین گونه ، امپراتوری محدود و در حال انحطاط سلوکی بعد از نزدیک دویست پنجاه سال فرمانروایی انقراض یافت (۶۴ ق.م.) .

ـــرکس اول ، معروف به فاتح (نیکاتور) اولین تختگاه خود را در بابل ساخت (سلوکیه) . او پس از پیروزی بر سوریه ، انطاکیه را در کنار نهرالعاصی تختگاه دائمی خود قرار داد و اخلاف او نیز بعد از آنکه سلوکیه بابل هم رانده شدند ، امپراتوری سلوکی را در عمل به دولت سوریه أی مبدل کردند که آن نیز طعمه روم گشت .سلوکوس اول بعد از سی ودو سال سلطنت در موقعی که عازم تسخیر مقدونیه بود ، کشته شد (۲۸۱ ق.م.). پسرش، انتیوکوس اول که از اواخر عمر پدربا وی در سلطنت شریک شد (۲۹۳ ق.م.) ،وقتی به جای او نشست ، از دعاوی پدر بر مقدونیه (۲۷۸ ق.م.) و آسیای صغیر صرف نظر کرد (۲۶۱ ق.م.) . اما ، با قدرت در مقابل هجوم طوایف وحشی بر نواحی مرزی قلمرو خویش ایستاد (۲۷۳ ق.م.) و عنوان منجی (سوتر soter)یافت . نقش او در ایجاد شهرهای یونانی ، قابل ملاحظه بود . در واقع ، قسمت عمده این طرح به وسیله او به انجام رسید . پسر وی ،انتیوکس دوم که بعد از او به سلطنت رسید ، هر چند بخشی از آنچه را که پدرش عمدا" از دست داده بود اعاده کرد ، (۲۵۱ ق.م.) اما به اعاده قدرت در قلمرو میراث یافته موفق نشد . او حتی با ازدواج و طلاق یک شاهد خت مصری ، اواخر ایام فرمانروایی خود را نیز قرین اغتشاش ساخت .

با سلطنت پسر و جانشین او ، سلوکوس دوم (۲۲۵-۲۴۶ ق.م.) عوامل تجزیه و اختلاف تدریجا" دولت سلوکی را با دشواریهای جدی مواجه ساخت . وی ، نه قادر به دفع طغیان باختر و پارت شد و نه در کشمکشهایی که با مصر یافت ، حیثیت دولت خود را تامین کرد . سلطنت پسر و جانشین او (سلوکوس سوم) فقط دو سال (۲۲۳ — ۲۲۵ ق.م.) به طول انجامید . برادرش ، انتیوکوس سوم (۱۸۷ — ۲۲۳ ق.م.) معروف به " کبیر " در لشکر کشی به شرق ، باختر و پارت اشکانیان را به اظهار انقیاد واداشت . اما ، در حمله أی که به خاک یونان کرد ، با قدرت روم برخورد کرد (۱۸۸ق.م.) و دچاروهن و سستی گردید . پسرش سلوکوس چهارم که بعد از او به سلطنت رسید (۱۸۷ ق.م.) و فیلوپاتر (Philopater) خوانده شد، سیاست پدر را در رعایت حسن همجواری با روم مراعات کرد . همچنین ، با مصر و مقدونیه نیز هراز هرگونه در گیری ، خوداری ورزید. او به دست وزیر خود هلیودوروس (Heliodorus) نام کشته شد (۱۷۵ ق.م.) و علت قتلش نیز مجهول ماند . انتیوکوس چهارم که بعد از سلطنت یافت ، برادر اوبود . خشونت وی در فلسطین با مقاومت یهود مواجه شد. کوششی هم که در مصر برای تسخیر آن سرزمین کرد ، با دخالت روم نا موفق ماند . انتیوکوس چهارم ، جهت رفع آنچه او آن را " غائله پارت " می خواند ، لشکری هم به شرق کشید .اما ، توفیقی نیافت و جانش را نیز بر سر این کار نهاد (۱۶۳ ق.م.) . سلطنت پسرش ، انتیوکوس پنجم ، مدت زیادی طول نکشید . وی یک سال بعد از جلوس در انطاکیه به وسیله دیمتریوس (پسر سلوکوس چهارم) به قتل رسید (۱۶۲ ق.م.) دیمتریوس که چند به عنوان گروگان در روم زیسته بود ، در بازگشت به

سوریه – در دنبال غلبه بر مدعی – تا حدودی به اعاده نظم توفیق یافت و خود را منجی (سوتر – Soter) نامید .

شورش یهود را هم که از چند سالی پیش از وی در فلسطین موجب اغتشاش شده بود سرکوب کرد (۱۶۱ق.م.) اما توفیقی که در این کار یافت وحشت و سوءظن همسایگان را تحریک کرد . سرانجام ، در جنگ با یک مدعی موسوم به الکساندربالاس (A.Balas)که همسایگانش ، از جمله مصر او را ضد وی تحریک کرده بودند کشته شد (۱۵۰ ق.م.) . فرمانروایی الکساندربالاس (۱۴۵–۱۵۰ ق.م.) که خود را پسر و وارث انتیوکوس چهارم می خواند، سرآغاز یک نزاع بدفرجام خانگی در خاندان سلوکی بود که ضعف و انحطاط قطعی قدرت آن خاندان را در پی داشت . توسعه قدرت اشکانیان در جانب غرب ، هر روز بیش ازپیش سلوکیان را به سوی سوریه به عقب نشینی وادار می کرد . تلاش ناموفق دیمتریوس دوم هم که برای دفع غائله پارت به آنجا لشکرکشی کرد ، به شکست و اسارت او انجامید (۱۴۱ ق.م.) . با آنکه برادر و جانشین او، انتیو کوس هفتم در مدت اسارت او توفیق قابل ملاحظه أی در غلبه بر دشواریها یافت ، اما شکست او در جنگ با اشکانیان (۱۲۹ ق.م.) سرانجام به قدرت سلوکیها در ولایات شرقی خاتمه داد . از آن پس ، قلمرو سلوکیان منحصربه سوریه گشت و در آنجا نیز سلطنت آنان تا انقراض نهایی به دست روم (۶۴ ق.م.) در جنگهای خانگی و در کشمکشهای بی سرانجام گذشت .

از دویست و چهل و هشت سال (۶۴ – ۳۲۱ ق.م.) مدت سلطنت آنان ، ایران بیش از شصت و پنج سال (۲۴۷–۳۱۲ ق.م.) به تمامی در تخت فرمان آنان باقی ماند.

اشکانـیان (پارتها) 200 قبل از میلاد مسیح تا 200 بعـد از میلاد مسیح

سلطه جانشینان اسکندر بر قلمروهخامنشی (با وجود خشونت نظامی سلوکیان) در سراسر ایران طولانی نشد و فترت حاکمیت در ایران ، شصت و پنج سالی بیش نکشید . حتی ، در همان دوران اقتدار نظامی سلوکیان – مقارن با سالهایی که مهاجران یونانی در استان باکتریا (باختر ،بلخ) به رهبری سر کرده خویش به نام دیودوتس ، اعلام استقلال کردند . (حدود ۲۵۰ ق.م.) – در استان پارت (پارتیا، پرثوه) نیز دولت ایرانی مستقلی به وجود آمد که به نام موسس آن دولت ، ارشکان (اشکان ، اشکانیان) نامیده شد. بعدها به دنبال طرد سلوکیان از ایران ، این دولت به شاهنشاهی بزرگی تبدیل شد که در توالی شاهنشاهیهای بزرگ شرق ، ششمین شاهنشاهی بزرگ دنیای باستان محسوب شد . این دولت طی چندین قرن فرمانروایی ، از بسیاری جهات هماورد و رقیب و حریف روم بود.

رشک اول موسس این دولت که بر وفق روایات ، سرکرده طایفه آریایی پرنی (اپرنی) از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکایی حدود باختر بود – بنابر مشهور – حدود دو سال بعد از اعلام استقلال کشته شد. برادر وی تیردات ، که جانشین او گردید خود را ظاهرا" به احترام نام او ارشک خواند (ارشک دوم) . پادشاهان بعد از وی هم از همین بابت ، نام ارشک را به عنوان نوعی لقب بر نام خود افزودند . بدین گونه ، سلسله جانشینان ارشک به نام " ارشکان " خوانده شدند (اشکانیان) .

هر چند دولت اشکانی به وسیله ارشک اول و برادرش تیردات (که امروز دیگر تردیدی در تاریخی بودن آنان نیست) پایه گذاری شد ، اما تاسیس واقعی آن به وسیله میتره دات (مهرداد) اول ، (ششمین اشک) و تحکیم نهایی آن به وسیله مهرداد دوم ، (نهمین اشک) انجام شد. ظاهرا" ، مقارن این احوال که چندی بعد منجر به طرد قطعی سلوکیان از ایران شد ، پادشاهان این سلسه خود را وارث ملک پادشاهان قدیم پارس (هخامنشیها) خواندند. چنانکه از یک مورخ یونانی (آریان) نقل شده است . نسبت خود را هم به هخامنشیها رساندند ، البته با انتساب به اردشیر دوم . اما ، شاهنشاهی پارت با شاهنشاهی هخامنشی به کلی تفاوت داشت . نه تنها نظام حکومت آن هرگز استواری و انسجام آن دولت را دارا نبود، بلکه وسعت آن هم حتی بدون مصر که از زمان اسکندر به کلی از ایران جدا شد، به پای وسعت شاهنشاهی هخامنشی نرسید . قلمرو آنان که شامل تعدادی دولتهای مستقل دست نشانده هم می شد ، در آنچه به وسیله حکام (ساتراپهای) اشکانی اداره می شد ، شامل هجده استان (ساتراپی) بود که یازده استان را از استانهای علیا و هفت استان را ، استانهای سفلی می خواندند . استانهای علیا ، شامل ولایات شرقی این قلمرو و استانهای سفلی خوانده می شد، عبارت بودند از:

۱. بین النهرین (Mesopotimia) با اراضی شمال بابل .
۲. آپولونیاتیس (Apolloniatis) : جلگه واقع در شرق دجله .
۳. خالونی تیس (Chalonitis) : بلندیهای اطراف زاگرس .
۴. ماد غربی : حدود نهاوند .
۵. کامبادین (Cambaden) : حدود بیستون و بخش کوهستانی ماد .
۶. ماد علیا : اکباتانا (همدان)
۷. رگیان (Rhagiane) : نواحی شرقی ماد .ولایت شرقی که استانهای علیا خوانده می شد ، از این قرار بودند :
۸. خوارنه (Choarene) : سردره خوار .

۹. کومیسنه (Comisene) : کومس (قومس) ناحیه کناره کویر .

۱۰. هورکانیا (Hyrcania) : گرگان .

۱۱. استابنه (Astabene) : ناحیه استوا (قوچان)

۱۲. پارتیا (Parthyene) : خراسان .

۱۳. اپه ورکتی کنه (Apavarcticene) : ابیورد ، حدود کلات .

۱۴. مرگیانه (Margiane) : ولایت مرو .

۱۵. آریا (Aria) : هریو، ولایت هرات .

۱۶. انائون (Anauen) : بخش جنوبی هرات .

۱۷. زرنگیان (Zarangiane) : زرنج ، کنارهامون .

۱۸. آراخوزیا (Arachosia) : رخج در ساحل علیای هیرمند در ناحیه قندهار .

ولایت سکستان در قسمت سفلای هیرمند ، دولت محلی مستقل داشت و بر خلاف آنچه در بعضی ماخذ آمده است ، استان نوزدهم قلمرو اشکانیان محسوب نمی شد. علاوه بر این استانهای هجده گانه که فقط قسمتی از قلمرو داخلی هخامنشیها بود ، تعدادی از استانهای سابق هخامنشی هم در این دوره به صورت امارتهای مستقل در اطراف این ولایت وجود داشت . فرمانروایان این مناطق خود را متحد و تحت الحمایه اشکانیان می شمردند . اما ، در عین آنکه به پادشاه متبوع خود باج می دادند و در هنگام ضرورت ، سپاه مجهز در تحت فرمان او قرار می دادند ، در سایر امور استقلال داشتند . معهذا ، در بعضی موارد هم از تبعیت دولت پارت خارج می شدند و به تبعیت دولت مهاجم یا مخاصم در می آمدند . بدین گونه ، قلمرو اشکانیان شامل یک مجموعه ملوک الطوایفی بود که خاندان ارشک ، در راس آنها قرار داشت . اتحاد آنها ، به خصوص در مواقع جنگ ، وحدت و تمامیت قلمرو ارشکها را تامین می کرد . تعدادی از این دولتهای تابع که در نهایت جزو قلمرو رسمی پادشاه اشکانی محسوب می شد ، از این قرار بود :

۱۹ . ارمنستان که پادشاه مستقل آن ، غالبا" متحد و دست نشانده پارت بود . اما ، با توجه به اینکه وی از خاندان اشکانیان بود ، ولی بارها به روم می تاخت ، و بهانه جنگ ایران و روم می شد.

۲۰ . امارت اسروئن (Osroene) در شمال شرقی بین النهرین که تحت حکم سلاله عرب ابجر (Abgar) اداره می شد . مرکز آن ادسا (Edessa) نام داشت که بعد اورفه و الرها خوانده شد .

۲۱ . امارت کردئن (Cordoen) (بیت کردو) در جنوب دریاچه وان و مشرق دجله که سرزمینی کوهستانی بود .

۲۲ . امارت آدیابن (Adiabene) (حدیب ، حاجی آباد) در کنار رود زاب که شامل سرزمین آشور میشد و مرکز آن ، اربل (Arbela) خوانده می شد.

۲۳ . امارت هترا (Hatra) ، الحضر در واحه ، واقع در مغرب دجله که قلعه أی استوار داشت .

۲۴ . امارت آتروپاتن (Atropaten) سرزمین آذربایجان که ماد کوچک نیز خوانده می شد و در دوران سلوکی هم مستقل بود . این ولایت در عهد اشکانیان تحت حکمرانی یک شاهزاده اشکانی اداره می شد . پادشاه این ولایت متحد و تحت الحمایه اشک بود . آذربایجان در عهد سلوکی نیز مانند عهد اشکانیان ، یک مرکز دینی آریایی بود . در عین حال ، یک سنگر ایرانیگری در مقابل یونانی مآبی رایج عصر نیز محسوب می شد.

۲۵ . امارت میسان (Mesene) که در ارضی بین النهرین جنوبی در اطراف مصب دجله و فرات قرار داشت و مرکز آن به نام خاراکس (Charax) تقریبا" در محل خرمشهر کنونی واقع بود .

۲۶ . امارت ایلام (Elymais) در شرق دجله که شامل شوش و اهواز کنونی بود و تا قسمتی از دره های زاگرس ادامه داشت . با آنکه مهرداد اول آنجا را تسخیر کرد ، بعدها دوباره استقلال محلی یافت و بارها در مقابل اشکانیان قیام کرد .

۲۷ . امارت پارس که پادشاهان کوچک محلی آن ، از زمان سلوکیان مستقل بودند . در عهد اشکانیان، قسمتی از نواحی جنوبی کرمان هم به آنان تعلق یافت . قلمرو آنان ، کانون آیین زرتشت و آتش مقدس قوم بود و با آنکه اشکانیان آنجا را به انقیاد در آوردند ، دعوی استقلال آنان باقی ماند . سرزمینهای باختر وسغد ، هرگز جزو قلمرو اشکانیان در نیامد . چنانکه اراضی واقع در شمال دره اترک هم که جزئی از سرزمین عشایر داهه و سکایی بود ، از شمول در داخل قلمرو ارشکها خارج ماند . حتی ، طوایف ساکن در نواحی بارها در مرزهای شرقی اشکانیان ، مزاحم و معارض دولت آنان نیز می شدند .

به دنبال طرد نهایی سلوکیان از خاک ایران ، دولت اشکانی که در توسعه به جانب غرب ظاهرا" ناظربه تسخیر تمام میراث هخامنشیها بود، با دولت روم که او نیز در توسعه به جانب شرق طالب دستیابی به میراث فتوحات اسکندر به نظر می رسید، در نواحی ارمنستان و سوریه با یکدیگر تصادم پیدا کردند .

اولین تصادم ، بین یازدهمین اشک (فرهاد سوم) با پمپه ، سردار معروف روم روی داد . این برخورد به جنگ منجر

..ردید ودر واقع فقط یک تصادم سیاسی بود (حدود ۶۳ق.م.) . تصادم واقعی ، اول بار در عهد ارد اول اشک سیزدهم واقع شد که محرک آن تجاوز کراسوس (سردار روم) به مرزهای ایران بود . این برخورد در حران (کاره) به شکست و قتل کراسوس و اسارت عده زیادی از سربازان او منجر گشت (۵۳ ق.م.) . از آن پس ، روم بارها با پارت که خود را حریف و هماورد واقعی او نشان داد، به زور آزمایی پرداخت .بهانه ، مرزهای سوریه و مسائل ارمنستان بود، اما تعرض همواره جز در مواردی که پارت خود را ناچار به تلافی یا استرداد می یافت ، از جانب روم می شد . بالاخره ، از عهد ارد اول (اشک سیزدهم) تا عهد اردوان پنجم (اشک بیست و هشتم) که آخرین پادشاه این سلسله نیز بود ، لااقل هفت جنگ عمده ایران و روم را در روی یکدیگر قرار داد . چند بار هم تیسفون ، تختگاه اشکانیان ، به دست روم افتاد .

اما ، در تمام موارد سودای جهانگیری روم از طرف اشکانیان با مانع مواجه شد و روم هرگز موفق نشد که قسمتی از خاک ایران را به قلمرو خود ملحق کند . حتی ، آخرین اشک این خاندان که بعدها مغلوب اردشیر بابکان موسس دولت ساسانی گشت ، حمله خائنانه و نفرت انگیز کاراکالا امپراتور دیوانه روم را به شدت در هم شکست (۲۱۵ق.م.) . در این راستا ، خاندان اشکانیان که در معرض سقوط و انقراض بود ، قلمرو خود را نه به یک فاتح اجنبی ، بلکه به یک مدعی ایرانی باخت .

سلطنت اشکانیان ، چهار صد هفتاد سال طول کشید و در این مدت ، بیست و نه اشک از این سلسله در ایران فرمانروایی کردند . پایتخت آنان در دوران اعتلای سلطنت ایشان ، تیسفون و سلوکیه در نزدیک دجله بود . در اوایل تاسیس دولت ، شهر نسا در نزدیک عشق آباد کنونی و شهر دارا در ناحیه ابیورد و در هنگام تابستان که پادشاه از بابل به ماد و پارت و گرگان می رفت ، گاه اکباتانا و گاه شهر هکاتوم پلیس (صد دروازه در قومس) مقر موقت دربار شد.

بی شک نظام ملوک الطوایفی که از اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود ، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می کرد و شاید نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست تسامح و اغماض اشکانیان را به نظر مخالفت می دیدند ، از عوامل انحطاط دولت آنان شد . جنگهای فرساینده ای که در مدت پنج قرن آنان را در شرق و غرب مشغول داشت نیز ، خود عامل عمده ای در ایجاد ناخر سندیهایی شد که از زیاده رویهای دایم طبقات جنگجو و قدرتمند در بین طبقات فرودین جامعه حاصل می شد .

حاصل عمده فرمانروایی آنان ، حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز ، حفظ تمامیت ایران

ـر مقابل تجاوز خزنده روم به جانب شرق بود . در هر دومورد ، مساعی آنان اهمیت قابل ملاحظه ای برای تاریخ ایران داشت .

ساسانیان

حکومت خاندان ساسانی در ایران ، پس از انقراض دولت پارتی (اشکانی) به مدت چهار قرن دوام یافت. در تاریخ آغاز حکومت اردشیر اول ، نخستین شاهنشاه ساسانی ، میان محققان اختلاف جزئی (در حدود سه سال) است. ما در اینجا محاسبه " نلدکه " را بر محاسبات دیگران ترجیح و آن را ملاک قرار می دهیم . بنا به محاسبه نلد که ، نخستین سال شاهنشاهی اردشیر اول ساسانی (یعنی ، سالی که در آن به شاهنشاهی رسید) با بیست و پنجم و بیست وششم سپتامبر سال ۲۲۶ مسیحی (مطابق با سال ۵۳۸ سلوکی) آغاز می شود که سال حکومت دولت ساسانی بر سرتاسر ایران است و پایان حکومت این خاندان ، در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ م. است که سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مشرق ایران است . بنابر این ، حکومت ساسانیان بر ایران بیش از چهار صد سال (۴۲۶ سال) ادامه داشته است.

در این چهار صد سال ، دولت ساسانی یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای آن در مشرق ، تا دره رود سند و پیشاورو در شمال شرقی ، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود . در شمال غربی ، تا کوههای قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم ، تا دریای سیاه می رسید و در مغرب ، رود فرات به طور کلی مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی با بیزانس بود . البته ، گاهی این مرز خیلی فراتر از رود فرات می رفت و گاهی هم به این سوی فرات منتهی می شد ، ولی صرف نظر از کششها و فشردگیها می توان رود فرات را مرزی طبیعی میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست.

دولت بیزانس که در مشرق متصرفات خود با دولتی نیرومند مانند دولت ساسانی سروکار داشت و آن را قویترین خصم خود می دانست ، گرفتاریهای زیادی هم در مغرب و هم در شمال متصرفات خود به خصوص در اروپا داشت . این گرفتاریها ، مانع از می شد که دولت بیزانس همه هم و توجه خود را مصروف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب ، دولت ساسانی، مانند دولت اشکانی ، توانسته بود پایتخت خود را تیسفون در کنار دجله قرار دهد و از نزدیکی پایتخت به مرزهای دشمن ، بیمی نداشته باشد . دولت ساسانی هم، در مشرق و شمال مرزهای خود، گرفتاریهای زیادی داشت که گاهی به مرحله

ـــرناک وتهدید کننده ای می رسید . بدین گونه ، سیاست خارجی دولت ساسانی در سرتاسر این جهان قرن، در روابط با شرق و غرب خلاصه می شد. اما دولت ساسانی در این مدت خود را به حد کافی نیرومند نشان داد و توانست مملکت ایران را از آسیبهای مخرب و خطرناک نگه دارد و در داخل مملکت برای مردم ایران ، زندگی مرفه قرین با امنیت تامین کند این حکومت ، فرهنگی در زمینه سیاست و مملکت داری و اخلاق و روابط سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد که پس از انقراض و اضمحلال سیاسی ، اثرات خود را در نسلهای بعدی و فرهنگی اقوام مجاور، به طور بارزی نشان داد

با اینکه دشمنان شناخته شده دولت ساسانی ، دولت متمدن بیزانس و دولتهای نیمه متمدن شمال ومشرق کشور بودند ، سقوط این دولت نه از سوی این دشمنان بلکه از جانبی بود که هرگز انتظار آن نمی رفت و آن دولتی بود که با آنکه جنبه نظامی آن از اقوام بیابان گرد بود ، ولی بنیه سیاسی و اجتماعی آن برپایه بینش دینی و فکری نیرومندی بود که دولتها و دشمنان دیگر ساسانی فاقد آن بودند . دولت اسلامی که در اوایل قرن هفتم میلادی در مدینه ، تشکیل شده بود ، از جهت روحی و معنوی چنان قوی بود که تسلط آن بر ممالک مجاور ، مانند تسلط اقوام با دیه نشین و صحرانورد دیگر ، موقتی نبود، بلکه چنان عمیق بود که با همه گسستگی و ضعف سیاسی و نظامی آن ، پس از دو قرن سلطه ، اثرات معنوی و فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد. زادگاه دولت ساسانی ، " ایالت " پارس بود. چنانکه معلوم است، در دولت پارتی یا اشکانی در ایالات و ولایات مختلف ایران ، حکومتهای محلی نیمه مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی ، تابع دولت مرکزی بودند که دولت سلطنتی بود و در راس آن شاهنشاه قرار داشت . در ایالت پارس نیز ، چنین حالتی وجود داشت . از این پادشاهان آن ، مانند اردشیر ، دارا ، منوچهر (در صورتهای قدیمی آن) روی آن نوشته شده و این نشان می دهد که یاد پادشاهان هخامنشی و اساطیری در میان حکام محلی زنده بوده است . وجود بناهای عظیم تخت جمشید و بناهای دیگر ، در زنده بودن خاطرات گذشته در میان فرمانروایان پارس ، به طور قطع موثر بوده است . بر روی سکه های قدیمتر ، عنوان این پادشاهان به خط آرامی " فرترکه " است . بر این سکه ها ، نقش پادشاه نشسته بر تخت یا ایستاده در برابر آتشگاه با درفشی که به احتمال همان درفش کاویان است دیده میشود .بنابر تاریخ طبری (که منقول از خدای نامه است) در اواخر حکومت اشکانیان ، در ایالت پارس حکام متعددی بوده اند و در ناحیه استخر ، حکومت در دست خاندان بازرنگی بوده است . در این زمان که مقارن ظهور اردشیر بوده ، مردی به نام گزهر (گوچثر ، گوی چهر) از این خاندان حکومت داشته است.

ساسان که نام خاندان ساسانی از اوست ، به گفته طبری ، صاحب (نگهدار) آتشکده استخر بوده است که به نام آتشکده ناهید یا آناهید معروف بود . در کتیبه سه زبانه کعبه زرتشت که به دستور شاپور اول – پادشاه ساسانی – نقش شده است ، ساسان

...ران " خدا " دارد که به معنای خدای آفریننده جهان نیست ، بلکه عنوان سلطنتی باید باشد (مانند اعلیحضرت . رجوع شود به " میراث ایران " ، فرای ، ص۲۰۸ و نیز کلماتی چون خانه خدا و کدخدا و در مقیاس بالاتر یعنی کشور خدا = پادشاه) . شاپور در این کتیبه خود را نیز " خدا " ولی پرستنده مزدا خوانده که دلیل کافی بر این است که مقصود از " خدا " معنای مصطلح امروزی آن نبوده است . شاپور پدرش اردشیر را نیز خدا و پرستنده " مزدا " و شاهنشاه ایرانیان معرفی کرده ، در حالی که خود را " شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان " خوانده و جد خود بابک را، فقط شاه نامیده . این به آن معنی است که بابک فقط یک حاکم یا شاه محلی بوده وحکومت اردشیر از سرزمین واقعی ایرانیان تجاوز نکرده بوده است . همچنین ، فقط شاپور در این کتیبه نذورات و قربانیهایی برای ارواح خاندان و خویشان سلطنتی دستور داده ، از ساسان نام برده ولی او را " شاه " نخوانده . می توان از این نکته چنین استنباط کرد که آنچه در کارنامه اردشیر بابکان و در شاهنامه فردوسی آمده (درباره اینکه ساسان پدر واقعی اردشیر بوده است) به حقیقت نزدیکتر است . در این دو روایت که قسمت بیشتر آن افسانه است، ساسان از نسل شاهان کیان معرفی شده که پس از آوارگی ودربه دری پدرانش ، از هند به ایران آمده و چوپان بابک پادشاه پارس شده و بابک پس از دیدن خوابی، دختر خود را به ساسان داده و اردشیر از این ازدواج به وجود آمده و بابک او را پسر خود خوانده است. به همین سبب ، شاپور در کتیبه خود صورت رسمی را ، که اردشیر پسر بابک بوده، آورده ، اما از ساسان به عنوان جد بزرگ خود یاد نکرده است . البته بودن ساسان ازنسل کیانیان و آوارگی اجداد ساسان و چوپان او افسانه است

بابک نیز ، بنابر روایت طبری ، منصب روحانی ریاست آتشکده آناهید را دارا بود و از زنش که رودک یا روتک نام داشت، اردشیر به وجود آمد. البته، بابک پسر دیگری هم به نام شاپور داشته که ظاهرا" بزرگتر از اردشیر بوده است . گزهر یا گوچِر ، پادشاه بازرنگی ، غلامی اخته به نام " تیرا " داشت که " ارگبذ " شهر دارابگرد بود. (ارگبذ به معنی کوتوال یا صاحب و دارنده قلعه می باشد) . بابک که هنوز شاه یا حاکم نبود ، و فقط نگهدار آتشکده استخر بود ، از گزهر خواست که تیرا فرزند او (اردشیر) راتربیت کند تا بتواند پس از او ، ارگبذ دارابگرد گردد. اردشیر پس از تیرا ارگبذ دارابگرد شد، ولی به آن اکتفا نکرد و حکومت خود را به تدریج به شهرهای مجاور بسط داد و سرانجام برخود گزهر عاصی شد و از پدرش بابک خواست تا او گزهر را بکشد . بابک ، پس از تحقق خواست اردشیر ، از اردوان ، شاهنشاه اشکانی نیز خواست که مقام گزهر و خاندان بازرنگی را به او دهد. اردوان با این کار موافقت نکرد، ولی بابک به این مخالفت وقعی ننهاد . زیرا، سلطنت اشکانی در حال

ـف بود و برای شاهنشاهی آن ، دو مدعی یکی به نام بلاش و دیگری به نام اردوان وجود داشت. در سالنامه سریانی اربل آمده است که بلاش (چهارم) پادشاه اشکانی با پارسیان جنگید و پارسیان چندین بار شکست خوردند تا آنکه آنان با مردم ماد و پادشاهان آدیابنه و کرکوک متحد شدند و سرانجام دولت پارت را برانداختند . از این گفته برمی آید که بابک در آغاز مخالفت با اشکانیان ، از ایشان شکست خورده بود . پس از مرگ بابک ، شاپور (پسر بزرگتر او) به حکومت رسید ، ولی اودر اثر حادثه أی کشته شد واردشیر حکومت پارس را به دست آورد ومخالفان خود را در پارس یکی پس از دیگری مغلوب کرد و بعد از آن به کرمان حمله برد و پادشاه آن را که بلاش نام داشت ، دستگیر نمود . پس از آن ، یکی از پسران خود را که اردشیر نام داشت حاکم کرمان کرد و سپس ، بر سواحل خلیج فارس مسلط شد. اردوان شاهنشاه اشکانی ، پس از شنیدن اعمال خود سرانه اردشیر ، نامه تهدید آمیزی به او نوشت و پادشاه اهواز را مامور کرد که او را دستگیر کند . پادشاه اهواز در محل اردشیر خره (از نواحی پارس) از ابر سام (فرستاده اردشیر) شکست خورد. اردشیر به اصفهان حمله کرد و پادشاه آن را که " شاذشاپور" نام داشت ، اسیر کرد . پس از آن ، بر خوزستان و میسان (در واقع در جنوب عراق و مصب دجله و فرات) دست یافت

میسان با میشان یا مسنه و خاراکنه ، از دیرباز برای خود دولتی مستقل داشت که البته از شاهنشاه اشکانی اطاعت می کرد. تاریخ تصرف میسان یا مسنه ، در سال ۲۲۳ مسیحی بوده است . جنگ سرنوشت ساز میان اردوان و اردشیر در صحرای " هرمزدجان " یا " هرمزدگان " روی داد که موقعیت آن معلوم نیست ، ولی آن را در خوزستان دانسته اند.

" ویدن گرن " خاور شناس سوئدی ، آن را در گلپایگان امروزی می داند . پسر اردشیر – شاپور- در جنگ با اردوان شجاعت زیادی از خود نشان داد و " داد بنداذ " کاتب یا وزیر اردوان را به دست خود کشت . پس از شکست قطعی اردوان ، ارمنستان و بین النهرین و ماد بزرگ با آذربایجان به دست اردشیر افتاد . اردشیر بر تیسفون ، پایتخت دولت اشکانی ، در ساحل دجله ، دست یافت و آن را پایتخت خود قرار داد .

در ساحل غربی دجله ، از دیر باز شهر سلوکیه وجود داشت که در سال ۳۱۲ پیش از میلاد به وسیله " سلوکوس نیکاتور " بنا شده بود و از مراکز فرهنگی و بازرگانی مشرق زمین بود . این شهر در سال ۱۶۴م. از سوی رومیان ویران گردید و به همان حال بود تا آنکه اردشیر پس از فتح تیسفون آن را از نو باز ساخت و نام آن را " وه اردشیر " یا " به اردشیر " گذاشت . همان که آن را به عربی " بهرسیر" میخواandند و از جمله هفت شهر پایتخت ساسانیان گردید که به سریانی " ماحوزی " و

به عربی " مداین " خوانده می شد. تصرف ارمنستان به دست اردشیر ، به آسانی صورت نگرفته است و بعضی می گویند: تصویری که از اردشیر و شاپور در سر راه سلماس به ارومیه بر سنگ کنده شده ، به یاد بود فتح ارمنستان به دست اردشیر بوده است . شاید ، بتوانیم این نقش را از زمان شاپور اول بدانیم نه اردشیر ، زیرا فتح نهایی ارمنستان به دست اردشیر نبوده و در زمان شاپور اتفاق افتاده است . چنانکه گفتیم ، شاپور پدر خود (اردشبر) را در کتیبه کعبه زرتشت ، " شاهنشاه ایرانیان " و خود را " شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان " خوانده است .

چنانکه قبلا" هم اشاره شد، شاهنشاهی اردشیر بنا بر محاسبه نلد که ۲۶ سپتامبر سال ۲۲۶م. بوده است و این ، همان سالی است که در آن اردشیر به سلطنت رسیده و مطابق است با سال ۵۳۸ سلوکی . شاید، این سال ، شکست اردوان و یا سال فتح تیسفون و پایتخت شدن آن باشد .بعضی تاریخ شکست اردوان را بنابر محاسباتی که کرده ۲۸ آوریل ۲۲۴ م. گفته اند و در این صورت ، سال ۲۲۶ م. باید سال تصرف تیسفون باشد که شاهنشاهی اردشیر در آن روز مسجل شده است . اردشیر پس از فتح ولایات غربی ، متوجه مشرق ایران شد و سیستان و گرگان و ابرشهر (نیشابور) و خوارزم و مرو و بلخ را گرفت و به پارس بازگشت . در آنجا، پادشاهان کوشان و طواران و مکران رسولانی نزد او فرستادند و اظهار انقیاد کردند . این می رساند که اردشیر به این نواحی نرفته است و چون اشکانیان را برانداخته بود ، ممالک و ایالات نیمه مستقل تابع یا با جگزار اشکانیان ، سلطنت تازه را به رسمیت شناخته اند . اردشیر در اواخر سلطنت خود ، شاپور را در حکومت شرکت داد . و این از سکه هایی که نیمتنه هر دو تن بر آنها نقش بسته است ، معلوم می شود .

در تاریخ طبری به پیروی از خدای نامه ، قیام اردشیر بر اشکانیان را به سبب باز گرداندن قدرت شاهان کیانی (هخامنشی) که به دست اسکندر مقدونی بر افتاده بود و زنده کردن شکوه و جلال گذشته ایرانیان ذکره کرده است. در اینکه اردشیر از پارس ، زادگاه اصلی هخامنشیان، برخاسته بود و اینکه بناهای عظیم دوران شاهان ایران پیش از اسکندر همواره در چشم پارسیان بوده است ، شکی وجود ندارد. همچنین ، هیچ تردیدی نیست در اینکه اشکانیان را به سبب طرفداری از فرهنگ یونانی که یادگار حمله اسکندر بود ، در پارس منفور می داشتند و این از اقدامات بعدی اردشیر در تقویت آیین زرتشتی و جاه طلبیهای او در بازگرداندن سرزمینهای شاهان هخامنشی معلوم می شود . از همین رو ، اردشیر پس از استوار ساختن موقعیت خود شروع به دست اندازی به متصرفات روم شرقی در سوریه کرد و در سال ۲۳۰ م. نصیبین را گشود . رومیان در سال ۲۳۲ م. به ارمنستان و بین النهرین حمله کردند و الکساند سوروس ، سپاه اردشیر را شکست داد ، اما ، کشته شدن او در سال ۲۳۵ م. دولت روم را دچار آشفتگی کرد و اردشیر از این وضع استفاده نمود و در سال ۲۳۸ م. نصیبین و حران را از رومیان گرفت .

ـبرا" ، در اواخر سلطنت اردشیر بود که شهر " هتره " یا " الحضر" ، شهر مهمی در تکریت عراق، پس از مقاومت سختی به دست ایرانیان افتاد . بعضی ، فتح الحضر را به دست شاپور اول و آن را نتیجه خیانت دختر ضیزن (پادشاه الحضر) می دانند که عاشق شاپور شده بود . این قصه افسانه ساختگی است ، ولی حقیقتی در آن هست وآن اینکه شهر الحضر قلعه مستحکمی بوده و تصرف آن به آسانی صورت نگرفته است .

اردشیر اول پس از ۱۴ سال و ده ماه سلطنت از جهان رفت و پسرش، شاپور اول به جای او بر تخت نشست (در سالی که آغاز آن سپتامبر سال ۲۴۱م. مطابق با ۵۳۸ سلوکی بود) .

اردشیر ، هم سرداری بزرگ و جنگجو و فاتح بود و هم پادشاهی با کفایت و سازنده و مدبر . او مملکت پهناور ایران را تحت اداره مرکزی واحدی درآورد و شهرهای زیادی را بنا و یا باز سازی کرد ، و به نام خود نامید . وی در تامین آسایش و رفاه و نظم مملکت کوشید و آیین زرتشتی را قدرت تازه ای بخشید . همچنین ، از آنجا که اجداد و شاید خود او روحانیت داد و این معنی در استوار داشتن موقعیت او و شاهان بعدی ساسانی ، نقش مهمی داشت و موجب ثبات و پایداری آن گردید .

اردشیر ، یک حکومت ملی بر پایه فرهنگ ایرانی بنا نهاد و جلو نفوذ فرهنگ یونانی را که از زمان سلوکیان و اشکانیان به تدریج در ایران راه یافته بود گرفت . به همین سبب ، در تاریخ ایران باستان یک چهره درخشان و استثنایی است و دوام حکومت ساسانی در چهار قرن ، به طور حتم نتیجه سیاست اصیل و خردمندانه اوست . او شهرهای " اردشیر خره " و " رام اردشیر " و " ریوارد شیر " را در ایالت پارس بنا نهاد وشهر "کرخا " را در " مسنا " (میسان) بازسازی کرد و آن را " استر آباد اردشیر " نام نهاد . همچنین در آن منطقه " وهشت آباد اردشیر " را ساخت که بعدها در قرن اول هجری ، شهر " بصره " درجای آن ساخته شد. از شهرهای دیگری که به او نسبت می دهند ، " هرمزداردشیر " است در خوزستان که بعدها " هرمشیر " خوانده می شد و در " بحرین " (در قسمت ساحل شرقی عربستان) " پسا اردشیر گ است که " خط " نامیده می شد و در شمال عراق ، " نودارشیر " یا " حزه " است .

فتوحات بزرگ در بیرون از مرزهای ایران در زمان شاپور اول ساسانی روی داد . شاپور کارهای شاهانه خود را در کتیبه سه زبانه" کعبه زرتشت " در نقش رستم ، جاودانی ساخته است . او پس از آنکه پدرش (اردشیر) را از نژاد خدایگان و شاهنشاه ایران خوانده ، خود را نیز پرستنده مزدا و شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان نامیده و ممالکی را که زیر تصرف او بوده چنین بر شمرده : " ایالات پارس ، پارت ، خوزستان (سوزیانا) ، دشت میسان (مسنه) ، آسورستان (عراق) ، آدیابنه (حدیب ، نوت خشترکان یا نوداردشیر = موصل) ، عربستان (بیت عربایه ، نصیبین و نواحی مجاور آن) ، آذربایجان (آتروپاتنه) ، ارمنستان ،

ـر جستان ، ماخلونیا (لازیکا) ، بلاسگان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبانی (اران) و تمام سلسله جبال البرز ، ماد ، هورکانیا (گرگان) ، مرگیانه (ناحیه مرو) ، آریه (هرات) ، و ممالک ماورای آن کرمانیا (کرمان) ، سکستان (سیستان) ، تورن (طواران) ، مکران ، پارادنه (بلوچستان) ، سند و ممالک کوشان تا مقابل پشکیبور (پیشاور) و تا مرزهای کاشغر ، سغدیانه و تا شکند، و آن سوی دیگر دریا (در جنوب) عمان . شاپور می گوید : " ما امراء وحکام همه این بلاد متعدد را با جگزار و مطیع خود ساختیم ".

پس از آن شاپور فتوحات خود را در جنگ با رومیان شرح می دهد و می گوید: پس از آنکه ما در حکومت خود مستقر شدیم ، " گوردیان قیصر " سپاهی از گوت ها و ژرمن ها ترتیب داد و به آسورستان (عراق) حمله کرد . در مسیخه واقع در آسورستان ، نبرد سختی در گرفت و قیصر گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را نابود کردیم . رومیان ، فیلیپ را به قیصری برداشتند و او بر سر آشتی آمد و پانصد هزار دینار، تاوان جنگی پرداخت ، مسیخه را (که در آن پیروز شده بودیم) " پیروز شاپور " نام کردیم (همان انبار دوره اسلامی) . قیصر روم باز گری کرد و به ارمنستان زیان وارد ساخت ، ما هم به متصرفات او حمله بردیم و در " باربلیسوس " (شهر بالس) شصت هزار سرباز رومی را شکست دادیم و سوریه را به باد غارت دادیم و این شهر را از رومیان گرفتیم : آناثا (عانه) ، برثه اروپان (قربه) ، برثا اسپورک (حلبیه) ، سورا ، باربلیسوس ، هیراپولیس (منبج) ، حلب ، قنسرین، افامیه ، رفنیه ، زوگما ، اوریما ، گینداروس ، ارمناز ، قابوسیه ، انطاکیه ، خوروس ، سلوقیه ، اسکندرون ، اصلاحیه ، سنجار ، حما ، رستن ، زکوبر ، دولوک ، صالحیه ، بصری ، مرعش (گرمانیکیا) ، تل بطنان ، خز ، و از کاپادوکیه : ستله و دومان و ارتانگیل و کلکیت و سوئیدا و فراآتا ، که جمعا" سی و هفت شهر با دشتهای آن می شود .

در طی جنگهای سوم با روم ، هنگامی که ما به " حران و رها " حمله ور شده بودیم ، قیصر " والریان " روی به ما آورد . او از شهرهای اروپا و آسیا سپاهی جمع کرد که در حدود هفتاد هزار تن می شد . در آن سوی حران و رها جنگ بزرگی روی داد که در آن ما قیصر والریان را به دست خود اسیر و عده ای از سران سپاه و سناتورها و افسران و صاحب منصبان را در بند کردیم و آنان را به ایالت پارس بردیم. پس از آن ، سوریه و کیلیکیه و کاپادوکیه را ویران کردیم و سوزاندیم . در این جنگ ، شهرهای سمیساط ، اسکندرون ، کاتابولون ، ایاس ، مصیصه ، مالون ، آدانا ، طرسوس ، ایچل و ... عین زربه ، نیکوپولیس ، انامور ، زلینون و ... سلفکه ، توانا ... قیصریه ، ارگلی و سیواس ... و قرمان و قونیه را به تصرف در آوردیم ." (بسیاری از شهرها که نامهای امروزیشان مشکوک بود ، از قلم انداخته شد) .

پس از شاپور اول ، هرمزداول (۱۴ سپتامبر ۲۷۲ م.) و بهرام اول (۱۴ سپتامبر ۲۷۳ م.) و بهرام دوم (۱۳ سپتامبر ۲۷۶م.) و بهرام سوم ، معروف به سکانشاه (پادشاه سیستان) ، در نهم سپتامبر ۲۹۳ م. به ترتیب بر تخت نشستند . هرمزداول و بهرام اول ، هر دو پسران شاپوراول بودند و بهرام دوم ، پسر بهرام اول بود . در زمان بهرام دوم ، " کاروس " قیصر روم به ایران حمله کرد و تا تیسفون پیش رفت . ولی پس از مرگ قیصر ، رومیان عقب نشستند و در سال ۲۸۳ م. بنابر معاهده أی ، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین را از ایران گرفتند . در زمان بهرام دوم ، هرمزد (برادرش) که حاکم خراسان و لقب کوشانشاه داشت ، بر برادر عاصی شد . بهرام دوم این شورش را فرونشاند و پسر خود ، بهرام (بهرام سوم) را با عنوان سکانشاه حاکم شرق ایران کرد . در زمان بهرام اول در سال ۲۷۶ م. ، " مانی " موسس معروف آیین مانوی پس از محاکمه کشته شد. پوست او را کندند و با کاه پر کردند و از یکی از دروازه های شهر " گندی شاپور " که از بناهای شاپور اول بود ، بیاویختند .این دروازه به نام دروازه مانی معروف شد . بهرام سوم بیش از چهار ماه سلطنت نکرد و عموی پدر او ، نرسی ، پسر شاپور اول بر تخت نشست (در سال ۲۹۳ م). نرسی در جنگ با " گالریوس " (که از سوی دیو کلسین قیصر روم شده بود) شکست خورد و بنابر پیمان سال ۲۹۸م. پنج ناحیه از ارمنستان کوچک را به رومیان واگذار کرد." تیرداد " پادشاه ارمنستان و گرجستان شد و به تبعیت دولت روم در آمد . این معاهده چهل سال طول کشید تا آنکه شاپور دوم (آغاز سال سلطنت او پنجم سپتامبر سال ۳۰۹ م.) این معاهده را بر هم زد و اراضی از دست رفته را باز پس گرفت .

از نرسی کتیبه ای دو زبانه در " پایقلی " یا " پایکولی " واقع در خاک عراق به جای مانده است . در این کتیبه ، فهرستی از بزرگان که نرسی را در برابر بهرام سوم حمایت کرده وخود از شاهان تابع دولت ساسانی بوده اند آمده است ، که از جمله آنان : کوشانشاه و خوارزمشاه است که می رساند دولت ساسانی در مشرق و شمال شرقی ایران ، حکومت و اقتدار خود را حفظ کرده بود .

پس از نرسی ، پسرش – هرمزد دوم – در سالی که آغاز آن هفتم سپتامبر سال ۳۰۲ م. بود بر تخت نشست . او را پادشاهی نیرومند و عادل وصف کرده اند . هرمزد ، پس از هفت سال و پنج ماه سلطنت در گذشت . بزرگان ایران ، فرزند او را که هنوز در شکم مادر بود و حدس می زدند که پسر خواهد بود به سلطنت برداشتند . او پس تولد ، به نام شاپور خوانده شد و در تاریخ به " شاپور دوم " معروف گردید .

.ر یام کودکی او قبایل عرب به ایران حمله و تا درون مملکت ایران نفوذ کردند. شاپور شایستگی خود را در همان زمان نوجوانی نشان داد و پس از آنکه خود قدرت را به دست گرفت ، نخستین کاری که انجام داد بیرون راندن عربها از ایران بود . در جنگهای نخستین با رومیان ، پیروز شد. شورش قبایل " خیونی " و " سکا " را در مشرق ایران خاموش کرد و آنان را مطیع خود ساخت . پس از آن ، نامه تندی به قیصر روم نوشت و در آن خود را شاه شاهان و برادر آفتاب و ماه ، و از اجداد خود نیرومندتر خواند .همچنین ، از قیصر خواست تا زمینهایی را که رومیان به غدر از اجداد او گرفته بودند باز پس دهد و اگر امپراتور جواب مساعدی ندهد ، سپاهیان ایران پس از زمستان با قوای نظامی خود به روم حمله خواهند کرد . " کنستانس " در نامه أی که در پاسخ شاپور نوشت ، خود را فاتح خشکی و دریا و پیروز در همه وقت خواند و در خواستهای شاپور را رد کرد . همچنین ، او را به در خواستهای ناسنجیده و بیرون از حد ملامت کرد . شاپور ، جنگ با رومیان را آغاز کرد و در سال ۳۵۹ م. شهر " آمد " را پس از مقاومت سخت رومیان — گرفت . ژولین ، امپراتور روم ، به مقابله شاپور شتافت و در حمله هرمزد (برادر شاپور) را که به روم پناه برده بود با ارشاک سوم شاه ارمنستان به همراه خود داشت. سپاه روم تا تیسفون پیش رفتند . ژولین امپراتور روم که به سبب بازگشتش از مسیحیت به " مرتد " معروف است ، در جنگ زخمی و کشته شد . " یوویان " جانشین او ناگزیر شد با شاپور صلح کند وبسیاری از اراضی را که از نرسی گرفته بودند ، باز پس دهد . شهرهای سنجار و نصیبین به تصرف ایرانیان در آمد و شاپور ، ارمنستان را نیز به دست آورد . در این میان، گوت ها به بالکان حمله ور شدند و رومیان ناچار گردیدند که در مهاهده صلحی ، قسمت اعظم ارمنستان را به ایران واگذار کنند. شاپور ، مانند دیوکلسین امپراتور روم که استحکاماتی در سوریه و شمال عراق در برابر رومیان و عربها بنا کرد که به " خندق شاپور " معروف شد . در قفقاز نیز شاپور دست به ساختن استحکاماتی در برابر قبایل وحشی شمال زد و می گویند سد در بند (باب الابواب) را ابتدا شاپور آغاز کرده است . در زمان شاپور ، تعقیب و آزار و رعایای غیرزرتشتی و مخصوصا" مسیحیان و مانویان و یهودیان به شدت دنبال گردید. آذرباد پسر ماراب سپند موبد بزرگ زرتشتیان در زمان شاپور دوم بود و دین زرتشتی در زمان او قدرت و نفوذ بیشتری یافت .

پس از مرگ شاپور دوم ، اردشیر دوم به سلطنت رسید که نسبت او از لحاظ اینکه برادر یا پسر شاپور بوده است ، محل تردید می باشد . جلوس او در ۱۹ اوت سال ۳۷۹ م. بود. حکومت او چهار سال طول کشید و چون او با بزرگان و نجبای دوران سرسازگاری نداشت ، از کار بر کنار شد . پس از او ، شاپور سوم از سال ۳۸۳ تا ۳۸۸ م. حکومت کرد و گویا در اثر حادثه ای کشته شد.

پس از وی ، بهرام چهارم که پیش از سلطنتش به کرمانشاه معروف بود در سال ۳۸۸ م. به سلطنت رسید و حکومت او یازده سال دوام یافت . در زمان شاپور سوم یا بهرام چهارم ، ایران گرفتار جنگهایی در مشرق کشور بود . پادشاه کوشان که در بلخ استقرار داشت ، احتمالا" با خاندان اشکانی حاکم بر ارمنستان خویشاوند بود .

پس از بهرام چهارم ، یزدگرد اول معروف به بزهکار در سال ۳۹۹ م. بر تخت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد. بزهکار خواندن او به دلیل خشونت او با بزرگان و ملایمت او با رعایای مسیحی بوده است . به طور کلی ، او با پیروان ادیان دیگر رفتاری خوب داشت . می گویند او با دختری یهودی ، به نام " شوش دخت " که دختر راس الجالوت یهودیان بود ازدواج کرده بود . در زمان او ، مسیحیان در سلوکیه تیسفون مجمعی از اساقفه تشکیل دادند که به اختلافات میان خودشان پایان دهند . اما ، مسیحیان از حسن رفتار او سوء استفاده کردند و به بعضی از آتسکده ها آسیب رساندند و این موجب شد که یزدگرد آنان را تنبیه کند . در این زمان ، " ارکادیوس " امپراتور روم از او درخواست نمود که قیمومت پسرش تئودوزیوس دوم را بر عهده گیرد . یزدگرد این درخواست را پذیرفت و شخصی اخته را به نام آنتیوخوس بیزانسی فرستاد تا پس از مرگ ارکادیوس ، قیمومت تئو دوزیوس را برعهده گیرد. پس از مرگ یزدگرد اول ، پسرش بهرام پنجم معروف به " گور" که در حیره تحت سرپرستی پادشاه لخمی تربیت شده بود و به ایران آمد و حکومت را از دست خسرو نامی که از سوی بزرگان به سلطنت رسیده بود، گرفت (سال ۴۲۰ م.) . بهرام را به شکار دوستی و عیش طلبی و معاشقه با زنان وصف کرده اند و داستانهایی از او دراین باره بر جای مانده است . او لولیان را از هند آورد تا با آواز و موسقی خود ، مردم ایران را سرگرم کنند . در زمان او تعقیب و شکنجه مسیحیان از نو شروع شد و بسیاری از این ایشان به خاک روم پناه بردند. با دخالت امپراتور و کشمکش مختصری که روی داد ، بهرام پذیرفت که فراریان مسیحی به ایران باز گردند و با ایشان خوش رفتاری شود و در عوض ، زرتشتیان ایرانی نیز در خاک روم در عبادت خود آزاد باشند . همچنین ، امپراتور روم مبلغی را برای حفظ گذرگاههای قفقاز از حمله " هونها " به ایران بپردازد. این مبلغ که هر ساله به ایران پرداخته می شد، در ایران به معنی باج تلقی می گردید .

بهرام در جتگ با اقوام شرقی و شمالی موفق بود . این اقوام که ظاهرا" " خیونیها " بودند ، در کتابهای مورخان ایرانی به " ترک " معروف شده اند . سکه هایی به نام بهرام پنجم در بخارا به دست آمده است که دلیل نفوذ ایران در ماوراءالنهر می باشد . در زمان بهرام پنجم مجمعی از اساقفه در ایران تشکیل شد و استقلال مسیحیان ایران را از کلیسای بیزانس اعلام کرد. مرگ بهرام را در اثر شکار و فرورفتن او را در باتلاقی دانسته اند.

پس از بهرام پنجم ، پسرش یزد گرد دوم در ۴۳۸ م. به سلطنت رسید و حکومت او حدود ۱۸ سال ادامه پیدا کرد . دوران سلطنت او به جنگ با اقوام شرقی که کوشانیان و به عبارت بهتر ، هفتالین یا هپطالیان یا هپطالان یا هیاطله که به جای کوشانیان در شرق و شمال ایران مستقر شده بودند ، گذشت . یزدگرد مدتی مقر خود را در نیشابور خراسان قرار داد تا امنیت شرق ایران را تامین کند . پس از آن ، به تعقیب مسیحیان در ارمنستان و غرب ایران پرداخت .

پس از یزدگرد دوم ، پسر بزرگتر او هرمزد سوم بر تخت نشست . ولی ، برادرش پیروز به کمک هیاطله، سلطنت ساسانی را به دست گرفت (سال ۴۵۷ م.). پیروز ، شورش آلبانی ها را در شمال قفقاز خوابانید و بزرگان ارمنی را که در بند پدرش بودند ، آزاد کرد . در زمان او خشکسالی سختی در سرتاسر ایران روی داد.

پیروزدر جنگ با همسایگان شرقی خود ، هیاطله ، شکست خورد . هیاطله را هونهای سفید نامیده و آنان را دارای تمدن و فرهنگ بهتری دانسته اند . هیاطله از " کانسو " واقع در خاک چین به سوی مغرب حرکت کرده و به تخارستان هجوم برده بودند و چنانکه گفته شد ، پیروز در جنگ با ایشان شکست خورد و به اسارت ایشان در آمد . پیروز وعده داد که مبلغی برای آزادی خود بپردازد و پسرش کواذ (قباد) را به گروگان بدهد و از مرز تعیین شده تجاوز نکند.

کواذ ، دو سال به حالت گروگان نزد هیاطله ماند تا آنکه مبلغ جریمه از سوی پیروز پرداخته شد . پیروز این شکست را نتوانست تحمل کند و با سپاهی به کشور هیاطله حمله برد ، ولی شکست سختی خورد و کشته شد . دخترش به اسارت هیاطله در آمد و آنان تا مرورود و هرات را به تصرف خود در آوردند . پس از کشته شدن پیروز ، برادرش بلاش بر تخت نشست (۴۸۴م.) و او با هیاطله آشتی کرد و باجی سنگین به ایشان پرداخت . همچنین به ارمنیان امتیازات زیادی داد و دستور برچیده شدن آتشکده های زرتشتی را در خاک ارمنستان صادر کرد.

در زمان او ، شاخه نسطوری از کیش مسیحی مورد قبول بیشتر مسیحیان ایران واقع شد . بلاش در سال ۴۸۸م. معزول گردید و کواذ (قباد) بر تخت نشست .

سلطنت کواذ مصادف با انقلابی اجتماعی و سیاسی در ایران شد . مصلحی به نام " مزدک " به عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت و املاک میان مردم تبلیغ کرد و کواذ ، خواه از راه میل واقعی به عدالت تبلیغی و خواه از روی مصالح سیاسی و کوتا کردن نفوذ بزرگان و اشراف ، از او طرفداری کرد . این امر بر بزرگان و روحانیان زرتشتی گران آمد و به دستیاری گشنسپ داد ، کنارنگ ، او را از سلطنت معزول کردند و برادرش جاماسپ (زاماسپ) را به جای او نشاندند . کواذ به زندان افکنده شد . اما، به دستیاری یکی از بزرگان به نام سیاوش ، از زندان گریخت و نزد هیاطله رفت . پادشاه هیاطله مقدم او را گرامی داشت

و سپاهی را مامور ساخت که با او به ایران بروند و او را به سلطنت برگردانند . جاما سپ تسلیم شد و کواذ دوباره برتخت نشست .

رومیان که از گرفتاریهای داخلی کواذ آگاه بودند ، از دادن مبلغ سالیانه برای حفظ معابر قفقاز خودداری کردند . کواذ در جنگ با رومیان مهارت و قدرت خود را ثابت کرد و شهر تئودوزیوپولیس یا ارزروم را از رومیان گرفت و بلیزاریوس ، سردار معروف رومی ، را شکست داد و شهر آمد را تصرف کرد . ولی ، جنگ با رومیان همسشه به نفع کواذ نبود و سرانجام به صلح انجامید .

کواذ ، یکی از پسرانش را به نام خسرو (خسرو اول) ، که بعد لقب انوشیروان یافت ، ولیعهد و جانشین خود کرد . خسرو جوان به کمک بزرگان و روحانیان ، مزدک و پیروان او را کشت و آشفتگیهای اجتماعی ناشی از انقلاب مزدکیان را جبران کرد . خسرو اول انوشیروان از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران است و او را به سبب اصلاحات داخلی و به خصوص اصلاحات مالیاتی ، لقب عادل یا دادگر داده اند .خسرو انوشیروان که در سال ۵۳۰ م. بر تخت نشسته بود ، پس از اصلاحاتی در سپاه و ساختار نظامی ایران ، در سال ۵۴۰ م. به خاک روم حمله برد و تا انطاکیه پیش رفت و آن شهر را به تصرف در آورد و به باد غارت داد . در بازگشت شهری در نزدیک تیسفون ساخت که اسیران رومی را در آن جای داد و آن را " وه انتیوخ خسرو " نامید (شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است .) ایرانیان آن را رومگان نامیدند . امپراتور بیزانس ناچار طالب صلح شد و متعهد گردید که که مبلغ گزافی به خسرو بپردازد . خسرو در بازگشت از شهرهایی که از رومیان گرفته بود ، مبالغ زیادی دریافت کرد که سبب شد امپراتور از مصالحه چشم بپوشد.

خسرو به متصرفات رومیان در کنار دریای سیاه حمله برد و شهرهای " لازیکا " و " پترا " را به تصرف در آورد . حملات بلیزاریوس ، سردار قیصر به نصیبین بی نتیجه ماند .پس از صلحها و نبردهایی چند ، سرانجام در سال ۵۶۱ م. صلحی پنجاه ساله میان ایران و روم منعقد شد و خسرو " لازیکا "را به رومیان باز پس داد . در مقابل ، رومیان نیز متعهد شدند که سالانه مبلغی طلا به ایران بپردازند .

در شرق و شمال شرق ،خسرو با خاقان ترک ، که خود را به سرزمین هیاطله رسانده بود ، متحد گردید و این دو ، هیاطله را از میان برداشتند . از آن تاریخ به بعد ، ترکان با ایرانیان همسایه شدند و ظاهرا" ، " جیحون " مرز میان ایران و ترکان گردید .

...ست خسرو در جنوب عربستان نیز به پیروزی منجر شد و دولت بیزانس به دستیاری حبشیان ، که به مذهب مسیحی مونوفیزیتی (یعقوبی) در آمد بودند ، می خواستند بر راه بازرگانی دریایی و خشکی میان اروپا و هند مسلط شوند و دست ایرانیان را به کلی از دریای هند کوتاه کنند . در جریان حوادث ، ابرهه نامی که از حبشیان بود و بر یمن مسلط شده بود ، در حادثه حمله به حجاز و مکه کشته شد. این واقعه که در میان مورخان اسلامی به واقعه فیل و سال وقوع آن به " عام الفیل " معروف است ، در قرآن مجید نیز مذکور است (سوره ۱۰۵) و ظاهرا" تولد حضرت رسول در همین سال ، یعنی حدود سال ۵۷۰ م. مسیحی ، اتفاق افتاد .

در سال ۵۷۲ م. خسرو اول به در خواست کمک سیف بن ذی یزن ، یکی از نجیب زادگان عربستان جنوبی پاسخ داد و یک نیروی دریایی یه فرماندهی " وهرزدیلمی " برای بیرون راندن حبشیان از یمن فرستاد . أین نیرو موفق شد که حبشیان را شکست دهد و بدین ترتیب ، عربستان جنوبی زیر نفوذ دولت ایران قرار گرفت .

بر سر ارمنستان هم جنگهایی میان ایران و روم در گرفت که نتیجه نهایی آن ، پیروزی خسرو بود . او پس از ۴۸ سال سلطنت ، در سال ۵۷۹ م. در گذشت . اگر چه وسعت تصرفات او به پای تصرفات زمان شاپور اول و شاپور دوم (جز در مدتی کوتاه) نرسید ، ولی دوران سلطنت او دوران شکوه واقتدار سیاسی و نظامی برای ایران بود . همچنین ، از لحاظ فرهنگی نیز زمان او درخشانترین دوران حکومت ساسانیان بوده است .

پس از او ، پسرش هرمزد چهارم برتخت نشست . او اگر چه پادشاهی عادل بود، اما در سیاست ناتوان بود و به همین سبب ، سردار نامدار خود معروف به " بهرام چوبین " را که در جنگهای متعدد در شرق و غرب فاتح شده بود ، بر اثر شکستی از کار بر کنار کرد . البته ، این امر خود موجب عصیان این سردار بزرگ گردید . در باریان و روحانیان نیز از هرمزد دل خوشی نداشتند و همه این امور سبب گرفتاری و مرگ او گردید .پس از او ، پسرش خسرو دوم معروف به " خسرو پرویز " به سلطنت رسید . البته ، لازم به ذکر است که این سلطنت گرچه درخشندگیهای چندی داشت ، اما مایه ضعف و علت اصلی سقوط دولت ساسانی نیز بود . بهرام چوبین مصمم شد که به تیسفون برود و خسرو را ازسلطنت بردارد .

پس از حوادث چند ، خسرو به " موریقیوس " امپراتور بیزانس پناه برد و در ازای پس دادن بعضی از شهرها ، از او یاری خواست . موریقیوس او را با سپاهی یاری کرد و خسرو توانست با این سپاه ، بهرام را شکست دهد . بهرام نزد خاقان ترک گریخت و در آنجا به تحریک خسرو ، پس از مدتی ، کشته شد . بسطام ، دایی خسرو نیز که در گرفتاری هرمزد و پدر خسرو دست داشت سر به شورش نهاد و در ری اعلام استقلال کرد . همچنین ، به نام خود سکه زد ولی پس از ده سال مقاومت به

...ت یکی از هیاطله کشته شد . در بیزانس ، موریقیوس امپراتور که به خسرو یاری داده بود بر اثر شورش کشته شد و " فوکاس " نامی ، خود را امپراتور خواند. در این جریان ، خسرو بهانه خوبی برای باز پس گرفتن اراضی از دست رفته به دست آورد و به ارمنستان و شام و فلسطین حمله برد . سرداران او به نام " شاهین " و " شهربراز " شکستهای پی در پی به رومیان واردآوردند و دمشق و بیت المقدس و مصر ، به دست ایرانیان افتاد . در این میان ، در روم مرد با کفایتی به نام " هراکلیوس " (هر قل) زمان امور را به دست گرفت و پس از اصطلاحات مهمی درامور نظامی کشور ، روی به ایران آورد . در این حمله ، ایالات از دست رفته راباز پس گرفت و دستگرد – محل اقامت خسرو- و نیز شهرهای آذربایجان را به باد غارت داد . سرانجام ، بزرگان ایران بر خسرو شوریدند و او را به زندان انداختند و به دستیاری پسرش شیرویه ، او را کشتند (سال ۶۲۷م.) این شکستهای پی در پی و نیز شکست ننگین سپاهیان خسرو در " ذوقار" از قبایل عرب ، بنیه نظامی و اقتصادی کشور را به تحلیل برد و ایران از فرد شایسته ای که بتواند زمان عبور را به دست گیرد محروم ماند .

در این میان دین اسلام ، به رهبری حضرت رسول اکرم (ص) در سرتاسر عربستان گسترش یافت و قبایل عرب تحت رهبری دینی و سیاسی اسلام ، متحد گردیدند . پس از وفات حضرت محمد (ص) این عربهای مسلمان به ایران و روم حمله بردند و سرتاسر شامات و سوریه و فلسطین و مصر را از دست رومیان گرفتند . همچنین در جریان جنگ قادسیه (در سال ۶۳۶م.) شکست قطعی بر سپاه یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی (جلوس در سال ۶۳۲ م.) وارد آوردند . با مرگ یزدگرد سوم (در سال ۶۵۱ م. یا ۶۵۳ م.) در مرو ، حکومت مقتدر و شکوهمند دولت ساسانی نیز به پایان رسید . دولت ایران در زمان ساسانیان از نظر نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به جایگاهی رسید که در تاریخ این ملت ، نظیر آن دیده نمی شود. وسعت متصرفات هخامنشیان ، بسیار بیشتر از ساسانیان بود ولی در برابر یونانیان (که ملتی کوچک و با سرزمینی نه چندان بزرگ بودند) نتوانست قدرت استواری نشان دهد و سرانجام ، مغلوب آنان شد. دولت اشکانی هم از لحاظ انسجام داخلی ، آن قدرت لازم حکومتی را نداشت . ساسانیان ، در مدت چهارصد سال توانستند در غرب با دولتی که از لحاظ تشکیلات نظامی مقتدرترین کشورهای آن عصر بود ، بجنگند و بارها آن دولت را شکست دهند . این حکومت ، در مشرق و شمال در برابر اقوام بیابان گرد مقتدر سخت مقاومت کرد و مملکت را از غارتها و تاخت و تازهای ایشان ، نجات داد . از لحاظ داخلی نیز ، تسکیلاتی منسجم با پایه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نیرومند به وجود آورد . دانش طب و نجوم در زمان ایشان در ایران پیشرفتهای کلی کرد و موسیقی مقام والایی یافت . هنرهای دیگر نیز ، کم و بیش پیشرفتهایی داشتند . به هر حال

..ت ساسانی از پدیده های مهم دنیای قدیم است که همه مورخان به اهمیت آن روز به روز بیشتر آگـاهـی پـیـدا می کـنـند.

ازدواج در زمان ساسانیان :

در زمان ساسانیان جامعه از همه اعضای خود خواستار زندگی زناشویی است . هرگونه تخلف از این قاعده به نظر ساسانیان جرمی است که سزاوار سخت ترین کیفرهاست . شاهنشاهان به عنوان نمایندگان راستین اهورا مزدا در زمین ، این مسئله را با علاقه مینگرند و با علاقه و غیرت بسیار مراقبت به عمل می آورند که این تکلیف اجتماعی به جای اورده شود . دولت هر ساله عده زیادی از دوشیزگان فقیر و ندار را به زنی میدهد و پیش از اینکار برایشان جهاز فراهم می آورد . خسرو انوشیروان پارسا به پاس این نیکیها انگشت نما شد . وی پس از آنکه کشور شاهنشاهی را آرام کرد و صلح ایجاد کرد همه دختران بی صاحب و بی جهاز را به خرج دولت شوهر داد

خـلـفای راشـدین

فتح ایران به دست مسلمانان

پس از آنکه حضرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه هجرت کرد و در سرتاسر شبه جزیره عربستان اکثر قبایل عرب را به دین اسلام در آورد، بر آن شد تا مردم ممالک مجاور عربستان را نیز به دین اسلام دعوت کند. برای این منظور، نامه هایی به پادشاهان اطراف فرستادند، از جمله برای خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی. چنانکه معروف است خسرو از نامه خشمگین شد و آن را پاره کرد. البته، لازم به ذکر است که هدف حضرت رسول صرفا" دعوت به اسلام بود نه تصرف اراضی و بلاد، همان هدف و مقصدی که خداوند او را برای اجرای آن مبعوث کرده بود .

حضرت رسول اکرم (ص) پیش از وفات خود در سال یازدهم هجری، سپاهیانی برای این منظور به سر حدات شام گسیل داشتند. اما، وفات آن حضرت، به طور موقت این عملیات را متوقف ساخت. ابوبکر که همان روز وفات حضرت رسول اکرم (ص) به خلافت رسیده بود، تصمیم گرفت این برنامه را دنبال کند .

پس از آنکه ابوبکر به خلافت رسید، عده ای از قبایل عرب از دین اسلامی برگشتند و از دادن صدقه و زکات (مالیات اسلامی) سرباز زدند. ابوبکر این قبایل را با زور مطیع ساخت و در جنگ مهمی با قبیله بنوحنیفه که پیروان "مسیلمه" (معروف به کذاب) بودند، آنان را شکست سختی داد. این جنگ ، به جنگ با اهل رده (مرتدان) معروف است و سردار

ـسلمانان " خالدبن ولید " بود.

ابوبکر پس از فراغت از کار اهل رده، به پیروی از نیات حضرت رسول اکرم (ص) حمله به دو دولت بزرگ ساسانی و بیزانس را آغاز کرد. سپاهیان اسلام در جبهه روم سپاهیان بیزانس را شکست دادند. درجبهه شرق، یعنی کشور ایران، نخستین کسی که ابوبکر را به حمله به خاک ایران تشویق کرد، "مثنی بن حارثه شیبانی" بود. این شخص، پیوسته با قبیله و دار و دسته خود به متصرفات ایران در عراق می تاخت و اموال کشاورزان و دهقانان را غارت می کرد. آنچه که او را برای این تاخت و تازها جرات داده بود. در جریان آن جنگ، قبیله "بنوشیبان" و همپیمانان ایشان، سپاهیانی را که خسرو برای سرکرب آنان فرستاده بود مغلوب کردند. جنگ ذوقار نتیجه سوء تدبیر و غرور خسرو پرویز بود که در سرتاسر سلطنت او دامنگیر ایران شده بود. همچنین وی جنگهای بیهوده ای با بهرام چوبین (سردار معروف خود) و بسطام (دائی خود) و هراکلیوس (امپراتور بیزانس) به راه انداخته بود که به خرابی شهرها و شکستهای سخت و کشته شدن سرداران نامی و ناخشنودی مردم و بزرگان مملکت منجر گشت. سرانجام ، خود نیز به امر پسرش (شیرویه) کشته شد.

پس از او ، بزرگان ایران که از عاقبت اندیشی و حسن سیاست عاری و پیوسته از راه حسادت و کینه با یکدیگر در کشمکش بودند ، نتوانستند بر اطاعت از پادشاهی متفق شوند . چنانکه معروف است ، طی مدت کوتاهی چندین تن از شاهزادگان را به سلطنت برداشتند و سپس از بین بردند . سرانجام ، چون خطر مسلمانان را به گونه ای جدی و مشهود دریافتند ، به سلطنت یزدگرد پسر شهریار رضایت دادند . اما ، این کار ، هم بسیار دیر شده بود ، و هم یزدگرد خود لیاقت و کفایت غلبه بر مشکلات را نداشت.

مثنی که در اراضی مجاور حکومت ساسانی با قبیله خود (بنوشیبان) اقامت داشت ، از هرج و مرجی که در داخل ایران و در دربار ساسانی روی داده بود نیک آگاه بود و از آن موقعیت استفاده می کرد . چنانکه ذکرشد ، اراضی کشاورزان و حتی شهرهای سواد (عراق) را پی در پی غارت می کرد .

پس از آنکه ابوبکر در خلافت خود مستقر شد، مثنی او را به حمله بر قلب مملکت ساسانی برانگیخت و ایرانیان را در نظر او حقیر و ترسو جلوه داد. ابوبکر که در آغاز از شوکت و قدرت ساسانیان در بیم بود، با سخنان مثنی جرات پیدا کرد و خالدبن ولید را به فتح استانهای عراق مامور نمود. همچنین، به مثنی دستور داد تا از خالد تبعیت کند و از دستورهای او پیروی نماید. خالد نخست نواحی " بانقیاء " و " باروسماء " و " الیس " را، و پس از آن ، " ابله " را ، که در مدخل اروند رود و در محل بصره واقع بود، به دست آورد. در این راستا، طی جنگ معروف به " ذات السلاسل " سپاهیان ایرانی را نیز به سر کردگی

...ریز شکست داد .

اردشیر سوم ، که پس از پدرش (شیرویه)به سلطنت رسیده بود، دو سردار ایرانی به نامهای "اندرزگو " و " بهمن جادویه " را با سپاهی مرکب از ایرانیان و عربهای تابع ایران که بیشتر مسیحی بودند، به جنگ خالد فرستاد. اما این سپاه هم در صفر سال ۱۲ ه.ق. از عربها شکست خورد. خالدین ولید در ماه ربیع الاول همان سال شهر حیره مرکز پادشاهان حیره (آل منذر، لخمی ها) را که تابع دولت ساسانی بودند، تصرف کرد. مسلمانان در مقابله با دشمنان خود، آنان را در برابر یکی از سه امر مخیر می ساختند: پذیرش اسلامی، پرداخت جزیه، جنگ، چنانکه در فتح نخستین حیره، خالد با گرفتن مبلغی در حدود صدو نود یا دویست و نود هزار دینار، با اهل حیره صلح کرد. دهقانان "سواد عراق" منتظر بودند که نتیجه جنگ حیره به کجا خواهد انجامید. چون حیره به تصرف مسلمانان در آمد، طلب صلح کردند دو هزار هزار دینار جزیه پرداختند. ایرانیان، نواحی میان حیره و دجله را از دست دادند و چون اردشیر سوم در گذشت، دیگر کاری نتوانستند انجام دهند .

سیاست خالد در فتح شهرهای عراق آن بود که عربهای مسیحی را به جاسوسی از ایرانیان برانگیزد. خالد شهر مهم انبار را که در مغرب بغداد در کنار رود فرات قرار داشت تصرف کرد و شهر عین التمر را که حاکم آن از سوی ایرانیان (مهران ، پسر چوبین) بود، تسخیر کرد. سپس اسرای آن شهر را برخلاف تعالیم اسلامی کشت و فقط چهل جوان نصرانی را که درس انجیل می خواندند باقی گذاشت پس از آن، ابوبکر، خالد بن ولید را مامور حرکت به سوی شام کرد. خالد هم با نیمی از سپاهیان خود عازم جبهه شام گردید. خود ابوبکر نیز پس از دو سال واندی در مدینه وفات کرد و بنا به وصیت او، " عمربن خطاب " به خلافت مسلمانان برگزیده شد .

در شعبان سال ۱۳ (ه.ق.) ایرانیان به سر کردگی بهمن جادویه، سپاهیان مسلمانان را در موضعی به نام " قس الناطف " شکست دادند. سردار مسلمانان به نام " ابوعبیده ثقفی " نیز در این جنگ کشته شد. این جنگ در تاریخ اسلام به نام جنگ " جسر " معروف است. ولی چون دولت ساسانی به منتهای ضعف خود رسیده بود و اختلاف بزرگان و سرداران ایرانی از حد گذشته بود، ایرانیان نتوانستند از این پیروزی بهره بگیرند و پس از تردید و دودلی، یزدگرد پسر شهریار را به پادشاهی برداشتند و او نیز کسی نبود که بتواند بنای عظیم دولت ساسانی را که پایه های آن سخت و سست و لرزان شده بود از خطر انهدام نجات دهد. بر عکس عمر که رهبری مصمم و توانا بود، در جنگ با ایرانیان مصمم تر گردید. یزدگرد سپاهی بزرگ را به سرکردگی " رستم فرخ زاد " مامور مقابله با مسلمانان و جلوگیری از حمله ایشان کرد عمر نیز " سعدبن ابی وقاص " را با سپاهی که عده آنان به سی و چند هزار می رسیدبه جنگ با ایرانیان گسیل داشت. در " قادسیه" (واقع در پانزده فرسخی

قادسیه) جنگ شدیدی بین این دوسپاه روی داد. با آنکه ایرانیان مقاومت زیادی از خود دادند، شکست سختی خوردند. با این شکست بود که راه تیسفون (یا مدائن)پایتخت شاهنشاهی ساسانی، بر روی مسلمانان باز شد. عربهای مسلمان نخست در صفر سال ۱۳ (ه.ق.) قسمت غربی مدائن را که " وی اردشیر " نام داشت متصرف شدند و آن گاه، از دجله گذشتند و به سمت شرقی مدائن که کاخ معروف پادشاهان ساسانی معروف به " ایوان کسری " در آن قرار داشت رسیدند. در این بین، اموال بیکرانی از غارت کاخهای سلطنتی نیز به دست ایشان افتاد. سپس، مسلمانان در تعقیب یزدگرد و ایرانیان روی به شرق نهادند و در سال ۱۶ (ه.ق.) به " جلو لاء " که در کنار نهر جلولاء منشعب از رود دیاله واقع بود رسیدند. در این راستا سپاه ایران را طی جنگ سختی به سرکردگی " مهران راضی " شکست دادند. پس از فتح حلوان و جنوب وشمال عراق به سرتاسر آن مملکت مسلط شدند. بعد از آن، نوبت به خوزستان و لرستان رسید. عمر در ابتدا نمی خواست از حدود خوزستان و ماسبذان و مهرگان کدک (لرستان) تجاوز کند، اما یکی از مشاورانش او را به تسخیر سرتاسر ایران تشویق کرد. وی به عمر گفت: مادام که پادشاه ایران زنده است، ایرانیان دست از مقاومت بر نخواهند داشت. عمر نصیحت او را پذیرفت و سردارانی را به فتح ایالات فارس (اردشیر خره و شابور و استخر و فسا و دارابگرد) و کرمان و سیستان و مکران مامور کرد .

عمر در سال ۱۷ (ه.ق.) سعدبن ابی وقاص را مامور کرد تا برای اقامت قبایل عرب که به ولایتهای غربی و مرکزی ایران (مادبزرگ) حمله می کردند، قرار گاهی دائمی پیدا کند. سعد ابتدا شهر انبار را برای این کار در نظر گرفت، ولی هوای آنجا برای مردم عرب ناسازگار بود (به علاوه، سپاهیان از زیادی مگس در زحمت بودند). او پس از بررسی و جستجو، محل شهر کوفه را برای این کار برگزید و زمینهای آن را میان قبایلی که با ایرانیان می جنگیدند تقسیم کرد . سپاهیانی که از آن پس برای فتح غرب و شمال و مرکز ایران اعزام می شدند، از این شهر و زیر نظر حاکم آن بودند .

در زمان بنی امیه سراسر ایران و عراق زیر نظر والیان کوفه بود که از مشهور ترین ایشان، می توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد. در جنوب عراق هم قرار گاهی برای قبایلی که ایران را از جنوب مورد حمله قرار می دادند درست شد، که همان شهر بصره است. لازم به ذکر است که سپاهیان اعزامی به خوزستان و بهبهان و فارس و کرمان و سیستان و مکران، در این شهر اقامت داشتند. ایشان ولایتهای زیر نظر والی بصره را " ماه بصره " و ولایتهای زیر نظر حاکم کوفه را " ماه کوفه " می خواندند .

در سال ۱۹ یا ۲۱ (ه.ق .) فتح نهاوند که عربها آن را در تاریخ فتوحات مسلمانان در ایران " فتح الفتوح " می خوانند صورت گرفت یزدگرد سپاه بزرگی از فرماندهان شهرها و ولایتهای ایران به سرکردگی " فیروزان " برای مقابله با مسلمانان فرستاد.

عمر نعمان بن مقرن مزنی " را برای مقابله با آنان تجهیز کرد. مسلمانان در نهاوند ایرانیان را شکست دادند اما سردار مسلمانان، یعنی نعمان بن مقرن، در این جنگ کشته شد. پس از فتح نهاوند، همدان نیز به دست مسلمانان افتاد. فتح همدان و قزوین و ابهر و زنجان به دست قبایل مستقر در کوفه انجام گرفت. امیر کوفه که در آن وقت " مغیره بن شعبه " بود، سپاهی به فرماندهی "براء بن عازب" فرستاد که در سال ۲۲ (ه.ق.) ابهر و قزوین را فتح کردند. در زمان حکومت ولیدبن عقبه بر کوفه، مسلمانان با مردم گیلان و مغان و طالش (طلیسان) جنگیدند، ولی ظاهرا"موفقیتی به دست نیاوردند و فقط زنجان را متصرف شدند .

در سال ۲۱ یا ۲۳ (ه.ق.) مسلمانان در نتیجه جنگ سختی که با سیاوخش (پسر مهران ، پسر بهرام چوبین)کردند، شهر مهم ری را به تصرف خود در آوردند. به دنبال فتح ری، قومس (سمنان و دامغان) و گرگان به دست مسلمانان افتاد. اسپهبد طبرستان ناگزیر به پیمان آشتی با مسلمانان شد. فتح آذربایجان و مغان و اران نیز، در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاد. مسلمانان از راه دربند (باب الابواب) به مملکت خزرها تاختند و تا بلنجر (مرکز خزرها) پیش رفتند. مسلمانان نتوانستند در آنجا بمانند و در سالهای بعد از خزرها شکست خوردند و سرداران ایشان کشته شدند . یزدگرد پس از جنگ جلولاء به ری و از آنجا به اصفهان وکرمان و خراسان رفت. وی در این سفر آتش مقدس را به همراه خود داشت تا آنکه در مرو، آتشگاهی برای این آتش مقدس بنا کرد .

عمر ، " احنف بن قیس "را مامور فتح خراسان کرد . او از راه طبس به هرات رفت و از آنجا روی به شهرهای دیگر خراسان نهاد . یزدگرد از پادشاه سغد و خاقان ترک و خاقان چین تقاضای کمک کرد و با کمک خاقان ترک و مردم فرغانه و سغد ، وارد بلخ شد. احنف با سپاهیان بصره و کوفه به رویارویی سپاه ترک شتافت . ترکان از یاری با ایرانیان سرباز زدند و خود ایرانیان نیز از کمک جدی به یزدگرد خوداری کردند. یزدگرد ناچار از جیحون گذشت و به فرغانه رفت . پس از آن ، باز به خراسان بازگشت و عاقبت بعد از سالها در سال ۳۱ (ه.ق.) کشته شد .

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ (ه.ق.) عثمان به خلافت رسید. او " ابوموسی اشعری " را از حکومت بصره معزول کرد و " عبدالله بن عامربن کریز " را که جوانی بیست و پنج ساله بود والی بصره کرد. عبدالله بن عامر شورش مردم فارس را خوابانید و استخر و اردشیر خوره و دارابگرد را دوباره به دست آورد . همچنین امیرانی را بر شهرهای خراسان و کرمان و مکران و سیستان تعیین کرد و خود برای سرکوب قیام مردم خراسان حرکت نمود . احنف بن قیس را هم مامور فتح

و- یتهای جوزجانان و طالقان و فاریاب کرد . احنف این ولایتها را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد . عبدالله بن عامر قیام مردم کرمان و سیستان را آرام کرد و عامل وی ، تا زابلستان و کابل پیش رفت.

خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس

خلافت امویان و عباسیان

پس از شهادت حضرت علی(ع) در رمضان سال ۴۰ هجری و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن (ع) و صلح او با معاویه، خلافت بر معاویه بن ابی سفیان که از خاندن بنی امیه بود مسلم گردید. معاویه از سالهای پیش ، یعنی تقریبا از همان اوایل فتح شام و فلسطین از سوی عمر و بعد از سوی عثمان، والی دمشق بود. وی، پایه های حکومت خود را در شام استوار ساخته بود. به همین سبب، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علی (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد . سرانجام، پس از جنگ صفین و ضعف قوای کوفه، حکومت خود را بر مصر نیز مسجل سازد. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، تحکیم اساس حکومت بنی امیه را آغاز کرد و برای پسرش یزید، از بزرگان و اشراف به استثنای چندتن از جمله ، حسین بن علی (ع) و عبداله بن زبیر بیعت گرفت. او در سیاست خارجی هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایتهای تابع دولت بیزانس افزود. همچنین، نیروی دریای مهمی نیز در مدیترانه به بوجود آورد .معاویه با جلب افرادی مانند زیادبن ابیه و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قدرت بنی امیه را در سرتاسر عالم اسلامی بسط داد.

اگر چه این بسط و استحکام به قیمت زیرپا نهادن بسیاری از اصول اسلامی، از جمله ارثی ساختن خلافت و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهی و تعیین مبلغان برای تحقیر و توهین خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غیر آن تمام شد. معاویه در سال 60 هجری از دنیا رفت و خلافت پسرش یزید با کارهای خلافی، از قبیل قتل حسین بن علی (ع) و محاصره مکه آغاز شد ولی مدت زیادی به طول نینجامید و سرانجام یزید در سال ۶۴ هجری در گذشت. . پس از وی در نتیجه حوادثی خلافت بنی امیه به شاخه " مروانیان " انتقال یافت

عبدالملک بن مروان پس از کشتن عبدالله بن زبیر، خلیفه مسلم و بلامنازع گردید . همچنین ، با مسلط ساختن مرد سفاک آهنینی مانند حجاج بن یوسف ثقفی، حکومت بنی امیه را استحکامی تازه بخشید .حکومت اسلامی در زمان خلافت عبدالملک و ولیدبن عبدالملک، به منتهای وسعت خود رسید" .قتیبه بن مسلم باهلی" سردار حجاج، بلاد شمالی خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت. همچنین، در زمان حجاج ایالت سند هم فتح شد. در جانب مغرب، مسلمانان تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف

ـــند. طی خلافت نود ساله بنی امیه، اوضاع اجتماعی ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان، دین اسلام را پذیرفتند. اما، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بنی امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماورالنهر، جانب داعیان و مبلغان بنی عباس را گرفتند. بنی عباس به سبب خویشاوندوی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند .در این راستا، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالف، حکومت بنی امیه را سرنگون سازد و عباسیان را به قدرت برساند .بنی امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام ، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبنی بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خودادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت. همچنین، بی اعتنایی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان (خود می دانستند، به تدریج مایه های عصیان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت. سال ۱۳۲ هجری، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است. از این سال، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت. لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان، گاهی به حدود عراق و بین النهرین محدود می شد و حتی، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند.

اگر چه منصور – خلیفه دوم عباسی – با قتل " ابو مسلم خراسانی " ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود. با قتل ابومسلم، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت. قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد درقرن سوم هجری، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. آن عنصر مهم، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی توانست کاری بکند.

این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست "دیلمیان" که ایرانی بودند افتاد. با آمدن سلجوقیان، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی، به طور قطع مسلم و مسجل گردید. در این زمان، ایرانیان

. داره امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند. اما، فرهنگ نوپا و نوبنیاد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود. اگر چه ماده اصلی آن، قرآن و حدیث و زبان عربی و ماده مهم فکری آن یونانی بود. اما پرچمداران این فرهنگ در همه شاخه ها ایرانیان بودند. ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکاء به گذشته نیرومند سیاسی، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند. ایشان بر خلاف ملل مغلوب دیگر ، نه تنها در ملیت عرب مستهلک نشدند، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خود را نیز به وجود آوردند.

طاهـریان

دولت طاهریان، اولین دولت اسلامی بود که در دوران خلافت در ایران به وجود آمد و بخش قابل ملاحظه ای از این سرزمین را به صورت نوع حکومت موروثی محلی از نظارت مستقیم خلیفه بغداد خارج کرد. با این حال، این دولت در کسب قدرت و حفظ آن، محتاج به اعمال خشونت در مقابل خلفا نشد. طاهر بن حسین، معروف به " ذوالیمینین " که این دولت به وسیله وی بنیاد شد، از موالی وابسته به قبیله خزاعه از اعراب خراسان بود. طاهر تربیت عربی داشت. خاندانش نیز، ایرانی نژاد و فارسی زبان بودند که از مدتها پیش درپوشنگ (فوشنج) هرات شهرت و قدرت داشتند.

در اواخر خلافت هارون و دردوره ای که مامون در خراسان اقامت داشت، طاهر و پدرش حسین مورد توجه مامون واقع شدند. چون طاهر چند سالی بعد در کشمکشی که بین مامون و برادرش امین بر سر خلافت در گرفت، موفق به غلبه بر سپاه امین و تامین خلافت مامون گشت (۱۹۸ ه.ق.)، در دستگاه خلافت حیثیت قابل ملاحظه یافت. چندی بعد، از آنجا که رفع اغتشاشهایی که در خراسان به وسیله خوارج روی داده بود ضرورت فوری داشت، و نیز خلیفه هم ترجیح می داد قاتل برادر را از پیش چشم خود دور نماید، ولایت خراسان را به طاهر تفویض کرد البته، این تفویض شامل فرمانروایی سیستان و کرمان نیز می شد و مشتمل بر نظارت بر ماور النهر و احیانا فتوحات اسلامی در آن نواحی بود. بدین گونه، قلمرو حکومت طاهر، به قول طبری، از بغداد تا دورترین سرزمینهای شرق را شامل بود. در خراسان طاهر داعیه استقلال یافت و موجب نگرانی خلیفه گشت. اما بعد از مرگ مشکوک وی که بلافاصله بعد از حذف نام مامون از خطبه نماز جمعه واقع شد (۲۰۷ ه.ق.)، خلیفه خود را ناچار دید حکومت خراسان را به پسر وی – طلحه بن طاهر – واگذار کند. البته، حکومت خراسان در آن هنگام در واقع تحت سلطه و تصرف وی بود. بدین سان، حکومت خراسان در خاندان طاهر به صورت موروثی در آمد. خلیفه هم به اصطلاح با قبول حکومت طلحه به صورت دست نشانده، وابستگی آن را به خلافت بغداد اعاده و تامین کرد.

... استقلال حکومت موروثی خاندان طاهر به صورت یک تحول اداری درآمد و شکل یک تجزیه و انفصال سیاسی به خود نگرفت. حکومت طلحه هم در خراسان که به نیابت از برادرش عبدالله بن طاهر منسوب شد، صورت اداری تحول را قابل توجیه ساخت. فرمانروایی طلحه که شش سالی بیش نکشید (وفات ربیع الاول ۲۱۳ ه.ق.) صرف مبارزه با خوارج شد. در عین حال، مانند پدر همچنان خراج مقرر را به خلیفه می پرداخت. با این کار، حکومت خود را از اینکه نوعی طغیان نسبت به فرمانروایی خلافت تلقی شود، حفظ کرد. در دوران فرمانروایی برادرش، عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۳ ه.ق.)، قدرت طاهریان به اوج اعتلای خویش رسید. بعد از وفات مامون (۲۱۸ ه.ق) خلیفه جدید " المعتصم بالله "هم، با آنکه به ظاهر از عبدالله دل خوشی نداشت، ابقای او را در حکومت خراسان اجتناب ناپذیر یافت. بدین گونه، استقلال طاهریان بعد از مامون نیز، بی تزلزل ماند .

عبدالله در تجهیز غزوه های اسلامی در ماورالنهر اهتمام کرد و در دفع اغتشاش مجدد خوارج کوشید. همچنین، توفیقی که در اطفای شورش مازیار پیدا کرد (۲۲۵ ه.ق.) حیثیت او را در نزد متشرعه سنی و خلیفه بغداد فزونی داد. در خراسان به توسعه آبادانی و ترویج کشاورزی علاقه نشان داد و به خصوص در حمایت از طبقات کشاورز در مقابل مالکان بزرگ و عمال دولت مساعی قابل ملاحظه ای به جای آورد. حکومت پسرش، طاهرین عبدالله (۲۴۸ —۲۳۰ ه.ق.)، در بسط عدالت و حفظ امنیت گذشت. در پایان عهد او، سیستان دچار اغتشاش شد و با اعتلای یعقوب لیث، این منطقه از قلمرو طاهریان جدا گشت (۲۴۸ ه.ق.). محمد بن طاهر که بعد از او به امارت رسید، طبرستان را هم از دست داد (۲۵۰ ه.ق.) او چندی بعدبه وسیله یعقوب لیث، مغلوب و اسیرشد (۲۵۹ ه.ق.) سرانجام با غلبه صفاریان بر خراسان، فروانروایی طاهریان پایان یافت . با آنکه بعدها یک بار دیگر نیز حکومت خراسان چندی به او واگذار شد (۲۷۱ ه.ق.) ولی قدرت طاهریان دیگر در خراسان هرگز تجدید نشد. امارت طاهریان در خراسان اندکی بیش از نیم قرن طول کشید. مرکز فرمانروایی آنان ابتدا در مرو بود و سپس در نیشابور منتقل شد. از نامه ای که طاهر بن حسین به پسرش عبدالله در باب آیین فروانروایی نوشت، می توان مبنای نظری حکومت آنان را دریافت. این متن در کتاب " بغداد " ابن طیفور وماخذ دیگر نقل شده است. همچنین از دستورالعمل بخشنامه گونه ای که عبد الله بن طاهر به عمال خود در ولایتهای تابع فرستاد، که متن آن نیز در " زین الاخبار " گردیزی آمده است این امر دریافت می شود .

البته لازم به یادآوری است که در تمام قلمرو آنان با آنکه نام خلیفه در خطبه و سکه آورده می شد، حاکم واقعی امیر طاهری بود و خلیفه بغداد امکان و مجال اعمال قدرت در امور را نداشت.

صفاریان

دولتی که به وسیله یعقوب لیث و کمک برادرانش علی بن لیث و عمر بن لیث در سیستان پا گرفت، اولین حکومت مستقل یا مستقل گونه اسلامی ایران بود. این حکومت قدرت طاهریان را، به رغم میل خلیفه، از خراسان منقرض کرد و با خلع طاعت خلیفه و خروج بر او، قسمتی از ایران را تحت تصرف خود درآورد. البته، بغداد به دوام آن حکومت راضی نبود و وجود آن را هم به سختی تحمل می کرد. اما، در قلمرو بالنسبه وسیعی که ایشان به دست آوردند، مورد قبول و حمایت اکثریت رعایا واقع گشتند .

بنیانگذار این دولت، یعقوب بن لیث، مانند پدر و شاید اجدادش به طبقات محترفه (پیشه ور) منسوب بود. عنوان صفار (رویگر = مسگر) که در حق وی و سلسله فرمانروایان خاندان او معمول شد. در واقع انتساب او و برادرانش را به این حرفه نشان می دهد. معهذا، اینکه بعدها، موجب نسب نامه ای که تبار لیث رویگر را به پادشاهان قدیم ایران می رساند (که در مورد خاندان او در افواه افتاد) محبوبیت او و خاندانش را در آن ایام نزد اکثریت اهل سیستان نشان می دهد .

رویگرزاده سیستانی همراه برادرانش، عمرو و علی در جوانی عیار پیشه شد. در اغتشاشات سیستان که منجر به برخورد عیاران شهر با خوارج ولایت گشت، با غلبه بر رقیبان سیستان را تحت سلطه خویش در آورد (۲۵۳ ه.ق.). چون خلیفه حاضر نشد حکومت او را بر خراسان تایید کند، یعقوب که خود را فرمانروای واقعی خراسان و تمام قلمرو طاهریان می دانست، با خلیفه از در تهدید در آمد. بعد از تسخیر مجدد فارس که تا آن زمان چند بار آنجا را به تصرف در آورده بود، از طریق خوزستان عازم فتح بغداد شد. اما، در دیرالعاقول (نزدیک بغداد) از سپاه خلیفه شکست خورد (۲۶۲ ه.ق.) و به اهواز عقب نشینی کرد. معهذا، قبل از آنکه برای جبران این شکست و حمله مجدد به بغداد آمادگی بیابد، در جندی شاپور بیمار شد و در همان جا نیز در گذشت (شوال ۲۶۵ ه.ق.) .

بعد از وی، برادرش عمرو از جانب سپاه سیستان به امارت برداشته شد. وی بلافاصله به مصلحت وقت نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد. خلیفه هم چون در آن ایام درگیر قیام " صاحب الزنج " در نواحی بصره و عبادان (آبادان) بود، چاره ای جز آنکه حکمرانی وی را در فارس، خراسان و سیستان به رسمیت بشناسد نداشت. معهذا، چون قلبا از امارت صفاریان که مبنی بر خروج و خلع طاعت بود رضایت نداشت، چندی بعد حکومت خراسان را به نام محمد بن طاهر امیر مخلوع سابق طاهری شد. با آنکه چندی بعد خلیفه خراسان را که همچنان در تصرف عمرو بود همراه با فارس و کرمان به وی داد (۲۷۵ ه.ق.)،

عمرو از خلیفه فرمانروایی ماوراء النهر را نیز طلب کرد. البته، این منطقه سابقا جزو قلمرو طاهریان بود و در این ایام اسماعیل بن احمد سامانی در آنجام حکومت داشت. خلیفه هم با بی میلی و با تشویق پنهانی اسماعیل به مقاومت در مقابل صفار، در خواست او را اجابت کرد. در جنگی که بعد از دریافت فرمان خلیفه در حدود بلخ بین او و سپاه سامانی در گرفت، عمرو مغلوب و گرفتار شد و سپاهش نیز منهزم گشت (ربیع الاول ۲۸۷ه.ق.). عمرو را از بخارا به بغداد روانه کردند . خلیفه او را به زندان فرستاد که او چندی بعد در همان زندان وفات یافت (۲۸۹ ه.ق.)

با آنکه بعد از عمر، نواده اش طاهربن محمد و برادرزادگانش لیث بن علی و محمدبن علی چند سالی (۲۹۸–۲۸۸ ه.ق.) سلطه خاندان صفار را در سیستان حفظ کردند، سرانجام سامانیان آن ولایت را به قلمرو خویش ملحق کردند. هر چند بعد از سامانیان هم سیستان چندی به قلمرو غزنویان الحاق یافت، باز محبوبیت و نفوذ خاندان صفار که بر خاطره فرمانروایی یعقوب مبتنی بود همچنان، ادامه داشت، حتی این محبوبیت قرنها بعد (۸۸۵ ه.ق.) سیستان را نسبت به فرمانروایی محلی امیران این خاندان علاقه مند نشان داد. در هنگامی که قرنها از انقراض طاهریان و سامانیان و غزنویان و حتی خلفای عباسی می گذشت، اخلاف لیث و فرزندان او در سیستان همچنان چیزی از حیثیت و قدرت و فرمانروایی اجداد خود را حفظ کرده بودند .

نقش صفاریان قدیم به خصوص یعقوب، در احیای فرهنگ زبان فارسی قابل ملاحظه بود. بر وفق روایت "تاریخ سیستان" اولین شعر رسمی که به زبان فارسی گفته شد به تشویق و الزام یعقوب و به وسیله دبیر او محمد بن وصیف سکزی (سیستانی) سروده شد.

آل بویه

سه تن از فرزندان بویه که گویا شغل ماهیگیری در گیلان داشتند، به خدمت امرای آل زیار در آمدند. البته، ماکان کاکی هم از آنان حمایت می کرد. همچنین، " علی "، " احمد " و " حسن " مورد حمایت مردآویج نیز قرار گرفتند. فتح اصفهان برای مرد آویچ، ظاهرا توسط علی که برادر بزرگتر بود صورت گرفت. پس از قتل مرد آویچ، غلامان ترک از ترس غلامان دیلمی، به خصوص ابوالحسن علی بن بویه به اطراف گریختند و میدان تنها برای دیلمیان خالی ماند. علی بن بویه به همراه برادر خود، احمد که کنیه ابوالحسین داشت به فتح اهواز توفیق یافت (۳۲۶ ه.ق.). وی غلامان ترک را که به سرداری "بجکم " در آنجا پناه گرفته بودند متواری ساخت.

ـی بن بویه پس از فتح خوزستان عازم فارس شد و احمد نیز به کرمان روی آورد و به فتح آن ولایت نایل آمد (۳۳۴-ه.ق). سپس، به بغداد رفت و المستکفی بالله – خلیفه عباسی – را مطیع خود ساخت. خلافت بغداد که پیشرفتهای برادران بویه را برای العین می دید، به صلاحدید بعضی وزرای خود، از جمله " ابن مقله " با آنان از در مماشات در آمد و لقب خاص برای آنان فرستاد که علی را " عماد الدوله " و حسن را " رکن الدوله " و احمد را " معزالدوله " نامید .

همان معزالدوله بود که در بغداد دستور داد سب آل علی (ع) موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپاداشت. به خصوص، در ایام عاشورای سال ۳۵۲ ه.ق. که جمع کثیری در بغداد گرد آمدند و بازارها بسته شد، مردم آن روز آب ننوشیدند و در بازارها خیمه پر پا کردند و بر آن خیمه ها پلاس آویختند و زنان بر سر وروی خود می کوفتند.

از این زمان رسم زیارت قبور ائمه – علیهم اسلام – رایج گردید و بغداد به دو قسمت مهم شیعه نشین (کرخ) و سنی نشین تقسیم شد (۳۶۳ ه.ق.). همچنین، مقام نقابت علویان هم در زمان آل بویه تاسیس شد .

امرای حمدانی که به حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال ۳۳۶ ه.ق. بصره را تصرف کرد. همچنین در سال ۳۳۷ ه.ق. به موصل تاخت و ناصر الدوله حمدانی را فراری ساخت. اقامت معزالدوله در سال ۳۵۶ ه.ق. در بغداد ادامه داشت.

عمادالدوله، برادر بزرگتر، (متوفی به سال ۳۳۸ ه.ق.) از آنجا که وی پسری نداشت، از رکن الدوله برادرش که در عراق و ری بود در خواست کرد تا "پناه خسرو " پسرش را به شیراز بفرستد که جانشین او شود. این پناه خسرو، لقب "عضد الدوله" یافت و در شیراز به حکمرانی فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس پرداخت. رکن الدوله، مردی با تدبیر بود، او در ۳۵۹ ه.ق. به کردستان لشکر کشید و حسنویه، پسر " حسین کرد "، را که حاکم آن ولایت بود، وادار به مصالحه کرد. وزیر او ، ابوالفتح که فرزند این عمید بود ، قرارداد مصالحه را امضاء کرد.

رکن الدوله با امرای سامانی، به خصوص ابوالحسن سیمجور که از جانب سامانیان حکومت خراسان را داشت، اغلب در کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیر نوح سامانی از دختر عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج هم صورت گرفت (۳۶۱ ه.ق.) تا وقتی معزالدوله زنده بود، میان برادران و خانواده بویه اختلافی نبود. پس از مرگ معزالدله (۳۵۶ ه.ق.) که عزالدوله بختیار، پسر معزالدوله جانشین پدر شد اختلافها بالا گرفت. این مرد بیشتر نواحی شرق کرمان را در تصرف داشت و به همین دلیل هم، عضدالدوله در ۳۵۷ ه.ق. یک لشکر کشی به کرمان انجام داده بود. عضدالدوله پسر رکن الدوله با عزالدوله پسر معزالدوله چندین بار به جنگ پرداخت. یکی از آن جنگها در حوالی بغداد بود که

ـی آن، عزالدله شکست خورد و به موصل فرار کرد. معروف است وقتی این خبر را به رکن الدوله رساندند، از شدت خشم خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن باز ماند .

بعدها، عزالدوله بختیار مورد بخشش امرای آل بویه قرار گرفت. این امر به تدبیر ابوالفتح وزیر انجام یافت .

همچنین، در زمان رکن الدوله بود که مذهب شیعه رسمیت کامل یافت و شیخ صدوق – ابن بابویه – که از کتب معروف خود، یعنی " من لایحضره الفقیه " را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تألیف کرد. همچنین، وی مجالس مباحثه با شیخ صدوق در ری داشت.

رکن الدوله به سال ۳۶۵ ه.ق. که به بیماری شدیدی دچار شده بود، امرای آل بویه را احضار کرد و از آنان خواست که پس از مرگ او با یکدیگر مخالفت نکنند. سپس ضیافتی در اصفهان فراهم آمد که سه پسر رکن الدوله و سران دیلم در این مجلس بودند. رکن الدوله، در این مجلس عضدالدوله را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد، ولی مملکت را بین پسران تقسیم نمود. تقسیم به این صورت بود که همدان و ری و قزوین را به فخرالدوله، اصفهان را به مویدالدوله داد و توصیه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضدالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنپیچند. آن گاه از اصفهان به ری آمد و در محرم ۳۶۶ ه.ق. وفات کرد .

عضدوالدوله در این زمان ۴۲ سال داشت و تحت تربیت ابن عمید، مراتب کمالیه را آموخته بود. وی که کنیه ابو شجاع و عنوان شاهنشاه داشت، در سال ۳۶۴ ه.ق. وارد بغداد شد و در شوال ۳۶۷ ه.ق. به عنوان تعقیب عزالدوله، به موصل تاخت و آن شهر را تسخیر کرد. همچنین، عزالدوله را به قتل رساند و پسر ناصرالدوله حمدانی را نیز مقلوب کرد. همچنین بر دیار بکر و حوضه علیایفرات هم تسلط یافت. در این زمان خلیفه عنوان " تاج المله " را هم به او داد. خلیفه وقت که الطائع لله عباسی بود، اجازه داده بود برای عضدالدوله سه نوبت طبل بزنند. همچنین، الطائع دختر عضدالدوله را نیز به زنی گرفت .

عضدالدوله در سال ۳۷۱ه.ق. به بهانه تعقیب فخرالدوله، به گرگان روی آورد و آن شهر را تسخیر کرد. در این حین، قابوس و فخرالدوله به خراسان پناه بردند. عضدالدوله در شوال سال ۳۷۲ ه.ق. در بغداد به بیماری صرع دچار شد و در همان جا در گذشت. او را در نجف به خاک سپردند. تاسیس بیمارستان عضدی بغداد در سال ۳۷۱ ه.ق. به توصیه محمد زکریای رازی، فیلخانه عضدی، کتابخانه عضدی شیراز و بند امیر بر رود کر، از بناهای عضدالدوله است (۳۶۵ه.ق). مزار سلمان فارسی را نیز او بنا نهاد. در این سالها، مویدالدوله – برادر وی – از جانب او در ری حکومت می کرد که صاحب بن عباد، وزیر او شهرتی دارد. بعد از مرگ عضدالدوله، پسرش ابوالفوارس شیر ذیل که لقب "شرف الدوله" داشت به امارت کرمان و فارس

رسید. اما، چهار پسر دیگر عضدالدوله به جان یکدیگر افتادند و فخرالدوله عم ایشان، هر چند خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت. صمصام الدوله و بهاء الدوله همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال ۳۷۷.ه.ق. در جنگی که شرف الدوله با " بدربن حسنویه " کرد، در کرمانشاه شکست خورد. پس از آن، دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جان گرفت .

بهاءالدوله در سال ۳۸۰ ه.ق. خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام الدوله سپرد و خود به بغداد آمد . در سال ۳۸۱ ه.ق. امیر خلف ابن احمد صفاری ، در کرمان بر آل بویه پیروز شد و آنان را از کرمان بیرون راند .

جنگهای متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار ، دولت بویه را سخت تضعیف کرد . بهاءالدوله در سال ۴۰۳ ه.ق. در بغداد در گذشت. پس از او، سلطان الدوله پسرش تا سال ۴۱۵ ه.ق. و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال ۴۴۰ ه.ق. بر کرمان و نواحی شرقی تسلط داشتند . هم در زمان اوست که ملک " قاورد " سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسله سلجوقیان کرمان را تاسیس کرد .

اما دیلمیان مقیم فارس و خوزستان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند. او در سال ۴۴۳ه.ق. اصطخر و شیراز را دوباره به تصرف آورد. ولی سرانجام در سال ۴۴۷ ه.ق. به دست طغرل سلجوقی که برای کمک به خلیفه "القائم بامرالله" به بغداد آمده بود اسیر شد و درین زمان، دولت آل بویه عملا پایان یافت. به طور کلی، می توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران ،به سه شعبه بالنسبه مستقل تقسیم کرد :

۱. گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت راندند.

۲. آنانی که در عراق و فارس بوده اند .

۳. کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند

امرای ال بویه فارس ، عبارت بودند از: عمادالدوله ، عضدالدوله پسر رکن الدوله ، شرف الدوله ، صمصام الدوله ، بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، ابوکالیجار مرزبان و ملک رحیم.

امرای آل بویه عراق و خوزستان و کرمان ، عبارت بودند از : معزالدوله ابو الحسین احمدبن بویه ، عزالدوله بختیاری ، عضدالدوله ، شرف الدوله ،بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، مشرف الدوله ، جلال الدوله، ابوکالیجار مرزبان ، ملک رحیم پسر ابوکالیجار ، قوام الدوله و ابو منصور فولادستون پسر ابوکالیجار .

..ری آل بویه ری و اصفهان و همدان نیز ، عبارت بودند از : رکن الدوله ، موید الدوله ، فخر الدوله ،مجد الدوله ، شمس الدوله ، سماء الدوله، ابو الحسین پسر شمس الدوله (حدود ۴۱۴ ه.ق.) .

آنان که در کرمان حکومت راندند ، عبارت بودند از : قوام الدوله ، ابوکالیجار و ابومنصور فولادستون.

لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امراء به سبب جنگهای خانوادگی بود که میان آنان رخ می داد. البته نتیجه این جنگها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود .

برادر مجدالدوله که لقب شمس الدوله داشت، مدتی با امرای گرد ائتلاف کرد. از آنجا که خود میخواست بر مجدالدوله پیروزی یابد، جنگهای میان دو برادر در اصفهان رخ داد. یک بار نیز ری را تسخیر کرد. در این جریان، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدتها بعد از آن توانست مجددا به ری بازگردد. وقتی امیر کرد بدربن حسنویه – در اثر شورشی به قتل رسید، شمس الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد. بدین ترتیب، مدتها همدان را پایتخت خود ساخت. او در این ایام، ابو علی سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت .

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند، ابتدا می توان رکن الدوله را نام برد. پس از او موید الدوله که تا سال ۳۷۳ ه.ق . حکومت ری را داشت. هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید. حوزه حکومت او شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود. وزیر وی نیز، صاحب بن عباد نام داشت. بعد از او، فخر الدوله به حکومت رسید که تاسال ۳۸۷ ه.ق. حکومت کرد. وی مدتها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت. همچنین، یک لشکر کشی نیز به اهواز کرد که بی نتیجه بازگشت. فخر الدوله در قلعه طبرک در گذشت. پس از وی، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش – ابوطالب رستم – را که لقب مجدالدوله یافت، سرپرستی می کرد. هم اوست که پس از بلوغ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود غزنوی پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسیر شد (ربیع الثانی ۴۲۰ ه.ق.) . مجدالدوله را تبعید گونه به غزنین فرستادند ، ولی او بین راه در گذشت . وی آخرین امیر خاندان بویه بود

اسماعــیلیـه

فرقه " اسماعیلیه " از فرق منشعب مذهب شیعه است. ظهور این فرقه، نتیجه اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت موسی بن جعفرالکاظم (ع) بوده است. اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفر صادق (ع) چون پسرش اسماعیل پیش از پدر در گذشته امامت محمد بن اسماعیل منتقل شده که سابع تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است .

در اعتقاد آنان، تاریخ بشر به چند دور تقسیم می گردد و هر دور با پیامبری "ناطق" و امامی "اساس" آغاز می شود. ناطقان، همان پیامبران اولوالعزم اند که تعداد آنان هفت نفر است و پس از هر ناطقی، هفت امام روی کار می آیند. دوره هر پیامبری هزار سال است و چون دور او به سر رسد، پیامبر دیگری با شریعتی نو ظهور می کند. این پیامیر شریعت پیشین را نسخ می نماید. امام (یا اساس یا وصی) عالم به علم تاویل شریعت است

از دیدگاه اسماعیلیان، افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند: ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می یابند و دیگر، عالم یا اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند. همچنین، سازمان مذهبی اسماعیلیان بر مراتب و درجات منظمی استوار بود که از پایین به بالا، عبارت بودند از: مستجیب (تازه وارد به گروه)، ماذون، داعی، حجت، باب و امام .

امامان در بعضی از دوره ها مستور و در بعضی دیگر آشکار هستند. به اعتقاد اسماعیلیان، در دوره ستر (یاغیبت امام) دعات موظف اند که ابلاغ امر کنند. در این دوره، فقط باب و نخبگان قادر به رویت امام هستند. آنان دوره ستر را از دوره محمد اسماعیل تا قیام عبیدالله المهدی در قیروان می دانند. معروفترین داعیان اسماعیلی در این دوره، ابو عبدالله حسن بن احمد زکرویه (معروف به ابوعبدالله شیعی) و قداح بودند که خود اصل ایرانی داشتند

در سال ۲۹۷ ه.ق. ابوعبدالله الشیعی بذر دعوت اسماعیلی را در میان قبایل کتامه (در شمال آفریقا) پراکند. وی عبید الله المهدی را که در سجلماسه محبوس بود، آزاد کرد و بر تخت دعوت اسماعیلیان نشاند. عبیدالله پس از استقرار در قیروان، مدعی خلافت و امامت اسلام شد. نام دعوت اسماعیلیان به دلیل انتساب به حضرت فاطمه (س)، دخت گرامی پیامبر اسلام (ص) ،" فاطمی " خوانده شد. این دعوت، به سرعت در سراسر شمال آفریقا، یمن، بحرین، شام، فلسطین، و ایران انتشار یافت .

در اندک مدتی خلافت شیعی اسماعیلی توانست با خلافت عباسیان بغداد همپایی کند. حتی دریای مدیترانه را برای اروپاییان ناامن سازد و بنادر فرانسه را غارت کند. همچنین، بندر " جنوا " را هم به تصرف خود درآورد. جوهر سیسیلی در دوران المعزلدین الله (۳۶۵ –۳۴۱ ه.ق.) مصر را از تصرف اخشیریان در آورد و " جامع الازهر " را که نامش از نام حضرت زهرای ازهر – علیها السلام – گرفته شده است ، تاسیس کرد.

در دوران عزیز پنجمین خلیفه (۳۸۵– ۳۶۵ ه.ق.) دولت فاطمی به اوج قدرت رسید و از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ، یمن، مکه و دمشق گسترش یافت. حتی، یکبار در موصل نام خلیفه فاطمی در خطبه ذکر شد و قدرت بغداد در مقابل آن تحقیر

گردید. داعیان اسماعیلی که از آغاز دعوت در ایران بودند، در دیلمان و الموت و قهستان و دامغان و سیستان (که هنوز سنتهای باستانی و سنن و شعایر شیعی مذهبان یا سابقه دارالهجره های خوارج را در اذهان داشت) مورد پذیرش قرار گرفتند. معروفترین آنان، ابوحاتم رازی (متوفی به سال ۳۲۲ ه.ق.) در منطقه دیلم و عبدالملک کوکبی در گردکوه دامغان و اسحاق (ابو یعقوب سگزی) در ری و حسین بن مرورودی در خراسان بودند .

ابوحاتم رازی گروهی از دیلمیان را از جمله اسفار شیرویه، مردآویچ زیاری، یوسف ابی الساج (عامل ری) را به کیش خود آورد. محمد نخشبی کار مرورودی را در خراسان دنبال کرد و بسیاری از رجال دولت سامانی دعوت او را پذیرفتند. ولی در نتیجه دخالت سران نظامی، و لشکریان ترک تبار سامانی، بسیاری از اسماعیلیان و از جمله محمد نخشبی به قتل رسیدند و همچنین، ابو یعقوب سگزی هم به دست خلف ابن احمد صفاری (متوفی به سال ۳۹۹ ه.ق.) کشته شد .

پس از سامانیان، قتل و تعقیب اسماعیلیان به دست سلطان محمود غزنوی ادامه یافت و بسیاری از اسماعیلیان طالقان خراسان که از ابو علی سیمجوری در مقابل محمود حمایت می کردند، به قتل رسیدند و اسماعیلیان مولتان هند هم تبعید شدند. ولی، نه نتها این کشتارها و تعقیبها به فعالیت داعیان پرشور اسماعیلی خاتمه نداد، بلکه دعوت آنان در سراسر قرون چهارم و پنجم هجری ادامه یافت .

شاخصترین چهره مبلغان اسماعیلی در قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی بود. فعالیت او از آغاز عهد سلجوقی شروع شد تبلیغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث گردید که فرقه خاصی از اسماعیلیان ، به نام " ناصریه " در این نواحی پدید آید .

در ناحیه جبال نیز (در همین اوان) دعات دیگر فاطمی سرگرم نشر دعوت بودند. نام آورترین آنان، عبدالملک عطاش و پسرش (احمد) بودند. احمد قبل از دستگیری و مرگ دلخراش خود، به حسن بن علی بن محمد صباح (که به وسیله امیر ضراب و بونجم سراج به کیش اسماعیلی در آمده بود) توصیه کرد که به مصر برود. حسن در سال ۴۶۵ ه.ق. به مصر رفت، ولی با وجود تلاش فراوان نتوانست با المستنصربالله (هشتمین خلیفه فاطمی) ملاقات کند. وی پس از یک سال و نیم توقف در مصر، در سال ۴۷۳ ه.ق. به ایران بازگشت .

حسن مدت ده سال نواحی شمال و مرکز و شرق و غرب ایران را برای بدست آوردن پایگاهی مناسب زیر پا گذاشت. سرانجام، در سال ۴۸۳ ه.ق. با کمک قاضی حسین قاینی (حاکم سابق ترشیز) و اسماعیلیان دیلم مکان مناسب را به دست آورد. وی قلعه الموت را تصرف کرد. این قلعه در سال ۲۴۶ ه.ق. به وسیله یکی از ملوک جستانی دیلم ساخته شده بود. حسن

... از تعمیر قلعه، آن را پایگاه دعوت جدید خود قرارداد ۴۸۴ ه.ق. قاضی حسین قاینی را به دعوت قهستان و خراسان فرستاد. وی با کمک اسماعیلیان قهستان قلعه باستانی "دره " را، در ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند و در مجاورت سیستان تصرف نمود .

تصرف "الموت" در دیلم، "دره" در قهستان، دولت سلجوقی را متوجه خطر دعوت اسماعیلیان نمود و آنان را به واکنش شدیدی وادار کرد. امیر یورونتاش در الموت و قزل ساروغ با متحد سیستانی خود (بهاء الدوله) به حملاتی علیه اسماعیلیان دست یازیدند. اما، مقاومت محصوران و مرگ ملکشاه عملیات را ناتمام گذاشت و همزمان با آن ابو طاهر ارانی دیلمی نیز به زندگی وزیر سالخورده خراسان (خواجه نظامی الملک)خاتمه داد .

گویا تقدیر بر این بود که دستار وزارت و تاج شاهی همزاد یکدیگر باشند. اسماعیلیان با استفاده از فترت مرگ سلطان و وزیر دست به تصرف دژهای دیگری زدند و در سال ۴۸۶ ه.ق. میان دو فرزند او، یعنی المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله احمد ،که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. در نتیجه اسماعیلیان به دو گروه "نزاری" و "مستعلوی" تقسیم شدند.اسماعیلیان ایران و شام به صورت رسمی طرفدار "نزار" شدند. و اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب، به امامت "مستعلی" معتقد شدند. استقلال جنبش اسماعیلیان ایران و جدایی آن از مصر ، به دعوت نزاریان روح و شور جدیدی بخشید .

نزاریان در سال ۴۸۹ ه.ق. قلعه " لمسر " را در الموت تصرف و آن را تعمیر و نوسازی نمودند. فساد داخلی دولت سلجوقی و نظام اقطاعی آن، نیروی اسماعیلیان را در الموت و قهستان به مثابه نیرویی نجات بخش ساخته بود تا آنجا که منور سیمجوری (از بازماندگان خاندان کهن سیمجور) قلعه طبس مسینان را به علت دراز دستی حاکم سلجوقی، به اسماعیلیان وگذار نمود و همانند او عمید مسعود زورآبادی (رئیس منطقه تر شیز) از ستم ترکان به اسماعیلیان پناه برد. بعدها، تلاش فرزندان علاءالدین مسعود زورآبادی برای احیای خطبه نه نام عباسیان، نتیجه نبخشید و خطیب ترشیز به وسیله اسماعیلیان و هواخواهان خشمگین ایشان پاره پاره شد .

منطقه قهستان از "دره" در جنوب، تا ترشیز در شمال، و از طبس مسینان در شرق، تا طبس گیلکی در غرب، به تصرف اسماعیلیان درآمد. اسماعیلیان طبس گیلکی در پشت سر امیری از یک خانواده قدیمی با سنتهای کهن مذهبی اسماعیلی قرار گرفتند و در جدال فرزندان ملکشاه (بر کیارق و سنجر) به نفع برکیارق وارد کارزار شدند، که چندان هم موفق نبود. با محکم شدن جای پای اسماعیلیان در الموت و قهستان، آنان آماده پیشروی در نقاط دیگر و گسترش متصرفات خود شدند.

در سال ۴۹۳ ه.ق. قلعه "گردکوه "یا "گنبدان دژ " در ۱۵ کیلومتری ارتفاعات شمالی دامغان ، به وسیله رئیس مظفر مستوفی اصفهانی (حامی قدیمی اسماعیلیان) فتح شد. در همین سال، قلعه شاه در اصفهان به وسیله احمد بن عبدالملک عطاش تصرف شد .

اسماعیلیان قومس با تصرف قلاع " استوناوند " و " اردهن " و " لاجوردی " ، در مسیر راه ری به خراسان ، این راه را به دست خود گرفتند و از کاروانیان باج و خراج طلب کردند .

هجومهای پیاپی سلجوقیان از ری، و آل باوند از طبرستان، بی نتیجه ماند و اسماعیلیان سرگرم پیشروی در مناطق همجوار بودند. در اواخر قرن پنجم ه.ق. نفوذ اسماعیلیان قهستان به روستاهای جنوبی منطقه بیهق رسید و از آنجا با تصرف دژهای نواحی دیگر در جنوب قومس، پیوستگی بیشتری با قلاع خود در کناره راه ری به خراسان به دست آوردند. همچنین در خوزستان و ارجان و شمنکوه ابهر ، دژهای دیگری به دست اسماعیلیان افتاد .

هوا خواهان اسماعیلیان بیشتر صاحبان حرف و فقرای شهرها و رانده شدگان از روستاها بودند. صاحبان حرف قبلا به وسیله اخوان الصفا (اسلاف فکری اسماعیلیان) سازمان داده شده بودند، اما اسماعیلیان روحی تازه در آن دمیدند. اوضاع بعد اقتصادی روستاییان و مردم عادی (چنانکه از لابه لای آثار مورخان و علما و ادبا مانند غزالی و سنایی مشهود است) در این گرایش بسیار موثر بود. نفوذ اسماعیلیان تا جایی رسید که به خوابگاه سنجر نیز راه یافتند و خنجری بر بستر او فرو کردند. شهرت جانبازی اسماعیلیان و وفاداری آنان به حسن صباح، هاله ای افسانه ای در پیرامون آن ایجاد کرده بود. قلمرو اسماعیلیان در قهستان، وسیعتر از قلمروشان در رود بار و آنان دارای رئیس واحدی بودند که بعدها "محتشم" خوانده می شد. قلاع اسماعیلی در عین استقلال داخلی همگی از الموت اطاعت می کردند .

در اواخر سال ۵۱۸ ه.ق. حسن صباح، کیا بزرگ امید رودباری را جانشین خود ساخت و او را به مشاوره با چند نفر از بزرگان اسماعیلی وصیت کرد و خود در گذشت. مرگ حسن صباح دشمنان اسماعیلیان را برانگیخت و الموت و قهستان بار دیگر مورد هجوم سلجوقیان و طبرستانیها و سیستانیها قرار گرفت. در این راستا تب اسماعیلی کشی بسیاری از مردم عادی شهرها را نابود ساخت. لیاقت وکاردانی کیابزرگ امید، آرزوی برانداختن اسماعیلیان را نقش بر آب کرد و به زودی اسماعیلیان نزاری بر "بانیاس" و "قدموس" و "مصیاف" در شام مسلط شدند. آنان در ناحیه دیلم، ابو هاشم زیدی را آتش زدند و شورش شیعیان زیدی را سرکوب کردند. همچنین قلاع "تکام جان" و "مرکلیم" و "جاکل" را در اشکور دیلم تصرف کردند. قدرت اسماعیلیان در انجام کشتارهای فردی به جایی رسید که "المسترشد" خلیفه عباسی نیز از کارد آنان جان سالم به در نبرد.

ـِ بزرگ امید در سال ۵۲۱ ه.ق. در گذشت و محمد (فرزند او) جانشین وی شد. در دوران محمد نیز، حملات سلجوقیان ادامه یافت. در این راستا، حاکم ری اسپهبد علی بن شهریار باوندی حملات متعددی به رودبار الموت نمودند، تا آنجا که از سر انسانها مناره ساختند و در قهستان برادران سنجر بسیاری از روستاها را به خرابه تبدیل کردند. در پی آن، اسماعیلیان هم حاکم ری و فرزند اسپهبد باوندی را به قتل رساندند.

وقایع نگاران از گذشت و جوانمردی محمد در پناه دادن به دشمن یاد کرده و آن را ستوده اند . وی در سال ۵۵۷ ه.ق. در گذشت و حسن فرزند وی به جای او نشست. منابع اسماعیلی حسن را فرزندزاده امام اسماعیلی، نزار مستنصر، دانسته اند که در خانه محمد و در لباس فرزند و بر سر میراث امامت نشسته است. در سالهای آخر حکومت محمد کیا بزرگ امید در میان جوانان جنبشی برای بازگشت به دوران ساده زیستی حسن صباح و احیای شکوه و عظمت آن زمان پدید آمد. بسیاری از آنان بر اساس اندیشه های عرفانی و التقاطی خواهان آن بودند که کسانی که باطن شریعت را درک نکرده اند، از تحمل رنج ظاهر شریعت راحت گردند و قیدوبندهای آن برداشته شود. البته این خواسته ها و ابراز آنها، به وسیله محمد سرکوب شد. اما با مرگ وی بسیاری از فراریان و تبعیدیان به الموت بازگشتند و دو سال بعد، یعنی در رمضان سال ۵۵۹ ه.ق. در الموت و قهستان در معنای نمادی و به شیوه اسماعیلی "عید قیامت" بر پا شد. همچنین، به فرمان وی بندهای شریعت از گردن مومنین اسماعیلی برداشته شد و آنان در اعمال خود آزاد شدند

لیکن این امر مشکلات بسیاری برای حسن برانگیخت و بسیاری از معتقدان به شریعت اسماعیلی راه هجرت در پیش گرفتند. حسن نیز ، یک سال و نیم بعد به دست برادرزنش که از هواداران شریعت بود . به قتل رسید .

پس از وی محمد (فرزند او) که مردی فاضل و درس خوانده بود و از حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت ، به فرمانروایی رسید . از معاصران معروف وی ، امام فخر رازی بوده است .

اسماعیلیان برای جذب امام فخررازی، یکی از فداییان را به ری فرستادند که بعد از آن روابط امام و اسماعیلیان حسنه شد. بنابر قولی، او برهان قاطع (کارد) را در آستین اسماعیلیان دیده بود. در دوران وی، حملات انر (یکی از امرای سلجوقی) ادامه یافت و اسماعیلیان با ساختن دژی در مقابل شهر قزوین، این شهر را بیش از پیش مورد تهدید قرار دادند. در شام، نزاریان از مبارزه صلاح الدین ایوبی با صلیبیان سود جستند و به تحکیم مواضع خود پرداختند. در اواخر دوره حکومت محمد (۵۸۶ ه.ق. به بعد) دولت غوریان، که در خراسان جانشین دوات سلجوقی می دانست، قهستان را مورد حملات مکرر قرار داد. دراین حملات، قهستان به طوری ویران شد که در خراسان و کرمان ضرب المثل گردید. در شمال و مرکز ایران دولت

..رزمشاهی به جای دولت سلجوقی وارد عمل شد و خود را مدافع مردم می پنداشت. ولی، هنوز شهرت موحش اسماعیلیان در کشتن افراد در اذهان وجود داشت و اسماعیلیان از حربه قتل فردی استفاده می کردند. مشهورترین فردی که در این دوره به قتل رسید، اتابک محمد قزل ارسلان ایلد گز بود که در سال ۵۸۷ ه.ق. در حوالی همدان به دست سه فدایی قهستان، به تلافی حملات او به اسماعیلیان کشته شد .

با مرگ محمد در سال ۶۰۷ ه.ق. فرزند وی جلال الدین حسن "نومسلمان" جانشین او شد. دوران جلال الدین حسن دوره توقف آرمانگرایی اسماعیلیان بود. ساده زیستی اولیه جای خود را به اشرافیتی جدید داده بود. او می خواست از مواهب به دست آمده سود جوید و در کنار همسایگان خود با آرامش زندگی کند .

وی بر خلاف اسلافش، از عقاید خود دست برداشت و این موضوع را به سلاطین و خلیفه بغداد (الناصرالدین الله) اعلام کرد. قدرتمندان و سلاطینی که هیچ گاه نتوانسته بودند اسماعیلیان را به زور شمشیر رام سازند، با شادمانی از این سیاست درهای باز استقلال کردند و حقوق وی را بر قلمروش به رسمیت شناختند و موکب مادر حسن در سفر حج، با استقبال رسمی بغداد بدرقه شد. در الموت، حسن به علمای سختیگر اهل سنت اجازه داد که کتابخانه الموت را مورد بررسی قرار دهند و تمامی کتابهایی را که نمی پسندند، نابود سازند. اصلاحات و تغییرات وی در تمام مناطق اسماعیلی، با مخالفتی رو به رو نشد، زیرا در تعالیم اسماعیلی قدرت و علم امام محور تمام امور به شمار می رفت. حسن در غرب ایران محور حل و فصل امور گردید و در کشاکش اتابک از بک با منگلی، نقش موثری ایفا کرد. پس از شکست منگلی ، ابهر و زنجان سهم حسن شد .

سرانجام وی در سال ۶۱۸ ه.ق. در گذشت و محمد سوم یا علاء الدین محمد فرمانروا و امام اسماعیلی الموت شد . فرمانروایی وی مصادف با حمله مغول و برافتادن دولت خوارزمشاهی بود. پس از قتل عام مردم شهرهای خراسان به دست مغولها بازماندگان این توفان بنیاد بر افکن به مناطق امن اسماعیلی نشین به ویژه قهستان روی آوردند. اسماعیلیان در این زمان عاقلانه با مغول از در مسالمت وارد شدند. معروفترین این مهمانان، خواجه نصیر الدین طوسی بود که در محیط امن قهستان فرصت تالیفات زیادی یافت. وی از جمله کتاب " اخلاق ناصری " و کتاب "رساله معینیه " را به نام محتشم قهستان (ناصرالدین محتشم قهستان) تالیف کرد. محتشمان قهستان، به ویژه محتشم شهاب الدین ابومنصور قهستان، به طوری در پذیرائی از مهمانان بدون تبعیض پیش رفتند که از الموت آنان را متهم به اسراف کردند و جانشینی برای محتشم شهاب فرستادند

ـر منازعه خلافت بغداد با خوارزمشاهیان، فرمانروای اسماعیلی الموت، جانب خلافت بغداد را گرفت و با استفاده از ضعف آن، دامغان و نواحی غرب را هم تصرف کرد. سپس، ماموران وی در دستگاه باقیمانده خوارزمشاهیان نفوذ کردند و گروهی فدایی به خدمت وزیر جلال الدین خوارزمشاه – شرف الدین فخر الدین علی – گماشته شدند. بعدها، حضور این عده آشکار شد و زنده زنده در آتش سوزانده شدند در حالی که تا لحظه آخر فریاد "زنده باد علاء الدین" بر می کشیدند .

مرگ جلال الدین خوارزمشاه به اسماعیلیان این امید تازه را داد که شاید بتوانند از یاس مردم برای گرایش به خود استفاده کنند. همچنین پیشبینی های اسماعیلیان نیز برای تصرف تمام مناطق جنوب دریای مازندران و چین و هند به حقیقت نپیوست و هلاکو به تشویق قاضی القضات شمس الدین قزوینی برای نابودی اسماعیلیان عازم ایران شد. علاء الدین به خلیفه بغداد پیغام داد : "اولین آماج من هستم، چون از من بگذرد تو دانی و او. در این بین، علاء الدین در توطئه ای به قتل رسید که فرزند وی یعنی رکن الدین به دست داشتن در آن متهم شد.

در سال ۶۵۳ ه.ق. رکن الدین خورشاه فرمانروای الموت شد. وی نمایندگانی به نزد مغولان و همسایگان فرستاد ولی هولاکو به کمتر از تسلیم محض قانع نبود. اشراف اسماعیلی هم خواهان تسلیم بودند. اما، جامعه اسماعیلی و به ویژه جوانان، آرزوی جانبازی داشتند. سرانجام، روسای گرد کوه و قهستان تسلیم مغول شدند. ولی در داخل دژها (از جمله گرد کوه و تون و طبس مسینان) وضع به گونه دیگر بود. ساکنان دژ قهرمانانه دفاع کردند. مقاومت گرد کوه را بیماری وبا در هم شکست و بقیه افراد پس از آخرین نبرد، تا پای جان مقاومت کردند. سرانجام، شکست خوردند و دژ متصرف و با خاک یکسان گردید. همچنین ، بقیه ساکنان آن قتل عام یا تبعید شدند

تلاش اسماعیلیان نیز بعد از آرامش حملات مغول برای تسلط دوباره بر الموت و قهستان بی نتیجه ماند و حکومت خداوند محمد نو دولت ،سرانجام نیافت .

بقایای اسماعیلیان به طور گمنام در لفافه تصوف به زندگی ادامه دادند ، تا آنکه در اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجاریه ، دوباره ظاهر شدند

قلعه الموت

این قلعه که معروفترین قلعه ایران به شمار می رود برفراز کوهی است که اطراف آن را پرتگاه‌های عظیم و بریدگی‌های شگفت فرا گرفته است. این کوه از نرمه گردن (میان نرمه‌لات و گرمارود) شروع شده و به طرف مغرب ادامه پیدا کرده است.

ـ تره‌های پیرامون قلعه که رنگ سرخ و خاکستری دارند، در جهت شمال شرقی به جنوب غربی کشیده شده‌اند. پیرامون دژ از هر چهار سو پرتگاه است و تنها راه دسترسی به آن، راه بسیار باریکی است که در جانب شمال آن قرار دارد.

قلعه الموت را مردم محل «قلعه حسن» می‌نامند. این قلعه از دو بخش غربی و شرقی تشکیل شده است. هر بخش، به دو بخش: قلعه پایین و قلعه بالا تقسیم شده است که در اصطلاح محلی، آنها را «جورقلا» و «پیازقلا» می‌نامند. طول قلعه حدود یک صد و بیست متر و عرض آن در نقاط مختلف بین ده تا سی و پنج متر متغیر است. دیوار شرقی قلعه بالا یا قلعه بزرگ که از سنگ و ملاط گچ ساخته شده است، کم‌تر از سایر قسمت‌ها آسیب دیده است. طول آن حدود ده متر و ارتفاع آن بین چهار تا پنج متر است. در طرف جنوب، در داخل صخره اتاقی کنده شده که محل نگهبانی بوده است. در جانب شرقی این اتاق، دیواری به ارتفاع دو متر وجود دارد که پی آن در سنگ کنده شده و پشت کار آن نیز از سنگ گچ بنا شده است و نمای آن از آخر می‌باشد. در جانب شمال غربی قلعه بالا نیز دو اتاق در داخل سنگ کوه کنده‌اند. در اتاق اول، چاله آب کوچکی قرار دارد که اگر آب آن را کاملاً تخلیله بکنند، دوباره آبدار می‌شود. احتمال می‌دهند که این چاله با حوض جنوبی ارتباط داشته باشد. در پای این اتاق، دیوار شمالی قلعه به طول دوازده متر و پهنای یک متر قرار دارد که از سطح قلعه پایین‌تر واقع شده است و پرتگاه مخوفی دارد. در جانب جنوب غربی این قسمت قلعه، حوضی به طول هشت متر و عرض پنج متر در سنگ کنده‌اند که هنوز هم بر اثر بارندگی‌های زمستان و بهار پر از آب می‌شود. در کنج جنوب غربی این حوض، درخت تاک کهن‌سالی که هم‌چنان سبز و شاداب است، جلب توجه می‌کند. اهالی محل معتقدند که آن را «حسن صباح» کاشته است.

این قسمت از قلعه، به احتمال زیاد، همان محلی است که حسن صباح مدت سی و پنج سال در آن اقامت داشته و پیروان خود را رهبری می‌نموده است. در جانب شرقی قلعه، پاسداران قلعه و افراد خانواده‌های آنها ساکن بوده‌اند در حال حاضر، آثار کمی از دیوار جنوبی این قسمت باقی مانده است. در جانب شمال این دیواره، ده آخور برای چارپایان، در داخل سنگ کوه‌کنده شده است. گذشته از آثار دیوار جنوبی، دیوار غربی این قسمت به ارتفاع دو متر هم چنان پابرجاست؛ ولی از دیوار شرقی اثری دیده نمی‌شود. در این سمت، سه آب انبار کوچک در دل سنگ کنده‌اند و چند اتاق نیز در سنگ ساخته شده که در حال حاضر ویران شده‌اند. بین دو قسمت قلعه؛ یعنی قلعه بالا و پایین، میدانگاهی قرار دارد که بر گرداگرد آن، دیواری

حـ طه قلـ ه ا ه د ق ت تق ک ده ا ت د حـ دان آثا ف ا ان ه ت ت ده‌های نگ خاک

ـــاهده می‌شود که بی‌شک باقی مانده بناها و ساختمان‌های فراوانی است که در این محل وجود داشته و ویران گشته‌اند. به‌طور کلی باید گفت، قلعه‌الموت که دو قلعه بالا و پایین را در بر می‌گیرد، به صورت بنای سترگی بر فراز صخره‌ای سنگی بنا شده و دیوارهای چهارگانه آن به تبعیت از شکل و وضع صخره‌ها ساخته شده‌اند؛ از این رو عرض آن به‌خصوص در قسمت‌های مختلف فرق می‌کند. از برج‌های قلعه، سه برج گوشه‌های شمالی و جنوبی و شرقی هم‌چنان برپای‌اند و برج گوشه شرقی آن سالم‌تر است. دروازه و تنها راه ورود به قلعه در انتهای ضلع شمال شرقی قرار دارد. مدخل راه منتهی به دروازه، از پای برج شرقی است و چند متر پایین‌تر از آن واقع شده است. در این محل، تونلی به موازات ضلع جنوب شرقی قلعه به طول شش متر و عرض دو متر و ارتفاع دو متر در دل‌سنگ‌های کوه کنده شده است. با گذشتن از این تونل، برج جنوبی قلعه و دیوار جنوب غربی آن، که روی شیب تخته سنگ ساخته شده است، نمایان می‌گردد. این دیوار بر دشت وسیع گازرخان که در جنوب قلعه قرار دارد، مشرف است؛ به نحوی که دره الموت رود از آن دیده می‌شود. راه ورود به قلعه با گذشتن از کنار برج شرقی و پای ضلع جنوب شرقی، به طرف برج شمالی می‌رود. از آنجا که راه ورود آن در امتداد دیوار، میان دو برج شمالی و شرقی، واقع شده است استحکامات این قسمت، از سایر قسمت‌ها مفصل‌تر است و آثار برج‌های کوچک‌تری در فاصله دو برج مزبور دیده می‌شود. دیوارهای اطراف قلعه و برج‌ها، در همه جا، دارای یک دیوار پشت‌بندی است که هشت متر ارتفاع دارد و به موازات دیوار اصلی بنا شده است و ضخامت آن به دو متر می‌رسد. از آنجا که در تمام طول سال، گروه زیادی در قلعه سکونت داشته و به آب بسیار نیاز داشته‌اند؛ سازندگان قلعه با هنرمندی خاصی اقدام به ساخت آب انبارهایی کرده‌اند و به کمک آب‌روهایی که در دل سنگ کنده‌اند، از فاصله دور، آب را بر این آب انبارها سوار می‌نموده‌اند.در پای کوه‌الموت، در گوشه شمال شرقی، غار کوچکی که از آب رو (مجرا)های قلعه بوده، دیده می‌شود. آب قلعه از چشمه «کلدر» که در دامنه کوه شمال قلعه قرار دارد، تأمین می‌شده است. مصالح قسمت‌های مختلف قلعه، سنگ (از سنگ کوه‌های اطراف)، ملات‌گچ، آجر، کاشی و تنپوشه سفالی است.

آجرهای بنا که مربع شکل و به ضلع بیست و یک سانتی‌متر و ضخامت پنج سانتی‌مترند، در روکار بنا به کار برده شده‌اند. در ساختمان دیوارها، برای نگهداری دیوارها و متصل کردن قسمت‌های جلو برج‌ها به قسمت‌های عقب، در داخل کار، کلاف‌های چوبی به‌طور افقی به کار برده‌اند. از جمله قطعات کوچک کاشی که در ویرانه‌های قلعه به دست آمده، قطعه‌ای است به رنگ آبی آسمانی با نقش صورت آدمی که قسمتی از چشم و ابرو و بینی آن کاملاً واضح است. امروزه در دامنه

ـربی کوه هودکان که در شمال کوه قلعه‌الموت واقع شده است، خرابه‌های بسیاری دیده می‌شود که نشان می‌دهد روزگاری بر جای این خرابه‌ها، ساختمان‌های بسیاری وجود داشته است.

در حال حاضر، اهالی محل خرابه‌های این محوطه را دیلمان‌ده، اغوزبن، خرازرو و زهیرکلفی می‌نامند. همچنین در سمت غرب قلعه، قبرستانی قدیمی معروف به «اسبه کله چال» وجود دارد که در بالای تپه مجاور آن، بقایای چند کوره آجرپزی نمایان است. در قله کوه هودکان نیز پیه‌سوزهای سفالین کهن به دست آمده است. سال بنای قلعه‌الموت در کتاب نزهه‌القلوب حمدالله مستوفی، دویست و چهل و شش ه ـ.ق ذکر شده که همزمان با خلافت المتوکل خلیفه عباسی می‌باشد.

از آنجا که نام قلعه‌الموت و سایر قلعه‌های اسماعیلیان با نام «حسن صباح»، پیشوای این فرقه در ایران، ارتباط مستقیم دارد، بجا خواهد بود تا به اختصار کلیاتی درباره چگونگی پیدایش فرقه اسماعیلیه و آغاز فعالیت چشمگیر آن به رهبری «حسن صباح» یادآوری گردد: اسماعیلیه فرقه‌ای از مذهب شیعه است که معتقدان به آن، امامت را پس از امام جعفر صادق(ع) (صد و چهل و هشت ه ـق) حق پسر بزرگ او اسماعیل ابن جعفر (صد وچهل و سه ه ـق) می‌دانند و آن را هم به اسماعیل ختم می‌کنند؛ مگر شعبه قرامطه از این فرقه که امامت را منتهی به پسر او محمدبن اسماعیل می‌شمردند. فرقه اسماعیلیه که در قرن دوم هـق تأسیس شد، در طی تاریخ، به جهات متفاوت و گاه در شهرهای مختلف، به نام‌های گوناگون، مانند: فاطمیان، باطنیان یا باطنیه، تعلیمیه، فداییان، حشیشیه، سبعیه یا هفت امامی، ملاحده، و حتی قرامطه مشهور شده است؛ هرچند قرامطه عنوان خاص فرقه مجزا و مستقلی از آنهاست. بقایای فرقه اسماعیلیه هنوز در ایران (خراسان و کرمان) و افغانستان (بدخشان و شمال جلال‌آباد) و ترکستان و هند و سوریه (سلمیه و طرسوس) و مشرق آفریقا وجود دارند.

اسماعیل ابن جعفر در واقع مؤسس فرقه اسماعیلیه نیست و تأسیس و تبلیغ این فرقه را به شخصی موهوم و مجهول، مشهور به «قداح» نسبت داده‌اند. ظاهراً اسماعیلیه بعد از وفات امام جعفر صادق(ع) و به هرحال، در حیات اسماعیل در باب امامت اسماعیل ابن‌جعفر اصرار کرده‌اند و به سبب اعتقاد به امامت اسماعیل، به نام اسماعیلیه مشهور شده‌اند. این فرقه شیعه، که از آنها به نام «الاسماعیلیه الخاصه» تعبیر شده، ظاهراً در اوایل تأسیس خود؛ یعنی در قرن دوم ه ـ.ق، در مبادی و اصول با فرقه‌های دیگر شیعه تفاوت چندانی نداشته‌اند؛ الا این که اقدام امام جعفر صادق(ع) را در عزل اسماعیل از امامت و نصب پسر معصوم منصوص مقرب امامت او نمی‌شمردند و تـ[illegible] ـر تعیین امام، روا نمی‌شناختند.

به هرحال، اسماعیلیه در اوایل حال، چندان موقع و شهرت مهمی نداشتند، و لیکن بعدها و مخصوصاً در حدود قرن سوم هـق به بعد، این فرقه به تدریج صاحب مقالات (مقاله) خاصی شدند. یکی از اولاد اسماعیل، به نام محمدابن اسماعیل، معروف به محمد مکتوم، به حدود دماوند رفت و اعقاب او چندی در خراسان و قندهار به نشر دعوت خویش پرداختند و عاقبت به هند رفتند. پسر دیگر اسماعیل به نام علی، به شام و مغرب رفت و در آنجا به تبلیغ دعوت اهتمام نمود. باری، اعقاب اسماعیل که ائمه مستور بودند، از پایگاه‌های خویش داعیان به اطراف گسیل می‌کردند و طریقه اسماعیلیه را ترویج می‌نمودند. در حدود سال دویست و نود و هفت ه ـ.ق عبیدالله ابن محمد نامی ملقب به مهدی، که خود را از اولاد فاطمه زهرا و از اعقاب محمد بن اسماعیل بن جعفر می‌دانست، در شمال آفریقا به دعوی خلافت برخاست و به ترویج مبادی اسماعیلیه پرداخت. اعقاب او نیز هم‌چنان در این امر اهتمام تمام به جای آوردند و دستگاه تبلیغاتی مرتبی را برای جلب عامه به وجود آوردند. مخصوصاً هشتمین خلیفه مصر، به نام مستنصر، برضد خلیفه قائم عباسی به تحریک پرداخت و به وسیله یکی از پیروان خویش، به نام ارسلان بساسیری، او را از بعداد براند– اما ظهور طغرل بیگ و ورود او به بغداد، خلافت عباسیان را نجات داد. معهذا، دعاۀ و مبلغان فاطمیان در شهرهای ایران و عراق به نشر و ترویج طریقه اسماعیلیه اهتمام کردند. کار تبلیغ چندان بالا گرفت که در عهد سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان نیز پیشرفت‌هایی نموده بودند و بعضی از امیران سامانی مانند ابوعلی سیمجور و امیرک طوسی به این مذهب تمایل یافته بودند. در عهد غزنویان نیز– با وجود آنکه محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی در دفع و تعقب اسماعیلیان اهتمام داشتند و قتل تاهرتی، فرستاده خلیفه فاطمی، به وسیله محمود و قتل حسنک وزیر به دست مسعود نمونه آن است– افراد فرقه در بعضی شهرها به نشر دعوت اسماعیلیه پرداختند.

در اصفهان، عبدالملک عطاش و پسرش ابن عطاش به نشر دعوت اشتغال جستند. عاقبت با ظهور حسن صباح دعوت «جدیده» اسماعیلیه در ایران نیز رواج و انتشار تمام یافت. اسماعیلیه ایران به اسماعیلیه جدید یا شیعه نزاریه معروف‌اند و علت آن است که خلیفه مستنصر ابتدا پسر بزرگ خود نزار را به امامت برگزید و بعد او را عزل کرد و پسر دیگرش مستعلی را امام کرد. بعد از مستنصر، بین نزار و مستعلی رقابت درگرفت و اسماعیلیه عراق و ایران، برخلاف اسماعیلیه شام و مصر و آفریقا، که امامت مستعلی را قبول کردند، هم‌چنان به امامت نزار قائل شدند. بعد از کشته شدن نزار، شیعه او و نواده‌اش را

نهاذ ه ال ت دند دند ه له ح ن آ دع ت داختند د لت خدا ندان ال ت ا ک اهای

...ت را تشکیل دادند. فداییان آنها در خراسان و عراق وحشت و اضطراب سخت در میان مسلمین به وجود آوردند و حتی یک بار سنجر را و یک دفعه صلاح‌الدین ایوبی و هم‌چنین یک بار امام فخر رازی را تهدید کردند و خلیفه مسترشد و خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر و هم ظاهراً قزل‌ارسلان (اتابک آذربایجان) را به قتل رساندند و در جنگ‌های صلیبی، بعضی از امیران مسیحی را هلاک کردند.

بعد از سقوط الموت به دست هلاکو خان در سال ۶۵۴ ه ـ ق با وجود تصریح جوینی در تاریخ جهانگشای به قلع و استیصال رکن‌الدین خورشاه و اولاد او– ائمه اسماعیلیه جدید به طور مستتر و متواری در آذربایجان و عراق و فارس هم‌چنان فعالیت کردند. این فرقه، تا ظهور آقاخان محلاتی، مطابق یکی از روایات خودشان هجده تن امام داشته است که فهرست نام و تواریخ و سنین آنها در کتاب‌های اسماعیلیه آمده است. این ائمه تا عهد آقا خان مستور بوده‌اند و بین آنها و اتباع‌شان بیشتر رابطه مریدی و مرادی بوده است، و مع‌هذا از زحمت رقبا و مدعیان نیز آسوده نبوده‌اند. بعضی از مسلمین به سبب عداوت و نفرتی که نسبت به اسماعیلیه داشته‌اند، آنها را با زندیقان و خرم‌دینان و سپیدجامگان و سرخ‌علمان یکی شمرده‌اند و عده‌ای هم به جهت رضای خلفای عباسی، آنها را کافر و فاسق و اباحی و مجوسی و ثنوی خوانده‌اند و نه فقط علمای اهل سنت در طعن باطنیه اسماعیلیه افراز، و در نسب فاطمیان طغی کرده‌اند، بلکه شیعه نیز با وجود سکوت سید رضی از طعن به آنها، غالباً در این باب نسبت آنها را مجهول شناخته‌اند.

در هر حال، اسماعیلیه در نزد عامه مسلمین منفور و مطعون بوده‌اند؛ در صورتی که آن گونه که از آثار و اخبار خودشان برمی‌آید، دستگاه آنها لااقل بدان حد که دشمنان‌شان تصویر کرده‌اند، زشت و منفور نبوده است. عقاید و آراء آنها، که از آثار ناصرخسرو و ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی و ابو حاتم رازی و مؤید شیرازی برمی‌آید، حکایت از تمسک آنها به محبت اهل بیت(ع) و توجه آنها به زهد و پارسایی دارد و مطالعه آثار آنها به خوبی نشان می‌دهد که برخلاف تهمت‌های عامه، اسماعیلیه به هیچ وجه در باب توحید و نبوت و قرآن، اهل تردید و شک نبوده‌اند. در آثار اسماعیلیه جدید، علی‌الخصوص در ایران و هند، نفوذ تصوف هم قابل ملاحظه است. درباره ضرورت شناخت امام و لزوم تبعیت محض از او نیز عقاید مخصوص دارند و خلفای فاطمی را امام می‌دانند و مراتب چهارگانه برای مدارج سیر اهل باطن قائل‌اند، که نزد فاطمیان به ترتیب عبارت‌اند از: مستجیب، مأذون، داعی، حجت. بعد از مرتبه حجت، مقام امام است و سپس مقام اساسی و

ــ از آن مقام ناطق است، که جمعاً هفت درجه می‌شود. این مدارج و عناوین آنها در نزد نزاریه و پیروان حسن صباح، التبه با آنچه ذکر شد، تفاوت دارد

سامانــیان

سامانیان نزدیک صد سال از (۲۸۷تا ۳۸۹ ه.ق.) در قسمتی از ایران کنونی با بخش عمده ای از افغانستان و آسیای میانه فرمانروایی کردند. قلمرو این حکومت ، تقریبا" تمام حوزه انتشار زبان فارسی را در بر می گرفت. البته به استثنای آنچه در آن مدت در تصرف آل بویه ، آل زیار و برخی سلاله های حاکم در نواحی غربی سواحل خزر و در آذربایجان و حدود اران (آنچه امروز جمهوری آذربایجان خوانده می شود) واقع بود . این قلمرو وسیع ، در ایران کنونی شامل خراسان ، سیستان ، کرمان ، در بعضی اوقات نواحی گرگان ، طبرستان (مازندران) ، ری ، قزوین و زنجان نیز می شد .ذکر نام شهرهایی که در این حوزه و در خارج از آن به مناسبت رویدادهای مربوط به فرمانروایی این سلسله در تاریخها آمده است، تصوری از قسمت قابل ملاحظه قلمرو این دولت مستقل ایرانی را در قسمتی از قرون نخستین اسلامی به دست می دهد. از جمله است:

اسبیجات در مشرق سیحون ، چاچ (تاشکند) ، کش و نخشب (شمال شرقی جیحون)، گرگانج (جرجانیه، خیوه در جانب غربی جیحون)، کاث، خوارزم (در جانب شرقی جیحون)، طراز(طلاس)، بخارا. سمرقند، اشروسنه (مشرق سمرقند)، فرغانه (شمال شرقی سمرقند)، چغانیان (جیحون علیا)، بلخ، ترمذ، مرو، مروالرود، هرات، بادغیس، گنج رستاق، سیستان، قهستان، کرمان، باورد ابیورد، نسا، خوجان (قوچان ، استوار)، طوس، نیشابور، قومس، بیهق، گرگان، آمل، ساری، چالوس، ری، قزوین و زنجان. حکومت بر حوزه ای بدین وسعت که در سراسر آن زبان فارسی دری یا لهجه های ایرانی تکلم می شد. همچنین، فرهنگ و تمدن و سنتهای ایرانی در تمام آن رایج و متداول و مقبول بود . طبعا" وظیفه حمایت از فرهنگ ایرانی را که لازمه حمایت از مردم تمام این نواحی بود ، بر عهده اهتمام این قرار می داد. اما ، اینکه فرمانروایان این سلسله یا اخلاف آنان نسب خود را به بهرام چوبین، سردار معروف ساسانیان می رسانیدند (هر چند صحت آن محل بحث است)، حاکی از توجه آنان به وظیفه حفظ و نشر میراث سنتهای ایرانی است. به هر حال، جد بزرگ فرمانروایان این سلاله که نام ایشان منسوب به عنوان اوست ، از دهقانان بلخ و از بقایای خاندانهای بزرگ ایرانی در خراسان و ماوراالنهر بود. وی به علت انتساب علاقه به ملک بالنسبه وسیعی در نواحی بلخ – به نام سامان – مشهور به " سامان خداه" بود. از زمانی که اسلام آورد، (در اوایل خلافت عباسیان) مورد حمایت و علاقه امرای خراسان و تایید دستگاه خلافت بغداد واقع شد . آن هم ، به سبب فرزندان و نوادگانش بود که

ـر کار ضبط خراج و امنیت بلاد ،به حاکم اسلامی خراسان کمکهای قابل ملاحظه ای کردند . چنانکه مامون در مدت اقامت در خراسان و بعد از آن، چندتن از آنان را که از اولاد اسد بن سامان خداه بودند ، در سمرقند و فرغانه و چاچ و هرات حکومت داد (۲۰۴ .ه.ق.) . بعدها در عهد فرمانروایی طاهریان نیز در خراسان ، اخلاف اسد و به خصوص فرزندان احمد بن اسد ، همچنان نیابت حکومت آل طاهر را در بعضی از نواحی ماوراءالنهر حفظ کردند.

مقارن عهد قیام یعقوب لیث و برادرش عمرولیث صفاری، ماوراء النهر به نیابت از طاهریان در دو تن از نوادگان اسد بن سامان خداه بود یعنی نصربن احمد (۲۶۱.ه.ق.) و برادرش اسماعیل بن احمد (۲۷۱ .ه.ق.) . این دو بلاد واسطه از جانب طاهریان و مع الواسطه از جانب خلیفه بغداد، ولایت ماوراء النهر را اداره می کردند .وقتی خلیفه به درخواست و اصرار عمرولیث صفار (که خود را وارث و صاحب قلمرو طاهریان می دانست)، ماوراء النهر را هم که در عهد طاهریان اسما جزو حوزء حکومت آن سلاله محسوب می شد به صفار سیستان داد، پنهانی اسماعیل بن احمد را که بعد از برادرش نصربن احمد فرمانروای مستقل تمام ماوراء النهر به شمار می آمد نیز به مقاومت در مقابل عمرولیث که خلیفه مایل به تحکیم قدرت او در خراسان و ماوراء انهر نبود تشویق کرد . لاجرم بین صفار و امیر سامانی کشمکش در گرفت و در جنگی کوتاه که در حوالی بلخ بین فریقین روی داد عمرو لیث مغلوب و اسیر شد . خلیفه هم حوزه امارت طاهریان را در خراسان که بعد از انقراض آنان به دست صفاریان افتاده بود ، به قلمرو سامانیان الحاق کرد. از آن پس ، اسماعیل بن احمد و اخلاف او با حفظ امارت ماوراء النهر ، امیر خراسان نیز خوانده شدند(۲۸۷.ه.ق)

از آن پس ، نه تن از سامانیان ، که شامل اسماعیل بن احمد و اعقاب او می شد ، به عنوان امیران خراسان در ماوراء النهر و سراسر نواحی شرقی ایران سلطنت کردند . همچنین ، در نواحی شرقی ماوراء النهر هم تا ماورای سیحون به بسط و توسعه فتوحات و نشر قلمرو اسلام در نواحی ترک نشین غیر مسلمان آن نواحی پرداختند . با آنکه تختگاه آنان تا پایان امارت همچنان در بخارا باقی ماند ، فرمانروایی آنان در تمام ماوراء النهر و خراسان ، نقش آنان را در رویدادهای عمده تاریخ ایران قابل ملاحظه ساخت .سامانیان، در اوایل دولت خویش با علویان طبرستان و در اواخر آن، با آل بویه در گیریهایی پیدا کردند. این در گیریها در هر دو مورد ایشان را پشتیبان دستگاه خلافت و مدافع مذهب تسنن نشان داد و محبوب متشرعه و رعایای سنی این بلاد ساخت. نام و لقب نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت امارتشان ، از این قرار است:

اسماعیل بن احمد ، امیر ماضی (۲۹۵ – ۲۷۹ه.ق)

احمد بن اسماعیل ، امیر شهید (۳۰۱ – ۲۵۹ ه.ق)

نصربن احمد ، امیر سعید(301 – 331 ه.ق)

نوح بن نصر ، امیر حمید(331 – 343 ه.ق)

عبد الملک بن نوح ، امیر رشید (۳۴۳ – ۳۵۰ ه.ق)

منصوربن نوح ، امیر سدید (۳۵۰ – ۳۶۵ ه.ق)

نوح بن منصور ، امیر رضی (۳۶۵ – ۳۸۷ ه.ق)

منصور بن نوح (۳۸۷ – ۳۸۹ ه.ق)

عبدالملک بن نوح (۳۸۹ – ۳۸۹ ه.ق)

ظهور نشانه های انحطاط در دولت سامانیان، با غلبه غلامان ترک برکارها و سلطه آنان بر مناصب نظامی در درگاه ایشان آغاز شد. شورشهایی که در دربار بخارا به وجود آمد و تا حدی ناشی از برخورد بین اهل سپاه و اهل دیوان بود، این انحطاط را تسریع کرد. انقلابات خراسان که از ناسازگاری امرای ترک با یکدیگر و با سیاست تمرکز دیوان بخارا و امیر سامانی نشأت می گرفت، خراسان را به تدریج از سلطه سامانیان خارج کرد و ماوراء النهر را نیز دچار تزلزل ساخت. سرانجام، ماوراء النهر هم با تحریکات مدعیان، مورد تجاوز ایلک خانیان ترک واقع شد. در طی حوادث، قلمرو سامانیان بین ایلک خانیان و غزنویان تقسیم شد. با کشته شدن امیر ابراهیم بن نوح (۳۹۵ ه.ق) معروف به امیر منتصر که آخرین مدعی امارت آن سامان و آخرین مبارز جدی برای احیای آن بود دولت سامانیان پایان یافت. دولت سامانیان با ادامهً سیاست طاهریان در اظهار تبعیت اسمی و تادیه خراج نسبت به خلیفه، موفق شد هم موضع خود را در نظر عامه مسلمین قلمرو خویش مشروع و مقبول سازد و هم در عین وفاداری به سنتهای اسلامی، در احیای ماثر و حفظ مواریث قومی و باستانی ایران، (تا حدی که با ظواهر سنن اسلامی معارض نباشد) اهتمام قابل ملاحظه و موفق به جای آرد.بدین گونه مروج و محیی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هم، در مقابل دشواریهایی که در این کار وجود داشت، بود. حتی تعدادی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران اسلامی تحت حمایت آنان قرار گرفتند. تعدادی از ایشان نیز، بعضی آثار خود را به تشویق آنان به وجود آوردند یا به آنان هدیه کردند .رفتار آنان با علماء، به خصوص مبنی بر رعایت حرمت وتحکیم بود. همچنین از بعضی امیران این خاندان نیز اشعار فارسی به جای مانده است. گشتاسپنامه دقیقی در عهد دولت ایشان در خراسان به رشته نظم کشیده شد. و فردوسی طوسی بعدها بر اساس گشتاسپنامه دقیقی ، شاهنامه خود به پایان برد.

غــزنویان

دولت غزنوی معروف به دولت آل ناصر یا دولت آل ناصرالدین، یک دولت فارسی زبان نظامی اسلامی بود. این دولت خاستگاه نژادی و پایگاه ملی خواست نداشت، اما در مدت اعتلاء – از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری – غالبا به عنوان مروج و ناشر اسلام مورد توجه وتایید خلافت بغداد بود. بنیانگذار این دولت ناصر الدین سبکتکین بن قرابجکم، داماد و مملوک البتکین حاجب، معروف به سپهسالار، بود که خود او نیز از غلامان ترک سابق سامانیان محسوب می شد. البته، بعدها نسب نامه ای ظاهرا "مجعول، تبار وی را به پیروز پسریزد گرد سوم ساسانی رساند.

تسخیر غزنه (غزنین ، غزنی) و استخلاص آن از دست امرای محلی به وسیله او انجام شد. بدین گونه، این منطقه اسما به قلمرو سامانیان الحاق یافت. اما، به دنبال رویدادهایی که البتکین را از دربار بخارا و ارتباط با سامانیان دور ساخت، غزنه مرکز حکومت مستقل البتکین واقع شد و ارتباط آن با مرکز حکومت و دیوان سامانیان قطع گشت . سالها بعد، وقتی این تختگاه کوچک تحت فرمانروایی ناصر الدین سبکتکین – داماد البتکین – در آمد، زمانی به عنوان یک مرکز جهاد اسلامی، پایگاه " غزوات " سبکتکین و اولاد او در اراضی سند و هند گشت. با این عنوان، فرمانروایان غزنه یا لااقل تعدادی از آنان که در دوره اعتلای دولت آل ناصر در نشر فتوحات اسلامی در نواحی شرقی آن ولایت توفیق بیشتری به دست آوردند، و بدین سبب، بسط و توسعه قلمرو آنان در هر دو جانب شرق و غرب، امکان و سرعت بیشتر یافت. این دولت در حاشیه جنوب شرقی قلمرو سامانیان و در نواحی کوهستانی شرق افغانستان کنونی، در اثر مساعی سبکتکین، به تدریج به صورت یک حکومت مستقل و موروثی و پایدار درآمدحدود سال(۳۶۷ ه.ق). این حکومت در اندک زمان و به خصوص در دوران امارت پسر او – محمد بن سبکتکین – وارث تمام بخش ماوراء النهر (در جانب چپ جیحون) از قلمرو سامانیان شد، هم تمام بخش ماوراء النهر (در جانب راست جیحون) به ایلک خانیان ترکستان رسید، با این حال این دولت، در مجموع بیش از پنجاه سال یا قدری بیشتر(۴۳۲ -۳۸۲ ه.ق.) در حوادث تاریخ ایران منشاء تاثیر مرئی و بلا واسطه باقی نماند .در پایان این مدت که منجر به ظهور سلاجقه و انتزاع بخش عمده خراسان از غزنویان گردید، فرمانروایی آل ناصر در غزنه در دوره دوم خود(۴۳۲-۵۵۲ ه.ق.) تقریبا به افغانستان کنونی و قسمتی از نواحی سند و پنجاب منحصر ماند. از این تاریخ (۴۳۲ ه.ق.) تا زمانی که فرمانروایی این سلسله در غزنه (۵۵۲ ه.ق.) رسید، ارتباط آنان با تاریخ ایران تقریبا به نقش ایشان در ترویج شعر و ادب فارسی در قلمرو خویش و در نشر و نقل فرهنگ و رسوم ایرانی اسلامی در آن نواحی محدود شد.

در دوره بالنسبه کوتاه اعتلای این سلسله که در واقع شامل فرمانروایی محمود بن سبکتکین ملقب به یمین الدوله و مسعود بن محمود ملقب به شهاب الدوله (۴۲۱ تا ۴۳۲ ه.ق.) می شد، غیر از افغانستان کنونی، قلمرو آنان در ایران شامل خراسان، سیستان، گرگان، قومس و حتی ری و نواحی مجاور تا حدود اصفهان و در خارج از ایران و افغانستان کنونی، شامل خوارزم (خیوه، ترکمنستان)، چغانیان (در بخش علیای جیحون) جوزجانان، مرو، بلخ، مروالرود و هرات، و همچنین دره سند و قسمتی از نواحی شرق و شمال شرقی هند (پنجاب و مولتان) می شد.

با آنکه تمام آنچه در طول زمان، طی جنگها مکرر محمود و پسرش مسعود و پدر محمود، سبکتکین ، در سرزمین هند عاید این فرمانروایان گشت، این سرزمین به قلمرو آنان ملحق نشد. ذکر نام تعدادی از نواحی مفتوحه آنان در ماوراء سند، وسعت حوزه، فعالیت نظامی و جهادی آنان را قابل ملاحظه نشان می دهد، که از آن جمله لاهور (پنجاب)، قنوج (جنوب غربی دهلی)، ویهند (ساحل چپ سند)، ماتوره (شمال غربی اگره)، هانسی (شمال غربی هند)، بهاطیه (سند سفلی)، کالنجر (جنوب غربی الله آباد)، گوالیار (جنوب اگره)، نهرواله (گجرات)، سومنات (در گجرات)، باری (ساحل شرقی گنگ)، ناردین (در مغرب رود جیلم) و تانسیر (در شمال دهلی) را می توان یادکرد .از این میان، لااقل فتح پنجاب یک تختگاه تازه در لاهور به آنان داد که چندی، به خصوص در غلبه غوریان بر غزنه، آخرین تختگاه فرمانروایی ایشان گشت. در داخل ایران و افغانستان کنونی هم ذکر تعدادی از شهرهای که با حوادث دوران فرمانروایی آنان مربوط می شد، تصوری از حدود قلمرو ایشان را در مدت اعتلای آنان به دست می دهد. از آن جمله است: غزنه، گردیز، پروان، کابل، بست، قصدار، غور، زمین داور، پوشنگ، هرات، گنج رستاق، بلخ، ترمذ، مروالرود، مرو، طوس، نیشابور، بیهق، سرخس، باورد، نسا، استوار (قوچان)، دهستان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان.

چنانکه در تاریخ بیهقی از زبان حره ختلی – خواهر محمود – و از زبان مسعود پسر وی نقل شده است، پادشاهان این سلسله از تمام این گستره واقع در داخل و خارج ایران و افغانستان کنونی، " غزنه " را اصل بلاد و دیگر نواحی را فرع می شمردند. سبب اینکه آنان را غزنویان خوانده اند نیز، تا حدی از همین روست. به هر حال، این مساله ارتباط قلبی آنان را با این پایتخت دیرین خود نشان می دهد.

در بین کسانی از این سلسله که در دوره دوم فرمانروایی قوم ،در تاریخ ایران به سبب تشویق یا ارتباط با اهل ادب شهرت یافته اند، نام ظهیر الدوله ابراهیم(۴۹۲-۴۵۰ه.ق.)، علاءالدوله مسعود سوم (۵۰۸ – ۴۹۲ ه.ق.) و یمین الدوله بهرامشاه (۵۴۷

۵۱۲ ه.ق.) در خور ذکر است. شاعران و نویسندگانی هم، مانند مسعود سعد سلمان (فات ۵۱۵ه.ق.)، ابوالفرج رونی(وفات ۵۲۵ ه.ق.) و ابوالمعالی نصراله منشی (وفات 555 ه.ق.) نام آنان را در آثار خود مخلد ساخته اند.

عنوان سلطان که در مورد یمین الدوله محمود مشهور به خلف بن احمد صفاری و از روی تملق در حق وی به کار رفت و جنبه رسمی نداشت، بعد از وی به پسرش شهاب الدوله مسعود اول نیز رسید. از پادشاهان دوره دوم این سلسله که قسمت عمده قلمرو گذشته از آنان انتزاع شده بود، غالبا ظهیر الدوله ابراهیم و یمین الدوله بهرامشاه در استعمال این عنوان اصرار بیشتر داشته اند.

غزنویان قدرت و حیثیت خود را در دوره اعتلاء ، مدیون سرعت تعرض در جنگهای نظامی و قدرت تحرک فوق العاده ارتش خویش بودند. غنایمی هم که از این جنگها عاید سلطان و سردارانش می شد، مایه اصلی حیات این ارتش بودند از این رو ، به مجرد آنکه این جنگها متوقف شد، ارتش متزلزل، و دولت دچار انحطاط گشت . البته ، این جنگها که سلطان را به عنوان " غازی " مورد تقدیر خلیفه بغداد می ساخت، تقریبا هرگز در قلمرو خود وی موجب بسط رفاه و آسایش خلق نمی شد.

استمرار این جنگها را – که تنها در عهد سلطان محمود بیش از هفده بار لشکر کشی به دیار هند انجام شد – مایه ناخر سندی عامه و ضعف بنیه مالی دولت می ساخت. از جمله تحمیل مالیاتهای سنگین و بی هنگام که برای تجهیز ارتش در نزد سلطان لازم می نمود و خالی شدن روستاها به سبب گردآوردن سپاه که بالمآل منجر به خرابی مزارع و بروز قحطیها و گرانیهای اجتناب ناپذیر می شد .اما، خلیفه که این اقدامات را می ستود و شاعران دربار که با تملق و تحسین مبالغه آمیز از آنها یاد می کردند، البته نتایج و تبعات نهایی آنها را ، که در هنگام اغتشاش ترکمانان سلجوقی در خراسان به تسلیم و رضای بیشترینه مردم به ورود این قوای مهاجم منجر شد ، نمی توانستند پیش بینی کنند.

تشکلیلات اداری وسازمان دیوان و درگاه غزنویان که پاد شاهان نخستین و وزیران و دبیران آنان غالبا" پرورش یافته نظام دولت سامانیان بودند،در واقع ادامه سازمانهای دیوان ودرگاه آل سامان در بخارا بود.علاقه به ترویج زبان فارس و تشویق و حمایت شعرا و نویسندگان عصر هم ،هر چند در عهد محمود و مسعود اول خالی از اغراض سیاسی و تبلیغاتی نبود، باز تا حدی ادامه رسم و آیین مشابه در درگاه سامانیان بود.از فتح غزنین به وسیله البتکین (۳۴۴ ه.ق.)،که آغاز پیدایش دولت غزنه بود،تا خاتمه سلطنت خسرو ملک در لاهور(۵۸۳ ه.ق.) که دولت غزنویان پایان یافت ، مدت فرمانروایی این سلسله در ایران و خارج از ایران – روی هم رفته – نزدیک دویست و چهل سال طول کشید . دوره کوتاه فرمانروایی البتکین و اخلاف

ر را هم که در نهایت به فرمانروایی مستقل سبکتکین در غزنه منجر گشت ، با آنکه به آل ناصر ارتباط نداشت ، جزو دوره ای که در طی آن غزنین به عنوان یک تختگاه مستقل در عرصه تاریخ خراسان و ایران ظاهر شد ، باید محسوب کرد.

عـلـویان

علویان طبرستان

زیدیه

بعد از رحلت امام چهارم، حضرت علی بن حسین، امام سجاد علیه السلام ،گروهی از شیعیان او معتقد به امامت فرزندش زید شدند. زیدبن علی در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵ – ۱۲۵ ه.ق.) در سال (۱۲۲ ه.ق.) بر عامل او (یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه) خروج کرد، اما قیام وی سرکوب شد و به شهادت رسید. پس از زید، یحیی (پسرش) به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان (بین بلخ و فاریاب) قیام کرد. نصربن سیار (حاکم خراسان) مسلم بن احوزمازنی را به جنگ وی فرستاد. مسلم یحیی را کشت و سر او را نزد ولیدبن عبدالملک (۱۲۵ –۱۲۹ ه.ق.) فرستاد. جسد یحیی بن زید تا قیام ابومسلم خراسانی (۱۲۹ ه.ق) بردار بود. وی آن را از دار پایین آورد و به خاک سپرد. مشهد او در جوزجان (نزدیک شهر سرپل یا ساری پل) زیارتگاه است. گویند مرگ یحیی بن زید به حدی در مردم خراسان اثر گذاشت و آنان را غمگین کرد که در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد، یحیی یا زید نام نهادند .

پس از مرگ زید ، پیروان او به چند گروه تقسیم شدند که معروفترین آنان ادریسیه ، حسنیه و قاسمیه بودند .

ادریسیه

پیروان ادریس بن عبدالله بن ابی طالب (ع) بودند که از سال ۱۱۲ تا ۳۷۵ ه.ق. بر مراکش و شمال آفریقا حکومت کردند و اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام به شمار می روند .

قاسمیه

اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطباالرسی بودند . اینان دولت ائمه رسی (از سال ۲۸۰ تا ۵۷۰ ه.ق.) را در یمن پایه گذاری کردند . اکثر مردم یمن زیدی هستند و امام زیدی یمن امام محمد البدر تا جمهوریت یمن در صنعا می زیست .

حسنیه

یاران حسن بن زیدبن حسن بن علی بودند که دولت شیعیان علوی مازندران را تاسیس کردند . اکنون به اختصار به معرفی آنان می پردازیم :

..ولت علویان طبرستان

قیامهای علویان حسنی (فرزندان امام حسن (ع)) محمد نفس الزکیه و حسین بن علی بن حسن در حجاز ناکام ماندو باقیماندگان در وادی " فخ " (نزدیک مکه) در هشتم ذی الحجه سال ۱۹۶ ه.ق. به دست عباسیان به شهادت رسیدند. بعدها شیعیان این روز را مانند واقعه کربلا، " یوم العزا " اعلام کردند. عدم موفقیت علویان در حجاز موجب شد که بسیاری از آنان به مناطق جبال و ری روی آورند و برای رهای از ستم عباسیان مخفیانه زندگی کنند. در اواسط قرن سوم هجری، مردم، " کلار " و" رویان" که از ستم محمد بن اوس بلخی (حاکم طاهری طبرستان) به جان آمده بودند، با مشاهد تقوا و ورع علویان به جانب محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن زیدبن حسن بن علی علیه السلام روی آوردندو از وی درخواست بیعت برای فرماندهی کردند. اما، او آنان را به جانب حسن بن زیدبن اسماعیل که در ری اقامت داشتند، راهنمایی کرد. طبرستانیها از حسن بن زید دعوت کردند که ریاست آنان را به پذیرد. حسن بن زید در خواست آنان را اجابت کرد و در سال ۲۵۰ ه.ق. عازم طبرستان شد، نام " داعی الخلق الی الحق " یا داعی کبیر را انتخاب کرد و به زودی با پیروانی که هر روز بر شمار آنان افزوده می شد، نواحی کلار و پایدشت و آمل را تصرف کرد. وی حاکم طاهریان را از آنجا بیرون راند، اما ضد حمله سلیمان بن عبد الله طاهری در سال بعد داعی کبیر را مجبور کرد که تمامی ناحیه طبرستان را تخلیه کند و به نزد هواخواهان خود در کوهستان دیلم پناه جوید. ولی به زودی حسن بن زید بر سلیمان غلبه کرد و حتی حرم و متعلقان وی را هم به اسارت گرفت (که با جوانمردی و اکرام آنان را به سایمان برگرداند) . سلیمان هم دل از طبرستان برید و به خراسان رفت . با استیلای حسن بن زید طبرستان ، علویان فراوانی از حجاز و عراق و اطراف شام به خدمت او رسیدند . وی نیز در حق تمام آنان نیکویی کرد و آنان را به خدمت گماشت . گویند که هنگام سوارشدن ،سیصد علوی شمشیر کشیده در کنار او حرکت می کردند . وی سالانه سی هزار دینار برای علویان مستحق به بغداد می فرستاد تا نقیب علویان در بین آنان تقسیم کند . علویان زیدی در سال ۲۵۳ ه.ق. گرگان را ، که سال قبل از دست داده بودند ، باز پس گرفتن و تا سال ۲۵۴ ه.ق. ابهر و زنجان و قزوین را گشودند . پیروزیهای علویان ، خلافت عباسی را متوحش کرد و در سال ۲۵۵ ه.ق. المعتزبالله عباسی سرداران خود " موسی بن بغا الکبیر " و " مفلح " را به طبرستان فرستاد . اینان تمام نواحی متصرفه علویان را از ایشان پس گرفتن ، ولی وفات خلیفه موجب شد که سرداران نواحی متصرفه را رها کنند و به عراق باز گردند .

دیلمیان بار دیگر در اطراف حسن جمع شدند و وی بر تمام نواحی طبرستان استیلا یافت. در این زمان، گروهی روسی به سواحل طبرستان وارد شدند . اینان روستاها را آتش زدند و مردم بسیاری را به قتل رساندند حسن بن زید آنان را در هم

ـست و فراریان روس قتل عام شدند. در سال ۲۶۰ ه.ق. یعقوب لیث صفاری پس از تصرف خراسان به گرگان آمد و علویان را تا کوهستانهای دیلم تعقیب کرد .

سیستانیها بسیاری از شهرها و روستاهای طبرستان را آتش زدند. اما به ناچار پس از مدتی از طبرستان عقب نشستند و به خراسان باز گشتند. حسن در سال ۲۷۰ ه.ق. در گذشت . عدالت خواهی ، بارزترین ویژگی اخلاقی او در زمان زمامداریش بود .

با در گذشت حسن ، ابوالحسین (دامادش) به مدت ده ماه حکومت را تصاحب کرد ، اما در مقابل محمد (برادر حسن) ناچار به تسلیم شد. محمدبن زید لقب " القائم بالحق " را بر خود نهاد. محمد مشاهد متبرکه حضرت امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) را که ویرانشده بودند ، تعمیر کرده و برای علویان خارج از طبرستان ، هدایا و صلات بسیار فرستاد. این عمل موجب شد که شهرت و سخاوت محمد بالا گیرد و در بین سادات محبوبیت زیادی به دست آورد .

در سال ۲۷۷ ه.ق. رافع بن هرثمه، که چندان اعتنایی به خلافت عباسی نداشت، بر خراسان استیلا یافت. وی از آنجا به طبرستان آمد و سراسر این ناحیه را گشود. المعتضدبالله عباسی نیز حکومت خراسان را به عمربن لیث (رقیب رافع) واگذار کرد. رافع نیز با محمد بن زید صلح و بیعت نمود. وی در سال ۲۸۳ ه.ق. نیشابور را تصرف کرد و به نام علویان در آن شهر خطبه خواند. اما، دیری نپایید که عمرو لیث وی را از نیشابور بیرون راند. آن گاه، رافع به خوارزم فرار کرد و در آنجا به قتل رسید. مردم رویان و کلار همراه با پادوسبان قارنوندی، صادقانه از علویان پشتیبانی می کردند. اما، خشونت و رفتار خود سرانه دیلیمان باعث مخالفت علویان گردیده بود . با وجود این (علی رغم مخالفت قارن باوندی که از دشمنی با علویان دقیقه ای غافل نبود و عاقبت جان خود را هم بر سر این گذاشت.) علویان از حمایت اکثر مردم طبرستان برخوردار بودند . در سال ۲۸۷ه.ق. محمد بن زید " داعی کبیر " رهسپار فتح خراسان شد. اما ، محمد بن هارون سرخسی سردار سامانی در گرگان راه را بر علویان گرفت و محمد بن زید را به قتل رسانید .

پس از آن ، محمد بن هارون تمام ولایت طبرستان را در تصرف خود گرفت و مذهب سنت بار دیگر به آن منطقه باز گشت و همچنین قرامتهای کلانی به زیان دیدگان علویان پرداخت شد . در این راستا ،فرزند محمد (زید) را به بخارا بردند . حسن بن علی الاطروش حسینی هم ری گریخت .

محمد بن هارون پس از چندی از اطاعت سامانیان سرباز زد . او ری را تصرف کرد و با حسن بن علی الاطروش ، بیعت نمود . امیر اسماعیل سامانی ، محمد بن هارون را به دست آورد و او را در بخارا به قتل رساند . سامانیان ابوالعباس عبدالله بن

..حمد بن نوح را به حکومت طبرستان فرستادند . او با مردم به نیکی رفتار کرد و سادات علوی مقیم طبرستان را گرامی داشت و به آنان بسیار محبت نمود. همچنین ، برای روسای دیلمی هدایای زیادی فرستاد.

با در گذشت امیر اسماعیل و پادشاهی احمدبن اسماعیل ، ابوالعباس عبدالله بن محمدبن نوح از حکومت طبرستان معزول شد و احمدبن اسماعیل طبرستان را به سلام ترک سپرد . وی با مردم بد رفتاری کرد . در نتیجه ، مردم طبرستان از او رنجیده شدند . به ناچار ، دربار سامانی بار دیگر ابوالعباس را به طبرستان فرستاد . اما ، می بعد از مدتی کوتاه در گذشت (۲۹۸ ه.ق.) مرگ ابوالعباس فرصتی طلایی به علویان داد ، زیرا جانشین وی محمد ابراهیم صعلوک بر خلاف ابوالعباس ،رفتار خشن با مردم طبرستان داشت . طبرستانیان ، نیز رنجیدند و به رهبری جستان بن مرزبان ، حسن بن علی بن حسن معروف به " اطروش " (کر) را که در ری فراری بود ، به طبرستان (برای خونخواهی محمد بن زید) دعوت کردند . حسن بن علی اطروش مردی ادیب و دانشمند بود . وی قبل از شهادت محمد بن زید ، در بین گیلانیان به تبلیغ اسلام اشتغال داشت و بسیاری از دیلمیان را که هنوز اسلام اختیار نکرده بودند ، به اسلام هدایت نمود . اطروش لقب " ناصر الحق " را برگزید و سیاه جامگان عباسی (مسوده) را از طبرستان و دیلم بیرون راند .

در سال ۳۰۱ ه.ق. اطروش سفر جنگی خود را به طبرستان آغاز کرد و در ناحیه نوروز یا نورود چالوس، محمد بن صعلوک را شکست داد و پیروزمندانه وارد آمل شد. در سال بعد، در حمله متقابل سامانیان، اطروش آمل را از دست داد و تا چالوس عقب نشست. اما پس از چهل روز بار دیگر سامانیان را از طبرستان بیرون راند و گرگان را به طور موقت تصرف کرد. پیروزی اطروش، حکام مهم طبرستان از جمله شروین بن رستم پادوسبان را به اطاعت وادار کرد . علم و عبادت و رفتار انسانی وی با مردم طبرستان ، ناظران و مورخان را به تحسین واداشته است . محمد بن جریر طبری (معاصر اطروش) در باره او می نویسد : " مردم به عدالت و حسن رفتار و برپایی حق کسی را همانند اطروش ندیدند ." وی در سال ۳۰۴ ه.ق. در گذشت و به حق ، لقب " ناصر کبیر " شایسته او بود .

بعد از مرگ داعی کبیر ، حسن بن قاسم (داماد وی) با مساعدت فرزند بزرگ داعی (ابوالحسین احمد) به ریاست علویان رسید و نام " داعی صغیر " را اختیار کرد . ابوالقاسم جعفر (برادر احمد) فرزند ناصر کبیر از این کار ابراز نارضایتی کرد و به قصد باز گرفتن حکومت ، از آمل بیرون آمد . جعفر در سال ۳۰۶ ه.ق. داعی را شکست داد . ولی مردم جعفر را راندند و داعی در سال ۳۰۷ ه.ق. به آمل آمد .

در سال ۳۰۸ ه.ق. داعی سردار خود لیلی بن نعمان را به خراسان فرستاد . او از ضعف سامانیان استفاده کرد و دامغان ونیشابور را گشود و به طوس رفت ولی از لشگر سامانی شکست خورد و به قتل رسید (۳۰۹ ه.ق.) باقیمانده علویان فراری نیز ، به گرگان عقب نشستند .

در سال ۳۱۰ ه.ق. نصربن احمد سامانی که از دست اندازیهای داعی و اصحاب او به گرگان و خراسان به وحشت افتاده بود، یکی از سرداران خود به نام " قراتکین" را در راس سپاهی به گرگان فرستاد. در این لشگر کشی باز ابوالقاسم جعفر با دشمنان داعی همدست بود و چندی بعد ابوالحسین احمد نیز به ایشان پیوست . اگر چه داعی ابو الحسین را مغلوب و با خود همراه نمود ولی ، تاب مقاومت نیاورد و به اسپهبد محمد بن شهریار قارنوندی پناه برد . اما اسپهبد به جوانمردی اورا گرفت و به نزد عامل خلیفه عباسی (محمد بن وهسودان) فرستاد .

داعی تا کشته شدن محمد بن وهسودان به دست محمد بن مسافر سلاری، در الموت زندانی بود . بعد از رهایی از زندان، به گیلان بازگشت و مدعیان حکومت را در طبرستان و گرگان شکست داد . جعفر به ری گریخت و احمد به فرمان داعی ، به حکومت گرگان انتخاب شد . در این زمان ، عده ای از سران گیل و دیلم برای گشتن داعی توطئه چیدند. اما ، همه توطئه کنندگان (به علت فاش شدن توطئه) از جمله هروسندان بن تیرداد (پادشاه گیلها) و خال مرد آویچ به قتل رسیدند .

در سال ۳۱۱ ه.ق. بار دیگر احمد و برادرش (جعفر) علیه داعی متحد شدند و آمل را تصرف کردند و آن گاه ، داعی به نواحی کوهستانی دیلم پناه برد و دوبرادر به آمل درآمدند. دو ماه بعد از در گذشت جعفر ، احمد به جای وی نشست و داعی را تا گیلان تعقیب کرد .

پس از درگذشت جعفر ، در سال ۳۱۲ ه.ق. سران دیلم ابوعلی محمد (یکی از پسران ابواحمد) را به امارت علویان برداشتند. کشاکش درونی علویان موجب آن شد که روسای گیل و دیلم که در زمان ناصر کبیر جرات دخالت در امور را نداشتند ، علویان را آلت دست خود قرار دهند .

از میان این جنگ قدرت ،دو رهبر دیلمی به نامهای اسفار شیرویه و ماکان کاکی به عنوان رقبای اصلی سربرآوردند . ماکان کاکی و پسرعمش (حسن فیروزان) از اسماعیل (پسر کوچک جعفر) حمایت و ابوعلی محمد را دربند کردند . اما ، ابوعلی محمد پس از کشتن برادر ماکان ، با همدستی اسفار به حکومت برگشت . اندک زمانی بعد ، وی در بازی چوگان کشته شد و برادرش (سیدابوجعفر) بر جای او نشست .

ـ ـومت ابو جعفر با شورش اسفار روبه رو شد . ماکان در سال ۳۱۴ ه.ق. از این فرصت استفاده کرد و او را از آمل بیرون راند، داعی را به طبرستان دعوت کرد و به اتفاق یکدیگر حکومت طبرستان را در دست گرفتند . در این راستا ، اسفار نیز به گرگان گریخت .

بازگشت دوباره داعی (با فتح نه چندان استوار) آغاز شد . به دنبال آن ، ناحیه ری تا قم را نیز گشود . اسفار که در حمایت سامانیان در گرگان به سر می برد ، از غیبت داعی استفاده کرد و طبرستان را تصرف نمود. داعی با شنیدن خبر این حمله ، بدون ماکان به طبرستان برگشت و در کنار دروازه مرد آویچ زیاری به قتل رسید (سال ۳۱۶ ه.ق.) . پس از چندی ، ماکان در ری از اسفار شکست خورد و به دیلم گریخت . وی در یکی از کروفرهای خود در مقابل سامانیان ، به هلاکت رسید . علویان ، علاوه بر تبلیغ و ترویج اسلام در میان دیلمیان ، خدمات فراوانی هم در زمینه فرهنگی به این ناحیه از ایران ارائه دادند. همچنین ، انان را باید از اولین موسسان مدرسه در ایران نام برد . اولیاء الله آملی ، داعی صغیر را از اولین پایه گذاران مدرسه در ایران دانسته است.

دولت علویان گیلان و دیلمان

اقامت چهارده ساله ناصر اطروش (قبل از رسیدن به حکومت) در دیلمان و نفوذ مذهبی و شخصی وی در شرق گیلان ، زمینه های بسیار مناسبی برای علویان فراهم آورد .زیرا با وجود خاتمه حکومت علویان در طبرستان ، هنوز در شرق گیلان زیدیان معتقدی وجود داشتند که حاضر بودند در راه این خاندان جانبازی کنند. به همین مناسبت ، یکی از نوادگان الحسین الشاعر (برادر اطروش) به نام جعفر محمد ، به احیای نفوذ علویان برخاست . وی در سال ۳۲۰ ه.ق. هوسم را تصرف کرد و نام " الثایرفی الله " بر خود نهاد . الثایر سه مرتبه به اتفاق متحدان طبری و زیاری و دیلمی خود بر آمل دست یافت ، ولی پس از چند ماه از آنجا بیرون رانده شد. وی پس از سه دهه حکومت ، در سال 350ه.ق. در گذشت و در ۳۰ کیلومتری شرق هوسم در "میانده" به خاک سپرده شد.

پس از وی ،ابوالحسن مهدی " القایم بالله " و ابوالقاسم حسین " الثایرفی الله " (پسران او) به ترتیب به فرمانروایی رسیدند . چندی بعد ، ابوالقاسم حسین به اسارت لشکر و شمگیر در آمد . وی سعی داشت علویان را از گیلان بیرون براند . از سوی دیگر ، آل بویه ، که سعی در حفظ قدرت در زادبوم اصلی خود) لیاهچ= لاهیجان) داشتند، از علویان حمایت می کردند. سرانجام، مناذر جستانی در سال 352 ه.ق. ابوعبدلله محمد (پسر داعی حسن بن قاسم علوی) را به گیلان دعوت نمود. در این هنگام ، ابوعبدالله محمد نقیب علویان بغداد بود. او علاوه بر فضل و دانش ، تسلط کاملی نیز در فقه و کلام

داست. همچنین ، ریاست تامه زیدیان بر عهده او بود . وی پس از ورود به گیلان ، هوسم را با کمک مناذر جستانی تصرف کرد و خود را " المهدی لدین الله " نامید. ابو عبدﷲ تلاش بسیاری برای پیوند دو گروه قاسمیه و ناصری زیدی آغاز کرد و تا حدودی هم در این راه موفق شد. او تلاش فراوانی برای تسلط کامل بر طبرستان و هوسم به کار بست . ولی شورشهای مکرر ابوالفضل الثریر زیدی ، معروف به " امیرکا " این تلاشها را ناکام گذاشت . ضعف علویان موجب شد که ابو عبدالله سیادت آل بویه را بپذیرد . پس از درگذشت او بار دیگر رقابت زیدیه آغاز شد و نیز، زیدیان گیلان هم به پایان رسید. در ۳۸۰ ه.ق. شاخه دیگری از علویان در گرگان سربلند کرد .مشهورترین این علویان، ابوالحسین احمدبن الحسین " المویدبالله " و برادرش، یحیی " ناطق بالحق " بودند.

آثار کلامی و فقهی این دو برادر به وسیله زیدیان یمن ، حفظ شد و مورد استفاده قرارگرفت . این دو برادراز علمای بزرگ زمان خود بودند . ناطق بالحق در بغداد تحصیل کرده و در ری به حلقه یاران صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار پیوسته بود .فرزندان علویان در گیلان و به ویژه در هوسم ، تا مدتها فعالیت داشتند ، اما ، با روی کار آمدن دولت سلجوقی این فعالیتها به خاموشی گرایید.

آل زیار

زیاریان " و " بوییان " دوخانواده ایرانی از نواحی مازندران و گیلان بودند که توانستند به حکومت ایران برسند .

در واقع، بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امری سامانی در ماوراءالنهر، خانواده های از مازندران و سپس گیلان توانستند بر قسمت عمده ایران غربی ، یعنی از خراسان تا بغداد تسلط یابند .

حکومت این خانواده ها به دو نام مشخص و دو دوره پی در پی در تاریخ شهرت یافته : زیاریان (آل زیار) و دیلمیان (بوییان ، آل زیار) .

سرزمینهای طبرستان و دیلم که در قسمت شمالی البرز و در پناه کوهها و دره های صعب العبور و جنگلهای انبوه قرار دارد ، از قدیم الایام (حتی پیش از اسلام) حاکمیت خود را حفظ کرده بود ، چنانکه زمان انوشیروان (خسرو اول ۵۷۹ – ۵۳۱ م.) تا مدتها این ولایت یک نوع حکومت خود مختار داشت .

بعد از فتوحات مسلمانان در اکناف ایران (با اینکه تا اقصی نقاط خراسان تحت نفوذ اعراب مسلمان در آمد) باز هم طبرستان و دیلمان از حملات آنان محفوظ ماند. خاندانهای قدیم آن ولایت ، مانند اسپهبدان و قارنیان و خانواده جستان (حدود رودبار و منجیل) همچنان به آداب و رسوم خود زندگی می کردند . همچنین ، بسیاری مذهب خود را نیز حفظ کردند ،

ـ روزگاری که گروههای از عراب طرفدار خاندان حضرت علی (ع) و شیعیان زیدیه به آن نواحی پناه بردند و مورد حمایت همان خانواده ها قرار گرفتند . چنانکه وقتی " داعی کبیر " حسن بن زید در آن نواحی سکنی گزید ، جمعی کثیر از مردم طبرستان و گیلان به طرفداری او برخاستند . همچنین در جنگهایی که میان او و یعقوب لیث صفاری رخ داد ، مردم گیلان از او حمایت بی دریغ نمودند

آل جستان در روزگاری که سامانیان بر طبرستان تسلط یافتند ، اغلب به داعیان زیدیه مانند ناصر کبیر (۲۸۷ تا ۳۰۱ ه.ق) همراهی و یاری می نمودند. بعد از آن، رجال صاحب نفوذ ولایت با زیدیه همراهی داشتند، که از آن جمع میتوان از " ماکان " پسر کاکی و " اسفار " پسر شیرویه و " مرد آویج " پسر زیار نام برد. سامانیان، توسعه قسمت غربی ممالک خود را تا حدود کرمان و گرگان و ری امتداد داده بودند . با توجه به اینکه در این زمان ، قسمت شمالی را ماکان کاکی و سپهداران او اداره می کردند ، قسمت جنوبی آن که شامل کرمان و سیستان می شد ، به دست ابو علی محمد بن الیاس که خود یکی از سرداران ناراضی سامانی بود ، افتاد (حدود ۳۲۱ ه.ق.) . او و فرزندش نزدیک چهل سال بر کرمان و سیستان و قسمتی از فارس حکمرانی داشتند . نیز همانها بودند که حکومت نشین کرمان را از سیرجان به محل فعلی کرمان منتقل ساختند و قلعه و باروهای شهر را تعمیر کردند .

لازم به ذکراست که حکومت آل الیاس ، توسط امرای آل بویه از میان رفت (۳۵۷ ه.ق.) و معزالدوله ، آل الیاس را از سیرجان بیرون کرد .

ماکان کاکی (کاکو = خالو) ابتدا در دربار سامانیان مقام و شغل داشت و حکومت مازندران از جانب آنان به او تعویض شد. اما ، طولی نکشید که مورد خشم نصر بن احمد سامانی قرار گرفت . در جنگی که میان او و ابو علی احمد بن محتاج چغانی – سردار سامانی – در حوالی گرگان روی داد ، ماکان کشته شد (۳۲۹ ه.ق.) .

مساله طبرستان از همان اوایل طلوع آنها برای سامانیان حل نشده باقی مانده بود . اسفار – پسر شیرویه ، هر چند ابتدا با سامانیان همراه بود ، اما در آخر کار بر آنان شورید و به تدریج گرگان، طبرستان، قزوین، ری، قم و کاشان را در قلمرو خود آورد. اسفار فرماندهی سپاه خود را به یکی از بزرگان ولایت، یعنی مرد آویچ پسر زیار سپرد ، ولی خود با طغیان سربازان رو به رو گردید و در طالقان به قتل رسید (۳۱۶ ه.ق.) . قلمرو حکومت مردآویچ علاوه بر مازندران و قسمتی از گیلان، به شهرهای ری، قم و کرج و ابهر و بالاخره همدان رسید . حتی سپاه خود را به حدود دینور نیز فرستاد (۳۱۹ ه.ق.) . مردآویچ، اصفهان را فتح کرد و خیال حمله به بغداد را داشت . وی به زبان آورده بود که من شاهنشاهی ساسانی را بر می گردانم. او

پس از آنکه مراسم جشن سده را در اصفهان بر پای داشت . به علت اختلافی که میان غلامان ترک و دیلم او پیش آمده ، به دست غلامان ترک در حمام کشته شد . (۳۲۳ ه.ق.) .

بعد از مردآویچ ، جمعی از یاران او برادرش " وشمگیر " را از مازندران به اصفهان و ری احضار کردند که حکومت را به بسپارند ، اما ، چنانکه خواهیم دید حکومت ولایتهای عمده دیگر به دست آل بویه افتاد و این خانواده بعضی نواحی قلمرو حکومت خود رابه حوالی مرزهای ایران در عصر ساسانی رساندند . در این مدت ، وشمگیر تنها به حکومت گرگان و قسمتی از مازندران اکتفا کرد (۳۲۳ تا ۳۵۷ ه.ق.). جنگهای او با آل بویه ، به شکست انجامید و تقاضای کمک از نوح بن نصر سامانی نیز بی نتیجه ماند . وشمگیر در حالی که آماده نبرد با آل بویه می شد ، در حین شکار ، مورد حمله گرازی قرار گرفت و کشته شد (اول محرم ۳۵۷ ه.ق.) . بهستون (بیستون) پسر وشمگیر ، با برادرش قابوس رقابت داشت و حوزه حکومت قابوس – بعد از مرگ برادر – به همان گرگان منحصر شد . در جنگی که میان او و آل بویه در حوالی استرآباد در گرفت ، شکست خورد و به خراسان فرار کرد (۳۷۱ ه.ق.) . بعد از آن ، گرگان در دست آل بویه باقی ماند و قابوس نیز در ۴۰۳ ه.ق. به قتل رسید . بعد از او ، فرزندش منوچهر که داماد سلطان محمود نیز بود نتوانست بر قلمرو خود بیفزاید و نوشیروان پسرش ، و جستان نوه اش ، تنها به صورت امرای محلی در گرگان تا حدود سالهای ۴۳۵ ه.ق. حکومت راندند . در تمام مدتی که قابوس و منوچهر و سایر اولاد زیار در گرگان حکومت نیمه مستقلی داشتند ، خاندان بویه که دست پرورده مرد آویچ بودند ، پی در پی به فتوحات تازه دست می یافتند و قلمرو حکومت خود را توسعه می دادند

سلـجوقـیان

دولت ترکمانان سلجوقی ، یکی از وسیعترین و قویترین و پایدارترین دولتهای بوده که از سال ۴۲۹ ه.ق. که سال پیروزی طغرل سلجوقی بر سلطان مسعود غزنویی در دندانقان سرخس است – تا سال ۵۹۰ ه.ق.- که سال سقوط آخرین پادشاه سلجوقی به دست اینانج است – ادامه داشته است .

تحکیم موقعیت دولت سلجوقی ، به دو دلیل عمده صورت گرفته است : نخست آنکه برای اداره این دولت پهناور – که از ماورای سیحون تا سواحل مدیترانه و از عمان تا تفلیس گسترش یافته بود – از جناح ایرانی فارسی زبان برای تدوین ادارات دواتی (دواوین) و تعیین وزیران و همکاران اداری استفاده کردند . طبعا" ، مقاومتی در برابر آنان که اصولا"ترک (ترکمان) بودند و به زبان ترکی نیز سخن میگفتند پیش نیامد. وزرای معروف آنان عبارت بودند از : عمیدالملک کندری ، خواجه نظام الملک طوسی، مجد الملک قمی، شرف الملک خوارزمی ، سعد الملک آبی ، شرف الدین انوشیروان خالد کاشانی و امثال

ب. دلیل دوم ، موقیعت دولت سلجوقی بود . البته ، به علت اضطراری که خلیفه عباسی (القائم لامرالله) در استفاده از نیروهای ترکمان دچار آن شده بود ، ناچار حکومت آنان را به رسمیت شناخت و بغداد نیز در همه موارد ، آنان رامورد تایید و تجلیل قرار می داد .

این تایید بر اساس آن صورت گرفت که امیری از امرای دیلمیان فارس به نام " ارسلان بسا سیری " (اهل فسا) که خود شیعه اسماعیلی بود ،بر بغداد تسلط یافت . وی خلیفه القائم را از شهربیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر المستنصربالله خواند .

خلیفه القائم که در تبعید به سر می برد ، از طغرل – نخستین پادشاه سلجوقی – کمک خواست . طغرل هم تازه در خراسان پایدار شده ، سلاطین غزنوی را از خراسان به هندوستان رانده و نیشابور را پایتخت قرار داده بود . وی ابونصر کندری (نیشابوری) رابه وزارت انتخاب کرده و در رقابتهای خانوادگی بر برادر خود ، ابراهیم ینال (در همدان) ، پیروز شده بود . همچنین ، آل زیار را برانداخته و با شکست نوشیروان پسر منوچهر بر گرگان و مازندران تسلط یافته و خوارزم را در سال ۴۳۴ه.ق. به دست آورده بود . سال بعد (۴۳۵ ه.ق.) با حمله به ری و بلاد عراق ،آل کاکویه و آل بویه را نیز از این سرزمین بیرون کرد و نیروهای که به سرداری برادرش قاورد به کرمان فرستاده بود ، توانستند آخرین حکمران ال بویه (بهرام بن لشکرستان) را از فارس و همچنین کرمان بیرون رانند

بدین طریق ، روزی که طغرل متوجه بغداد شد (۴۴۷ ه.ق.) قسمت عمده سرزمین خراسان بزرگ ماوراءالنهر و کرمان و گرگان و مازندران و ری و همدان و فارس در قلمرو و اختیار او قرار گرفته بود .

پیروزی او بر ملک رحیم دیلمی که فرمانده ظاهری بغداد بود ، و ارسلان بساسیری که شهر را فتح کرده بود ، خیلی زود و ساده صورت گرفت در رمضان سال ۴۴۷ ه.ق. در بغداد خطبه به نام طغرل سلجوقی خواندند. او نیز خلیفه (القائم) را از تبعید گاه به بغداد آورد و دوباره بر تخت خلافت نشاند. خلیفه با برادرزاده طغرل، یعنی دختر داود (و خواهر آلب ارسلان)، ازدواج کرد و خود طغرل نیز دختر خلیفه را به زنی گرفت. بدین طریق، پیوند خانوادگی میان سلجوقیان و خلفای اسلامی بر قرار شد. مقاومت بساسیری در سال ۴۵۱ ه.ق. به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد (حدود کوفه) و کشته شد . سر او را پیش خلیفه در بغداد فرستادند .

اصولا" ، ترکمانان از سالها پیش – بعد از مهاجرت از آسیای مرکزی – به توافق و اشاره سلطان محمود غزنوی در حوالی سرخس و ابیورد ساکن شده، و عموما اسلام را قبول کرده بودند. جد آنان ، سلجوق بن دقاق ، در اواخر عهد سامانی از قرلق

ـلخ) به حوالی جند (کنار سیحون) آمده بود . پسرش میکائیل که در جنگها به قتل رسید ، سه پسر داشت : یبغو ، جغری و طغرل. به علت عدم رعایت موارد قراردادی که آنان با سلطان محمود بسته بودند، ارسلان بن سلجوق به زندان افتاد. وی در هند بود تا او را نجات دادند. طغرل پسر میکائیل بن سلجوق بود که سلسله سلجوقی را تشکیل داد و تا رمضان ۴۵۵ ه.ق. سلطنت کرد ، در این سال در حوالی ری (طجرشت ، تجریش) در هفتاد سالگی در گذشت . وزرای او ، ابونصر عمیدالملک کندری و ابوالقاسم جوینی (سالارپوژگان) بودند . نام اسلامی طغرل ، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفه عباسی ، لقب رکن الدین را به دست آورد .

جانشین طغرل که آلب ارسلان، برادرزاده اش (پسر جعفری) بود، نام اسلامی محمد داشت و ده سال سلطنت کرد. وزیر او، ابو علی حسن بن اسحق معروف به خواجه نظام الملک، شهرت تمام دارد که بعد از قتل عمیدالملک در ذیحجه ۴۵۶ ه.ق. به وزارت انتخاب شد.

در زمان آلب ارسلان بود که فتح ارمنستان صورت گرفت و گرجستان و ابخاز جزو قلمرو سلجوقیان گردید (۴۵۶ ه.ق.)، همچنین ، سپاهیان سلجوقی در شمال تا خوارزم پیش رفتند و در شرق به بلخ رسیدند (۴۵۸ ه.ق.). قاورد، برادر آلب ارسلان ، به کرمان تاخت و فارس و کرمان را تا حوالی عمان و طیس (چاه بهار) تسخیر کرد . وی همان است که سلسله ای به نام سلجوقیان کرمان تشکیل داد کهحوزه حکومتی آنان ، از حوالی قندهار تا طیس . جرون (بندر عباس) و داراب و طبس (خراسان) توسعه پیدا کرد . آلب ارسلان به سال ۴۶۲ ه.ق. به آسیای صغیر تاخت و امپراتور روم شرقی " رمانوس دیو جانوس " را در حوالی ملاذگرد (مابین دریاچه وان و ارز روم ، شمال اخلاط) شکست داد. پس از آن، مصالحه ای بین او و امپراطور روم صورت گرفت که از دخالت رومیان در ارمنستان کاست و زمینه را برای پیشرفت بعدی ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و پیداشدن دولت مستقل سلجوقیان آناتولی فراهم ساخت .

آلب ارسلان در ششم ربیع الاول سال ۴۶۵ ه.ق. در حالی که در راه خوارزم نسبت به یکی از کوتوال آن ولایت خشم گرفته بود ، به دست همان کوتوال (قلعه بان) ، به نام یوسف خوارزمی ، به ضرب دشنه از پای در آمد . نعش او را در مرو – که حاکم نشین دولت سلجوقی شده بود – به خاک سپردند . جلال الدین ابوالفتح حسن ، معروف به ملکشاه ، فرزند آلب ارسلان، به کوشش خواجه نظام الملک به سلطنت رسید. او نه تنها بر آشوبهای داخلی، از جمله حمله قاورد – پادشاه کرمان – به همدان پیروز شد (در همدان) ، بلکه بیت المقدس را نیز در سال ۴۶۳ ه.ق. تسخیر کرد و شام را در سال ۴۷۲ ه.ق. با محاصر دمشق به دست آورد و دیاربکر را در سال ۴۷۷ ه.ق. تسخیر کرد . پس از آن سپاهیان وی به انطاکیه رسیدند و بنا به

روایت معروف ، " اسبان را از دریای روم (مدیترانه) آب دادند ". دو سال بعد حلب نیز به تصرف ملکشاه در آمد . ماوراءالنهر نیز در سال ۴۸۲ ه.ق. تسخیر شد و سمرقند و اوزکند و کاشغر تحت تسلط او قرار گرفت . این همان سفری است که گویند کرایه ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک بر خراج انطاکیه حواله نوشت تا وسعت مملکت و روانی سکه و آزادی تجارت را ثابت کند . اصولا" ، در زمان سلجوقیان ارتباطات تجارتی ایران توسعه بسیار یافت .

در راهها کاروانسراها و خوابگاهها ساخته شد و برای اینکه در بیابانها کاروانها راه را گم نکنند ، برجهای بلند (بعضی تا چهل گز – بیست و پنج متری – ارتفاع) بنا شد که هنوز هم در فهرج بم نمونه آن باقی است . مردم آسایش داشتند ،چنانکه در کرمان – زمان قاورد – نان صدمن به یک دینار فروخته می شد .

در عصر سلجوقیان، به خصوص ملکشاه، گروه مذهبی مقتدری که به اسماعیلیه یا سبعیه (بعضا قرمطی) معروف اند پدید آمد. در بسیاری از موارد ، کوشش ملکشاه و هم وزیرش خواجه نظام الملک طوسی بر این بود که این گروه را منزوی یا ریشه کن کنند .

این طایفه به خصوص در قهستان (قائنات) و همچنین ماورای البرز (الموت) پایگاههای بزرگ یافته بودند و این حسن صباح بود که در رجب سال ۴۸۳ ه..ق. بر قلعه الموت استیلا یافت . وی سازمان فداییان اسماعیلی را بنیان نهاد و چنانکه می دانیم ، سرانجام خواجه نظام الملک به دشنه یکی از همین فداییان اسماعیلی به قتل رسید (در صحنه کردستان ، رمضان سال ۴۸۵ ه.ق.) . نعش وی را به اصفهان حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند .

در زمان ملکشاه و به کوشش خواجه نظام الملک طوسی بود که پادشاه سلجوقی در بغداد ، دارالاماره خاص داشت . ملکشاه سالی چند ماه زمستان را در بغداد می گذراند و چنانکه می دانیم ، سرانجام یکی دو ماه بعد از قتل نظام الملک ، ملکشاه نیز در بغداد در گذشت (نیمه شوال سال ۴۸۵ ه.ق.) و جسدش را به اصفهان آوردند . علاوه بر آن ، برای نخستین بار حوزه قدرت پادشاهان سلجوقی تا حرمین شریفین – مکه و مدینه – نیز گسترش یافت و هر سال هدایا و نذورات بسیار توسط شاه و وزیر او خواجه نظام الملک ، به مکه می رسید . همچنین ، قدرت و نفوذ خلفای فاطمی که تا آن روزگار در مکه و مدینه زیاد شده بود ، کاهش یافت .

قدرت سلجوقیان مرکزی (عراق) بعد از ملکشاه کم کم کاستی گرفت و میان برکیارق بن ملکشاه (فوت صفر سال ۴۹۸ ه.ق.) و محمد بن ملکشاه ، (فوت ذیحجه سال ۵۱۱ ه.ق.) بارها زد و خورد روی داد و مملکت در شرف تجزیه واقع شد .

ـ ـومت طولانی سلطان سنجر بر خراسان (۴۹۰ ه.ق. تا ۵۲۲ ه.ق.) که مدتی از آن را در ایام اختلافات برادران ، در این ولایت حاکم بود ، اغلب در زد و خوردهای محلی گذشت و آخرین بار که به سمرقند لشکر کشید ، ارسلان خان (خان سمرقند) رسما" از اطاعت وی سرباز زد و جیحون مرز رسمی شد . سنجر ناچار شد به بسیاری از شهرهای تسخیر شده ،مجددا" لشکر بکشد . چنانکه در شوال سال ۵۱۱ ه.ق. به غزنین تاخت و بهرامشاه غزنوی را دست نشانده خود ساخت و در جمادی الاول سال ۵۱۳ ه.ق. در ساوه با سلطان محمود – برادرزاده اش – به جنگ پرداخت .

سنجر در سال ۵۲۴ ه.ق. مجددا" به سمرقند لشکر کشید تا خان سمرقند را مطیع سازد . همچنین ، به علت طغیان" اتسز " ، پسر قطب الدین محمد خوارزمشاه که دست نشانده سنجر بود ناچار به خوارزم نیز لشکر کشید (ربیع الاول سال ۵۳۳ ه.ق.) و قلعه هزار اسب را تسخیر کرد هر چند اتسز را به دست نیاورد .

در صفر سال ۵۳۶ ه.ق. سنجر برای آرام کردن ماوراءالنهر به جنگ گورخان قراختایی رفت . در این جنگ بود که در محل قطوان (شش فرسخی سمرقند) از قراختاییان شکست خورد و همسرش اسیر شد و خود ترمذ گریخت . لشکر کشیهای دیگر او به خوارزم (۵۲۸ ه.ق.و ۵۴۲ ه.ق.) هیچ کدام نتیجه دلخواه نداشت و ضعف عمومی دولت سلجوقی باعث شد که طوایف " غز " ، از ترکمانان ساکن ماوراءالنهر ، کم کم قدرت و قوت بیشتر یافتند و شروع به بی رسمی در ولایات شرقی نمودند . در آخر کار ، به توصیه موید الدین آی ابه – حاکم نیشابور – سنجر به جنگ غزها رفت و در این جنگ سنجر شکست خورد و به دست امرای غز اسیر شد . حدود یک سال در اسارت بود تا در سال ۵۵۱ ه.ق او را ازاد کردند . اما اندکی بعد بیمار شد و در چهاردهم ربیع الاول سال ۵۵۲ ه.ق. وفات کرد و در مرو شاه جهان (پایتخت) ، او را به خاک سپردند. دیگر امرای ساجوقی ،مانند محمود بن محمد سلجوقی (فوت ۵۲۵ ه.ق.) هر چند گاه گاهی کروفری با خلفای بغداد (المسترشد، و الراشدب بالله) نیز داشته اند ، اما هیچ کدام قدرت قابل توجهی نیافتند . رکن الدین ابوطالب ، طغرل بن محمد (طغرل دوم) ، در مبارزات میان شاهزادگان سلجوقی گرفتار آمد . مسعود بن محمد (فوت سال ۵۴۷ ه.ق) ملکشاه بن محمود ، محمد بن محمود بن محمد (فوت سال ۵۴۴ ه.ق.) و ارسلان شاه بن طغرل (فوت سال ۵۷۱ ه.ق.) اغلب با اتابک ایلد گز از اتابکان آذربایجان در زد خورد بودند. آخرین آنان ، رکن الدین ابوطالب طغرل بن ارسلا نشاه ، طغرل سوم سلجوقی بود . که در جنگ با قتلغ اینانج در حوالی ری شکست خورد و کشته شد . سر او را پیش خلیفه الناصرلدین الله فرستادند (ربیع الاول سال ۵۹۰ ه.ق.) بدین طریق دولت سلجوقیان عراق به پایان رسید

سلجوقیان کرمان

یک تیر مهم از حکومت سلجوقیان، بخشی بود که در ناحیه وسیعی از جنوب شرقی ایران حکومت راندند و به عنوان سلجوقیان کرمان شهرت یافتند . قاورد (قورد = گرگ) بن جغری بیک به اشاره طغرل به کرمان تاخت و امیر دیلمی مقیم کرمان – بهرام بن لشکرستان – را شکست داد و خود بر کرمان تسلط یافت. او تمام بلوچستان را به تصرف آورد و جیرفت و طوایف " قفص " را آرام کرد و به فارس لشکر کشید (آل فضلون) و در ساحل هرمز با امیر عمان (شهریاربن تافیل) ملاقات کرد . سیستان را گرفت و به فرزند خود ایرانشاه سپرد و خود ادعای استقلال کرد . او سپاه خود را تا همدان نیز رساند و در جنگی که با برادرزاده خود ملکشاه کرد، در نزدیک همدان به قتل رسید (سال ۴۶۶ ه.ق.).

فرزندانش ، کرمانشاه بن قاورد و سلطان بن قاورد ، مدتها در کرمان حکومت کردند . ملکشاه سلجوقی در سال ۴۷۲ ه.ق. به کرمان لشکر کشید . تورانشاه نیز با ملکشاه جنگی داشته است . همین تورانشاه بود که مسجد ملک و کتابخانه و حمام و محله شاه عادل را بنا کرد. ایرانشاه ، پسرش که در ذیقعده سال ۴۹۰ ه.ق.به تخت نشسته بود چهار سال بعد به قتل رسید . ارسلان شاه بن کرمانشاه و ملک محمد و سلجوقشاه ، هر کدام چندی حکومت راندند و طغرلشاه بن محمد و ملک ارسلان برادرش ، سالها با یکدیگر در زد و خورد بودند . بهرامشاه نیز در این رقابتها شریک بود .

ملک ارسلان دوم از فارس کمک خواست و بهرامشاه از خراسان و اتابک ایلدگز نیز در این رقابتها دخالت کردند (سال ۵۶۳ ه.ق) کرمان محل رقابت خراسان و عراق و فارس شد و غلامان ترک به جان مردم افتادند . محمد شاه بن بهرامشاه و ملک تورانشاه بن طغرل ،هر کدام مدتی حکومت راندند تا در ماه مهر سال ۵۶۸ ه.ق. خراجی (۵۷۵ ه.ق.) طلیعه سپاهیان غز از خراسان به کرمان رسید . اندکی بعد ، به خصوص بعد از قحط و غلایی سخت ، ملک دینار غز از خراسان به کرمان تاخت و حکومت محمد شاه و سلجوقیان کرمان را به پایان رسانید (رمضان سال ۵۸۱ ه.ق.)

حکومت غز

یک تیره از غزها به فارس رفتند و تیره دیگر آنان هم به کرمان رسیدند و در آنجا حکومتی را تشکیل دادند. این حکومت پنجاه سال نیز طول کشید. غزها به نرماشیر و جیرفت و هرموز وسیرجان نیز تاختند (صفر سال ۵۸۹ ه.ق.).

پس از مرگ ملک دینار (ذیقعده سال ۵۹۱ ه.ق.) پسرش فرخشاه و بعد، عجمشاه پسر دیگر او مدتی در کرمان حکومت راندند تا امرای ایج به کرمان روی آوردند . هر چند نظام الدین شبانکاره ای نیز در سال ۶۰۱ ه.ق. اسیر غزها شد ،اما اندکی بعد سپاهیان خوارزمشاه به سرداری ملک زوزن ،و سپاهیان فارس به سرداری امیر عزالدین فضلون ، به کرمان تاختند .

اوضاع همچنان آشفته بود تا به سال ۶۱۹ ه.ق. براق حاجب قراختایی از خراسان به کرمان تاخت و بساط امرای خوارزمی و اتابکان فارس را برچید و خود سلسله ای ترتیب داد که به قراختاییان کرمان شهرت یافت

سلجوقیان آناتولی

سلجوقیان غرب که به سلجوقیان روم شهرت یافته اند، سر سلسله آنان سلیمان بن قتلمش بود که به سال ۴۷۰ ه.ق. بر غرب تسلط یافت. اندکی فترت حاصل شد تا ملکشاه توانست با جنگ ملازگرد ، کار غرب را یکسره کند. بعد از آن تاریخ، قلیچ ارسلان و داود بن سلیمان به حکومت غرب گماشته شدند. سپس ، پسرش ملکشاه تا سال ۵۰۰ ه.ق و برادرش رکن الدین مسعود تا سال ۵۱۰ ه.ق. و بالاخره عز الدین قیچ ارسلان ثانی تا سال ۵۵۱ ه.ق. حکومت راندند . در این ایام بود که حکومت سلاجقه روم نیز در شهرهای گوناگون پراکنده شد. شهرهایی مثل توقات، نیکسار، ابلستان، قیصریه، سیواس، آق سرای، ملطیه و آنقره هر کدام حکام نیمه مستقل داشتند. عز الدین قلیچ ارسلان سوم به سال ۶۰۰ه.ق. درگذشت. علاءالدین کیقباد، پسر کیخسرو، به سال ۶۱۶ ه.ق.به سلطنت رسید و در سال ۶۳۴ ه.ق. مسموم شد. اولاد او تا ذیحجه سال ۶۷۴ ه.ق. بر قونیه حکومت می راندند و از بعض آنان ، مانند قلیچ ارسلان چهارم (فوت سال ۷۳۲ ه.ق.) سکه هایی نیز باقی است . ولی ، دیگر حکومت غرب از تسلط سلجوقیان خارج شده بود و به تیره دیگر ترکان ، یعنی خلفای عثمانی ، انتقال یافت

اتـابـکـان وخوارزمـشـاهـیان

ترتیب اداره مملکت پهناور ایران (بعد از خارج شدن از استیلای عربها) ، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران ،کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می دادند . این ترتیب حکومت ، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دوره سلجوقی به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت.

ترکمانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند ، اداره آن را از حالت تمرکز خارج ساختند ، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند). سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان ،نیشابور مرو،اصفهان و اندک زمانی نیز ، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند . البته ، این غیر از موقیعت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناتولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگر چه ،آن نیز به نوبه خود متغیر بود) . به عنوان مثال ،سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که تا پایتخت زمستانی ، بیش از چهل فرسنگ (۲۴۰ کیلومتر) فاصله داشت .

پ۔شاهان سلجوقی ، اصولا" در دربار خود ریش سفیدان و مربیانی داشتند که در اداره مملکت با آنان مشورت می کردند . بعضی از این افراد " اتابک " (معلم یا مربی) بعضی امیرزادگان سلجوقی نیز بودند. برای اداره ولایتهای دور دست گاهی بعضی از این اتابکان را مامور می ساختند ، چنانکه طغتکین پسر تاج الدوله تتش را در سال ۴۷۹ ه.ق. مامور دمشق ساختند ، و عماد الدین زنگی (از غلام زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی) ماموریت موصل را یافت . همچنین ، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان رفت ، وسلغز به فارس و اتابک موید الدین آی آبه به نیشابور و اتابک سام و عزالدین لنگر به یزد فرستاده شدند .

بیشتر این اتابکان موقیعت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، بعد از مغول نیز تا سالها در ولایتهای مذکور حکومت داشتند. مهمترین و معروفترین این اتابکان، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهیه نیز شهرت یافته اند .

خوارزم ، که در کتیبه های هخامنشی به صورت هوارزمیا و بعد از اسلام به صورت خوراسمیه نیز آمده است ، نام ناحیه ای است در سفلای جیحون. حدود آن ناحیه از حوالی دریاچه آرال تا سواحل دریاچه خزر و نواحی ابیورد ،از شرق در تمام سواحل سیحون ، ادامه می یافت و پایتخت آن خوارزم خوانده می شد .

این منطقه نزدیک دریاچه آرال وشامل دو قسمت بوده است : قسمت شرقی که معمولا ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و فارس زبانان در آنجا ساکن بودند. پهنای رودخانه جیحون در این نواحی گاهی به دو فرسنگ می رسید . این دو شهر در زمان حمله مغول بیشتر به صورت ویرانه درآمدند . معروفترین اتابکان در تاریخ ایران ، اتابکان خوارزمشاهی بودند . اصولا"بعد از اسلام (به خصوص در زمان غزنویان) ، حکام خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود ، یعنی خوارزمشاه ر ابه دنیال نام خود داشتند ، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت به همین لقب ملقب گردید . قبل از او نیز مامون و علی بن مامون ومامون بن محمد ، همین عنوان را داشتند . در روزگار سلجوقیان ، انوشتکین غرجه (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) به اشاره سلطان ملکشاه سلجوقی به امارت ولایت خوارزم منصوب شد (۴۷۰ ه.ق .) و در واقع ، خراج ولایت خوارزم مخصوص طشت خانه سلجوقیان بود .

در سال ۴۹۰ ه.ق. قطب الدین محمد – ازاولاد انوشتکین غرجه – به تایید امیر حبشی (پسر آلتون تاش حکمران خراسان) به سمت خوارزمشاهی معین شد. او تا سال ۵۲۲ ه.ق. عنوان حکومت خوارزمشاه را به خود اختصاص داد.

پسر او ، اتسز (اتسز = نمیرا ،آنکه باید زنده بماند) با لقب علاء الدوله هم این سمت را به ارث یافت . او با سبطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی در گیری پیدا کرد و سلطان سنجر (در سالهای ۵۳۳ ، ۵۳۶ و ۵۴۲ ه.ق.) سه بار ناچار شد به خوارزم لشکر کشی کند . هر چند در هر سه بار اتسز مغلوب شد ، اما به علت عذر خواهی مورد بخشش قرار گرفت و به دلیل ضعف سلطان ، در کار خود ابقاء شد .

بعد از این تاریخ هم که سلطان سنجر گرفتار شورشهای داخلی و حملات قراختاییان و غزها در شرق ایران بود ، دیگر فرصت نیافت به خوارزم لشگر کشی کند . از این پس ،حکومت خوارزمشاهیان در حوزه ای وسیع به صورت مستقل ادامه یافت

بعد از مرگ اتسز ، پسر او – ایل ارسلان – به حکومت رسید (۵۵۱ ه.ق.). سپس سلطانشاه – فرزند ایل ارسلان – چند صباحی حکم راند (۵۶۸ ه.ق.) تااینکه برادرش – علاء الدین تکش – او را از خوارزم بیرون راند و خود مستقیما خوارزمشاه شد .

علاء الدین در سال ۵۶۹ ه.ق. با موید الدین آی آبه (اتابک نیشابور) به جنگ پرداخت و او را به قتل رساند .طغانشاه – فرزند موید الدین – هر چند در نیشابور به حکومت نشست ، اما همیشه مورد حمله خوارزمشاهیان قرار داشت. سرانجام ، طغانشاه از ملک دینار غز شکست خورد و حکومت مویدیه در نیشابور پایان یافت .

جنگهای معروف علاء الدین تکش، در چند جا یاد شده است: نخستین در نیشابور با سلطانشاه برادرش(۵۸۵ ه.ق.) و بار دیگر، جنگ او با برادر در مرو (۵۸۹ ه.ق.) صورت گرفت . لشگر کشی دیگر او به بخارا برای سرکوبی ترکان قبچاقی (۵۹۱ ه.ق .)انجام شد . هر چند سپاهیان او به علت گرما و تشنگی اغلب هلاک شده و سلطان شکست خورده برگشته است .

جنگ دیگر او در سال (۵۹۰ ه.ق.) با سلجوقیان عراق بود که در حوالی ری با طغرل سوم (آخرین پادشاه سلجوقی) جنگید و او را شکست داد . خوارزمشاه پس از آن تا همدان نیز پیش رفت . آن گاه ،همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد.

در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال ۵۹۱ ه.ق. روی داد ، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند . خوارزمشاه در سال ۵۹۶ ه.ق. پسر خود تاج الدین شاه – را حاکم اصفهان کرد، و پسر دیگرش – سلطان محمد را حکومت خراسان داد . وی در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ ه.ق. در گذشت . پس از وی سلطان محمد – پسرش – جانشین پدر شد .

در زمان این پادشاه ، وضع ولایتهای ایران دچار آشفتگی بود . کرمان که به تسلط ملک دینار عز در آمده بود (اگر چه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز در آمد) به علت حملات طوایف شبانکاره و اتابکان فارس ، از حیطه تسلط خوارزمشاهی خارج شد (۵۹۹ ه.ق.) . سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه " الناصر لدین الله " بر خوارزمشاه شورید و قسمتهایی از خراسان را از آن خود کرد .

همچنین ، به تحریک خلیفه ، بعضی روسای اسماعیلیه از جمله جلال الدین حسن اسماعیلی در قلاع الموت و رودبار ادعای خود سری کردند. این رفتارها باعث شد تا سلطان محمد خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای ماوراء النهر، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و فرمان داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را به عنوان خلافت دهند و خطبه به نام او خوانند . سپس در زمستان سال ۶۱۴ ه.ق. به همراه سپاهی از طریق همدان عازم جنگ با خلیفه عباسی شد . اما ، سپاهیانش به علت سرمای شدید در اسد آباد همدان دچار تلفات بسیار شدند و چون در شرق ایران آشفتگیهای پدید آمده بود ، سلطان محمد به مرو بازگشت (محرم ۶۱۵ ه.ق.) سلطان محمد خوارزمشاه از سال ۶۱۳ ه.ق. گرفتار حملات طوایف مغول در شرق ایران شده بود ، تا اینکه در سال ۶۱۵ ه.ق. شهر کاشغر به تصرف مغولان در آمد. سلطان هر چند خود را به ماوراء النهر رساند ، اما در برابر لشکر مغول قادر به مقاومت نبود و همچنان از برابر آنان می گریخت . وی در شوال سال ۶۱۷ ه.ق. در جزیره " آبسکون " (در دریاچه خزر) بیمار شد و درگذشت .

فرزند او جلال الدین منکبرنی ، کوشش بسیار کرد که در برابر مغولان نیرویی فراهم آمورد ، اما توفیق نیافت . او در جنگ پروان (نزدیک کابل) از لشکر مغول شکست خورد و به سند گریخت . وی در نزدیکی سند از چنگیز شکست دیگری خورد و به دهلی رفت تا شاید از امرای آن دیار که با خانواده خوارزمشاهی قوم خویش بودند کمک بگیرد . اما کار او به جایی نرسید و از طریق کرمان و فارس خود را به اصفهان و آذربایجان رساند . در ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ ه.ق. از سلطان علاء الدین کیقباد (از سلاجقه روم) در ارزنجان شکست خورد . در آذربایجان سپاه مغول به او رسیدند و در دیار بکر ، آخرین جنگ با آنان در گرفت و سلطان شکست خورد . او از جنگ جان به سلامت برد ، اما در میافارقین به صورتی ناگهانی به دست جمعی از کردان به قتل رسید (نیمه شوال سال ۶۲۸ ه.ق.) . بدین ترتیب سلسله خوارزمشاهی پایان یافت

اتابکان آذربایجان – اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز ، عبارت بودند از : نصر الدین محمد جهان پهلوان (۵۶۸ ه.ق.) ، مظفر الدین قزل ارسلان (۵۸۲ ه.ق.) نصر الدین ابوبکر (۵۸۷ ه.ق.) مظفر الدین اوزبک (۶۰۷ ه.ق.) و آخرین آنان ، اتابک قزل

رسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود . (۶۲۲ ه.ق.) . او به جلال الدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال ۶۲۶ ه.ق. در گذشت .

اتابکان فارس یا سلغریان – سنقربن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعه اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد (۵۴۳ ه.ق.) پس از او ،به ترتیب اتابک زنگی (۵۷۷ ه.ق.) ،تکله (۵۷۱ ه.ق.) اتابک سعد (۵۹۱ ه.ق.) ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان ، ابش خاتون بود که از سال ۶۶۲ ه.ق. تا سال ۶۸۶ ه.ق. حکومت راند . این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد .

اتابکان لرستان – اتابکان لرستان بزرگ یا امرای هزار اسبی ، از حدود سال ۵۴۳ ه.ق. به حکومت رسیدند . معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی داشت . پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد . حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت . سرانجام ، در زمان تیمور به وسیله ابراهیم بن شاهرخ منقرض شدند (۸۲۷ ه.ق.) .

اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند ،محلی متمرکز نداشتند و اغلب ییلاق و قشلاق می کردند . معروفترین ایشان ، شجاع الدین خورشید نام داشت (۵۸۰ ه.ق). قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می شد. حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند . (۹۴۹ ه.ق.) .

اتابکان شام – اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عماد الدین زنگی (پسر آق سنقر، حاجب یکی از غلامان ملکشاه) شروع شد . (۴۷۸ ه.ق.). او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگهای صلیبی با مسیحیان در نبرد بود . پسرانش ، نورالدین محمود و سیف الدین غازی ، سالها در موصل حکومت راندند. سرانجام ، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد .

اتابکان موصل – اتابکان موصل ،معروف به امرای بک تکین ، از جانب عماد الدین زنگی به حکومت سنجار برگزیده شدند و حران ، تکریب و اربل جزو حکومت آنان بود . (از ۵۳۹ ه.ق. تا ۶۳۰ ه.ق.) . معروفترین آنان ، مظفر الدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی معاصر بود . حکومت آنان در زمان حمله مغولان خاتمه یافت.

مـغـول

وضعیت نا مساعد اقتصادی، ازدیاد نفوس و بدی آب و هوا، آسیای مرکزی را همواره به مهاجرت وامی داشته و این حرکتها در دو جهت صورت می گرفته است: اول، مهاجرت به جنوب که باعث تشکیل دولتهای مختلف در چین گردید. دوم، مهاجرت به غرب که در دو سوی شمال و جنوب دریای خزر انجام می شد .

راه شمال خزر همیشه مورد استفاده اقوام آسیای مرکزی در طول تاریخ بوده است، ولی راه جنوب خزر، به سبب وجود حکومتهای مقتدر ایرانی، تا انقراض ساسانیان به دست عربها، مسدود ماند. با گسترش تدریجی اسلام در این قلمرو و قبول آن به وسیله همین اقوام ،راه جنوب خزر نیز برای ورود آنان گشوده شد .

اقتصاد شبانی حاکم بر این نواحی ، ضعیف شدن حاکمیتهای مراکز تمدن ، گسترش کشاورزی و محاصره شدن صحرانشینان ، راهی برای آنان جز حرکت به سوی مراکز تمدن و ثروت باقی نگذاشت . علت سیاسی نیز در حملات صحرانشینان موثر بوده ، ولی نیاز اقتصادی عامل اصلی حرکتها بوده است. این حملات تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت ، اما بعد از آن دیگر صورت نگرفت . زیرا با پیدایش اسلحه آتشین ، مراکز تمدن قدرت یافتند و تقریبا به عمر حاکمیت صحرانشینان در تاریخ خاتمه دادند

مشکلات زندگی، صحرانشینان را مجبور می کرد که از راههای دیگری نیز شکل زندگی خود را بهبود بخشند و تجارت، یکی از راههای مهم کسب در آمد برای همین اقوام بوده است . راه ابریشم درآمد قابل توجهی برای صحرانشینان تامین می کرد . این درآمد ، تنها صرف تامین امنیت و راحتی کاروانها نمی شد، بلکه محافظت از کاروانها در طول راهها هم به عهده صحرانشینان بود .

چنگیز در اوایل قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) اتحاد قبیله ای خود را تکمیل و امنیت راههای تجاری قلمرو خود را تامین نمود. سپس برای تامین اقتصاد قبایل زیر فرمان خود حرکت را آغاز کرد. حملات اولیه چنگیز به کشور چین بود که با سقوط پکن (خانبالیق) پایان یافت. وی ادامه تسخیر چین را به عهده امراء و جانشینان خود گذاشت و متوجه غرب گردید. چنگیز برای گشودن راه ارتباط تجاری غرب که برای اقوام آسیای مرکزی نقش حیاتی داشت با ایجاد روابطه با خوارزمشاهیان در صدد گشودن این راهها برآمد. ولی ، عملکرد نادرست خوارزمشاهیان باعث حملات زود رس مغول به دنیای غرب گردید .

حملات مغول (همانند سایر اقوام آسیای مرکزی) در دو سوی شمال و جنوب خزر دنبال شد. در حملات اولیه مغول ، خراسان ویران گردید. حملات بعدی مغول در زمان جانشینان چنگیز دنبال شد. پس از نابودی آخرین مقاومت خوارزمشاهیان

و تصرف نواحی قفقاز، ارمنستان و گرجستان، به آناتولی توجه شد. مغولان در نبرد مشهور "کوسه داغ" در ۱۴ محرم سال ۶۴۱ ه.ق. پس از شکست دادن سلجوقیان آناتولی به استقلال آنان خاتمه دادند . سلجوقیان آناتولی ، از این تاریخ تا متلاشی شدن کامل آنان در اوایل قرن هشتم هجری ، تنها توانستند به صورت یک حکومت تابع به موجودیت خود ادامه دهند .

حمله به روسیه نیز به فرماندهی باتو – فرزند جوجی – از سال ۶۲۷ تا ۶۴۰ ه.ق. ادامه یافت . بدین ترتیب ،از رودخانه ایرتیش تا کوههای کارپات زیر نفوذ اولوس جوجی در آمد .

امرای مغول در راس قوای نظامی خود ، دشتهای مغان واران را در مسیر سفلای رودخانه ارس وکورا اقامتگاه قرار دادند ، زیرا تامین علوفه در این قلمرو از سایر نقاط مناسبتر بود. به همین سبب ، ایلخانان نیز پس از مستقر شدن در ایران در این منطقه اقامت گزیدند و از همین مرغزاران شمال شرقی آذربایجان بود که مدت یک قرن بر ایران حکمرانی نمودند .

با مرگ اوگتای – جانشین چنگیز – کشور گشایی مغول عملا متوقف شده بود. با برکناری فرزندان اوگتای و قدرت یافتن فرزندان تولی به کمک فرزندان جوجی ، منکو فرزند تولی به مقام خانی برگزیده شد. منکو در قوریلتای (مجلس مشورتی) سال ۶۵۱ ه.ق. در کنار " اونون " تصمیم گرفت که یکی از برادرانش (موسوم به قوبیلای) را مامور فتح بقیه چین کند و برادر دیگرش ، هولاکو ، را به ایران بفرستد تا پس از فتح مراکز اسماعیلیه و بغداد، که دو کانون سیاسی و مذهبی خطر ساز برای حاکمیت مغولان بودند، به خصوص اسماعیلیه که به علت در دست داشتن قلاع مستحکم در مسیر راههای تجاری، امنیت راهها را مختل کرده بودند، فتوحات مغول را در بین النهرین و سوریه دنبال کند. خانهای آسیای مرکزی – تا استقرار ایلخانان در ایران – مرکزی برای اداره امور خراسان و مازندران دایر نموده بودند (طوس) . از این کانون بود که دولتمردان ایرانی نظیر خاندان جوینی با استفاده از عدم آگاهی مغولان به مملکت داری، وارد دستگاه مغولان شدند .

هولاکو با ورود به ایران، در سال ۶۵۴ ه.ق. (۱۲۵۶ م.) مراکز اسماعیلیه و در سال ۶۵۶ ه.ق. (۱۲۵۸ م.) بغداد را تصرف نمود و در ادامه پیشروی خود به سوی غرب، وارد سوریه گردید. پس از تصرف شهرهای حلب و دمشق در سال ۶۵۸ ه.ق. در محلی به نام "عین جالوت" از سلاطین ممالیک مصر، که پس از سقوط بغداد به بزرگترین کانون سیاسی – مذهبی مسلمانان تبدیل شده بودند، شکست خورد. پس از این نبرد، حدود قلمرو هلاکو با ممالیک روشن گردید . سوریه و فلسطین در دست ممالیک باقی ماند و ساحل غربی رود خانه فرات مرز طرفین را تشکیل داد.

مغولان ایران به علت تابعیت خود نسبت به خان بزرگ مغول ، نام ایلخان (تابع خان) بر خود گذشتند . به دلیل محصور شدن ایلخانان در مشرق به وسیله اولاد جغتای در مرزهای ماوراء النهر و ترکستان شرقی و غربی که رودخانه جیحون (

..دریا) همیشه سرحد بین متصرفات این دو خانوادگی بود و از طرف جنوب شرقی به رود سند و پنجاب که در زمان چنگیزخان به تصرف مغولان درآمده بود ، و از سوی شمال غربی به قفقاز و مرزهای در بند که توسط فرزندان جوجی اداره می شد . ادامه پیشروی آنان برای گشودن قلمرو جدید و برقراری راه ارتباطی شرق دور با شرق مدیترانه غیر ممکن گردید . ولی ، مرزهای اولاد چنگیز با هیچ معاهده ای مشخص نشده بود و با وجود تقسیماتی که خود چنگیز انجام داد ، حکومت گسترده او تنها به عنوان دولتی شمرده می شد که از نظر قانون صحرانشینان ، سهم تمام اولادخان بود .

عدم موفقیت مغولان در مقابل ممالیک ، نزدیکی آنان را به دنیای مسیحیت که از قرنها قبل در میان مغولان نفوذ کرده بودند (چنانکه بسیاری از زنان خانها از قبایل مسیحی مغول وترک بودند) مهیا ساخت. دنیای مسیحیت نیز به علت شکست در مقابل ممالیک و از دست دادن شهرهای شرق مدیترانه در جنگهای صلیبی – به علت وجود دشمن مشترک – به مغولان نزدیک شد. مکاتبات دنیای غرب با مغولان و اعزام مداوم سفرا به دربار یکدیگر در ادامه این سیاست بود که در زمان جانشینان هولاکو نیز (حتی پس از قبول اسلام) همواره ادامه یافت . اما به علت نبودن اتحاد میان دول اروپایی و ضعیف شدن ایلخانان همکاری فرزندان جوجی با ممالیک و حملات فرزندان جغتای از شرق (به خصوص پس از اسلام آوردن فرزندان جوجی و جغتای) سیاست ایلخانان با شکست مواجه شد .

احاطه شدن ایلخانان به وسیله دنیای اسلام متوقف شدن حرکت آنان و بروز مشکلات اقتصادی ایشان را مجبور به قبول اسلام و انجام بعضی از اصلاحات اقتصادی ، اجتماعی و تجاری نمود . این دگرگونی باعث برچیده شدن رسوم قبلی مغولان گردید . حتی غازان نیز پس از قبول اسلام نام " محمود را انتخاب کرد و عناوین خانهای بزرگ را از سکه ها حذف و خود را از تابعیت آنان رها ساخت . تسامح دینی مغولان سقوط بغداد وجود دولتمردان بزرگ ایران در دربار مغول وجود دانشمندانی که در کانونهای امن از حملات مغول جان سالم به دربرده بودند ،بالاخره ،علاقه مغولان به بعضی از علوم نظیر نجوم طب و تاریخ نگاری زمینه رشد این دانشها را در زمان ایلخانان مهیا ساخت .

این امر تا آنجا قوت یافت که بزرگترین رصد خانه عالم اسلامی در زمان هولاکو در مراغه احداث گردید . همچنین ،با ارزش ترین کتب تاریخی ،در زمان مغول نوشته شده . قبول اسلام و جذب شدن مغولان در فرهنگ برتر ایرانی تمایل آنان را به تشیع بیشتر نمود . قبول تشیع از طرف اولجایتو و احداث بناهای با عظمتی در شهرهای مراغه تبریز و سلطانیه باعث فراموشی تدریجی آداب و رسوم مغولی و شروع پیوستگی ترکان و مغولان و یکی شدن ایشان در ایران گردید .

ـــیف شدن حاکمیت مغول و شورش امرای ترک و مغول در آناتولی و سرکوبی آنان همچنین مهاجرت بی وقفه ترکان به آناتولی که پس از نبرد ملازگرد (۱۰۷۱ ه.ق.) آغاز شده بود و همواره ادامه داشت و زمینه حملات بعدی آنان را به دنیای مسیحیت فراهم ساخت .

حاکمیت نیرومند ایلخانان با آمدن هولاکو به ایران آغاز شد و مرگ ابو سعید ، فرزند اولجایتو در سال ۷۳۶ ه.ق. به پایان رسید . در زمان آخرین ایلخان ، مملکت با جنگهای داخلی تهدید می شد . جوانی و بی تجربگی ابو سعید و شکل گیری حکومتهای مقتدر محلی که پس از واگذاری اراضی به امرا و حکام قدرت گرفته بودند و عدم نیاز به قدرت مرکزی و همچنین به طریقتهای مختلف امکان فعالیت داد . از این تاریخ دو خاندان خویشاوند امیر چوپان در تبریز و آل جلایر در بغداد قدرت گرفتند و شروع به مبارزه نمودند. همچنین با اینکه بسیاری از شاهزادگان مغول و شاهزاده خانمی هم به عنوان خان از طرف امرای مقتدر به حکومت رسیدند اما حکومت ایلخانان عملا" به پایان خود رسیده بود . قلمروهای دور از مرکز نظیر آسیای صغیر ارمنستان گرجستان و هرات از حکومت مغول جدا شدند .

حکومتهای محلی زیادی در ایران قدرت را به دست گرفتند . آذربایجان مورد حمله آلتین اردو (اردوی زرین)قرار گرفت . ایران نیز در درگیریهای حکومتهای محلی ، با مشکلات زیادی مواجه شد . تمایلات گریز از مرکز زمینداران بزرگ و مبارزه آنان باب یکدیگر به منظور کسب قدرت و گسترش نهضتهای مردمی منجر به سقوط کامل ایلخانان در سال ۷۵۴ ه.ق. گردید . ارزیابی عواقب و نتایج حملات مغول در سه مرحله به طور اختصار بیان می شود :

مرحله اول (از سال ۶۱۷ تا ۶۸۹ ه.ق.): انحطاط عظیم اقتصاد ایران تقلیل مساحت اراضی مزروعی، مهاجرت توده ها، سقوط زندگی شهری، تجدید تقسیم اراضی ، رشد دامداری و گرایش به سوی اقتصاد طبیعی .

مرحله دوم (از سال ۶۹۴ تا سال ۷۲۶ ه.ق.) : رونق کشاورزی بر اثر اصلاحات غازان خان و جانشینانش ،تثبیت میزان مالیات ، پذیرفتن سنن ایرانی ، گسترش اراضی خصوصی به زیان اراضی دولتی .

مرحله سوم (از سال ۷۲۶ تا ۷۸۲ ه.ق.) : از هم پاشیدگی مرکزیت طلبی ، شروع جنگهای خانگی ، باز گشت مجدد هرج و مرج ، و گسترش قیامهای روستاییان و کشاورزان .

در زمینه فرهنگی نیز با شکل گیری دولت ایلخانی روابط بین ممالک اسلامی مرکز و مغرب آسیا با چین رو به افزایش نهاد . با ارتباط ایران و چین ، بسیاری از دانشها و هنرهای طرفین نیز مبادله گردید . به عنوان مثال می توان از نفوذ معماری عهد

... ـجقه و بنی عباس در چین و همچنین ،تاثیر معماری چینی در ایران (به خصوص در زمینه شکل گنبد ها ،و رنگ آبی شفاف در کاشی کاری) نام برد .

با تشکیل حکومت گسترده و یکپارچه مغول از اقیانوس کبیر تا مدیترانه و ارتباط نزدیک مغولان با دنیای مسیحیت ، امکان ارتباط شرق به غرب تامین گردید و این امر سبب شد که اروپاییان از دانش و امکانات شرق آگاهی بیابند و در صدد پیدا کردن راهی غیر از قلمرو اسلامی برآیند . در پی این هدف ،راه شرق توسط اروپاییان از طریق دریا گشوده شد

نکته:

چنگیز خان در سالهای۱۲۲۰ تا ۱۲۲۱ میلادی شمال افغانستان کنونی و شرق ایران را از بیخ و بن ویران ساخت. این بلای موحش دو سال پس از آن نیز با تهاجمات و حملات مکرر تا شمال غربی ایران استیلا یافت و شهرهای قدیمی و افسانه ای هزار و یک شب ایران نظیر بلخ و توس و نیشابور و ری و گرگان چنان ویران شدند که دیگر هرگز قد علم نکردند.روش مغولان در ویرانگری و سرکوب , دقیق و سفاکانه بود. شهرها را با خاک یکسان کردند و از آنها تله مخروبه بر جا می گذاشتند(تل باکترس و ویرانه شهر غلغله در نزدیکی بامیان افغانستان نمونه آن است.) از این گذشته قنوات را کور و مجاری آب را مسدود و به مرداب تبدیل کرد. رشته های درختانی که آبادیها و کشت و زرع را از آسیب صحرا مصون نگاه می داشت از ریشه می بریدند , چنان که شن صحرا اراضی مزروعی آباد را در زیر می گرفت. این قبایل وحشی که از صحراها سرازیر شده بودند قاتل زمین بودند و اراضی حاصلخیز را با دقت تمام به اراضی موات تبدیل می کردند. رشیدالدین (فضل الله همدانی) مورخ ایرانی می نویست که در حوالی سال ۱۳۳۰ میلادی هنگامی که نظام حکومت مغولان تثبیت شده بود هنوز اراضی مزروعی از زارعان تهی بود , چون ایشان از ترس حمله جدیدی از جوانب طوایف بیابانگرد جرات بارگشت به کشتزارهایشان را نداشتند...

حمدالله مستوفی، مورخ نام‌دار سده‌ی هشتم قمری، در منظومه‌ی خود به نام «ظفرنامه» توصیفی گویا از جنایت‌ها و ویران‌گری‌های مغول در زادگاه خود، شهر «قزوین» ارائه کرده است:

مغول اندر آمد به قزوین دلیر*سر همگنان آوریدند زیر

ندادند کس را به قزوین امان*سر آمد سران را سراسر زمان

هر آن کس که بود اندر آن شهر پاک*همه کشته افکنده بُد در مغاک

ز خرد و بزرگ و ز پیر و جوان*نماندند کس را به تن در روان

زن و مرد هر جا بسی کشته شد*همه شهر را بخت برگشته شد

بسی خوب‌رویان ز بیم سپاه*بکردند خود را به تیره تباه

ز تخم نبی بی‌کران دختران*فروزنده چون بر فلک اختران

ز بیم بد لشکر رزم‌خواه*نگون درفکندند خود را به چاه

به هم برفکنده به هر جایگاه*تن کشتگان را به بی‌راه و راه

نماند اندر آن شهر جای گذر*ز بس کشته افکنده بی‌حد و مر

ز بیم سپاه مغول هر کسی*گریزان برفتند هر جا بسی

برفتند چندی به جامع درون*پر اندوه جان و به دل پر ز خون

چو بودند از آن دشمن اندیشه‌ناک*فراز مقرنس نهان گشت پاک

به مسجد، مغول اندر آتش فکند*زمانه برآمد به چرخ بلند

به آتش سقوف مقرنس بسوخت*وز آن کار کفر و ستم برفروخت

مغول و ترک از یک ریشه خوانواده زبانی Altaic می باشند و شباهت این دو زبان مانند زبان انگلیسی و آلمانی می باشد. برای اطلاعات بیشتر به تاریخ باستان و مردم شناسی رجوع فرمایید. نا گفته نماند که اغلب سربازان و فرماندگان ویرانگر مغول از اقوام ترک بودند.

با حمله مغولها مهاجرت ترکان به ایران و بخصوص آذربایجان از سر گرفته شد. بیش از نصف سپاهیان مغول را ترکها تشکیل می دادند و عده زیادی از فرماندهان ارتش مغولها ترک بودند.

متن سخنرانی آقای جواد هیئت – ۲۷ خرداد ۱۳۶۶ دانشگاه تبریز

تیـموریان

در سال ۷۳۶ ه.ق. که ابو سعید (ایلخان جوان و نیرومند مغول) در گذشت حکومت ایلخانان دچار هرج و مرج گردید در همین زمانها ،خاندانی از ایل " برلاس " در شهر کش واقع در جنوب سمرقند فرزندی زاده شد که تیمور نام گرفت.(تیمور یا " تمر " یا " دمر" در ترکی به معنای آهن است)

وی بنیانگذار سلسله شد که از حدود سال ۷۷۲ تا ۹۱۱ ه.ق. دوم آورد و در تاریخ ایران به نام " سلسله سلاطین تیموری " یا " گورکانیان " یا "تیموریان " شهرت یافت . بعدها که مورخان نسب نامه ای برای او درست کردند ، نسب او را به امیر " قراجارنویان " برلاس از خاندان چنگیز خان رساندند، ولی هیچ دلیلی بر صحت این ادعا در دست نیست.

هنگام تولد تیمور، بلاد ماوراء النهر چون دیگر سرزمینهای تحت حکومت اعقاب چنگیز، سخت پر آشوب و مشوش بود، بود ، و دوران جوانی او در این آشوبها سپری گردید. وی در این سالها به آموختن فنون سپاهیگری و سواری و شکار و تیراندازی مشغول شد . با این حال، حوادث زندگانیش تا حدود بیست و چهار سالگی چندان روشن نیست . اول بار او را در سال ۷۶۲ ه.ق. جزو همراهان امیر حاجی بر لاس می یابیم که از برابر سپاه تغلق تیمور (حکمران کاشغر ، و از بازماندگان جغتای یکی از فرزندان چنگیز) به خراسان گریخت .

پس از آن ، تیمور به خدمت تغلق تیمور در آمد و از سوی او به حکومت شهر کش منصوب گردید . با مراجعت تغلق تیموری به کاشغر تیمور در قلمرو حکومتی خود ، استقلال یافت و به تدریج سیطره خود را بر سرزمینهای اطراف گسترش داد . در این روزگار بود که امیر قزغنی (پسر امیر مسلای پسر امیر قزغن) که از کشته شدن عموی خود ، امیر عبد الله ، به دست امیر بیان سلدوز رنجیده خاطر بود و قصد گرفتن انتقام داشت ،به ماوراء النهر آمد و امیر بیان را مغلوب و منهزم ساخت .

جمعی از عمرای منطقه از جمله تیمور بدو پیوستند و از جانب او به حکومت شهرها و بلاد ماوراء النهر منصوب شدند .

در این میان تیمور هم به حکومت شهر کش نامزد گردید . از این گذشته ، تیمور خواهر امیر حسین (اولجای ترکان) را به زنی گرفت و این امر خود ، بر اعتبار او افزود . لقب " گورکان " هم که در ترکی به معنای داماد است ، از همین ازدواج برای تیمور حاصل شد و عنوان او و سلسله اش قرار گرفت .

اندکی بعد ،تغلق تیمور برای بار دوم به ماورء النهر لشکر کشید و امیر حسین را مغلوب نمود . تیمور باز به خدمت تغلق تیمور درآمد و در حکومت شهر کش مستقر گردید . اما تیمور که چند روزی امارتی فراتر از محدوده ، شهرکش یافته و در ماوراء النهر شهرت و قدرتی به دست آورده بود ، دیگر به حکومت این شهر خرسند نبود . از این رو ، با امیر حسین برادر زن خود ، همراه گردید و به خوارزم و خراسان رفت . و چون سپاه تغلق تیمور در تعقیب او بود ، آواره و سرگردان شد.

این دوران سرگردانی برای وی بسیار دشوار و پر حادثه بود ، تا آنجا که در سیستان ،در حین کشمکش و جنگ و جدال با مردم و احتمالا به علت دزدی یا راهزنی ،از ناحیه پا و شانه راست زخمی توان فرسا برداشت که آثار آن تا پایان عمر باقی ماند . به همین علت او را " لنگ " خواندند و هم اکنون نیز در اروپا به نام " تامرلان " (تیمورلنگ) شهرت دارد .

پس از التیام جراحات ،تیمور باز به همراه امیر حسین به ماوراء النهر تاخت و سمرقند را متصرف شد (سال ۷۶۳ ه.ق.). هر چند اندکی بعد الیاس خواجه توانست آن دو را شکست دهد (جنگ لای) ، ولی بر سمرقند دست نیافت. دیری نگذشت که میان این دو امیر رقابت در گرفت و دوستی آنان به دشمنی مبدل گردید . به خصوص که الجای ترکان (زن تیمور و خواهر امیر حسین) نیز در این میان در گذشت و آخرین رشته ارتباط بین آن دو امیر بلند پرواز گسسته شد. سرانجام امیر در این مبارزه پیروز شد و در ماه رمضان سال ۷۷۱ ه.ق. امیر حسین با دو پسرش کشته شدند . تیمور پس از پیروزی بر رقیب ، قوریلتا ،(شورا) یی مرکب از علما و امرا و وجوه و اعیان ماوراء النهر تشکیل داد که در این قوریلتا ، تیمور به سلطنت انتخاب شد .این سال (۷۷۱ ه.ق.) را می توان سال آغاز سلطنت مستقل و مبدا تاسیس سلسله تیموریان دانست .

تیمور که تنها به حکومت ماوراء النهر سر فرود نمی آورد ،همراه به سرزمینهای اطراف خود دست اندازی می کرد . وی در خلال سالهای ۷۷۳ ه.ق. تا ۷۸۱ ه.ق. چهار بار به خوارزم لشکر کشید و سرانجام آن ایالت را ضمیمه ممالک خویش ساخت . در ضمن این لشکر کشیها ،وی به سمت کاشغر و مغولستان و سرزمین اویغورها نیز حمله برد و قمر الدین دو غلات را به دشت قبچاق متواری ساخت . تیمور در تعقیب او به دشت قبچاق در آمد و نواحی بین سیحون و دریاچه خوارزم تا دریاچه خزر را مسخر ساخت و حکومت آن مناطق را از جانب خود به توقتمش خان (یکی از شاهزادگان دودمان جوجی پسر چنگیز) سپرد. پس از آن به خراسان تاخت و سپاه ملک غیاث الدین را در هم شکست و شهر هرات را تصرف کرد (۷۸۳ ه.ق.). اگر چه اهالی این شهر دست به قیام زدند،ولی تیمور در سال ۷۸۵ ه.ق. آن شهر را به طور قطع به تصرف خود درآورد و با قتل ملک غیاث الدین کرت و متعلقان او حکومت خاندان آل کرت را برانداخت . در بازگشت تیمور به ماوراء النهر ، خواجه علی موید (آخرین فرد از سربداران سبزوار) از در اطاعت در آمد .

در سال ۷۸۶ ه.ق. تیمور مازندران را به تصرف خود درآورد و در تعقیب امیرولی تا ری وسلطانیه پیش رفت و درسال۷۸۷ ه.ق. به آمل بازگشت. در این هنگام سید کمال الدین پسر میر قوام الدین مرعشی معروف به " گندمیر " (میربزرگ) به قدم اطاعت پیش آمد و تیمور مازندران را همچنان به اولاد سید قوام الدین سپرد و به سمرقند بازگشت .

در سال ۷۸۸ ه.ق. تیمور برای جلوگیری از تحریکات سلطان احمد جلایر از جیحون گذشت . در این سفر جنگی که سه سال به طول انجامید و به " یورش سه ساله " شهرت یافت ، وی همدان و تبریز را متصرف شد و در گرمرود آذربایجان ، امیر ولی را گرفتار و هلاک نمود . همچنین به سرکوبی ملک عزالدین لر شتافت و بر او دست یافت . در همین سفر خواجه علی موید که در رکاب امیر تیمور بود به زخم تیری هلاک شد . با مرگ خواجه علی موید سلسله سربداران منقرض گردید . تیمور

سال ۷۸۹ ه.ق. گرجستان و ارمنستان و شهرهای بایزید و ارزنجان و ارزته الروم ، را تسخیر کرد . شهر وان نیز (در تعقیب قرامحمد ترکمان قره قویونلو) به دست سپاه تیمور افتاد . پس از آن به جانب سرزمینهای سلاطین مظفری یعنی اصفهان وشیراز روی نمود و خود را از همدان و گلپایگان به اصفهان رسانید و کشتار فجیعی به راه انداخت . در این حمله هفتاد هزار تن از مردم اصفهان به دست سپاهیان تیمور کشته شدند و به دستور تیمور از سرهای آنان کله منارها برپای شد . پس از این کشتار وحشتناک تیمور به شیراز رفت و آن شهر را تصرف کرد (سال ۷۸۹ ه.ق.) . اما چون خبر خبر عصیان توقتمش بدو رسید قلمرو آل مظفر را بین شاهزادگان مظفری تقسیم کرد و خود شتابزده به سمرقند بازگشت .

تیمور پسر خود (عمر شیخ) را به رویارویی با قمر الدین دو غلات فرستاد . وی دشمن را مغلوب کرد و قمر الدین به نزد توقتمش گریخت . پس از آن شهر خوارزم گشوده شد و ویران گردید (۷۹۰ ه.ق.) .

توقتمش در سال ۷۹۱ ه.ق. بار دیگر ب ماوراءالنهر در آمد. این بار نیز از عمر شیخ شکست خورد و گریخت. تیمور به تعقیب توقتمش شتافت و در سال ۷۹۳ ه.ق. در ساحل رود اتل (ولگا) او را به سختی شکست داد. تیمور پس از مراجعت از این سفر، حکومت خراسان را به پسرش (میرانشاه) و ناحیه غزنین و کابل (افغانستان) را به نوه خود (پیر محمد) سپرد و بار دیگر در رمضان سال ۷۹۴ ه.ق. به قصد سرکوبی امرای محلی و عناصر مخالف عازم ایران شد. این سفر جنگی او پنج سال به طول انجامید و به یورش " پنج ساله "، شهرت یافت. تیمور ابتدا به گرگان و مازندران رفت سید کمال الدین مرعشی را که به مخالفت برخاسته بود مغلوب کرد و سید کمال الدین و پسرانش را به خوارزم تبعید نمود. پس از آن از راه ری و سلطانیه و کرهرود (محل سلطان آباد بعدی و اراک امروزی) به شوشتر رفت . در آنجا شاه منصور امیر مبارزی از برابر وی به شیراز گریخت و تیمور او را تا فارس دنبال کرد و در نزدیکی شیراز بین آن دو جنگ سختی روی داد که در این جنگ شاه منصور کشته شد و با مرگ او دولت " آل مظفز " یا " مبارزیان " پایان گرفت. همچنین تمامی افراد آن خاندان نیز به دستور تیمور در قصبه مهیار قمشه کشته شدند .

تیمور حکومت فارس را به پسرش عمر شیخ سپرد و خود به قصد تنبیه و سرکوبی سلطان احمد جلایر به سوی آذربایجان و عراق عرب شتافت و قرامحمد ترکمان را مغلوب ساخت . سلطان احمد به شام گریخت و بغداد و دیگر شهرهای بین النهرین مانند کویت ، واسط و بصره به دست سپاه تیمور افتاد . در این سفر بود که عمر شیخ در چهار فرسخی بغداد به زخم تیر مردم آنجا به قتل رسید و تیمور حکومت فارس را به پسر وی پیر محمد بخشید .

سال ۷۹۶ ه.ق. به فتح ارمنستان و گرجستان گذشت . پس از آن ، توقتمش خان بار دیگر سر به طغیان برداشت و تیمور از راه دربند و اران به دشت قبچاق رفت و توقتمش خان را شکست داد (۷۹۷ ه.ق.). تیمور به دنبال او تا اعماق استپهای روسیه پیش رفت و مسکو (مکس) را نیز گرفت و غارت کرد . سپس به آذربایجان برگشت و حکومت آن منطقه را به پسر خود میرانشاه سپرد و در شوال سال ۷۹۸ ه.ق. عازم سمرقند شد و فرمانروایی خراسان را به پسر دیگرش (شاهرخ) تفویض نمود .

پس از استراحتی نه چندان طولانی ، بار دیگر تیمور بر پشت زین نشست و این بار به عنوان جهاد با کفار غازم هندوستان شد . وی ابتدا کابل را فتح کرد (۸۰۰ ه.ق.) و پس از عبور از تنگه خیبر در اوایل سال ۸۰۱ ه.ق.از رودخانه سند گذشت و بر سپاه سلطان محمود دوم (از ملوک تغلقی هند) در محلی به نام " پانی پت " غلبه کرد و بر دهلی دست یافت و آن شهر را نیز به باد غارت داد . پس از آن ، به سمر قند بازگشت و به سفر جنگی دیگری به ایران و عراق روی آورد . این سفر جنگی هفت سال طول کشید و به یورش " هفت ساله معروف شد .تیمور ابتدا به آذربایجان رفت و معاشران و ندیمان میرانشاه را که محرک کارهای زشت او می پنداشت ، به قتل رسانید . آن گاه به شهرهای گرجستان و آسیای صغیر حمله برد . در اوایل محرم سال ۸۰۳ ه.ق. شهر سیواس و ملاطیه و سواحل جنوبی دریای سیاه را تسخیر کرد و آن مناطق را به قراعثمان با یندری (جد سلاطین آق قویونلو) سپرد خود به شام رفت تا الملک الناصر فرج برجی (فرمانروای مصر و شام) را گوشمالی دهد . وی در ۱۱ ربیع الاول سال ۸۰۳ ه.ق. حلب را تصرف و غارت کرد . سپس دمشق را نیز تسخیر نمود . تیمور پس از غارت و قتل عام در شهر دمشق (به بهانه آنکه مردم دمشق نیت نیکو و رفتار مطلوب نسبت به خاندان پیامبر اسلام نداشته اند) ، به جانب بغداد شتافت تا مگر بتواند ریشه نفوذ سلطان احمد جلایر را براندازد . تصرف بغداد در ۲۷ ذیقعده سال ۸۰۳ ه.ق. انجام شد و قتل عام عظیمی در آنجا در گرفت . پس از این کشتار و تاراج ، تیمور عازم جنگ با سلطان عثمانی " ایلدرم با یزید " شد . جنگ نهایی در ۱۹ ذی الحجه سال ۸۰۴ ه.ق. (ژوئیه ۱۴۰۲ م.)یا در محلی نزدیک شهر انگوریه یا آ نقره (آنکارای امروزی) واقع شد . سلطان عثمانی مغلوب شد و به اسارت در آمد . او را در قفسی محبوس ساختند . سلطان هم از آن بدبختی و گرفتاری در گذشت (شعبان ۸۰۵ ه.ق.) .

بعد از این فتح پرشکوه ، تیمور دست به تاراج شهرهای آناتولی گشود و تا شهر از میر پیش رفت و آن شهر را نیز تسخیر و غارت کرد . در نتیجه این فتوحات الملک الناصر که از پیروزیهای تیمور به وحشت افتاده بود رسولی نزد دشمن فاتح فرستاد و پذیرفت که سکه و خطبه به نام او کند .

تیمور تا این تاریخ به طور مستقل سکه و خطبه به نام خویش نکرده بود بلکه در آغاز ،سیور غتمش (پسر امیر دانشمند جه) را ، که از دودمان جغتای پسر چنگیز بود ، در ظاهر به سلطنت برداشت و پس از مرگ سیور غتمش ، پسرش (سلطان محمود خان) را عنوان سلطنت بخشید . با مرگ سلطان محمود در سال ۸۰۶ ه.ق. تیمور که دیگر خود فاتحی چون چنگیز شده بود ، به نام خویش سکه زد و دستور داد تا در منابر به نامش خطبه بخوانند .

تیمور پس از هفت سال به سمرقند بازگشت . وی در صدد تهیه سپاه عظیمی برای فتح چین برآمد و با دویست هزار سپاه عازم فتح آن مملکت شد . اما در اترار به سبب برف و سرمای سخت متوقف شد و برای دفع سرما دست به شرابخوری زد . از آنجا که شراب نتوانست در بدن آن مرد که سال عمرش به ۷۱ رسیده بود حرارتی پدید آورد ، دست به نوشیدن عرق زد و در این کار چندان افراط کرد که بیمار شد . هم در آن بیماری در گذشت (۱۷ شعبان سال ۸۰۷ ه.ق.). جسد او را به سمرقند بردند و اکنون گور وی به نام " گور امیر " شهرت دارد .

تیمور مردی سنگدل ، نیرنگ باز ، پردل ، غارتگر و در عین حال دور اندیش و هوشمند و بلند پرواز و شیفته خونریزی و غارت و ویرانگری بود و در ضمن به صحبت علما نیز دلبستگی داشت . چنانکه شیخ شمس الدین محمد جزری را از عراق عرب ، و شیخ مسعود بن عمر تفتازانی را که در هرات در خدمت ملک غیاث الدین پیر علی بود به سمرقند خواست و آنان را گرامی داشت و ابن عربشاه را در دمشق یافت و او را به سمرقند فرستاد و می خواست که ابن خلدون را نیز به سمرقند فرستد ، اما آن مرد هوشمند به بهانه آوردن کتب خویش از مصر ، گریبان خود را از چنگ تیمور ها نمود .

تیمور در جاه طلبی و بلند پروازی خود هیچ مانعی نمی شناخت و به هیچ مذهب و آیین خاصی اعتقاد نداشت . شرحی از میخوارگیهای مفرط او و سردارانش را " کلاویخو " در سفر نامه خود آورده است . با این حال در ظاهر اولیاءالله و عارفان را گرامی می داشت . این شیوه وی تا بدان حد بود که حتی در خراسان به زیارت مزار ابوالقاسم خراسانی می رفت و از او همت می طلبید .

وی برای آبادانی سمرقند بسیار کوشید و هر جا هنرمندی یافت و استاد نادره کاری سراغ کرد (از هر جا که بود) به سمرقند فرستاد . در آن شهر کاخهای مجلل و باغهای فراوان ایجاد کرد . تیمور آن باغها را به اسامی باغهایی که در سرزمینهای مفتوح پسندیده بود نام نهاد مانند باغ شمال ، باغ تخت قراجه . همچنین ، شهر کهایی به نامهای مصر ، دمشق و شیراز ایجاد کرد . کلاویخو از نقش شیر و خورشید در سراپرده تیمور یاد می کند . نقش مهر او سه دایره کوچک بود که در ذیل آنها عبارت " راستی رستی " درج شده بود .

یمور از فاتحان بزرگ تاریخ بوده است . وی بر سرزمینی از ترکستان شرقی امروز ، از ختن و یارقند، تا از میر بر کنار دریای مدیترانه و از استپهای روسیه و شهر مسکو تا دهلی (پایتخت هند) فرمانروایی کرد . البته بیشتر این سرزمینها را به صورت دائم نگه نداشت بلکه تنها آنها را غارت کرد و رها نمود . با این حال ، قلمرو گسترده وی مشتمل بود بر مغولستان ،یعنی سرزمینهای آن سوی سیحون در جوار خانات آق اردو و ماوراءالنهر (که هسته مرکزی حکومت او بود) ، خوارزم در مسیر سفلای جیحون و خراسان (پایگاه آل کرت) و سیستان ، افغانستان ،گرگان ،عراق ، عجم ، آذربایجان و عراق عرب که تختگاه آل جلایر بود و نواحی گرجستان و نخجوان و اران و موغان (مغان) و شروان و سراسر ارمنستان تا اطراف دریاچه گوگچه الی ارزنجان که مرز قلمرو تیمور و حکومت عثمانی بود و نواحی آمد و ماردین (مرکز ملوک ارتقیه) و سراسر فارس (شیراز) و یزد و کرمان و اصفهان که (حوزه حکومت آل مظفر) و مازندران (مقر سادات مرعشی) و لرستان و خوزستان که این نواحی قلمرو وسیع او را تشکیل می داد

جانـشیـنان تـیـمور

امیر تیمور روز چهارشنبه ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ ه.ق. در اترار واقع در ۷۶ فرسخی شهر سمرقند در گذشت . از آنجا که او مردی نا آرام بود و نیز بیشتر از هفتاد سال از عمرش گذشته بود و تازه از سفر جنگی یا یورش هفت ساله خود به ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر باز گشته بود ، باز دست به سفر جنگی مهمتری در مشرق زد . هدف از این سفر جنگی ، تصرف بلاد ختا یا چین بود . مورخان ، نه علت شتاب او را به این سفر و نه علت این سفر در زمستان ، (که سرمای سختی بر دشتهای آسیای میانه و ترکستان حکمفرما می شود) ،بیان کرده اند . شرف الدین یزدی مولف " ظفرنامه " می گوید : او می خواست کفار گناهان خود را که تا آن موقع جنگ با مسلمانان و غارت و گشتا رایشان بود بپردازد و این بار به جنگ با کفار یا جهاد و غزا برود

این تحلیل درست نیست و اگر تیمور جنگ با مسلمانان و ویرانی شهرهای اسلامی و کشتار بی رحمانه مسلمانان را گناه می دانست ، به این کارها دست نمی زد . او شهوت جهانگشایی و آدم کشی و غارت اموال را در حد اعلی داشت و مسلمان و کافر برای او فرق نمی کرد . مشخص است که علت این سفر جنگی ، مانند سفرهای جنگی دیگرش ، کشتار و غارت اموال بود . در واقع علت شتاب او در این سفر ظاهرا" آن بود که او نمی توانست سپاهیان فراوان خود را که بیشتر از قبایل ترک و ترک مغول بودند ، در فراغت نگاهدارد . تمام معیشت این افراد جنگی ، از غارت شهرها و دهات تامین می شد و آنان نمی توانستند مدت زیادی بیکار بنشینند. تامین مخارج این عده که بیشتر از دویست هزار نفر بودند ، محتاج صرف مبالغ هنگفتی

برد . علاوه بر این (چنانکه بارها دیده شده بود) ،روسای قبایل همیشه قابل اعتماد نبودند و هیچ اطمینانی نبود که به هنگام فراغت دست به کارهای خطرناکی نزنند . به خصوص که شهر سمرقند در آن زمان تبدیل به گنج خانه اموال غارت شده جهان گشته بود و نمی توانست مطمح نظر دیدگان حریص روسا و امرا واقع نشود . خاصه آنکه تیمور نسبت به بیشتر فاتحان و جنگجویان ، عمر زیادی کرده بود و همه منتظر روزی بودند که او بمیرد تا هر کسی از این گنج سهمی ببرد . اما ، اینکه چرا او در زمستان به این سفر اقدام کرد ظاهرا" برای این بود که سپاهیان زمستان را در ناحیه چاچ (تاشکندفعلی ، که در زمستان هوایی نسبتا" ملایمتر دارد) ، بگذرانند و در آغاز بهار لشکر کشی آغاز شود . همچنین سپاهیان بتوانند از آب و سرسبزی صحرا برای اسبان و چاپایان استفاده کنند و تیمور هم بتواند به موقع خود را با سپاهیان به مرزهای چین برساند .

اما ،زمستان – بر خلاف انتظار – در آن سال بسیار سخت شد و گذرهای جیحون و سیحون همه یخ بستند . ارتفاع برف در گردنه ها چنان شد که عبور سپاه ممکن نگردید .به ناچار وی در اترار رحل اقامت افکند و از شدت سرما به شراب و عرق پناه برد . اما دراین کار تا آنجا افراط کرد کهبه مرضی مهلک دچار شد و در گذشت . با انتشار خبر مرگ تیمور آشفتگی عظیمی در اردو به وجود آمد . از آنجا که کسی نیز در اردو نبود که رهبری آن سپاه بزرگ را به عهده گیرد ، امرا و شاهزادگان همه به فکر خود افتادند و چشم غارتگران و آزمندان نیز ، در درجه اول به اموال و ذخایر اردو و در درجه بعد به ذخایر و اموال سمرقند نگران شد . آنا در ظاهر خواستند وانمود کنند که می خواهند نقشه جنگی تیمور را دنبال نمایند ، اما همگان این را به شوخی بیشتر شبیه می دانستند .

یکی از شاهزادگان ، به نام سلطان حسین میرزا (که نوه دختری تیمور و جوانی بی پروا و نابخرد بود) جناح چپ لشکر تیمور را در " یسی " پراکنده ساخت و خود به سرعت عازم سمرقند شد تا از دیگران پیشی بگیرد و گنجهای آن شهر را تصرف کند . انتشار این خبر ، ترس و اضطراب نهانی را آشکار ساخت و هر کس به فکر خود افتاد . تیمور در حیات خود پیر محمد جهانگیر (پسر محمد سلطان نبیره خود) را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرده بود .پدر و جد این ولیعهد هر دو در حیات تیمور در گذشته بودند و تیمور هم به سبب علاقه شدید به این دو این نبیره خود را که فقط بیست و نه سال داشت (نه به ملاحظات سیاسی و مملکتی بلکه فقط به علاقه عاطفی) ، جانشین خود ساخته بود . پیر محمد جهانگیر در حین مرگ تیمور حکومت قندهار را داشت .

این وصیت نامه نشان می داد تیمور که در خصایل نظامی و رهبری سیاسی سر آمد افراد روزگار خود بود از لحاظ مملکتداری و پیشبینی سیاسی و آیند نگری ضعیف و ناتوان بود . اگر چه یکی از پسران او به نام میرانشاه دچار آشفتگی دماغی شده بود

...ا پسر دیگرش ، شاهرخ چنانکه بعد ثابت شد از لحاظ کمال عقلی و خصایل فردی و سیاسی و نظامی بر جسته بود . به غیر از او در میان نوه های تیمور نیز کسانی بودند که از شجاعت و لیاقت بی بهره نبودند . همچنین او که به نبیره خود علاقه مند و او را به ولیعهدی برگزیده بود لازم می نمود او را در این سفر همراه خود آورد و یا لااقل او را در سمرقند بگذارد تا اگر حادثه ای واقع شود – که واقع هم شد – دسترسی به وی آسان باشد . اما ، او را در جای دور دستی (مانند قندهار) حاکم کرده بود که در حین مرگ به او دسترسی ممکن نبود . البته ، لازم به ذکر است که نبیره او نیز از لیاقت و کاردانی بی بهره بود .

به هر حال امیران و سرداران سپاه امیرزاده خلیل سلطان – پسر میرانشاه – را که در چاچ (تاشکنده بود) به حکومت برداشتند . او هم خود را به سمرقند رسانید و در پناه حصار آن که بسیار مستحکم بود بر اموال تیمور دست یافت و همه شاهزادگان دیگر را در برابر عمل انجام شده قرار داد. خلیل سلطان اهل سیاست و حکومت نبود . وی از زمان تیمور دل در گرو عشق یکی از زنان بی اصل نسب بسته و خود را به کلی در اختیار او قرار داد بود . پس از رسیدن به حکومت سمرقند ، همه امور را دراختیار دلبر خود می نهاد و بی مصلحت او کاری انجام نی داد . سرانجام شیرازه کارها طی مدت چهار سال به کلی از هم گسیخت و خزاین تیمور همه در وجه اطرافیان طماع و بی لیاقت او صرف شد . او پس از آنکه خود را تسلیم شاهرخ کرد – در حالی که روانه آذربایجان بود – در تنگدستی جان داد .

شاهزادگان و نوادگان تیمور در آذربایجان و عراق و فارس هر یک در خیال سلطنت به جان یکدیگر افتادند . این مناطق عرصه تاخت و تاز و غارت آنان قرار گرفت و کسی که از این همه آشوبها بهره برد ، تنها شاهرخ بود . شاهرخ و میرانشاه ، دو پسر از پسران متعدد تیمور ، پس از مرگ او در قید حیات بودند . شاهرخ در روز پنج شنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۷۷۹ ه.ق. متولد شد و در سال ۷۹۹ ه.ق. (یعنی در بیست سالگی) از سوی پدر به حکومت خراسان که مرکز آن هرات بود ، منصوب گردید . در رمضان سال ۸۰۷ ه.ق. یهنی در حدود یک ماه پس از مرگ تیمور ، خود را در هرات پادشاه خواند (خلیل سلطان هم در رمضان این سال در سمرقند خود را پادشاه خوانده بود) .

شاهرخ هم از عقل و کفایت و شجاعت بهره مند بود و هم بودن او در هرات و خراسان که مرکز جغرافیایی متصرفات تیمور محسوب می شد ، موقعیتی خاص و استثنایی برای او ایجاد کرده بود . او نیز نتوانست هم از این موقعیت و هم از اختلاف و کشمکش شاهزادگان دیگر حداکثر استفاده را به عمل آورد تا آنجا که قسمت مهمی از متصرفات پدر را – در اندک مدتی – تسخیر کرد . او در سال ۸۰۹ ه.ق. مازندران را گرفت و در سال ۸۱۱ ه.ق. سمرقند را از تصرف خلیل سلطان خارج نمود و

..وراءالنهر را در حوزه اقتدار خود درآورد . در سال ۸۱۷ ه.ق. فارس از تصرف احفاد دیگر تیمور بیرون آمد و جزو متصرفات او گردید . در سال ۸۱۹ ه.ق. کرمان هم ضمیمه متصرفات او شد . هنگامی که وی در سال ۸۲۳ ه.ق. به آذربایجان لشکر کشید ، قرایوسف قره قویونلو در حوالی تبریز در گذشت . بدین ترتیب ، آذربایجان نیز جزو ممالک او گردید . در سال ۸۳۲ ه.ق. دوباره به آذربایجان روی آورد و میرزا اسکندر – پسر قرایوسف – را شکست داد . سرانجام (پس از چهل و سه سال سلطنت) ، در حالی که خراسان ،بلخ ، بدخشان ، ماوراء النهر ، ترکستان ، زابلستان ، گرگان ، مازندران ، عراق ، فارس ، کرمان ، سیستان و آذربایجان در تصرف او بود ، برای خواباندن شورش نوه خود (سلطان محمد ، پسر میرزا بایسنقز)، عازم اصفهان گردید . او در ذی الحجه سال ۸۵۰ ه.ق. در حوالی ری در گذشت .

سلطنت چهل و سه ساله شاهرخ ، دوره آرامش در خراسان و ماوراءالنهر و بیشتر نواحی ایران بود . پسران او ، ابراهیم سلطان (که مدتی حاکم شیراز بود) و بایسنقر (که در هرات اقامت داشت) و الغ بیک (که حاکم سمرقند بود) ،همگی دانشمند و دانش دوست و مربی اهل علم و هنر بودند . در زمان او صنایع ظریف مانند خط ، تذهیب ، تجلید و مینیاتور به تشویق شاهزادگان به اوج خود رسید . فرزندان عمر شیخ هم که مدتی در شیراز و اصفهان حکومت داشتند ، مربیان علم و هنر بودند . الغ بیک – پسر شاهرخ – به تمامی معنی دانشمند بود و در ریاضی و نجوم مهارت کامل داشت . از آثار وی ، رصدخانه سمرقند و زیج معروف الغ بیک بوده است . او از لحاظ دانش ، سرآمد تمام شاهانی بوده است که در شرق حکومت داشته اند . اما ،از آنجا که اوقات او صرف مسائل علمی می شد ، از لحاظ بینش سیاسی و رهبری نظامی بسیار ضعیف بود و فقط در سایه قدرت پدر و آرامش و رفاهی که در زمان او در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، توانست کارهای علمی خود را دنبال کند . پس از مرگ شاهرخ ، ضعف سیاسی و ناتوانی و بی کفایتی الغ بیک ظاهر شد ، (تا آنجا که از اداره امور و رفتار شایسته با پسرش نیز بازماند) . عاقبت به دستور عبدالطیف میرزا- پسر خود – در سال ۸۵۳ ه.ق. به قتل رسید

شاهرخ در سیاست نیز فعال بود چنانکه با چین و هند و مصر روابط سیاسی داشت . همسرش گوهر شاد آغا ، در اواخر عمر بر او مسلط بود . گوهر شاد اهل خیرات بود و مسجد معروف گوهر شاد در مشهد و مدرسه گوهر شاد در هرات ، از آثار اوست .

فرزندان شاهرخ

پس از مرگ شاهرخ ، اولاد و احفا او نتوانستند با یکدیگر توافق کنند و مدتی با هم در کشمکش بودند . سرانجام ،میرزا ابوالقاسم بابر – پسر با یسنقر – بر دیگران غالب آمد و در هرات بر تخت نشست . او مدت ۱۰ سال سلطنت کرد و تا زمان

.. رش که در سال ۸۱۶ ه.ق. اتفاق افتاد ، خراسان ، مازندران ، سمنان ، دامغان ، ولایت بدخشان و از جیحون تا سیستان و زابلستان را در تصرف آورد و بر عراق و فارس دست یافت . اگر چه ، به گفته ، عبدالرزاق سمرقندی به ظاهر در کار ملک و مال تغافل می کرد ، اما در معنی بر همه مملکت اشراف داشت و از امر حکومت غافل نبود.

ابوسعید

پس از بابر ، یکی دیگر از شاهزادگان تیموری به نام ابوسعید توانست بر خراسان و ماوراءالنهر و کابل و فارس و عراق و مازندران مسلط شود . او شاهزاده ای گمنام و گویا پسر میرزا محمدبن میرزا میرانشاه بود . (از ابتدای حال نیز او ، اندکی دانسته شده است) . گویند که در آغاز ،در ملازمت الغ بیک به سر می برد . در سال ۸۵۳ ه.ق. در جنگ میان الغ بیک و پسرش میرزا عبدالطیف به میان طایفه ارغونیان رفت و به کمک آنان سمرقند را محاصره کرد ، ولی کاری از پیش نبرد و خود نیز به حبس افتاد . سپس از حبس گریخت و بخارا را به تصرف خود در آورد . پس از بعضی ناکامیها ، به شهر یسی رفت و با کمک ابوالخیرخان (پادشاه اولوس جوجی) شهر سمرقند را متصرف شد . در زمان سلطنت بابر ، همچنان پادشاه سمر قند و ماوراءالنهر بود و پس از مرگ او در سال ۸۶۱ ه.ق. هرات و خراسان را تا عراق به تصرف در آورد و بر فارس و کرمان نیز مستولی شد . سرانجام ، در سال ۸۷۲ ه.ق. برای جنگ با اوزون حسن آق قویونلو رهسپار آذربایجان گردید . در این جنگ ، سپاهیان وی به سبب سرمای زودرس دچار بی آذوقگی گردیدند و پراکنده شدند . خود او نیز گرفتار و کشته شد (رجب سال ۸۷۳ ه.ق.) .

ابوسعید نیز ، نیز پادشاه توانا و با کفایت بود . وی خود را از گمنامی به سلطنت رسانید و کسی بود که همواره از فرصتها بهره می جست . رفتار او را با مردم ، نسبتا" عادلانه و خوب توصیف کرده اند . او طرفدار متصوفه و اهل عرفان بود و مشایخ صوفیه را گرامی می داشت . تنها اشتباه وی لشکر کشی به آذربایجان بود که سبب مرگش نیز گردید .

یکی از فرزندان او میرزا سلطان احمد (متولد سال ۸۵۵ ه.ق.) بود که در زمان پدر به حکومت سمرقند رسید و پس از او نیز – به استقلال – حکومت آنجا را داشت. وی در سال ۸۹۹ ه.ق. فوت کرد . پسر دیگر ابوسعید – سلطان محمود میرزا – پس از مرگ پدر و لایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندوز و بغلان را تا گردنه هند وکش به تصرف در آورد و پس از مرگ برادرش (میرزا سلطان احمد ، در ۸۹۹ ه.ق.) سمرقند را نیز متصرف شد و در سال ۹۰۰ ه.ق. از دنیا رفت . او در سمرقند رفتار مناسبی نداشت و به کارهای منافی اخلاق و شرع دست زد . (حتی دیگران را هم به این کار تشویق کرد). به همین سبب ، اهالی سمرقند از او رویگردان شدند . پسر دیگر سلطان ابو سعید ،میرزا عمر شیخ بودکه ولایت اندیجان و توابع

, ـملکت فرغانه) را از زمان پدر در تصرف داشت . بعد از پدر نیز حاکم آنجا بود و در سال ۸۹۹ ه.ق. از بام کبوتر خانه سقوط کرد وکشته شد . ظهیر الدین محمد بابر (موسس سلسله سلاطین گورکانی هند)، پسر عمر شیخ بود . پسر دیگر ابو سعید ،میرزا الغ بیک ، در زمان حیات پدر ، کابل و غزنین را در تصرف داشت . بعد از پدر هم در آنجا فرمانروایی مستقل بود و پس از سال ۹۰۰ ه..ق. وفات یافت .

سلطان حسین بایقرا

پسر غیاث الدین منصور ، از احفاد عمر شیخ ، پسر امیر تیمور در سال ۸۴۲ ه.ق. در هرات متولد شد و در چهارده سالگی به خدمت میرزا ابوالقاسم بابر در آمد . در سال ۸۵۸ ه.ق. از ابوالقاسم بابر (در جریان محاصره سمرقند) جدا شد و به خدمت میرزا سلطان ابوسعید در آمد . پس از چندی به امر او زندانی شد و پس از رهایی از زندان ، دوباره نزد ابوالقاسم بابر رفت و تا زمان مرگ او در سال ۸۶۱ ه.ق. نزد وی بود . سپس به مرو رفت . در آنجا جاه طلبیها آغاز کرد و پس از سالها کروفر و سرگردانی در بیابانهای گرگان و خوارزم ، (که گاهی منجربه حکومت اقتدار و گاهی منجر به هزیمت و فرار او می شد) ، سرانجام (پس از مرگ ابوسعید) در ۸۷۳ ه.ق. خود را به هرات رسانید . پس از مدت دیگری جنگ و گریز ، در سال ۸۷۵ ه.ق. به طور قطع به سلطنت هرات و خراسان رسید و رویای سلطنت را پس از سالها در به دری ، به واقعیت مبدل ساخت . وقایع زندگی او از سال ۸۶۱ تا ۸۷۳ ه.ق. می رساند که او یکی از لایق مردان و شجاعان روزگار خود بوده و با همت بلند و استقامت و پایداری بی نظیر و تحمل سختیها و شداید ، هرگز نومیدی به خود راه نداده و از هر فرصتی برای بدست آوردن قدرت استفاده کرده است . او برخلاف بسیار از شاهزادگان تیموری ، از تهور و خیره سری و حرص و طمع آنی و عاقبت نیندیشی به دور و نمونه یک فرد کامل و شجاع ،سیاستمدار ،دورنگر ، مسلط بر نفس و با اراده ای قوی بود و این همه را با خصایل دانش دوستی و هنرپروری و تربیت علما و فضلا در خود جمع داشت . به همین سبب ، هرات در سلطنت سی و شش ساله او به یکی از مراکز مهم فرهنگی مشرق زمین تبدیل شد و شاید بتوان گفت که هیچ شهری در تاریخ فرهنگ چند قرن اسلامی به هرات — در زمان او — نرسید. افسوس که این مرد بی نظیر در زمانی می زیست که امرا و شاهان معاصر و حتی ،فرزندان او از نعمت عاقبت نگری و دور اندیشی ،که لازمه سیاست خوب و رفاه حال مردم و رعیت است ، بی بهره بودند . پسران او از غایت بلند پروازی ، با آن پدر بی نظیر به مخالفت برخاستند و اسباب زوال آن دولت بزرگ و نیز استیصال خود را فراهم ساختند .

پس از وفات او در سال ۹۱۱ ه.ق. شیرازه دولت تیموری در خراسان از هم گسیخت و تنها یک تن (که آن هم در خصایل جهانداری و جهانگیری و علوهمت و دوراندیشی با او همسان بود) توانست پس از سالها مجاهده و نبرد ، حکومت گسترده تیموری را در هندوستان احیا کند . آن شخص ، ظهیر الدین محمد بابر ، نوه سلطان ابوسعید بود که شرح آن مرد بزرگ را باید در تاریخ سلاطین گورکانی هند خواند.

نکته: تیمور لنگ با نقشه قبلی ایالت(سیستان) را منهدم کرد , به این طریق که شبکه آبیاری را که عامل باروری زمین بود نابود ساخت و قنوات را کور کرد و در نتیجه آنها به مرداب مبدل شدند و با برکندن درختان و نیستانها و درختان گز که مانع پیشروی کویر در اراضی مزروعی می شدند این اراضی به شنزار مبدل نمود. تاتاران زمین را نابود کردند, نهر آبی که آن را مشروب میکرد مسدود ساختند و آن منطقه را به صحرایی بی آب و علف مبدل کردند. بدین طریق یکی از انبارهای غله ایران تهی از همه چیز گشت برای ما تصور این نکته دشوار است که چگونه عمر تمدن ظریف ایرانی پس از چنین فاجعه هایی به سر نیامد.

صـفـویان

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) یکی از رویدادهای مهم ایران محسوب می شود . پیدایش این دولت که باید آن را سرآغاز عصر تازه ای در حیات سیاسی و مذهبی ایران دانست موجب گردید استقلال ایران بر اساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری بالنسبه متمرکز ، تامین گردد . گذشته از آن تاسیس و استقرار این دولت زمینه ای را فراهم ساخت تا خلاقیتهای فرهنگی و هنری معماری ، تداوم و امکان تجلی و رشد یابد و نمونه های بدیعی از این امور (به ویژه در زمینه هنر و معماری) پدید آید . با آغاز روابط سیاسی با دولتهای اروپایی و سرزمینهای همجوار ، بازرگانی توسعه یافت . لازم به ذکر است که این امر موجب تحول در اقتصاد داخلی گردید و این تحول در تولید و فروش ابریشم و ایجاد مراکز بزرگ بافندگی بسیار موثر افتاد .

در سال ۹۰۷ ه.ق. شاه اسماعیل اول (فرزند شیخ حیدر صفوی) با کمک قزلباشان منتسب به خانقاه اردبیل ، پس از شکست فرخ یسار (پادشاه شروان) و الوند بیگ آق قویونلو ، شهر تبریز (پایتخت دولت آق قویونلو) را به تصرف درآورد . در همین شهر بود که دولت صفوی را بنیان نهاد و مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد . او در نخستین سالهای سلطنت خود تمامی قدرتهای خود مختار داخلی را برانداخت و زمینه ایجاد حکومت مرکزی را فراهم ساخت .

ـ ینکه تاسیس دولت صفوی به دست شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ ه.ق. انجام گرفت ولی علل و عوامل تکوین این دولت به دو قرن قبل از آن بازمی گشت. با این نظر اجمالی به تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام ، باید گفت که ایجاد دولت شیعی صفوی نقطه اوج نهضتهایی بود که به طرفداری از تشیع علیه حکومتهای بنی امیه و بنی عباس و قدرتهای همسوی آنان صورت گرفت . هجوم مغول در اوایل قرن هفتم ه.ق. و سقوط بغداد (مرکز خلافت عباسی) در آغاز نیمه دوم این قرن زمینه و شرایط مساعدی را فراهم کرد تا پیروان مذاهب (به ویژه تشیع و نحله های فکری وابسته به آن) امکان بیشتری برای رشد و توسعه پیدا کنند . در واقع قرن هشتم و نهم هجری (به خصوص دوران انحطاط حکومت ایلخانان و تیموریان) تا حد زیادی به رشد تشیع و تصوف کمک کرد . شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نیای بزرگ صفویان و پیشوای طریقت صفوی در عصر ایلخانان می زیست . تولد او به سال ۶۵۰ ه.ق. و وفاتش به سال ۷۳۵ ه.ق. روی داد و با ایلخانانی همچون سلطان محمود غازان خان اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان معاصر بود .

بر پایه یکی از قدیمترین متون صفویه (صفویه الصفاء تالیف ابن بزاز) جد اعلای شیخ صفی الدین موسوم به فیروزشاه زرین کلاه در ناحیه مغان و مجاورت غرب گیلان توطن اختیار نمود و فرزندان او در آن نواحی با حسن سلوک و پرهیزگاری و زهد روزگار می گذرانیدند . صفی الدین که هشتمین نسل فیروزشاه بود در آغاز جوانی با شور و اشتیاقی که در کسب عرفان داشت به دنبال مراد از شهری به شهری می رفت . سرانجام در گیلان به خانقاه شیخ تاج الدین ابراهیم (معروف به شیخ زاهد گیلانی) رسید و در سلک مریدان او در آمد . شیخ که استعداد ذاتی و صلاحیت او را در سیرو سلوک دریافته بود ، وی را به جانشینی خویش انتخاب کرد و در سال ۷۰۰ ه.ق. که شیخ زاهد وفات یافت صفی الدین به جای او بر مسند ارشاد نشست و شهر اردبیل را که موطنش بود مرکز فعالیت خود ساخت و خانقاهی در آن بر پا نمود . این خانقا به زودی مرکز تجمع پیروان شیخ صفی شد . ظلم و جور حکام ایلخانی و کارگزاران آنان و مضیقه هایی که برای مردم فراهم می کردند ،خانقاههای آن روزگار را به مراکز تجمع ناراضیان و اندیشه وران تبدیل کرده در این میان خانقاه شیخ صفی از موقعیت ممتازی برخوردار بود . همچنین موقعیت اردبیل بر سر راههای ارتباطی گیلان و اران و آذربایجان و آناتولی و نیز نفوذ معنوی شیخ و احترامی که ایلخانان معاصر او برایش قایل بودند بیش از پیش بر اهمیت این خانقاه افزود .

شیخ صفی الدین در سال ۷۳۰ ه.ق. در حالی که مریدان بسیاری در حلقه طریقت او فراهم آمده بودند ، زندگی را بدرود گفت و فرزندش ، صدر الدین موسی جانشین او شد . از این زمان تا دوران که شیخ جنید به پیشوایی رسید رهبران خانقاه تنها کوشش خود را صرف تبلیغ و ارشاد مریدان در مناطق دور و نزدیک می کردند و در این دوران که از سال ۷۳۰ تا ۸۳۰ ه.ق.

. طول انجامید نفوذ طریقت صفوی در میان عشایر محروم و تهیدست آناتولی (که از ترکان مهاجر آن دیار بودند) و شیعیان جزیره و شامات و جبل لبنان بالا گرفت . ولی از زمان که شیخ جنید به پیشوای خانقاه رسید به علت انتشار تشیع غالی در سرزمینهای یاد شده – به ویژه در آناتولی – و همبستگی افکار صوفیانه با آرمانهای تشیع ، خانقاه اردبیل به مرکز تبلیغات شیعی تبدیل شد . بروز اختلافات بین حکام سلسله های آق قویونلو و قره قویونلو و موقعیت خانقاه در این کشمکشها سبب گردید تا طریقت صفوی به جریانات سیاسی و نظامی وقت کشانده شود . شیخ جنید ، که توسط جهانشاه قره قویونلو از اردبیل تبعید شده بود ، در دیار بکر مورد حمایت اوزون حسن رقیب جهانشاه قرار گرفت و با کمک او به تجهیز طرفداران خود در میان قبایل ترک و شیعیان پرداخت . وی در جنگهایی که به خواست اوزون حسن برپا شده بود ، شرکت کرد . اما در سال ۸۶۰ ه.ق. که به عنوان جهاد مذهبی به ناحیه شروان رفت (در جنگ با شروانشاه) به قتل رسید . پس از وی حیدر (فرزندش) جای او را گرفت . او نیز مانند پدر از حمایت اوزون حسن برخوردار گردید و امیر آق قریونلو ، دختر خود را به ازدواج او در آورد .

شیخ حیدر (یا به قول مورخان عصر صفوی ، سلطان حیدر) در اردبیل از صوفیان سرسپرده خود نیرویی منظم و مسلح به وجود آورد که به علت کلاه دوازده ترک و متحدالشکل آنان به تارکی سرخ منتهی می شد ، به " قزلباش " معروف شدند . این نیرو بعدها در شکل گیری دولت صفوی نقش عمده ای ایفا کرد .

سلطان حیدر که بلندپروازیهای پدر را در جهاد مذهبی با شروانشاه دنبال می کرد در راس جنگجویان خود به شروان لشگر کشید . ولی با تمام جلادت و رشادتی که به خرج داد از قوای متحد شروانشاه و یعقوب بیک آق قویونلو شکست خورد و کشته شد (۸۹۳ ه.ق.) فرزندانش علی ، ابراهیم و اسماعیل به فرمان یعقوب بیک در قلعه استخر فارس زندانی شدند . اما نزاع بر سر جانشینی یعقوب بین بایسنقر میرزا (فرزندش) با رستم (نواده اوزون حسن)بار دیگر پای خاندان صفوی را به میان کشید . در این راستا رستم میرزا برای مقابله با رقیب زورمند خود یعنی بایسنقر میرزا تصمیم گرفت پسران حیدر را از زندان آزاد و با نیروی صوفیان رقیب را از میدان به در کند . با رسیدن فرزندان حیدر به اردبیل ، علی (فرزند ارشد) در معیت لشگری که از صوفیان فراهم کرده بود به مقابله با بایسنقر شتافت و او را در میان رود کر شکست داد . اما به علت سوء ظن رستم بیک و بیمی که وی از قدرت روز افزون هواداران سلطان علی داشت علی را ضمن توطئه ای در راه بازگشت به آذربایجان به قتل رسانید و حکم دستگیری ابراهیم و اسماعیل را صادر کرد . ولی آن دو به کمک مشاوران نزدیک خود از معرکه گریختند و پس از مدتی اختفا در اردبیل به سوی گیلان رفتند و حاکم لاهیجان (کارکیا میرزا علی) که سادات شیعی

ی سامان بود مقدم آنان را گرامی داشت . پس از چند ماه که از اقامت فرزندان حیدر در لاهیجان گذشت ابراهیم به هوای دیدار وطن عازم اردبیل شد. اما اسماعیل تا سال ۹۰۵ ه.ق. کهآغاز نهضت اوست شش سال در لاهیجان باقی ماند . او در این مدت تحت نظر و مراقبت کارکیا میرزا علی با خواندن و نوشتن و تعلیم قرآن و فنون سواری و تیر اندازی آشنا شد.

سرانجام در نیمه محرم سال ۹۰۵ ه.ق. که دوازده سال تمام داشت ، با مشورت " اهل اختصاص " به ویژه حسین بیگ الله و ابدال بیگ دده تصمیم به خروج از لاهیجان و عزیمت به سوی اردبیل گرفت . در این جریان هر اندازه میرزا علی کوشید از تصمیم زود رس او ممانعت کند ، فایده ای نبخشید . در راه حرکت به اردبیل و از این شهر به ارزنجان ، و هزاران نفر از مریدان و صوفیان نواحی مختلف و عشایر استاد جلو ،شاملو ، ذوالقدر ، افشار ، قاجار و ورساق به اردوی اسماعیل پیوستند . او ابتدا تصمیم داشت به منظور جهاد به گرجستان عزیمت کند ولی در ارزنجان تصمیم او تغییر کرد و آماده جنگ شروان گردید . انگیزه او از این اقدام ، انتقام از شروانشاه بود (زیرا پدر و جدش در جنگ با او به قتل رسیده بودند) . اسماعیل همراه سپاه خود پس از عبور جسورانه ای از رود کر (کورا) و تصرف شماخی ، شروانشاه را در نزدیک قلعه گلستان شکست داد و به قتل رسانید (۹۰۶ ه.ق) . پس از آن قلعه شهر نو و باکو و گلستان را تسخیر کرد و در ناحیه شرور بر قوای الوند بیگ آق قویونلو که به کمک فرخ یسار پادشاه شروان شتافته بود غلبه کرد و او را مجبور ساخت به سوی عراق بگریزد و خود پس از عبور از نخجوان پیروزمندانه وارد تبریز گردید (۹۰۷ ه.ق.) و با فتح تبریز ، دولت صفوی پا به عرصه وجود نهاد .

شاه اسماعیل در نخستنین جمعه پیروزی ، فرمان داد تا خطیب شهر خطبه ائمه اثنی عشر (ع) را بخواند و جمله های " اشهدان علیا ولی الله " و " حی علی خیر العمل " را اذان بگوید . همچنین ، مذهب دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام گردد.

نخستین سالهای سلطنت شاه اسماعیل صرف از میان بردن قدرت و نفوذ دولت آق قویونلو و سرکوب حکام محلی شد . وی از سال ۹۰۷ ه.ق. تا فتح خراسان به سال ۹۱۶ ه.ق. در جنگ همدان سلطان مراد آق قویونلو را (که فرمانروای عراقین و فارس و کرمان بود) شکست داد و مناطق تحت نفوذ آق قویونلوها را تسخیر کرد . همچنین طی جنگهایی با مراد بیگ آق قویونلو رئیس محمد کره (حاکم ابر قوه) حسین کیای چلاوی (حاکم فیروز کوه و سمنان و خوار) ، ابوالفتح بیگ (فرمانروای کرمان) و دیگر قدرتهای محلی ، به عمر این حکومتها پایان داد . در سال ۹۱۳ ه.ق. ضمن جنگ با علاء الدوله ذوالقدر ، دیار بکر را فتح کرد و در سال ۹۱۴ ه.ق. حاکمیت خود را بر بغداد و عتبات مسلم گردانید . همچنین خوزستان و هویزه را (که در تصرف سادات مشعشعی بود) به تصرف در آورد و به نفوذ باریک بیگ پرناک در عراق عرب پایان داد . در

سـ ۹۱۵ ه.ق. برای جنگ با محمد خان شیبانی (فرمانروای ازبک) که بر خراسان و شرق ایران تا کرمان تسلط یافته بود تصمیم به تدارک لشکر گرفت . شیبک خان ازبک یا محمد شیبانی پادشاه دولت ومقتدری بود موسوم به " شیبانیان " . اعقاب شیبان ، پسر جوجی خان ، از اواخر قرن هشتم ه.ق. به تدریج بر ماوراء النهر مسلط شدند و محمد خان در سال ۹۰۰ ه.ق. بر سراسر این ناحیه تسلط یافت. وی با استفاده از ضعف بازماندگان دولت تیموری ، بر خراسان و نواحی شرقی ایران غلبه کرد . ظهور دولت شیعی صفوی ، دشمنی دولت شیبانی و دولت عثمانی را (که هر دو از مذهب تسنن حمایت می کردند) برانگیخت و موجب یک رشته مخاصمات و محاربات بین ایران و دولتین مذکور شد و طبعا" نوعی اتحاد و همبستگی بین آن دو در راه مبارزه علیه دولت صفوی برقرار گردید . اسناد و مدارک مشعر بر مکاتبات فیمابین دولت عثمانی و ازبک ، این اتحاد را اثبات می کند . تجاوزات ازبکان در خراسان و شرق ایران و ارسال نامه های تهدید آمیز محمد شیبانی به پادشاه صفوی شاه اسماعیل را به تدارک جنگ خراسان مصمم ساخت . وی پس از فراخواندن سپاهیان از مناطق مختلف کشور رهسپار خراسان شد و در شعبان سال ۹۱۶ ه.ق. در نزدیکی شهر مرو شکست سختی به ازبکان وارد ساخت و محمد خان شیبانی در اثنای این جنگ به قتل رسید. شکست ازبکان را تسخیر تمامی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را بر روی شاه اسماعیل گشود و مرزهای شرقی دولت صفوی ، ازیک سو تا بلخ و از سوی دیگر ، تا آمو دریا گسترده شد . اگر چه شاه اسماعیل علاقه چندانی به امر اداره ماوراءالنهر از خود نشان نداد و تنها به علت تجاوزات امرای ازبک ناگزیر به لشکر کشیهای مجدد به آن ناحیه گردید ، ولی با منصوب کردن حکامی در شهرهای مختلف ، عملا" حاکمیت دولت صفوی را در حوضه جنوبی رود جیحون تثبیت کرد .

شکست ازبکان عکس العمل شدید کارگزاران دولت عثمانی را برانگیخت و سیاست آمیخته با مماشات و تساهل سلطان با یزید در برابر شاه اسماعیل با مخالفت شدید سران ینی چری و علمای اهل تسنن عثمانی روبه رو شد. مخالفان که سلطان را سد راه مبارزه با دولت صفوی می دانستند به دور سلیم (فرزند او) گرد آمدند و ضمن توطئه ای که به مرگ با یزید انجامید این مانع را از سرراه برداشتند. سلطان سلیم پس از فوت پدر، به قصد جنگ با شاه اسماعیل و براندازی دولت نوپای صفوی سپاه بزرگی از ینی چریها و ممالک دست نشانده فراهم ساخت و پس از قتل عام شیعیان و طرفداران شاه اسماعیل در آناتولی در محرم سال ۹۲۰ ه.ق. به سوی ایران حرکت کرد. وی در ماه رجب همین سال در دشت چالدران (نزدیک خوی مستقر شدو در شرایطی که سپاهیان عثمانی از لحاظ کثرت عدد و مجهز بودند به اسلحه گرم از امتیاز بزرگی برخوردار بودند جنگ آغاز گردید. با تمام رشادت و جلادتی که شاه اسماعیل و امرای قزلباش نشان دادند جنگ با پیروزی سلطان سلیم

ـمه یافت و شهر تبریز سقوط کرد . اما سلطان عثمان تنها چند روزی توانست در آذربایجان بماند.بیم از عدم امنیت و تدارکات ، دوری از مرکز حکومت و مهمتر از همه طغیان ینی چریها (به علت عدم رضایت از جنگ و کشتار مسلمانان) وی را مجبور به عقب نشینی کرد .

اگر چه جنگ چالدران ضربه سنگینی به دولت صفوی وارد کرد ولی موجب از بین رفتن آن نشد. بعد از واقعه چالدران شاه اسماعیل تا پایان عمر دست به کار مهمی نزد و بیشتر اوقات خود را به آسودگی و فراغت گذراند و جز اعزام لشکریانی به ماوراءالنهر و گرجستان (برای فرونشاندن پاره ای طغیانها) حرکت مهمی انجام نداد . سرانجام در ۱۵ رجب سال ۹۳۰ ه.ق. شاه اسماعیل پس از بازگشت از ییلاق شکی به آذربایجان در ناحیه سراب در ۳۸ سالکی چشم از جهان فروبست در حالی که دولتی با ثبات بنیان نهاده بود که طی دو قرن ادامه یافت و از نظر تشکیلات و نظامات از مهمترین دولتهای بعد از اسلام در ایران شمرده می شود .

تهماسب ، بزرگترین فرزند شاه اسماعیل که در سال ۹۱۹ ه.ق. به دنیا آمده بود . در یک سالکی به دستور پدرش به هرات انتقال یافت . به دلیل اهمیتی که خراسان داشت حکومت این سرزمین تا رود آمویه (جیحون) اصطلاحا" به او تعلق گرفت و دیوسلطان روملو (حاکم بلخ) به للگی او انتخاب شد . تهماسب هنگام مرگ پدر ده سال و شش ماه داشت که به سلطنت رسید . وی از سال ۹۳۰ ه.ق. تا ۹۸۴ ه.ق. مدت ۵۴ سال سلطنت کرد که بیشترین ایام سلطنت در دوران صفوی محسوب می شود . او شجاعت و صلابت پدررا نداشت ولی از نظر کشور داری و تنظیمات زمان حکمرانی او را باید یکی از مهمترین ادوار صفویه شمرد. شاه اسماعیل در عمر کوتاه خود که بیشتر در جنگهای داخلی و خارجی گذشت ، موفق نشد دولت نوبنیاد صفوی را بر اساس تشکیلات اداری و نظامات مذهبی استوار کند ولی این کار در دوران سلطنت طولانی تهماسب جامه عمل پوشید. نیمه اول سلطنت او بیشتر در رفع نفاق و چند دستگی سران قزلباش و اداره جنگ در سر حدات شرقی و غربی مملکت گذشت . دشمنان سر سخت دولت صفوی یعنی ازبکان و عثمانیان از همان آغاز زمامداری تهماسب حملات خود را به ایران آغاز کردند . عبیدالله خان ازبک و امرای دیگر او به طور مداوم خراسان را مورد تاخت و تاز و نهب و کشتار قرار می دادند . سرانجام در جنگ بزرگ " جام " در سال ۹۳۵ ه.ق. با شکستی که تهماسب به عبیدالله وارد کرد ، برای مدتی خراسان از حملات ازبکان در امان ماند در جبهه غرب شاه تهماسب با دشمن بزرگی همچون سلطان سلیمان قانونی مواجه بود . سلطان عثمانی وارث سرزمینهای وسیعی بود که پدرش در اروپا و آسیای غربی و شمال آفریقا به دست آورده بود . البته خود او هم مرتبا" بر دامنه این ب متصرفات می افزود . ضعف و پراکندگی سللطین اروپا به او فرصت داد تا سپاهیان عثمانی

ر به پشت دروازه های وین برساند و بروز اختلاف در بین سران قزلباش در ایران نیز ، امکان حمله به سر حدات غربی صفویه را برای او فراهم آورد .

فرار اولامه سلطان تکلو از سران معتبر قزلباش به عثمانی و پناهنده شدن القاص میرزا برادرشاه تهماسب به سلطان سلیمان و تحریکاتی که در استانبول علیه ایران انجام دادندآتش جنگ میان دولت صفوی و حکومت عثمانی را دامن زد . سپاهیان عثمانی چندین بار به مناطق غربی متصرفات صفوی و آذربایجان حمله کردند . شاه تهماسب نیز هر بار با از میان بردن تدارکات و ویران ساختن آبادیها و امکانات زندگی و حملات ایذایی پیشرفت آنان را مانع می گردید . به نحوی که لشکر کشیها به نتایجی که منظور نظر سلطان عثمانی بود منجر نشد. حتی در بعضی از جبهه ها مانند قفقاز متحمل شکست شدند . اسماعیل میرزا ، فرزند شاه تهماسب در سال ۹۵۸ ه.ق. با فتح ارزته الروم و کردستان و ارمنستان مناطقی را که به اطاعت سلطان عثمانی در آمده بود مطیع کرد .

شاه تهماسب به علت نزدیکی تبریز به مرزهای عثمانی و آسیب پذیری این شهر و دوری تبریز از خراسان که همواره مورد هجوم ازبکان قرار می گرفت در سال ۹۶۵ ه.ق. پایتخت خود را به قزوین منتقل کرد . از این تاریخ تا سال ۱۰۰۶ ه.ق. (که شه عباس اول اصفهان را مورد توجه قرار داد) شهر قزوین پایتخت صفویه بود . از وقایع عمده دوران شاه تهماسب پناهندگی همایون (پادشاه هند) و با یزید (شاهزاده عثمانی) بود که هر دو رویداد تاثیر زیادی در رابط ایران و هند و عثمانی داشت . در سال ۹۵۰ ه.ق. همایون پادشاه هند به علت اختلافاتی که بین او و شیرخان افغانی رخ داده بود بر اثر نفاق برادرانش ناگزیر هند را ترک کرد و با کسان نزدیک خود به شاه تهماسب پناهنده شد . شاه تهماسب مقدم مهمان خود را گرامی داشت و فرمان داد او را با اعزاز و احترام تا پایتخت همراهی کنند . همایون بعد از مدتی اقامت در ایران با نیرویی که پادشاه صفوی در اختیار او گذاشت به هند بازگشت و سلطنت از دست رفته خود را به دست آورد . این واقعه چنان تاثیر خوبی در روابط دوستان ایران وهند باقی گذاشت که تا انقراض صفویان (به استثنای مواردی چند که اختلافاتی بین طرفین در مسائل مرزی به ویژه قندهار پیش آمد) ادامه یافت .

در سال ۹۶۷ ه.ق. با یزید به علت پاره ای اختلافات که با پدرش (سلطان سلیمان) و برادرش (سلیم) پیدا کرده بود با ده هزار سرباز مسلح از آناتولی وارد ایران شد و از شاه تهماسب تقاضای پناهندگی کرد . ساه تهماسب نهایت اعزاز و احترام را در حق مهمان خود به عمل آورد و دستور داد او و نزدیکانش را در کاخ مناسبی جاه دهند . سلطان عثمان که از آمدن یزید به ایران اطلاع یافت با ارسال نامه های مکرر که گاه جنبه تحبیب و گاه تهدید داشت استرداد با یزید را از شاه تهماسب

ـ ضا کرد . وساطتها و تقاضاهای شاه نیز برای عفو شاهزاده عثمانی به هیچ وجه موثر واقع نشد. سرانجام سلطان صفوی برای جلوگیری از تهاجم عثمانی و شعله ور شدن جنگهایی که به موجب صلح آماسیه متوقف شده بود . با یزید و فرزندان او را تسلیم ماموران عثمانی کرد . متعاقب آن در سال ۹۶۹ ه.ق. صلحی بین طرفین منعقد گردید و جنگهای غرب کشور برای مدتی نسبتا" طولانی خاموش شد .

شاه تهماسب در پنجاه و چهارمین سال سلطنت خود در پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه.ق در قزوین وفات کرد و پس از چندی جسد او را در مشهد مقدس دفن کردند . شاه تهماسب به ظاهر مردی دیندار و پایبند تکالیف و فرائض دینی بود . اگر چه مذهب شیعه در زمان پدرش مذهب رسمی کشور شد ولی استقرار و گسترش آن در دوره های شاه تهماسب انجام گرفت . در این دوره با آمدن علمای شیعه از لبنان و عراق و بحرین تشکیلات مذهبی بر مبنای منظمی قرار گرفت . دوران صلح و آرامش طولانی بین ایران و عثمانی به شاه تهماسب فرصت داد تا سازمان اداری و نظامی و اقتصادی دولت صفوی را بر پایه مستحکمی بنا کند . در واقع ، استقرار حاکمیت این دولت در دوره او انجام پذیرفت .

بعد از مرگ شاه تهماسب پسر دومش (اسماعیل میرزا) که به دستور پدر در قلعه قهقهه زندانی بود با حمایت اکثر امیران قزلباش به پادشاهی رسید . وی یک سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتا به جنایات دهشت انگیزی دست زد . او اغلب رجال مملکتی را که پس از مرگ پدرش از سلطنت حیدر میرزا (برادر کهترش) حمایت کرده بودند از میان برداشت و به این نیز اکتفا نکرد و برای اینکه خیال خود را از رقبای سلطنت آسوده سازد دستور قتل همه شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسانی که در این جریان از چنگ او رهایی یافتند برادر بزرگش (محمد میرزا) و پسران وی حمزه میرزا و عباس میرزا بودند که اگر دوران پادشاهی او ادامه می یافت ، آنان را نیز نابود می کرد . اسماعیل دوم در بحبوحه قتل شاهزادگان صوفیان قزوین را هم که سر سپردگان پدرش بودند سرکوب کرد . همچنین ، در اوایل سلطنت به طرفداری از تسنن علمای طراز اول تشیع را از خود دور ساخت .

مرگ او در سیزده رمضان سال ۹۸۵ ه.ق. روی داد . لازم به ذکر است که در دوران فرمانروایی کوتاه او حادثه ای در مرزهای مملکت اتفاق نیفتاد . بعد از فوت شاه اسماعیل دوم دولتمردان صفوی و امرای قزلباش برای سلطنت محمد میرزا (پسر بزرگ شاه تهماسب) با یکدیگر همداستان شدند . او به خدابنده معروف شد از سال ۹۸۵ تا ۹۹۶ ه.ق. پادشاهی کرد . از آنجا که وی با صره ای ضعیف و طبعی ملایم داشت قادر به اداره امور نبود و زمان کارها بیشتر در دست زوجه اش " فخر النساء بیگم مهد علیا " قرار گرفت .مهد علیا زنی مقتدربود که در برابر امرای قزلباش که می خواستند از ضعف پادشاه

ـفاده کنند و اعمال قدرت نمایند ایستادگی می کرد . همین امر مخالفت تعدادی از سرداران را که در پایتخت صفوی مستقر بودند برانگیخت تا جایی که توطئه ای بر ضد او ترتیب دادند و وی را به قتل رساندند. پس از آن آتش اختلاف خانوادگی بالا گرفت و هر امیری در گوشه ای از مملکت بساط خود سری گسترد . امرای خراسان که در راس آنان مرشد قلی خان استاد جلو و علیقلی خان شاملو بودند عباس میرزا را از سلطنت برداشتند و در ایالات دیگر نیز که در تیول سرکردگان نظامی بود نشانی از اقتدار دولت مرکزی نماند . در این میان دولت عثمانی که از این اختلافات داخلی آگاه بود از فرصت استفاده کرد و مرزهای صفوی را در غرب و شمال غرب مورد حمله قرار داد و اراضی وسیعی را تصرف و شهر تبریز (مهمترین شهر آذربایجان) را اشغال کرد . ازبکان نیز مقارن همین احوال شهرهای خراسان را در معرض تاخت و تاز قرار دادند . حمزه میرزا ولیعهد سلطان محمد که بارها در برابر سپاهیان عثمانی به عملیات متهورانه ای دست زده بود در شرایطی که میتوانست بر مشکلات داخلی و خارجی غلبه کند به دست چند تن از امیران مورد اعتماد خویش کشته شد. از آن پس بردامنه خودسریها افزوده شد و خلئی در دستگاه حاکمیت به وجود آمد . مرشد قلی خان استاد جلو از این فرصت استفاده کرد و پس از کنار گذاشتن رقیب خود (علیقلی خان استاد جلو) و به دست گرفتن اختیار عباس میرزا ناگهان به همراه شاهزاده به قزوین تاخت و پایتخت را متصرف شد و عباس میرزا را به نام " شاه عباس " بر اریکه قدرت نشاند ۱۴۰ ذیقعده سال ۹۹۶ ه.ق.) و به این ترتیب سلطنت سلطان محمد عملا" پایان یافت.

دوران پادشاهی شاه عباس اول (۱۰۳۸ – ۹۹۶ ه.ق.) فصل تازهای در تاریخ دولت صفوی گشود . او را باید پادشاهیزیرک و سیاستمدار و قدرت طلب خواند . او که از نزدیک و دور جریان حوادث را دنبال می کرد به فراست دریافته بود که عامل اصلی آشفتگیها قدرت طلبی امرای قزلباش است . پس قبل از هر کار بر آن شد تا به اعمال این امیران پایان بخشد . نخست با کمک مرشد قلی خان که در راس امور نظامی و اداری قرار گرفته بود سران گردنکش قزلباش را از میان برداشت . سپس او را نیز به قتل رساند و با انتصاب سرکردگان و حکام ولایتها و ایالتها از درجات پایین تر که به صورت کامل از خود او اطاعت داشتند سلطنت مطلقه ای را برقرار نمود . وی برای مقابله با ازبکان و عثمانیان و عقب راندن آنان نخست با دولت عثمانی مصالحه کرد. آن گاه را برای جنگ با ازبکان به خراسان برد و تا سال ۱۰۰۷ ه.ق. نواحی مختلف این ایالت را تصرف آنان خارج کرد . سپس در تجدید نظر در سازمان سپاه و انحلال قزلباش سپاه قوللر و شاهسون را پدید آورد و همکاری متخصصانی که برادران شرلی از انگلستان به ایران آورده بودند ارتش را به سلاح گرم مجهز کرد. وی از سال ۱۰۱۱ ه.ق. به بعد با یک رشته عملیات تهاجمی که تا سال ۱۰۳۴ ه.ق. به طول انجامید مناطقی از قفقاز و آناتولی و عراق و عرب را از

ـــرف عثمانیها خارج کرد و مرزهای مملکت را به حدود دوران شاه اسماعیل بازگرداند . همچنین با مقابله سیاسی و نظامی با پرتغالیان در خلیج فارس قدرت دولت صفوی را بر جزایر و بنادر خلیج فارس برقرار نمود .

با استقرار مجدد امنیت و ثبات در داخل کشور و علاقه شاه عباس به تقویت بنیه نظامی و اقتصادی کشور فصل تازه ای در مناسبات ایران با کشورهای اروپایی گشوده شد و یکی از نتایج آن رشد بازرگانی داخلی و خارجی به ویژه در زمینه تولید و فروش ابریشم وجلب منافع مالی فراوان بود . تمایل او به عمران و آبادانی موجبات رشد معماری و برپایی بناهای عام المنفعه ،راهها ،کاروانسراها ،پلها ، مساجد ، مدارس و نیز تعالی بخشهای مختلف هنری را فراهم نمود که شاخصترین پدیده در عصر صفوی و حتی در تاریخ ایران محسوب می شود

این پادشاه در حالی که جانشین لایقی از خود باقی نگذاشته بود در ۲۴ جمادی الاول سال ۱۰۳۸ ه.ق. (پس از چهل دو سال پادشاهی) وفات یافت . دولتمردان صفوی ، نواده او (سام میرزا) را از حرمسرای سلطنتی بیرون آوردند و با نام شاه صفی به سلطنت نشاندند (۱۴ جمادی الثانی ۱۰۳۸ ه.ق.).

شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی و نظامی گذرانده بود لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را که جدش برای او باقی گذاشته بود اداره کند . در اوایل سلطنت تحت نفوذ و تاثیر بانوان حرم و رجال فرصت طلب امام قلی خان (فاتح جزیر هرمز) و فرزندان او را به سبب سوء ظنی بی مورد به قتل رسانید . همچنین زینل خان شاملو (سپهسالار) را در زمان جنگ با عثمانی از میان برداشت . سلطان (مراد چهارم) عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی جانشین شاه عباس پیمان صلحی را که بین ایران و عثمانی انعقاد یافته بود زیرپا گذاشت و به منظور باز پس گیری مناطقی که در زمان شاه عباس از دست رفته بود به مرزهای ایران حمله کرد . وی در سه جنگ که بین سالهای ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ ه.ق. رخ داد شهر بغداد را که مهمترین مرکز سوق الجیشی ایران برای حفظ عراق و عرب بود به تصرف خود درآورد. سپس معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق. / ۱۶۳۹ م.) برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق عرب به صورت رسمی جزء متصرفات عثمانی شد و خط مرزی دو مملکت به نواحی مندلی و شهر زور و مریوان منتهی گردید .

همچنین به علت بروز آشفتگیهایی در شرق قندهار به دست گورکانیان هند افتاد . (۱۰۴۹ ه.ق.) شاه صفی در ۱۲ صفر سال ۱۰۵۲ ه.ق. فوت کرد و در همین سال فرزندش عباس میرزا ملقب به " شاه عباس ثانی " به سلطنت رسید . در زمان سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۷۶ تا ۱۰۵۲ ه.ق.) به علت رعایت قرارداد صلح زهاب بین دولتین ایران و عثمانی جنگی رخ

-- - لکن در ناحیه قندهار که مرز ایران و دولت بابری هند شمرده می شد جنگی بین دو دولت ایران و هند روی داد که به شکست سپاه هند و تصرف قندهار منجر گردید .

روابط ایران و دولت بابری هند از بدو تاسیس دولت صفوی همواره حسنه بود . بین ظهیر الدین بابر و شاه اسماعیل (به علت همکاریهایی که در جنگ با ازبکان و دیگر مخالفان داشتند) دوستی و الفتی متقابل برقرار بود . همایون پادشاه مخلوع هند با کمک شاه تهماسب سلطنت از دست رفته خود را باز یافت . مناسبات اکبر شاه با شاه عباس اول با تفاهم و مدارا توام بود . تسامح مذهبی دولت گورکانی هند همراه با رونق بازار تجارت هندوستان سبب شد تا پیروان مذاهب گوناگون از جمله هزاران شیعه و سنی ایرانی (که غالبا" صاحبان حرفه و بازرگانان و ارباب فضل و هنر بودند)به هند کشانده شوند. البته این امر خود موجب رواج آداب و سنن و فرهنگ ایران در هند شد . در زمان شاه جهان به علت توسعه طلبی این پادشاه و ضعف سرحدداران ایران و اختلال در دولت مرکزی شهر قندهار که از نظر موقعیت نظامی حائر اهمیت بود به تصرف دولت هند در آمد . همین مساله شاه عباس دوم را بر آن داشت تا برای باز پس گیری این شهر لشکر کشی کند . در نتیجه این لشکر کشی شهر قندهار در سال ۱۰۵۹ ه.ق. بار دیگر به تصرف ایران درآمد . شاه عباس تلاش سران شورشی گرجستان را که به تحریک تهمورث خان و پشتیبانی روسیه انجام گرفته بود خنثی کرد و مانع تجریه و وابستگی آن به روسیه گردید.

دوران شاه عباس ثانی (همانند دوران شاه عباس اول) دوران رونق اقتصادی ،عمران و آبادانی ، اعتلای فرهنگی و دوران ظهور رجال دین و دانش بود .

این پادشاه در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ ه.ق. وفات یافت و پسرش صفی میرزا با نام " شاه سلیمان " به سلطنت رسید .

شاه سلیمان (۱۱۰۶ – ۱۰۷۷ ه.ق.) پادشاهی نالایق و بی اراده و آلت دست خواجگان و رجال متنفذ دولتی بود . نخستین نشانه های انحطاط و سقوط صفوی از زمان او ظاهر شد . اگر حادثه مهمی در مرزها رخ نداد در درجه اول به سبب آن بود که هنوز آوازه قدرت ایران عصر شاه عباس اول طنین انداز بود و در ثانی در کشورهای مجاور ایران دولتهای نیرومندی مانند گذشته وجود نداشت تا تهدیدی جدی به شمار روند . این آرامش نسبی در روزگار شاه سلیمان با توسعه مناسبات خارجی و روابط بازرگانی به ویژه در زمینه ابریشم همراه بوده است . در این زمان که باید آن را عصر توسعه قدرتهای بزرگ اروپا نامید توجه این دولتها به بازرگانی با مشرق زمین افزایش یافت و ایران خود یکی از کانونهای مهم این بازرگانی بود . از ویژگیهای دیگر این دوران ، ورود بازرگانان و سیاحتگران و میسیونرهای خارجی است که با انگیزه اقتصادی ، بهترین توصیفها را در

زمینه اجتماعی ایران ارائه داده اند . شاردن ، تاورنیه ، کمپفر ، سانسون ، کروسینسکی و مبلغان مسیحی را باید از این نمونه ها به شمار آورد .

آخرین سلطان کشور یکپارچه صفوی (قبل از سقوط نهایی آن به دست نادر شاه افشار) سلطان حسین بو.د که بعد از شاه سلیمان از سال ۱۱۰۶ تا سال ۱۱۳۵ ه.ق. سلطنت کرد . عوامل پنهان و آشکاری که از قبل زمینه انحطاط و انقراض دولت صفوی را فراهم ساخته بود در دوران پادشاهی این شخصیت ضعیف النفس و با حسن نیت رخ نمود. افزایش مالیاتها ، تعدی حکام خود کامه و تازه به دوران رسیده و فشار زیاد به اقلیتهای مذهبی نفوذ عناصر غیر مسئول و خواجگان حرم در دستگاه دولتی طرد شخصیتهای کاردان از دستگاه اداری و نظامی و بی ارادگی شاه در برخورد با حوادث مقدمات فروپاشی نظام دولت صفوی را فراهم ساخت . شورش طایفه غلزایی ساکن قندهار در سال ۱۱۱۳ ه.ق. که از جانب دولت هند دامن زده می شد و شورش ابدالیان هرات در سال ۱۱۱۸ ه.ق. خود مقدمه ای بود بر سقوط دولتی که شاه و اطرافیان او طی ۱۷ سال نتوانسته بودند با تدبیر و یا قدرت از آن جلوگیری کنند.

شاه اسماعیل صفوی

درباره اتفاقات و حوادث زندگی دو پسری که از شیخ حیدر بجا ماند به ویژه اسماعیل به صورت اساسی فقط کتاب تاریخ اسماعیل که مؤلف آن تا کنون شناخته نشده، اطلاعاتی به ما میدهد. مطابق این مرجع، پس از مرگ سلطان علی سیر حوادث چنین بوده است:

شاهزاده خانم مارتا (عالمشاه بیگم) دو پسر خود را پس از مراسم ورودشان به اردبیل به بقعه فرستاد و خود دست بکار ترتیب مراسم تدفین پسرش سلطان علی شد. روزی پس از آن ایبه سلطان و ترکمن های تحت فرمانش به شهر وارد شدند و به جستجوی شاهزادگان پرداختند، بر اهالی ظلم ها کردند و دار و ندار مردم را به یغما بردند. اسماعیل از بیم آنان از بقعه خارج شد و در خانه قاضی احمد کاکلی که در آن نزدیکی بود پنهان گردید. این قاضی به مهربانی او را پذیرفت و سه روز تمام در خانه خود نگاهداشت. چون ترکمن ها گوشه و کنار خانه ها را جستجو و زیر و رو میکردند، به نظر قاضی چنین آمد که اسماعیل را بخانه زنی موسوم به خانجان ببرد. این زن، اسماعیل را که هفت ساله بود به مدت یکماه تمام در خانه خود نگاهداشت و سرپرستی کرد. فقط عمه اسماعیل موسوم به پاشاخاتون که دختر شیخ جنید بود و با ترکمنی به نام محمدی بیگ ازدواج کرده بود، گاه و بیگاه او را ملاقات میکرد، به استثنای پاشاخاتون احدی از اقامتگاه اسماعیل اطلاع نداشت، حتی مادرش. مادر اسماعیل را تا هنگامی که ایبه سلطان در اردبیل بسر میبرد از روی قصد و عمد از محل او بی خبر گذاشته

برند، زیرا این فرمانده جسور که در راه رسیدن به مقصود خود از توسل به هیچ وسیله ای خودداری نمی کرد از شکنجه دادن شاهزاده خانم مارتا نیز روی نگرداند، اما او چون خود خبری نداشت نتوانست خفاگاه اسماعیل را فاش سازد. پس از سپری شدن چهار هفته، پاشا خاتون ترتیب انتقال اسماعیل را به خانه زن دیگری از طایفه ذوالقدر که پیشه اش زخم بندی و جراحی بود، داد. این خانه در محله روملو یعنی اعقاب کسانی که با وساطت خواجه علی از اسارت تیمور آزاد شده بودند، قرار داشت؛ اما از آنجا که به دلیل اصرار و ابرام بیش از حد رستم در نابود کردن این دو شاهزاده صوفی، این ناحیه شهر نیز توسط ترکمن ها مورد جستجو قرار گرفت؛ او بچه را به مسجد جمعه که در اردبیل در موضع مرتفعی قرار دارد برد. در آنجا این زن در مقبره ای به جراحت اسماعیل پرداخت. در ضمن به مادر اسماعیل نیز پیامی فرستاد و او را از زنده بودن اسماعیل مطلع کرد. در آن مسجد یکی از صوفیان که در جنگ مصدوم و زخمی شده بود خود را مخفی کرده بود؛ هنگامی که او اسماعیل را به صوفی مزبور نشان داد، صوفی به اطلاع اسماعیل رساند که هشتاد تن از صوفیانی که از جنگ ترکمن ها جان سالم به در برده اند در کوهستان بغرو نزدیک اردبیل اقامت دارند و از دل و جان منتظر رسیدن فرمان های "پیشوای کامل" خود هستند. او آن صوفی را راضی کرد که از مسجد خارج شود و یاران خود را از ماجرا آگاه کند، بلافاصله رستم بیگ قره مانلو که بر آن صوفیان سمت ریاست داشت با همراهان خود نیمه شب به مسجد آمد، اسماعیل را همراه خود به کوه بغرو در روستای کرگان به خانه واعظی به نام فرخ زاد برد.

پس از آن چند تن از صوفیان که متنفذتر از دیگران بودند به شور نشستند تا دریابند کدام نقطه برای حفاظت اسماعیل از همه جا مطمئن تر است؛ و سرانجام همه به این نتیجه رسیدند که شاهزاده صوفی باید در اسرع وقت به رشت برود. ابتدا اسماعیل را به گسکر که در ولایت گیلات واقع است بردند؛ که خاندانی در آنجا امارت داشت که تا مقدار زیادی مستقل بود. حاکم گسکر امیره سیاوش خود از اسماعیل استقبال کرد و او را تا هنگامی که توانست به مسافرت خود به رشت ادامه دهد در خانه خود جای داد. امیره سیاوش تا نزدیکی رشت اسماعیل را بدرقه کرد و آنگاه به مقر خود بازگشت. اسماعیل پس از ورود به پایتخت گیلان غربی در "مسجد سفید" آنجا فرود آمد و اقامت گزید. در نزدیک آن مسجد زرگری دکان داشت به نام امیره نجم که از حراست و خدمت اسماعیل هیچ کوتاهی نمیکرد. اقامت اسماعیل در رشت دیری نپائید، زیرا در آن دیار نیز او را به قدر کافی در امن و امان نمی دیدند. حاکم لاهیجان واقع در مشرق گیلان اسماعیل را دعوت کرد که به نزد او برود. اسماعیل این دعوت را پذیرفت و بدین ترتیب کارگیا (یعنی امیر) میرزاعلی برای او در لاهیجان روبروی مدرسه کی افریدون جائی تهیه دید. در این میان ایبه سلطان در اردبیل دستور به توقیف اوبه زخم بند داد. چندان او را شکنجه کردند تا

ـی زن ناگزیر به اعتراف جریان واقعه شد. رستم از این گزارش چنان به خشم آمد که دستور داد آن زن بیچاره را در بازار تبریز به ضرب خنجر بکشند. محمدی بیگ و سایر همدستان او نیز به زندان افتادند و سرانجام در برابر تأدیه جریمه ای نقدی به میزان سی هزار تنگه آزاد گردیدند.

امیر لاهیجان کارگیا میرزاعلی هر چه در قوه داشت، در مراقبت و تربیت اسماعیل بکار برد و استاد شمس الدین را که از اهالی لاهیجان بود به تعلیم او گماشت تا خواندن و نوشتن بدو آموخت و به او درس قرآن داد. حتی در این مدت هم پیروان صفوی از ارسال هدایا برای پیشوا و مرشد طریقت خود فروگذار نمی کردند و خود نیز به خدمت او میرسیدند. اما اینها برای آنکه اسماعیل را در مخاطره نیندازند همواره بدون تأخیر به آسیای صغیر، قره باغ و اهر باز می گشتند و همه این کارها همیشه در حد اختفا بود. نجم زرگر رشتی به دنبال اسماعیل به لاهیجان آمد، برادران امیر نیز خواهان معاشرت با او بودند، و بدین ترتیب کودک خردسال به خود بالید و به جوان برومندی بدل شد. برادر اسماعیل یعنی ابراهیم و همچنین برادر ناتنی دیگر او به نام سلیمان که با او بود پس از مدتی اقامت در گیلان خواستار رفتن به اردبیل شدند. پس ناچار آنها تاج دوازده ترک حیدر را از سر برگرفتند و به جای آن کلاه رایج ترکمنی را که مخصوص آق قویونلو بود بر سر گذاردند و آنگاه به اردبیل رهسپار شدند. پس از رفتن ابراهیم، اسماعیل بیمار شد و یکسال تمام بستری گردید؛ تا سرانجام شفا یافت. هر چند اسماعیل در نقطه دور افتاده ای همچون لاهیجان در سکوت و آرامش تمام رشد میکرد، باز پناه دادن او برای امیران گیلانی خالی از مخاطرات و گرفتاریها نبود. مرتب سفیرانی از دربار آق قویونلو به لاهیجان آمدند و نخست به صورت دوستانه و بعد به طرزی مصرانه و سرانجام به نحوی تهدیدآمیز تحویل اسماعیل را میخواستند. کارگیا میرزاعلی سرانجام به این راه چاره که صوفیان هواخواه اسماعیل بدو پیشنهاد کردند متوسل شد؛ او دستور داد سبدی را که به طنابی بسته بود از درختی بیاویزند؛ شاهزاده صوفی اسماعیل را در این سبد گذارند و طناب را کشیدند. آنگاه او در برابر نمایندگان رستم فرمانروای آق قویونلو ظاهر شد و سوگند یاد کرد اسماعیل در خاک و سرزمین او بسر نمی برد... پس از این کار نمایندگان ناگزیر شدند خواه ناخواه از لاهیجان بروند، اما رستم به این سوگند دلخوش نشد بلکه میخواست به گیلان لشکر بکشد که به دست پسر عمویش گوده (یعنی کوتوله) احمد و ایبه، تاج و سر خود را از دست داد. این واقعه در سال ۹۰۲ هجری رخ داد.

بعد از رستم زوال حکومت آق قویونلو که به صورت غیر قابل وقفه ای شروع شده بود از نظر تیزبین اسماعیل که شخصیت کامل و زودرس او یکی از جالب توجه ترین و بدیع ترین حوادث تاریخ جهان است پوشیده نماند. هنگامی که در سال ۹۰۵

..ری او یعنی پسر بچه ای که هنوز سیزده سال تمام نداشت از لاهیجان خارج شد تا میراث جدش اوزون حسن را قبضه کند تاریخ حکومت روحانی اردبیل به پایان آمد و تاریخ دولت واحد ملی ایرانی سلسله صفوی آغاز گردید.

از حکومت مغولان فقط قسمت کوچکی تحت حکومت میرزا حسین بایقرا در هرات باقی مانده بود و در دیگر بخشهای ایران و ترکستان و عراق استیلاگران دیگر فرمان میراندند. با در نظر گرفتن استقبال مردم از دعوت نوربخش و اندیشه ظهور مهدی(عج) و فساد اوضاع که اذهان را انباشته بود. جنبش اسماعیل صفوی، پس از کوششهای گذشتگانش به مثابه حرکت نهایی شیعیان رخ داد و چنان توفیق بارزی یافت که تمامی شرق اسلامی را تکان داد. شاه اسماعیل توانست تمام ایران را زیر پرچم خود در آورد و نزدیک بود حتی آسیای صغیر را ضمیمه متصرفات خود سازد.

این جنبش بیشتر سیاسی بود تا مذهبی و صوفیانه، ولیکن نمونه جالبی بود از بهترین روش دست یافتن به قدرت به شیوه ایرانی، که به عنوان یک نمونه بارز بیانگر کلیه جنبشهای ایرانی بر ضد تازیان و بیگانگان دیگر است و به روشنی نشان میدهد که داعیه داران ایرانی فقط از طریق تصوف و ولایت میتوانستند اذهان مردم را متوجه خود سازند

افـشاریه

نادر قلی فرزند امام قلی از قبیله " قرخلو " بود که شاخه ای از ایل افشار به شمار می رفت. طایفه مزبور، از آغاز سلسله صفوی برای جلوگیری از هجوم ازبکان و ترکمانان به منطقه شمال خراسان کوچ داده شد و در منطقه ابیورد و دره گز استقرار یافت. مورخ رسمی دربار نادری، میرزامهدی خان ،تاریخ تولد نادر را روز شنبه بیست و هشت محرم سال هزار صد هجری قمری ذکر کرده و با توصیف مختصری از حیات عشایری ، اصل و نسب آخرین فاتح بزرگ آسیایی را در پرده نگاه داشته است . آنچه مسلم است نادر تا طغیان افاغنه غلزایی قندهار و برافتادن حکومت دویست و پنجاه ساله صفویان، در گمنامی به سر می برده و زندگانی بی پیرایه چوپانی او، تنها با هنر نماییها و قهرمانیهای ساده ای همراه بوده است

سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ ه.ق. بهانه خوبی به دست سرکشان داخلی و مدعیان خارجی ایران داد تا هر یک از گوشه ای سر برآوردند و کشور را به هرج و مرج طولانی مبتلا کنند . نادر نیز در راس گروهی که برای حمایت از حیات و هستی اهل ابیورد فراهم ساخته بود ابتدا در خدمت خان همین منطقه قرار گرفت و پس از ازدواج پیاپی با دو دختر او ، وارث حکومت محلی کوچک وی شد . آن گاه در سال ۱۱۳۹ ه.ق که شاهزاده سرگردان صفوی (تهماسب میرزا) در جستجوی یاران و همراهان فداکاری بود به او پیوست و عزم نجات ایران کرد .

سردار افشار در خلال چهار جنگ پیاپی که با شورشیان افغان داشت توانست سردسته آنان ، یعنی اشرف و همراهانش را در مناطق مهماندوست دامغان ، سردره خوار (نزدیک تهران) مورچه خورت اصفهان و زرقان فارس در هم بکوبد . راه را برای استقرار مجدد حکومت صفوی هموار کند . پس از آن در طول چندین نبرد بزرگ و کوچک با ترکان عثمانی که بیست سال طول کشید (به غیر از یک مورد) همه جا نادر پیروز بود. وی نیروهای عثمانی را شکست داد و آنان را از خاک ایران تا منتهی الیه دریای سیاه و ارمنستان و گرجستان بیرون راند . نیروهای روسی نیز که وصیت پتر کبیر از اختلافات درونی ایران استفاده کرده بودند با سیاست و تدبیر عاقلانه وی تمامی خطه شمال و باریکه ساحلی خزر را (از دربند و باکو تا مازندران) تخلیه کردند . نادر با بهره گیریهای به موقع از ضعفهایی که شاه تهماسب دوم (۱۱۴۵ — ۱۱۲۵ ه.ق.) از خود نشان داد وی را از سلطنت خلع کرد. پس از آن با خلع فرزند خردسال شاه تهماسب دوم یعنی عباس سوم از سلطنت خود در شوال سال ۱۱۴۸ ه.ق. با رای و اراده بزرگان ، سرداران ، ریش سفیدان و روحانیان عالیمرتبه ای که در دشت مغان گرد آورده بود ، سلطنت نشست . اقدامات بعدی او ، سرکوبی سرکشان داخلی در قندهار و ایجاد نظم در سراسر کشور بود . از آنجا که دولت گورکانی هند جمعی از فراریان افغان را پناه داده بود و به توقعات نادر نیز وقعی نمی نهاد، نادر ناچار شد که عازم شبه قاره شود . نبرد قطعی میان فریقین ، در منطقه کرنال در ۱۵ ذیعقده سال ۱۱۵۱ ه.ق. (۲۴ فوریه ۱۷۳۹ م.) روی داد که به شکست محمد شاه گورکانی انجامید . نادر به همراه سپاهیان خود وارد دهلی شد پس از ضرب سکه و اعلام انقیاد حریف ، دگرباره تخت سلطنت را به محمد شاه واگذاشت . پادشاه گورکانی نیز در مقابل آن ، مناطق غربی آب اتک و رودخانه سند را به ایران تسلیم کرد . شهرت دارد که نادر در حین عزیمت به هند حاکمی برای کشمیر معین کرد، ولی دلایل دیگری درباره تثبیت حاکمیت او بر آن منطقه در دست نیست .

در بازگشت نادر به ایران خدایارخان عباسی (فرمانروای سند) نافرمانی آغاز نمود که نادر ناگزیر سالی را برای مطیع ساختن مجدد وی و افاغنه متمرد منطقه صرف کرد و تمشیت کامل به امور آن نواحی داد . واقعه مهم پایانی سال ۱۱۵۳ ه.ق. لشکر کشی شاه ایران به ماوراءالنهر و تصرف مناطق جنوبی آمودریا (جیحون) بود . ابوالفیض خان (از احفاد چنگیز) به شکست قطعی معترف شد و از سوی نادرشاه حکومت سمر قند و بخارا و آن سوی رودخانه تا صفحات سغد و فرغانه را به دست آورد . اما ، ایلبارس خان (والی خوارزم) از در جنگ در آمد و لامحاله جان بر سر دعوی نهاد .

بدین سان ، خوارزم جایگاه تاریخی خود را بازیافت و صفحات مابین دریاچه های آرال و مازندران تا حوالی دشت قبچاق قدیم ، که با قزاقستان کنونی مطابقت دارد ،فرمان پذیر شدند .

...ر بر اثر اشتباهی که در تشخیص و داوری در مورد سوء قصد کنندگان به خود مرتکب شد ، به فرزند ارشد خود (رضا قلی میرزا) خشم گرفت و چشمهای او را کور کرد (۱۱۵۴ ه.ق.). این فاجعه موجب شد که اعتدال روانی وی مغشوش شود و وخامت احوالش فزونی یابد . اغتشاشات داخلی لزگیها در داغستان و قیامهای محلی فارس و گرگان و دیگر نقاط همراه با لجاجتی که عثمانیها برای رد شرایط پیشنهادی وی نشان می دادند و از پذیرش مذهب شیعه جعفری به عنوان رکن پنجم اسلام سرباز می زدند ، موجب گردید که نادر از لشکرکشی به روسیه و استانبول و مناطق ماوراءالنهر منصرف گردد و درگیر گرفتاریهای نفس گیر و ایذایی داخلی شود .

سرانجام هلاکت وی به دست جمعی از سرداران مقربی انجام گرفت که همگی بر جان خویش بیمناک بودند . به همین سبب با توطئه هولناکی که در یازدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ در قوچان ترتیب دادند ، او را از پای در آوردند .

نادر از فرمانروایانی بود که برای آخرین بار ایران را به محدوده طبیعی فلات ایران رسانید و با تدارک کشتیهای عظیم جنگی، کوشید تا استیلای حقوق تاریخی کشور را بر آبهای شمال و جنوب تثبیت کند.

جانشینان نادر شاه افشار

با افول دولت نادری ، سرزمین پهناور فلات ایران کع پس از مدتها به زیر یک درفش در آمده و رنگ یگانگی پذیرفته بود، از هم پاشید. همچنین ، سرداران متعددی که از برکت همت و حمیت شاه افشار اعتبار و اهمیت یافته بودند (به پیروی آن بزرگ) صلای کشورگیری سردادند. از میان عناصر قدرتمندی که یک چند بر بخشهای مختلف ایران حکومت کردند، می توان از مدعیان زیر نام برد :

کریم خان زند: (۱۱۹۳– ۱۱۶۳ه.ق.) از سوابق زندگی خان زند تا سال ۱۱۶۳ه.ق. که جنگهای خانگی بازماندگان نادر شاه بی کفایتی آنان را برای مملکتداری آشکار ساخت و به تبع آن عرصه را برای ظهور قدرتهای جدید مستعد گردانید، خبری در دست نیست. به دنبال اغتشاشات گسترده و عمومی این ایام خان زند به همراه علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری اتحاد مثلثی تشکیل داد و چون هیچ یک از آنان خود را از دیگری کمتر نمی شمرد ، ناچار به نزاعهای داخلی روی آوردند . سرانجام کریم خان توانست پس از شانزده سال مبارزه دائمی بر تمامی حریفان خود از جمله محمد حسن خان قاجار و آزاد خان افغان غلبه کند و صفحات مرکزی و شمالی و غربی و جنوبی ایران را در اختیار بگیرد . برادر وی ، صادق خان ، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ ه.ق. بصره را از حکومت عثمانی منتزع نماید و به این ترتیب ، نفاذ اوامر دولت ایران را بر سراسر

رود رود و بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند . بعد از در گذشت خان زند دگرباره جانشیانان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاعهای مستمر ،زمینه تقویت و کسب اقتدار آقا محمد خان و سلسله قاجار را فراهم آوردند.

شاهرخ افشار: به دنبال قتل نادر ، نخست برادر زاده او (علیقلی خان عادلشاه) زمام قدرت را در دست گرفت و به فاصله یک سال ، به دست برادر خود (ابراهیم خان) مغلوب ،کور و زندانی گشت . شاهرخ ، فرزند رضاقلی میرزا (نواده نادر) سرانجام بر بنی اعمام پیروز شد و چون به دلیل بر نابینا شدن توانایی اداره امور کشور را نداشت ، لاجرم به همان فرمانروایی بر مشهد و نیشابور و گاه هرات و بخشی از صفحات خراسان شمالی بسنده کرد . حکومت او با توجه به احترامی که خان زند برای ولی نعمت خود ، یعنی نادرشاه ، داشت ، بلامعارض بود و تا سال (۱۲۱۰ ه.ق.) که آقا محمد خان سراسر ایران را به تصرف خود در آورد ادامه یافت.

احمد خان ابدالی : این مرد که از سرداران نادر و از همراهان صدیق وی در اواخر کار بود، در اندک مدتی توانست بر قندهار و کابل استیلا یابد و با حملات پیاپی بر مناطق سند و پنجاب و کشمیر بر وسعت قلمرو خود بیفزاید . تعرضاتی که وی به مشهد مقدس کرد ، بی نتیجه ماند و چون کریم خان زند به احترام احفاد نادر متوجه صفحات شرقی نبود ، بخشهایی از سیستان و بلوچستان هم در ربقه اطاعت او باقی ماند.

اوضاع بخشهایی شمال ایران که مناطق شروان و اران و ارمنستان و گرجستان را در بر می گرفت تا اندازه ای مبهم است. اما در مجموع حکایت از آن دارد که به تبع سوابق سر بر خط فرمان خان زند و جانشینان وی داشته اند. در این میان، هراکلیوس (والی گرجستان) که از سرداران مورد اعتماد نادر شاه بود، به تحکیم پایه های قدرت داخلی خود اهتمام ورزید. لیکن، معلوم است که تا پایان کار سلسله زندیه و آغاز سلطنت دودمان قاجار و حتی دوره اول جنگهایی که به مدت ده سال طول کشید (۱۲۲۸ – ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ – ۱۸۰۳ م.) و به سلطه طولانی روسها منجر شد ، کماکان حاکمیت تاریخی ایران را پذیرفته بوده است.

بخشهای شمالی خراسان و ماوراءالنهر (بخارا ، سمرقند و خیوه یا خوارزم) در تحت حکمرانی خانهای ازبک و ترکمانانی بودند که خود را از دودمان چنگیزی می شمردند و روابطی مبتنی بر خود مختاری داخلی و در عین حال ، تمکین به قدرت فائقه مرکزی ایران را ضروری می دیدند.

زنـدیه

ـریم خان زند ۱۲۰۹ - ۱۱۶۳ ه. ق پایه گذار سلسله زندیه محسوب می شود . اقبال جهانگشایی او ، بیش از هر چیز مدیون اغتشاشاتی بود که پس از قتل نادر در ایران سربرآورد و از سابقه دراز هفتاد یا هشتاد ساله ای برخوردار بود. وی قریب سه سال بعد از در گذشت نادر شهرتی نداشت و در میان قبیله خود ، که به دستور نادر در سال ۱۱۴۴ ه.ق. به خراسان کوچانیده شده بودند ، از حیثیت متعارفی برخوردار بود.

بی کفایتیهای آشکار بازماندگان نادر و نزاعهای برادر کشانه ای که میان آنان رخ داد ، موجب شد که کریم توشمال (پهلوان) در کنار دو تن دیگر از بزرگان ، به نامهای علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری برای آرامش مناطق غربی و مرکزی کشور به میدان آید . او پس از نشان دادن لیاقتهای مکرر ، از سوی قبیله خویش لقب خانی دریافت کرد . (۱۱۶۲ ه.ق.) بدین گونه وی توانست در پرتو تدبیر و حسن عمل و صداقت بی ریای خویش ، بر حریفان مزبور و نیز آزادخان افغان کع در آذربایجان ترکتازی می کرد و محمد حسن خان که در استرآباد به سر می برد غلبه کند . کریم خان از سال ۱۱۷۹ ه.ق. به صورت مستقل بر ایران فرمان راند . روابط او با شاهرخ (نواده نادر شاه) نیز بر خراسان فرمان می راند ،خوب و مبین نوعی احترام به اولاد ولی نعمت پیشین خود بود .

حادثه مهم سالهای پایانی عمر کریم خان ،لسکر کشی به بصره بود که به سرداری برادرش ، صادق خان در سال ۱۱۸۹ ه.ق. انجام پذیرفت که متاسفانه با مرگ شاه به انتها رسید

دوران چهارده ساله اخیر زندگانی وی را ، باید نعمتی برای مردم ایران شمرد ، چرا که توانست امنیت را در تمامی صفحات داخلی کشور و خلیج فارس برقرار کند و پس از قریب پنجاه سال ناآرامی و جنگهای مستمر ، طعم شیرین آسایش را به هموطنان خود بچشاند .

با مرگ کریم خان در سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه.ق. زکی خان (برادر ناتنی کریم خان) بیشتر بزرگان زند و زبدگان دربار را کشت یا کور کرد و به بهانه پادشاهی ابوالفتح خان و محمد علی خان (فرزندان کریم خان) اختیار امور را در دست گرفت . پس از چندی ، صادق خان بر او شورید و از آنجا که نیز تدبیر درستی نداشت به دستور علی مردان خان کور و بر کنار گردید . وی پس از سه سال حکومت ، در سال ۱۱۹۹ ه.ق. در گذشت. پس از او ، جعفر خان زند (پسر صادق خان) فرمانروایی را به دست گرفت و در سال ۱۲۰۳ ه.ق. به دست چندتن از خانهای زندانی در شیراز کشته شد . آخرین بازمانده این دودمان ،لطفعلی خان بود که با وجود دلاوری و رشادت بسیار ، در برابر حریف کهنه کار پرتدبیری چون آقا محمد خان قاجار دوام

یرد و پس از دستگیر شدن ، در ارگ بم به سال ۱۲۰۹ ه.ق. کشته شد و بدین ترتیب سلسله دیگری در ایران قدرت را در دست گرفت .

به طور کلی ، دوران تقریبا" پنجاه ساله زندیه (۱۲۰۹ – ۱۱۶۰ ه.ق.) عصر کشمکشهای داخلی بود و مدعیان خارجی را یارا و اندیشه آن نبود که به ایران تجاوز کنند . سرحدات کشور نیز از هر جهت در اختیار دودمانهای ایرانی قرار داشت . همچنین ، با تحکیم اقتدار احمد خان ابدالی (در صفحات جدا شد از هند به وسیله نادر شاه) می توان گفت که نفوذ عنصر ایرانی در شبه قاره هند کماکان برقرار بود

قاجـاریه

قلمرو حکومتی قاجاریه در ایران زمین

اویماق (یا قاجار) با شرکت در اتحادیه قزلباش و دستیابی به برخی مقامات سیاسی و نظامی و چند پاره شدن در عهد شاه عباس اول ، با یورش افغانها در راستای سلطنت خواهی قرار گرفت.

طایفه قوانلو با شکل دادن سپاهی منظم (پس از مرگ کریم خان) به سرکردگی آقا محمد خان و با از میان برداشتن رقیبان سلطنت " قاجاریه " را بنا نهاد و تهران را به پایتختی برگزید . هنجارهای حکومت ملوک الطوایفی در ایران در این روزگار پایان گرفت . اما ایران در پهنه سیاست جهانی با نفوذ و سلطه طلبی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر رو به رو. گردید که طی یک صد سال ، اوضاع جامعه را در تمامی زمینه ها دگرگون کرد و کاستیهایی را در نهاد حکومت و قدرت به بار آورد . کشته شدن آقا محمد خان آشفتگیهایی را در داخل ، و سلطنت فتحعلی شاه مسلط شدن بیگانگان را از خارج ، در پی داشت . حاصل آن ، انعقاد عهد نامه ۱۲ ذیحجه سال ۱۲۲۹ ه.ق. (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ م.) ایران با دولت استعمارگر انگلیس و پیشروی امپراتوری تزاری روس در قفقاز به قصد تسلط بر تمامی ایران زمین تا آبهای خلیج فارس بود . وجود دو رقیب خطرناک در شمال و جنوب ، سیاست اروپایی ناپلئون را با سیاست آسیایی او پیوند زد و ایران کم توان را با دو عهد نامه دیگر (فین کن اشتاین " Finkenstein " ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م. در زمان دشمنی ناپلئون با الکساندر سوم ، تیلسیت " Tilsit " ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م. پس از آشتی فرانسه و روسیه) در مسیری قرار داد که با برپایی دو جنگ خانمانسوز و نابرابر ،دو قرارداد شوم گلستان (در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه.ق. / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. / ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م.) به ایران تحمیل شد . همچنین ، بخش عمده ای از سرزمینهای ایرانی در ناحیه قفقاز از پیکره حکومتی ایران زمین جدا شد. با جلوس محمد شاه نوه فتحعلی شاه به سلطنت (به یاری روسها بر پایه معاهد ترکمانچای و همراهی

..یسیها)، با محاصر هرات توسط محمد شاه ، دست اندازی استعماری بریتانیا به ایران شدت یافت (۱۲۵۳ ه.ق. / ۱۸۳۸ م.) . و سفیر انگلیس و همراهان و ایادی آن کشور در کابل در یک هماهنگی با قوای مسلحی از افغانها ، رویاروی قوای ایران قرار گرفتند و ضمن خصومت آمیز شمردن اقدام ایران ، مانع از تصرف هرات شدند و با ارسال کشتی جنگی به خلیج فارس ، محمد شاه را وادار به ترک محاصره کردند . با مرگ محمد شاه و به سلطنت رسیدن ناصر الدین شاه به ابتکار میرزا تقی خان امیر کبیر ، ایران همچنان با معضلات متعددی ، مانند جنگ آق دربند سرخس (۱۲۷۱ ه.ق.) ، تصرف آشوراده (۱۲۵۶ ه.ق.) ،تسخیر هرات (۱۲۷۳ ه.ق. / ۱۸۵۷ م.) ، حملاتی چند از جانب عثمانیان و قصد تصرف خرمشهر (محمره سابق) ، تصرف خارک یا جنگ بوشهر (۱۲۷۳ ه.ق.)، معاهد پاریس و دست اندازیهای دیگر ، مواجه بود که در پی آن بخش شرقی ایران هم از دست رفت . در عصر سلطنت مظفرالدین شاه ، پسر ناصر الدین شاه ، انقلاب مشروطیت با هدف استقلال و آزادی و عدالت که تجلی آرمانهای معنوی و مادی مردم بود ، تحقق یافت . اما سلطه گریهای دول اروپایی و ناهماهنگیهای داخلی و فساد حکومت زیر نظر قدرتهای مجریه وابسته ، آن را از مسیر خود منحرف ساخت . با پیدا شدن نفت در این ایام ، توجه استعمارگران (به ویژه انگلستان) به ایران فزونی یافت

با روی کار آمدن محمد علی شاه ،پسر مظفر الدین شاه ، و خلع او به علت استبداد رای و مخالفت با آزادیخواهان و همچنین ، به سلطنت رسیدن پسر وی (احمد شاه) در پی زمامداری دو نایب السلطنه و مهمتر از همه ، مطرح شدن آلمان به عنوان نیرویی کارا در آسیای غربی ، تمامی این تحولات تغییر عمده ای در روند سیاسی ایران پدید نیاورد . همچنین ، در سالهای پایانی سلطنت قاجار، قدرتهای سلطه گر خارجی در نظام موازنه مثبت یا توازن ایجابی ، دو واقعه شوم (تحمیل معاهده ۱۹۰۷ م. و قرارداد۱۹۱۹ م.) را قبل و بعد از انقلاب اکتبر در روسیه ، برای ایران تدارک دیده بودند که با بیداری مردم این سرزمین و پاره ای از رجال سیاسی ، مذهبی و ملی ، به مرحله عمل نرسید . ولی ، با نزدیکی قدرت استعماری انگلیس و بلشویکهای روس و تثبیت سیاست استعماری جدید در آسیای غربی و مرکزی ، نخستین پدیده حکومتی در تاریخ ایران در نظام وابستگی با همسازیهای کانونهای قدرت برون مرزی ، شکل گرفت . این شکل گرفتن با انقراض سلسله قاجاریه (۱۳۰۴ ه.ش. / ۱۹۲۵ م.) و واگذاری سلطنت به رضا خان میر پنج سواد کوهی ، ایران را در عرصه نوینی از حکومت و دیپلماسی قرارداد . که این امر ،سرانجام بسیاری از نهادهای جامعه را (به ظاهر) دگرگون ساخت

مرزها و دگرگونیهای آن

در این دوره کم نظیر تاریخی، مرزهای ایران در چهار سوی کشور (به دنبال جنگها و آشوبها و تحمیل قراردادها) تغییرات بسیار یافت

در شمال

نخست در غرب دریای مازندران (قفقاز) که کمابیش در زمان بنیانگذار سلسله قاجار در همان موقعیت عصر صفوی و نادری باقی بود ، پس از فراهم آمدن قدرت نظامی برای کشور روسیه و وابسته شدن بسیاری از شاهزادگان و امیران و خوانین و ملاکهای مسلمان و مسیحی منطقه (گرجب و ارمنی) به تزارها و از میان برداشتن آقا محمد خان ، جنگهای سهمگینی که با سیاست تجاوزگرانه بریتانیا بی ارتباط نبود ، پدید آمد . سرانجام ، مرزهای برای ایران در منطقه یاد شده باقی ماند که همواره بی اعتبار و از لحاظ تاریخی و فرهنگی ، غیر قابل پذیرش بوده است . جنگهای روس با ایران در هفتمین سال سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۲۸ – ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ – ۱۸۰۴ م.) آغاز شد و برپایه معاهده ای در یازده فصل و یک مقدمه که در گلستان (روستایی در قراباغ) با حضور سفیر انگلستان انعقاد یافت ، بخشهای گرجستان (مرکز تفلیس) ، داغستان (مرکز دربند) ، شروان (مرکز باکو) و ولایتهای دیگر (شماخی ، شکی ، گنجه ، منطقه قراباغ و جاهایی از مغان و طالش) از ایران جدا افتادند . در جنگهای دوم که به دنبال اعتراض مردم و روحانیان استقلال خواه به وقوع پیوست (۱۲۴۳ – ۱۲۴۱ ه.ق. / ۱۸۲۸ – ۱۸۲۶ م.) با شکست دوباره ایران و تحمیل معاهده دیگری در شانزده فصل و یک قرارداد الحاقی در سه فصل در ترکمانچای ، فزون بر مناطق پیشگفته ،ولایتهای ایروان و نخجوان نیز از قلمرو قاجاریه جدا افتاد . همچنین ، ده کرور (پنج میلیون تومان) خسارت جنگی و امتیازات سیاسی و اقتصادی دیگر که ریشه در شیوه های نابخردانه حکومتی و فساد اخلاق پاره ای از قاجاریان داشت، بر ایران تحمیل شد . از آن میان، روایی نوعی ، کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و باز گذاشتن دست دخالت تزارها در امور داخلی ایران به بهانه دفاع از سلطنت اخلاف عباس میرزا بود که تا پایان عمر سلسله حاکم بر ایران و پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه باقی ماند . اما ، از لحاظ مرزی بر پایه فصل چهارم عهد نامه ، یعنی از نقطه تلاقی کشورهای ایران و عثمانی با قفقاز (نزدیک قله آغری کوچک) آغاز می شد و پس از عبور از سرچشمه رود قراسوی سفلی ، تا محل التقای آن با رود ارس ادامه می یافت و رود یاد شده به گونه مرز ، تا قلعه عباس آباد پیش می رفت . همچنین از سرچشمه رود آدینه بازار تا قله تپه های جگیر ، تیره های کوه به صورت مرز تعیین گردیده و تا سرچشمه شمال رودخانه آستارا ادامه داشته و از آنجا تا مصب آن در دریاچه خزر ،حدود دولتین به شمار رفته است . روسها

ـــا به برپایی جنگ علیه ایران و تحمیل دو قرارداد شوم و ظالمانه اکتفا نکردند ، بلکه به دفعات در تحدید مرزهای جدید زیاده طلبی نیز نشان دادند و چندین مرتبه نیز ، در این امر اختلافاتی را موجب شدند که از میان ، می توان به این موارد اشاره کرد :

پروتکل سال ۱۲۴۵ ه.ق. (۱۸۲۹ م.) در ارتباط با مرزبندیهای جدید و تغییر اساسی ، کوشش در تحمیل پروتکل سال ۱۳۱۴ ه.ق. (۱۸۹۶ م.) ، تغییر مجدد در رساندن مرز به محل التقای قراسو و ارس به نفع کشور ترکیه و بالاخره ، بی نتیجه گذاردن کوششهای کمیسیون مغان در سال ۱۳۰۴ ه.ش.(۱۹۲۵ م.) بر روی هم ، مرزهای دقیق و مشخص تا پایان عصر قاجاریه مشهود نگردید .

محمد امین خان در منطقه خوارزم قدرت بسیاری داشت . با اینکه حسام السلطنه (والی خراسان) در سال ۱۲۶۹ ه.ق. عباسقلی خان دره گزی را به سمت " بیگلربیگی " مرو تعیین کرده بود ، اما ، محمد امین خان نیز همچون برخی از خوانین گذشته ، به خراسان حمله کرد و در سرخس به دست فریدون میرزا فرمانفرما کشته شد . در سال ۱۲۷۱ ه.ق. که سر او به تهران گسیل شد ، خان سوار خان هزاره ای از طرف والی خراسان به حکومت مرو انتخاب گردید . لکن ، ترکمنها بار دیگر مجهزتر به میدان آمدند و با برخورداری از اختلافات میان حشمت الدوله (والی خراسان) و قوام الدوله ، قشون ایران را شکست دادند و گروه کثیری را به اسارت خود در آوردند . در این مورد، کوششهای سیاسی ایران (میرزا حسین خان سپهسالار) به جایی نرسید و روسها که تسخیر آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند ، در سال ۱۲۹۰ ه.ق. (۱۸۷۳ م.) خیوه را توسط کافمان (Kaufman) تسخیر کردند . همچنین با سرکوبی ترکمنهای یموت در سال ۱۲۹۵ ه.ق. (۱۸۷۸ م.) توسط سرتیب لازارف (Lazarov) و جنگ دیگر با همان قوم در سال ۱۲۹۷ ه.ق. (۱۸۸۰ م.) توسط ژنرال اسکوبلف (Skobelev) و سرانجام ، با قتل عام اقوام ترکمن (با گسیل قشون روس توسط راه آهن به گوگ تپه) در سرتاسر شمال شرقی ایران هم همان وضع مشابه با قفقاز پیش آمد ، یعنی قرارداد دیگری به سان ترکمانچای ، در ۲۹ محرم سال ۱۲۹۹ ه.ق. (۹ دسامبر ۱۸۸۱ م.) بر دولت ناتوان ایران تحمیل گردید . این قرارداد را میرزا سعید خان موتمن الملک (وزیر امور خارجه ایران) و ایوان زینوویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار و ایلچی مخصوص روسیه امضاء کردند که بر پایه فصل اول آن ، مرزهای تحمیلی از خلیج حسینقلی خان با تعیین رود اترک تا چات و در آنجا ،کوههای سنگوداغ و سگوم داغ و رود چندر ،و پس از گذر از چند دره و کوه محلی ،رود سمبار تا مسجد داریانه ، و با گذر از چند تنگه و دره و روستاهای خیرآباد و گوگ قیتال و دربند و نزدیکیهای فیروزه ادامه یافته و با گذر از قریه کلته چنار و محل اتصال زیرکوه و

ـرن داغ و دره رود باباگاورس و لطف آباد ، اندک اندک به سمت جنوب شرقی میل کرده و به جایی رسیده که امروز نام سرخس ایران را دارد . بر پایه فصل دوم ، مقرر گردید که طفین معاهدتین کمیسرهایی را برای ترسیم و " نصب علامات " مامور نمایند . به همین منظور ، در ششم جمادی الاول سال ۱۳۰۴ ه.ش. (فوریه ۱۸۸۶ م.) سلیمان خان صاحب اختیار از طرف دولت ایران و غرالین شباب پلکونیک نقولا قورمین تاراوایف (Taravayev) از طرف روسیه در بخشی از مرزها و به دنبال پروتلکی دیگر ، میرزا علی اشرف خان سرتیب (مهندس سر کمیسر ایران) و یک تن از کاردانان روسیه (به عنوان سر کمیسر آن دولت) در بخش دیگر آن ، خطوط لازم را ترسیم کنند و حتی ، نقشه ای به مقیاس ۱/۸۴۰۰۰ فراهم آوردند . لکن ، دولت تزاری در مورد فیروزه و حصار ادعای بیشتری نشان داد . سرانجام قرارداد جدیدی به امضای میرزا علی اصغرخان امین السلطان (صدر اعظم ایران) وپوتزف (Potzev) (وزیر مختار روسیه) در ۲۳ ذیقعده سال ۱۳۱۰ ه.ق. (۲۷ مه ۱۸۹۳ م.) ، منعقد شد که بر اساس فصول سه گانه اول قرارداد ، " اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه) ، از طرف خود و از طرف وارث خود منطقه فیروزه را کلا" به اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه واگذار کرده " . و در منطقه حصار نیز ، دگرگونیهایی را به سود روسیه پدید آوردند . در عوض برای رفع پاره ای معضلات در قرارداد ترکمانچای ، قطعه زمینی که در ساحل راست رودخانه ارس و محاذی قلعه قدیم عباس آباد واقع است ، به ایران باز گردانده شد .
بدین ترتیب ، موقعیت سوق الجیشی روسیه و اقتصاد مرزی (آبیاری) آن استحکام بیشتری یافت و برپایه همین قرارداد (فصل چهارم) مقرر شد که با دادن ماموریت به کمیسرهای دو طرف ، مرزهای جدید از خلیج حسینقلی خان تا بستر تجن در ذولفقار (اول متصرفات افغانستان) علامتگذاری شود و همچنین (فصل ششم) سکنه فیروزه و حصار را که معاوضه کردند به خاک یکدیگر مهاجرت دهند . در ضمن تعهد کردند که در نقاط معاوضه شده قلاع و استحکامات بنا نکنند و در فیروزه و حصار ، ترکمن ننشانند .

در پی این قرارداد تحمیلی و پروتکلهایی چند (پروتکل تنظیم شده در ۲۷ رجب سال ۱۳۱۱ ه.ق. (۲۳ ژانویه ۱۸۹۴ م.) ، در قریه حصار ،پروتکل تنظیم شده در ۲۱ جمادی الاول ۱۳۱۲ ه.ق. (۸ نوامبر ۱۸۹۴ م.) در عشق آباد نمایندگان روسیه با اعمال همان روشهای به کار رفته در قفقاز ، مانع تحدید مرزها شدند . پس از شکل گیری نظام بلشویکی ، با اینکه عهدنامه دولتی ایران و اتحاد جمهوریهای شوروی در ۷ اسفند ماه سال ۱۲۹۹ ه.ش. (۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م.) در شهر مسکو به امضای علیقلی خان مشاور الممالک از طرف ایران و چیچرین و میخائیلوویچ کاراخان (Mikhailovich Qarakhan) (به نمایندگی دولت شوروی) به امضاء رسید و بر پایه فصل سوم آن ، به سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه اذعان و

ـــرر گردید که قریه فیروزه و اراضی مجاور آن به ایران مسترد گردد . همچنین با رضایت به اینکه سرخس کهنه در تصرف شوروی بماند ، اما آن دولت از انتفاع از جزایر آشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد واقع است صرف نظر نماید ، باز حکومت جدید روسیه شوروی هم راه اسلاف خود را در پیش گرفت ، به گونه ای که در روزگار پایانی عصر قاجاریه (۱۳۰۱ ه.ش. / ۱۹۲۲ م.) هیئتی در مدت یازده ماه گفتگو ،حتی نتوانستند به خواستهای تعیین شده قراردادهای تحمیلی روسیه بر ایران ، جامه عمل بپوشانند . به همین دلیل ،بخشهایی از مرزهای شمالی ایران (غرب و شرق دریای مازندران) همچنان نامشخص باقی ماند

در شرق

نخست در منطقه خراسان (هرات) . پس از نادرشاه ، در این منطقه نیز آشوبهایی پدید آمد . احمدخان درانی (یکی از سرداران او) و پس از وی ، زمان شاه (امیر کابل) از برجسته ترین صاحبان قدرت در منطقه گردیدند . گردش روزگار نیز به گونه ای بود که رقابتهای بریتانیا و فرانسه ، در ارتباط با تسخیر هند و از سوی دیگر ، هماهنگی بریتانیا و روسیه در تسلط بر آسیای مرکزی ، وضع منطقه را آشفته تر می ساخت . اختلافات قومی ،گویشی ،محلی ، مذهبی وگرایشهای حکومت طلبانه سران و شاهزادگان ، در مجموعه دولت استعماری انگلستان را بر آن می داشت که در بر هم زدن شرایط آرامش و دوستی وصلح در منطقه ، مستقیم و غیر مستقیم ، دخالت داشته باشد ، تا آنجا که کامران میرزا (پسر محمود شاه درانی) علیه محمد شاه قاجار به منازعه پرداخت و همزمان با محاصره شهر تاریخی هرات ،یعنی کلید هندوستان یا دروازه هند توسط قشون مرکزی ایران و به دستور لرد او کلاند (Lord Aukland) (فرمانروای هند) با سیاستی از پیش تعیین شده ، جزیره خارک توسط قشون مجهز انگلیس تصرف گردید . همچنین بنادر خلیج فارس مورد تهدید جدی قرار گرفت ، به طوری که محمد شاه مجبور شد از محاصره هرات منصرف شود . کشمکشهای امیران و سران افغانی (کامران میرزا و شجاع الملک ، پسر امیر تیمور درانی ،و چند تن دیگر) همچنان برقرار ماند . سرانجام ، یکی از آنان به نام یار محمد خان با کشتن کامران میرزا در سال ۱۲۵۷ ه.ق. (۱۸۴۱ م.) و گرفتن لقب " ظهیر الدوله " از سوی محمد شاه و ایجاد هماهنگی با کهندل خان (امیر قندهار) و برادرش که دوست محمد خان (امیر کابل و از خاندان بارکزایی) بود ، با ابراز وفاداری به حکومت مرکزی ایران ، نوعب آرامش در منطقه به وجود آورد . البته، با مخالفت بریتانیا و برپایی جنگ از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۸ ه.ق. (۱۸۳۹ – ۱۸۴۲ م.) و گسیل ۲۰۰۰۰ سپاهی هندی ، افغانی و انگلیسی به سر کردگی ماگناتن (William Sir Magnaughten) در یاری رساندن به شاه شجاع ، این آرامش در هم شکسته شد . به رغم اینکه امیر دست

ـــنده توسط اکبر خان (برادر دوست محمد خان) در شوال ۱۲۵۷ ه.ق. (نوامبر ۱۸۴۱ م.) به قتل رسید،محمد شاه نیز توانست کمکهای لازم را به جبهه اصلی برساند . در نتیجه ، دوست محمد خان از دولت مرکزی ایران و حتی حمایت خان خوارزم محروم گردید . پس از پایان جنگ ، تا سال ۱۲۸۰ ه.ق (۱۸۶۳ م.) انگلیسیها با وی علیه ایران به مماشات پرداختند و برای جدا کردن هرات از خراسان و دخالت در امور ایران ، از او در برابر حاکمان آن منطقه ، مانند یار محمدخان (ظهیر الدوله اول) ،محمد خان (ظهیر الدوله دوم) ،محمد خان درانی (دشمن ظهیر الدوله دوم) ، با سیاستگریهای سرجان لارنس (lawrence Sir John) در کابل سودها بردند . زمانی که دوست محمد خان خود را وابسته به دولت ایران معرفی کرد و از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان مدد گرفت ، قشون ایران هرات را فتح کرد و به نام ناصر الدین شاه خطبه خوانده شد . استعمارگران بریتانیایی باز با اعزام نیروی دریایی و برپایی جنگ در تنگستان بوشهر ، اولتیماتوم شدید اللحنی به دولت ایران ارسال کردند . آنان آشکارا اعلام نمودند که ایران نه تنها باید سپاهیان خود را از هرات بیرون آورد ،بلکه خسارات وارده را هم جبران کند و غرامت نیز بپردازد . همچنین ، متعهد شود که از تمامی دعاوی خود نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان ،صرف نظر نماید.

میرزا آقا خان نوری (یکی از دست نشاندگان انگلیس که پس از قتل میرزا تقی خان امیرکبیر در مقام صدارت قرار گرفته بود) با اعزام فرخ خان غفاری (سیاستگری از سلک خود) در مقام وزیر مختاری به پاریس برای انعقاد قرارداد جدایی هرات از ایران ، به وساطت ناپلئون سوم (امپراتور فرانسه) و امضای او و سفیر کبیر انگلیس در پاریس (لردکوولی) ضربه محکمی بر پیکر حکومت مرکزی ایران وارد آورد .

معاهده "پاریس " در یک مقدمه و پانزده فصل تنظیم شده که فصلهای پنجم و ششم آن در ارتباط با مرزهای ایران ،بیش از دیگر فصول زیانمندی نشان داده است . در فصل پنجم تعهد شده است که عساکر و ماموران ایران از شهر هرات و تمام مناطق افغانستان ، در ظرف سه ماه خارج شوند ، بر پایه فصل ششم ، ایران از هر نوع سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نماید و اگر اختلافی میان ایران و آن کشور پیش آید ، بدون به کاربردن قوای جبریه به " اهتمامات دوستانه دولت انگلیس " رجوع نمایند .

بدین سان ، دولت استعماری بریتانیا با ایجاد حریم امنیتی ، برای حفظ هندوستان به هدف خود رسید و موجد پدید آمدن مرزهایی شد که از لحاظ جغرافیایی ، اجتماعی و انسانی بیانگر ناهماهنگیهای کامل می باشد .

ر م ،در منطقه سیستان و بلوچستان . به دنبال قرارداد تحمیلی یاد شده ، انگلیسیها توجه خود را به بخشهای سیستان و بلوچستان معطوف کردند . این منطقه نیز بعد از قتل نادر در دوره زندیه و اوایل قاجاریه (به علت عنایت حکومتهای مرکزی به دیگر نقاط کشور) در آشفتگی قرار داشت .

خوانین منطقه ، همچون محمد علی خان سیستانی نهرویی و دوست محمد خان بلوچ ، گاه مخل آسایش مردم می شدند ، اما اگر دولت مرکزی هشیار می بود ،(چون عصر امیر کبیر با نصب شاهزاده تهماسب میرزا موید الدوله به حکومت کرمان ، با کمک عبداله خان صارم الدوله) ، امنیت نسبی برقرار می شد . در غیر این صورت ، انگلیسیها مترصد فرصت بودند تا از آشوبها و فتنه های محلی بهره برداری نمایند . از آن میان ، با قیام نصیر خان بلوچ علیه انگلیستان و سرانجام ، انعقاد قرارداد وی با دولت بریتانیا در سال ۱۲۷۱ ه.ق. (۱۸۵۴ م.) خود و خاندانش ، تحت الحمایه استعمار در آمدند .

پس از وی برادرش (میرخدادادخان) با قرار دو برابر کردن " مقرری " خود ، وضعی پیش آورد که نفوذ انگلستان گسترده تر گردد

تحدید مرزهای شرقی ایران

از شمال تا جنوب در این دوره با نابسامانیهای فراوانی ، از " دهانه ذوالفقار " (جایی که ایران و افغانستان و شوروی سابق تلاقی دارند) آغاز می گردد. تا جنوبی ترین نقطه مرزی مشترک با افغانستان ، " کوه ملک سیاه " است که ایران و افغانستان و پاکستان امروز (بلوچستان انگلیس) در آن برخورد می نمایند . این فاصله که حدود ۸۵۵۰۳۱ کیلومتر است ، به سه مسافت و سه حکمیت تقسیم شد که دو قسمت آن ، متعلق به دوره قاجاریه است . تعیین حد و مرز ،با حکمیت ماکلین (Maclean) (کنسول انگلیس در مشهد) و با شرکت میرزا محبعلی خان ناظم الملک (کارگزار خراسان) و پسرش (میرزا جهانگیر خان) ، میرزا محمد علی خان سرتیپ مهندس و پسرش (میرزا عبدالرحیم خان کاشف الملک) و حاج مهدیقلی میرزا سهام الملک از طرف ایران و ژنرال غوث الدین خان همراه چند تن از قضات و خوانین هرات از جانب افغانستان ،از " از دهانه ذوالفقار " تا منتهی الیه جنوبی کوه یال خر ، در سال ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۸۹۱ م.) انجام شد . تحدید حدود با حکمیت کلنل ماکماهون (Col. Sir Henry Mac Mahon) انگلیسی ، که مربوط به سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.) و در ارتباط با بخش دوم و مربوط به سیستان تاریخی است ،از آخرین نقطه تعیین شده توسط کلنل ماکلین شروع می شود و در مسافتی به درازای ۲۸۲ کیلومتر خاتمه می یابد . سرفردریک گلد اسمیت (Sir Fradric Godlsmith) (نماینده انگلیس و مدیر تلگرافات در ایران) با کمک ماژورلووت (Lovett) مقدمات تصمیم را فراهم آوردند . بخشی در

..ود ۹۵۰ میل مربع با جمعیتی در حدود ۴۵ هزار نفر در ایران تعلق یافت و بخشی دیگر که در ساحل راست رود هیرمند بود ، به کشور جدید التاسیس افغانستان داده شد . پس از پایان سلطنت قاجاریه در متن پروتکلها و تعیین قسمتهایی از مرز نیز دگرگونیهایی پدید آمد . بقیه بخش مرزهای شرقی ایران در دوره قاجاریه ،از "کوه ملک سیاه " (یعنی نقط تلاقی سه کشور افغانستان و ایران وبلوچستان انگلیس) تا خلیج گواتر در دریای عمان که شرقی ترین نقطه مرزی ایران در جنوب کشور به شمار می رود ، تحدید نگردید و با اعمال قدرت سیاسی انگلیس ، در دهه های بعد نیز (حتی پس از تشکیل دولت پاکستان) مرزهای منطقه به طور دقیق نامشخص باقی ماند

در غرب

در غرب (عثمانی ، ترکیه و عراق) از دیر باز به دلایل مذهبی و اجتماعی (ایلات و عشایر) و سیاسی (پناهندگیها) و اقتصادی (معضلات دادوستد) در این منطقه کشمکشهایی مرزی پدید آمده است . در دوره قاجاریه نیز ، با خواستهای گوناگون دو قدرت مسلط استعماری ، یعنی روس و انگلیس و رقابتهای آنها ، مشکلات گذشته مردم وسیعتر گردید .

پس از آشکار شدن ناتوانی ایران در جنگهای ایران و روس ، با اینکه عباس میرزا و برادرش (محمد علی دولتشاه) توانستند در جنگهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۷ ه.ق. (۱۸۱۲ – ۱۸۰۶ م.) بسیاری از شهرهای ارمنی نشین عثمانی را تسخیر کنند و حتی نبرد را به محاصره بغداد بکشانند ، سرانجام سیطره جویی روس و انگلیس ایران را در تنگنا قرار داد.

نخستین عهد نامه مرزی ایران و عثمانی در عصر فتحعلی شاه (۱۲۳۷ ه.ق. / ۱۸۲۲ م.) در ارزنه الروم (ارز روم) امضا شد و در این راستا ، به نظر می رسید که مرزهای طرفین از آرارات تا مصب اروند رود روشن و تغییر ناپذیر خواهد ماند ، اما اختلافات ریشه دار گذشته در سراسر مرز ، خاصه در اماکن کردنشین شمالی و عرب نشین جنوبی (خوزستان) سامان گرایی لازم را به وجود نیاورد .

پس از مرگ فتحعلی شاه ، روسها و انگلیسیها به انگیزه های سیاسی (نیاز به آرامش برای قفقاز و خلیج فارس) کنفرانس دوم ارز روم را به شرح زیر پدید آوردند :

هیئت ایرانی به سرکردگی میرزا تقی خان امیر نظام ، هیئت عثمانی به سرکردگی نوری افندی و پس از وی سعدالله انور افندی ، هیئت انگلیسی کلنل ویلیامز (Col.Williams) و هیئت روسی کلنل دینس (Col . Dainese) . همزمان ، انگلیسیها عده ای زمین شناس و باستان شناس نیز همراه خود آورده بودند و سراسر مرزهای ایران را مرد شناسایی علمی – فنی – تا ریخی قرار دادند . با پدید آمدن انواع مشکلات برای هیئت ایرانی و کشته شدن چراغعلی خان زنگنه ، سرانجام

در شانزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۳ ه.ق. (دوم ژوئن ۱۸۴۷ م.) عهدنامه ای در یک مقدمه و نه ماده انعقاد یافت که میرزا تقی خان امیر نظام و انور افندی ، آن را امضا کردند . برپایه بند دوم این قرارداد ، ارضی ولایت زهاب (غربی) به دولت عثمانی و ارضی جبالیه و دره (شرق زهاب) به دولت ایران تعلق یافت و در ولایت سلیمانیه ایران از هرگونه ادعایی صرف نظر نمود . دولت عثمانی نیز تعهد کرد که از بندر محمره (خرمشهر) و جزیره الخضر و جانب یسار اروند رود چشم بپوشد . بدین سان ، اختلافات به ظاهر پایان یافت و با اینکه سال بعد از امضای قرارداد ، دولت عثمانی نوعی اشکال تراشی به وجود آورد ، اما ،" مامورین دولتین واسطه " پاسخ لازم را دادند .

از آن زمان تا فروریختگی دولت عثمانی (۱۳۳۲ ه.ق. / ۱۹۱۴ م.) چندین کمیسیون تحدید مرز به شرح زیر تشکیل گردید : در سال ۱۲۶۶ ه.ق. (۱۸۵۰ م.) در اجرای فقره سوم عهد نامه ارزروم در همان سال به منظور تهیه و ترسیم نقشه های سر حدی در چهار سال (۱۲۷۰ – ۱۲۶۵ ه.ق. / ۱۸۵۳ – ۱۸۴۹ م.) در سال ۱۲۹۳ – ۱۲۹۲ ه.ق. (۱۸۷۵ – ۱۸۷۶ م.) و در سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.) . در رفع پاره ای از مشکلات مرزی در سال ، ۱۳۲۹ ه.ق (۱۹۱۱ م.) در سال ۱۳۳۰ ه.ق. (۱۹۱۲ م.) در تحدید سرحدات و حل وفصل امور فنی ، در سالهای ۳۲ – ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۹۱۴ م.) در مقدمات پروتکل استانبول و مقاوله نامه قسطنطنیه و سرانجام در همان سال (۲۳ صفر ۱۳۳۱ ه.ق. / ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ م.) کمیسیونی در محمره (خرمشهر) با شرکت نمایندگان ایران (اعتلاء الملک ، جلیل الملک، منصور السلطنه عدل) ،عثمانی (عزیز سامح بیک ، عبد الحمید بیک) ،انگلیس موسیووارا تیسلاو (Wrattislaw) و کاپیتن ویلسون (A.T. Wilson) روسیه موسیومینورسکی (V.Minorsky) ، موسیو بلایف (D.Beleiew) برگزار شد .

البته لازم به ذکر است که در تمام جلسه ها و کمیسیونها مسائل مرزی غرب ایران فیصله نیافت و پس از جنگ جهانی اول و سرانجام با ایجاد دو کشور ترکیه و کشور نو ساخته عراق ،اختلافات ارضی و کشتیرانی در اروند رود و سواحل غربی خلیج فارس (مصب اروند رود) همچنان تداوم یافت

در جنوب

در بخشهایی جنوبی کشور (دریای عمان و خلیج فارس) پس از قتل نادر شاه به خصوص پس از مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳ ه.ق. / ۱۷۷۹ م.) آشفتگی خلیج فارس و آبهای ساحلی دریای عمان شدت یافت و با ورود سرجان مالکم (Sir John Malcolm) ، نفوذ انگلستان فزونتر شد . با اینکه اندک نظمی در عصر مستعجل میرزا تقی خان ، در امنیت مرزهای جنوبی پدید آمد اما دربرابر دسیسه های استعماری و بهانه مزورانه مبارزه با برده فروشی و برقرار کردن رابطه های

ـ‌ـکار و پنهان با یکایک شیوخ یازده گانه عرب ،ایران قادر نگردید در مقابله با انگلستان (که مالک الرقاب دریاخای جنوبی شده بود) استقلال تام نشان دهد . والی ناآگاه فارس (حسینعلی میرزای فرمانفرما) با انعقاد پیمانی با کاپیتان بروس (Bruce) حفظ امنیت خلیج فارس را برعهده دولت انگلستان نهاد . این کشور هم در همان سال (۱۲۳۴ ه.ق. / ۱۸۱۹ م.) با آوردن ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان به فرماندهی سرویلیام گرانت کایر (Sir Grantkair William) ، حاکمیت عملی بر خلیج فارس را از آن خود کرد . جزایر خلیج فارس (از آن میان بحرین) زیر نظر نیروهای نظامی انگلیس قرار گرفت و آن دولت نیز با گسیل اعراب " برالعرب " و جلوگیری از اقامت ایرانیان و انعقاد قراردادهای استعماری با شیخ جدید الورود آل خلیفه (شیخ محمد بن خلیفه) توسط فلیکس جونز (Felix Jones) ق حاکمیت ملی ایران را به طور عملی مخدوش گردانید .

در سالهای ۱۳۱۰ – ۱۲۹۷ ه.ق. (۱۸۹۲ – ۱۸۸۰ م.) یعنی دوره ناتوانی ناصرالدین شاه ، انگلستان از شیخ بحرین تعهداتی گرفت که ایران را در تنگنا قرار می داد. در سال ۱۲۹۲ ه.ش. (۱۹۱۴ م.) ،یعنی در آغاز جنگ جهانی اول ، تمامی بحرین تحت الحمایه انگلیس شد . یکی از چهره های مشهور استعمار انگلستان ،یعنی چارلزبلگریو(Sir Charles Belgrave) بیش از چند دهه بر آنجا و دیگر مناطق حساس خلیج فارس حاکمیت یافت . البته ، هیچ یک از دولتهای قاجاری بر این جدایی و از میان رفتن حقوق ملی ایرانیان نه در خلیج فارس و دریای عمان و نه در مرزهای آبی ۱۸۳۰ کیلومتری کشور صحه ننهادند

مرزهای ایران از چهارسو (پس از عصر صفوی) به خصوص ، برای دوره کوتاه مدت ، با روی کارآمدن حکومتهای قومی و منطقه ای و ورود استعمار و سلطه گریهای بیگانه ، دگرگونیهای فراوان یافت ، ایل قاجار که در بخشهایی از ایران بساط سلطنت گسترانیده بود ، بیش از دیگر سلسله های محلی توانست مرزهای حکومتی خود را به مرزهای جغرافیایی – فرهنگی نزدیک سازد . اما ، در برابر سیطره های خارجی بر ساختارهای سنتی ، توان پایداری را از دست داد و مرزهای کشور را به گونه ای درآورد که تحلیل علمی آن بدون در نظر گرفتن " اصل موازنه ها " و برخورداری سیاسی درون جامعه ای و برون جامعه ای ، نا ممکن گردید .

در شمال غربی ، با تحمیل معاهده های گلستان و ترکمانچای (قفقاز) و در شمال شرقی ، با تحمیل معاهده ۱۸۸۱ م. (ماوراءالنهر و خراسان) ، روسیه بر بخشهایی از ایران سلطه یافت و با اینکه بلشویکها به " غاصبانه " بودن سیاست دولت تزاری سابق اقرار کردند ، اما مرزبندیها با اندک تفاوتی ، به همان ترتیب باقی ماند . حتی آن بخشهایی که شوروی متعهد به

برگرداندن آن شده بود (فیروزه) هیچ گاه به ایران منضم نگردید . در شرق شمالی ، با تحمیل معاهده پاریس (هرات و افغانستان) و در شرق جنوبی، با حکمیتهای یک سویه (بلوچستان) ، منافع استعماری انگلستان در آسیای مرکزی و هندوستان تامین شد . در غرب بین دو کشور نیرومند ایران و عثمانی که در سراشیب سقوط قرار گرفته بودند ، در برابر تصمیم گیریهای دولتهای روس و انگلیس (در مسیر حفظ منافع استعماری خود در قفقاز و خلیج فارس) مرزهایی ساخته شد که نه در آن روزگار و نه در عصر پدید آمدن دو کشور ترکیه و عراق ،آرامش و رضایت را به وجود نیاورد .

در جنوب، با اینکه خلیج فارس همواره مرزی طبیعی بود و گاه به صورت دریای داخلی ایران به شمار می رفت. اما سراسر این آبها هیچ گاه از آسیب استعمارگران به دور نماند که به طور نمونه می توان به ماجرای بحرین اشاره کرد .

در نتیجه تمام مرزهای ایران را در قلمرو قاجاریه می توان با شناختی کامل مرتبط با خواستها و منافع و مطامع کانونهای قدرت برون مرزی دانست . همچنین ، عوامل جغرافیایی – نژادی – فرهنگی را نه تنها در ترکیب بندیهای مرزی کارساز نشمرد ، بلکه در خدمت گرایشهایی قلمداد کرد که حکومتهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تایید آن گرایشهایی قلمداد کرد که حکومتهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تایید آن دید آوردند

میرزا تقی خان امیرکبیر

میرزا تقی خان امیرکبیر اهل فراهان است و دست پرورده خاندان قائم مقام فراهانی. فراهان همچون تفرش و آشتیان مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و "اهل قلم" بود؛ ناحیه ای مستوفی پرور. چه بسیار دبیران و مستوفیان و وزیران از آن دیار برخاستند که در آن میان چند تنی به بزرگی شناخته شده، در تاریخ اثر برجسته گذارده اند. از این نظر میرزا تقی خان نماینده فرهنگ سیاسی همان سامان است.

نام اصلی میرزا تقی خان، "محمد تقی" است. زادگاهش "هزاوه" از محال فراهان عراق. هنوز هم در آنجا محله ای بنام "محله میرزا تقی خانی" معروف است، و خانه پدریش نزدیک تپه "یال قاضی" شناخته می باشد. اسم او در اسناد معتبر (از جمله مقدمه پیمان ارزنۀالروم، و قباله نکاح زنش عزت الدوله) "میرزا محمد تقی خان" آمده است. رقم مهر و امضای او نیز تردیدی در نام حقیقیش باقی نمی گذارد؛ بی گمان اسم "محمد" رفته رفته حذف گردیده و به "میرزا تقی خان" شهرت یافته است.

ـ واده پدری و مادری میرزا تقی خان از طبقه پیشه ور بودند. پدرش به تصریح قائم مقام "کربلائی محمد قربان" بود که در خطاب او را "کربلائی" می گفت. سجع مهرش "پیرو دین محمد قربان" بود. کربلائی قربان نخست آشپز میرزا عیسی (میرزا بزرگ) قائم مقام اول بود. پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی داشت.

کربلائی قربان بعدها ناظر و در واقع ریش سفید خانه قائم مقام گردید، و همیشه مورد لطف مخدوم خود بود. آنچه بنظر می رسد کربلائی قربان خیلی هم بی چیز نبوده، بلکه آب و ملکی داشته و دست کم یک دانگه قریه حرآباد مال او بوده است. و نیز آنقدرها استطاعت داشته که به سفر حج برود.

سال تولد میرزا تقی خان را تا اندازه ای که جستجو کردیم، هیچ مؤلف خودی و بیگانه ای ثبت نکرده است. در حل این مجهول تاریخی، ما یک مأخذ اصلی و دو دلیل در تأیید آن مأخذ بدست می دهیم: زیر تصویر اصیلی که به زمان صدارت امیر کشیده اند می خوانیم: "شبیه صورت... اتابک اعظم، شخص اول ایران، امیر نظام در سن چهل و پنج سالگی". امیر از ۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴ تا ۲۰ محرم ۱۲۶۸ صدارت کرد. اشعاری که در ستایش مقام تاریخی او در کنار همان تصویر نگاشته شده، و تصریح به اینکه کارهای سترگ از پیش برده است، نشان میدهد که تصویر مزبور را در اعتلای قدرت و شهرت امیر کشیده اند. و آن سال ۱۲۶۷ است. با این حساب و به فرض صحت رقم چهل و پنج سالگی تولد او به سال ۱۲۲۲، یا حداکثر یکی دو سال پیشتر بوده است.

اما دلیل معتبر تاریخی اینکه: در کاغذ قائم مقام خواهیم خواند که میرزا تقی همدرس دو پسر او محمد و علی بوده است. می دانیم که میرزا محمد پسر اول قائم قام در ۱۳۰۱ در هفتاد سالگی درگذشت، و پسر دیگرش میرزا علی در شصت و هفت سالگی درگذشت به سال ۱۳۰۰. یعنی هر کدام از آن دو پسر قائم مقام، سی و یکی دو سال پس از امیر زنده بوده اند. اختلاف سال تولد میرزا تقی با دو همدرس خود هر چه باشد، به هر حسابی، امیر در آخرین سال صدارتش ۱۲۶۸ بیش از پنجاه سال نداشته است.

امیر دو زن گرفته است. زن اولش، دختر عمویش بود یعنی دختر حاج شهباز خان. نام او را "جان جان خانوم" ذکر کرده اند. از او سه فرزند داشت: میرزا احمد خان مشهور به "امیرزاده" و دو دختر که بعدها یکی زن عزیز خان آجودان باشی سردار کل، دوست قدیم امیر، گردید. و دیگری به عقد میرزا رفیع خان مؤتمن درآمد. زن امیر در ۱۲۸۵ با دختر بزرگش سلطان خانم به زیارت مکه رفت، و ظاهرا یکی دو سال بعد، در آذربایجان درگذشت.

رن دوم امیر، "ملکزاده خانم" ملقب به عزت الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه بود. به گفته دکتر پلاک میرزا تقی خان در زمان صدارت از زن اول خود جدا شد. عقد ازدواج با عزت الدوله روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ انجام گرفت. ترتیب جشن عقد و عروسی را میرزا نبی خان امیرتومان (پدر میرزا حسین خان سپهسالار) بعهده داشت. عزت الدوله شانزده ساله بود. چنانکه قباله عقد زناشوئی می نماید، مهر عزت الدوله هشت هزار تومان نقد اشرفی ناصرالدین شاهی هجده نخودی، و یک جلد قرآن بود. راجع به ازدواج با عزت الدوله ضمن نامه امیر به شاه خواهیم خواند که گفته بود: "از اول بر خود قبله عالم... معلوم است که نمیخواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم...." فداکاریهای این شاهزاده خانم در دوره تبعید و آخرین روزهای زندگی شوهرش، در خور ستایش است.

محیط خصوصی تربیت میرزا تقی خان را دستگاه میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام، آن دو وزیر بزرگ عباس میرزا، می ساخت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۳۷ درگذشت. با حسابی که راجع به سن میرزا تقی خان بدست دادیم، ظاهراً در آن زمان هجده ساله بود. پس محضر میرزا بزرگ را خوب درک کرده بود، و شاید هم پاره ای کارهای دبیری او را می کرد. امین الدوله هم به خدمت امیر در "دایره میرزا بزرگ قائم مقام" تصریح دارد.

در استحکام اخلاقی او تردید نیست، و مظاهر عینی آن گوناگون است. یک جنبه اش اینکه در عزمش پایدار بود. نویسنده صدرالتواریخ که زیر نظر اعتمادالسلطنه این کتاب را پرداخته می گوید: "این وزیر هم در وزارت مثل نادر شاه بود.... هم مانند نادر عزم ثابت و اصالت رأی داشته است". در موردی که نماینده انگلیس خواست رأی امیر را عوض کند، خود اعتراف دارد که "... سعی من و کوشش نماینده روسیه، و تلاش مشترک ما همه باطل است. کسی نمیتواند میرزا تقی خان را از تصمیمش باز دارد". برهان استقلال فکر او همین بس که در کنفرانس ارزتهٔالروم بارها دستور حاجی میرزا آقاسی را که مصلحت دولت نمی دانست، زیر پا نهاد. شگفت اینکه حتی امر محمد شاه را نیز نادیده می گرفت و آنچه را که خیر مملکت تشخیص می داد، همان را می کرد. بی اثر بودن پافشاریهای روس و انگلیس و عثمانی در رأی او، جای خود دارد. اما یک دندگی بی خردانه نمی کرد. حد شناسی از خصوصیات سیاسی اوست و چون می دید سیاستی پیشرفت ندارد، روش خود را تغییر می داد.

درستی و راست کرداری از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست؛ از این نظر فساد ناپذیر بود. قضاوت وزیر مختار انگلیس این است: "پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است". به قول رضاقلی خان هدایت که او را نیک می

سخت: "به رشوه و عشوهً کسی فریفته نمی شد". دکتر پلاک اتریشی می نویسد: "پولهایی که می خواستند به او بدهند و نمی گرفت؛ خرج کشتنش شد".

جنبه دیگر خوی استوار امیر اینکه به گفته و نوشته خویش اعتبار می نهاد. واتسون می نویسد: "امیر نظام به آسانی به کسی قول نمی دهد. اما هر آینه انجام کاری را وعده می کرد، باید به سخنش اعتماد نمود و انجام آن کار را متحقق شمرد". امیر خود به این خصلت خود می بالید. به قول نویسنده صدرالتواریخ "از برای حکم خود ناسخ قرار نمی داد. هر چه می گفت بجا می آورد، بهیچ وجه حکم او ناسخ نداشت".

دلیر و جسور بود. پسر کربلائی قربان زمانی که به مکتب می رفت، از مخدوش تقاضای قلمتراشی کرد. چون خواهش او برآورده نشد، چنان نامه ای به قائم مقام فرستاد که او خود می گوید:"ببین چه تنبیهی از من کرده است. عجبتر اینکه بقال نشده ترازو وزنی آموخته". اگر داستانهائی که از دوران جوانی و خدمت دیوانی او آورده اند، افسانه سازی صرف هم باشند، باز روشنگر همان فطرت او هستند.

رفتاری متین و سنگین داشت. به شخصیت خویش مغرور بود و نسبت به کاردانی و صفات برجسته اش آگاه. اما تعجب اینکه نامجو و شهرت خواه نبود. دلیل ما این است: هر چه که به حکام ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه در اصلاح امور مملکت نگاشته، همه را به نام شاه و امر او قلمداد کرده است. مهمتر اینکه در سرتاسر روزنامه وقایع اتفاقیه زمان صدارتش، از تجلیل میرزا تقی خان خبری نیست. فقط چهار جا اسمش آمده و آن هم به حکم ضرورت.

او را به مناعت طبع می شناختند که از مظاهر غرور نفسانی اش بود، و به خواری تن در نمی داد. نماینده انگلیس ضمن اینکه به حیثیت خواهی و حساسیت میرزا تقی خان در روابط با بیگانگان اشاره می کند، می گوید: "هیچ گاه حاضر نیست رفتار متکبرانه کسی را تحمل کند". حتی وقتی که مورد بی مهری شاه واقع گشت و زمان عزلش فرا رسید، حیثیت پرستی خود را از دست نداد. به شاه نوشت: "اگر حقیقهً مقصودی دارند، چرا آشکار فرمایش نمیفرمایند... بدیهی است این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمی داند. تا هر طور دلخواه شماست؛ به خدا با کمال رضا طالب آنست".

مأموریت های سیاسی

مأموریت روسیه و ایروان

میرزا تقی خان از زمانی که منشی دستگاه قائم مقام بود تا وقتی که به صدارت رسید، به سه مأموریت سیاسی رفت. به روسیه، ایروان و به عثمانی. این سفرها از نظر ماهیت و مقام و مسئولیت او بکلی متفاوت بودند. در سفر روسیه که همراه خسرو میرزا رفت (۴۵-۱۲۴۴) جوان بیست و دو ساله و در زمره دبیران بود. نه سال بعد که با ناصرالدین میرزای ولیعهد، برای ملاقات تزار روس روانه ایروان شد (۱۲۵۳) وزارت نظام آذربایجان را برعهده داشت. پس از شش سال که به سفارت فوق العاده ارزنةالروم برگزیده شد، با مقام وزارت، به نمایندگی مختار دولت در آن کنفرانس (۶۳-۱۲۵۹) شرکت جست.

دارالفنون

اندیشه امیر در بنای دارالفنون از یک سرچشمه الهام نگرفته بود، بلکه حاصل مجموع آموخته های او بود. آکادمی و مدرسه های مختلف روسیه را دیده بود؛ در کتاب جهان نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر خودش ترجمه و تدوین شد، شرح دارالعلمهای همه کشورهای غربی را در رشته های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آنها خوانده بود؛ و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت.

وجهه نظر امیر را در ایجاد دارالفنون باید بدرستی بشناسیم. ذهن امیر در اینجا در درجه اول معطوف به دانش و فن جدید بود، و بعد به علوم نظامی توجه داشت. این معنی از مطالعه تطبیقی برنامه درسهای دارالفنون، و نامه های امیر راجع به رشته تدریس استادانی که استخدام شدند، روشن می گردد. رشته های اصلی تعلیمات دارالفنون بنحوی که او در نظر گرفته بود عبارت بودند از: پیاده نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه کشی، معدن شناسی، فیزیک و کیمیای فرنگی و داروسازی، طب و تشریح و جراحی، تاریخ و جغرافیا، و زبان های خارجی. مدرسه هفت شعبه داشت، و پاره ای مواد مزبور مشترک بود. در ضمن باید دانسته شود که برای فنون نظامی دستگاه تعلیماتی جداگانه ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه نهاد، و شعبه علوم جنگی دارالفنون مکمل آن بشمار می رفت.

سنگ بنای دارالفنون در اوائل ۱۲۶۶ در زمین واقع در شمال شرقی ارک سلطنتی که پیش از آن سربازخانه بود نهاده شد. نقشه آن را میرزا رضای مهندس که از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود کشید؛ و محمدتقی خان معمارباشی دولت آن را ساخت. و شاهزاده بهرام میرزا به کار بنائی آن رسیدگی می کرد. ساختمان قسمت شرقی دارالفنون تا اواخر ۱۲۶۷ به انجام رسید و مورد استفاده قرار گرفت. بقیه آن تا اوایل سال ۱۲۶۹ پایان یافت. چهار طرف مدرسه را پنجاه اطاق "منقش مذهب" هر کدام به طول و عرض چهار ذرع ساخته جلو آنها را ایوانهای وسیع بنا نمودند. در گوشه شمال شرقی تالار تئاتر احداث شد. در پشت دارالفنون کارخانه شمع کافوری و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و

ـر سازی برپا نمودند. چاپخانه ای هم ضمیمه آن گردید، به علاوه کتابخانه و سفره خانه ای ساختند. در ورودی دارالفنون به طرف خیابان ارک "باب همایون" باز می شد؛ در کنونی آن در خیابان ناصریه به سال ۱۲۹۲ ساخته شد.

روزنامه وقایع اتفاقیه

.ارزنده ترین تأسیسات اجتماعی امیر است بنای روزنامه وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ از

بنیانگزار روزنامه در ایران میرزا صالح شیرازی است. از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. ضمناً به ذوق خود فن چاپ را آموخت، و از جمله کسانی است که در ایران مطبعه سنگی را تأسیس نمود. به علاوه او را پیشرو اندیشه های سیاسی جدید مغرب زمین در ایران می شناسیم. میرزا صالح نخستین روزنامه ایران را در زمان محمد شاه به سال ۱۲۵۲ در تهران بر پا کرد. روزنامه ای بود که ماهی یکبار با چاپ سنگی منتشر می شد، و بیش از چند سالی دوام نکرد.

ذهن امیر درباره روزنامه و ارزش سیاسی و مدنی آن خوب روشن بود، و از روزنامه های فرنگستان آگاهی داشت. حتی خوانده بود که: در شهر فرانکفورت آلمان (امیر اساساً به دولتهای آلمانی توجه خاص داشت) باسمه کردن کاغذ اخبار که از تاریخ ۱۶۵۱ مسیحی.. بنا شده، الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمه اخبار است. توجه میرزا تقی خان معطوف به دو معنی بود: یکی اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها به دانش جدید و احوال دیگر کشورها.

شماره اول روزنامه وقایع اتفاقیه روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ (هفتم فوریه ۱۸۵۱) انتشار یافت. در صفحه اول علامت شیر و خورشید ایران و عبارت "یا اسدالله الغالب" نگاشته شده بود. این شماره به عنوان "روزنامچه اخبار دارالخلافه تهران" منتشر گردید. از شمارهٔ دوم به نام "وقایع اتفاقیه" خوانده شد. و تا ده سال بعد (۱۲۷۷ ه.ق.) به همین اسم نشر می شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی صنیع الملک، نام آن تغییر کرد و از شماره ۴۷۴ به روزنامه "دولت علیه ایران" مبدل شد؛ و ضمناً به شکل روزنامه مصور درآمد. این نخستین روزنامه مصوری است که در ایران انتشار یافت. دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر کرد و به روزنامه "دولتی" بدل شد. پس از آن به نام "روزنامه ایران" منتشر گردید و تا انقلاب مشروط همین اسم را حفظ کرد.

وقایع اتفاقیه روزنامه هفتگی بود، با چاپ سنگی بطبع می رسید. شیوه نگارش آن ساده و روشن و بکلی خالی از تقلید و تکلف بود. تا شماره هفدهم آن روزهای جمعه پیش از ظهر انتشار می یافت، از شماره هجدهم به بعد انتشارش به روزهای

پ‌ـشنبه موکول گردید. تا شماره ۶۵۶ انتشار هفتگی آن مرتب بود، از آن پس گرفتار بی نظمی شد. بهای تک شماره آن در سرتاسر ایران ده شاهی، و اشتراک سالیانه اش ۲۴ ریال بود. چون به گوش دولت رسید که کارکنان ولایات سوای بهای روزنامه چیزی از مردم به نام"خدمتانه" گرفته اند؛ اعلام شد که قیمت آن "در کل شهرهای ممالک محروسه بدون اخراجات دیگر" همان ده شاهی است، و مطالبه کردن چیزی بیش از آن "بسیار خلاف رأی امنای دولت" است.

مدیر روزنامه، حاجی میرزا جبار ناظم المهام کنسول سابق ایران در بغداد بود. "مباشر" روزنامه "ادوارد برجیس" انگلیسی، و نویسنده آن "عبدالله ترجمه نویس" بود. روزنامه در مطبعه حاجی عبدالمحمد استاد مطبعه چی چاپ می گردید. حیف که میرزا صالح دوست دیرین امیر درگذشته بود، وگرنه هیچ کس شایسته تر از او برای کار روزنامه نبود.

کاهش قدرت روحانی

سیاست مذهبی امیر دو جهت ثابت و مشخص داشت: کاستن نفوذ روحانی و منع دخالت در سیاست؛ آزادی و مدارای دینی.

قبلا بگوئیم که امیر نه دشمن دین بود و نه بدخواه روحانیت؛ این معنی را در تحلیل شخصیت فردی او باز نمودیم که خود دیندار بود و مقید به اصول و آداب مذهبی. اما از تعصب آزاد بود و به گفته اعتضادالسلطنه زهد خشک را استهزاء می کرد. برخورد دولت امیر با دستگاه روحانی زاده دو عامل اصلی بود: یکی دخل و تصرف عالمان دین در کار سیاست، دوم سنت پرستی و ظلمت هیأت روحانی. در واقع سیاست عمومی امیر در کاستن قدرت روحانی متوجه امام جمعه ها و شیخ الاسلامها می گردید که در افکار قاطبه مردم نفوذ داشتند، مروج کهنه پرستی و نادانی بودند، سرای آنان مصون و جای تحصن بود. از این راه اعمال قدرت می نمودند و در سیاست مداخله می کردند. امیر چنین حق و مسئولیتی را برای روحانیون نمی شناخت. به علاوه نفوذ و رویه ایشان را مانع پیشرفت نقشه اصلاح و ترقی می دانست.

از لحاظ شناختن زمینه فکری جامعه ما در این زمان باید دانست که از یک سو، اندیشه تفکیک سیاست از دین در ایران شناخته گردیده بود. در ترجمه تاریخ پطر کبیر نوشته ولتر آمده که پطر به کشیشان و دانایان گفت: "مهام سلطنت و انجام امور دولت با من است، و مرا با تشخیص و امتیاز مذهب و دین کاری نیست". از سوی دیگر تجربه آموخته بود که ظلمت روحانی و دخالت ملایان در امر مملکت داری، سد راه اصلاح طلبی و نوجوئی است. و آنچه بیشتر در ذهن امیر تأثیر کرده بود، همین بود. میرزا صالح شیرازی در سفرنامه ارزنده خود راجع به احوال عثمانی نکته اندیشیده ای را می آورد: "مادامی که

ـسله علیه ملاها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند، هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد... فی الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده، بنا را به حیله بازی گذاردند هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد".

همین معنی در سخن امیر به کنسول انگلیس و سفیر آن دولت نمایان است. هنوز بیش از نه ماه از صدارتش نگذشته بود که کنسول از تبریز به دیدن او آمد، و در گزارش خود نوشت: "امیر نظام مصمم است که جلو نفوذ روحانیان را بگیرد، گر چه می داند کاری است بس دشوار و پر خطر. ولی متذکر شد که دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را دهم شکست. و گفت او هم همین کار را خواهد کرد، و یا سرش را بر باد خواهد داد". همچنین وقتی که اختلاف امیر با امام جمعه تهران بالا گرفت – و شیل پای بمیان نهاد، امیر گفت: "یا باید در برابر ادعاها و دخالتهای امام جمعه ایستادگی کنم، یا دست از سیاست و زمامداری بکشم. متأسفانه این خاص علمای پایتخت نیست، در سرتاسر ایران، ملایان کم یا بیش در پی قدرت هستند و میخواهند در امور سیاسی و دنیاوی دخل و تصرف نمایند".

با این وجهه نظر، تصادم قدرت دولت و دستگاه روحانی امری محتوم بود. تحریک امام جمعه تهران به برانگیختن مردم شهر علیه امیر، داستان معجزه کردن امامزاده تبریز و مداخله شیخ الاسلام و امام جمعه آذربایجان، و ایستادگی آنان در برابر دولت – آن کشمکش پنهانی را آشکار ساخت.

آغاز اختلاف امیر را با میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، شیل بیان می کند: "وزیر مختار روسیه بتازگی انفیه دان الماس نشانی که روی آن صورت امپراطور روس نقش شده بود، به امام جمعه هدیه کرد. هدیه امپراطور موجب حرف و گفتگو شد، و میان علما و افراد صاحب نفوذ ایجاد همچشمی زیاد نمود. امام جمعه از مرحمت تزار بخود می بالید، و بعمد نمی خواهد موضوع آن تحفه را به اطلاع شاه و امیر نظام برساند. میانه او و امیر هم چندان گرم نیست. پس از چند روزی امیر به وی پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن آن هدیه، و اطلاع ندادن به دولت بسیار ناپسند و ناشایست می باشد. امام جمعه از حسد روحانیون آگاه گشته بود، بهراسید و روز بعد انفیه دان و نامه وزیر مختار روس را به نظر امیر رسانید".

باید دانست که دستگاه امام جمعه تهران همواره مورد توجه سفارتخانه های روس و انگلیس بود، و هر دو سعی داشتند دست کم با آن روابط نیکو و نزدیکی داشته باشند. و اسناد ما حکایت می کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی امام جمعه عموی میرزا ا بوالقاسم، همان کسی است که دستگیری قائم مقام را به وزیر مختار انگلیس "تهنیت" گفت. همچنین بنا بر نوشته وزیر مختار، یکی از معتمدان خود را به سفارت فرستاد تا "مراتب شادمانی و خرسندی

...م جمعه و همه طبقات مردم را از آن بابت ابراز دارد. و نیز بگوید که جملگی معتقدند بر اثر کوششهای من (وزیر مختار) بود که خوشبختانه توانستند از دست قائم مقام، یعنی آن افت بدتر از طاعون رهائی یابند".

سقوط و تباهی

فرمان شاه بر عزل امیر صادر شد.

نخست از صدارت و پیشکاری شاه برکنار گشت، ولی مقام امارت نظام همچنان در دست او ماند. پیام شاه در چهارشنبه هجدهم محرم ۱۲۶۸ (سیزدهم نوامبر ۱۸۵۱) شب هنگام به میرزا تقی خان ابلاغ گردید، و دستخط عزل فردا صبح (پنجشنبه نوزدهم محرم) به امیر رسید. عین دستخط به ما نرسیده؛ اما آنچه میرزا احمد وقایع نگار آورده، درست و نزدیک به اصل است؛ و مضمون آن در اسناد رسمی نیز منعکس می باشد:

« چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید. و یک قبضه شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است، فرستادیم و به آن کار اقدام نمائید؛ تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم».

گزارش برکنار شدن امیر را از وزیر مختار انگلیس بشنویم:

« در نامه های سابق اطلاع داده بودم که اوضاع عمومی حکایت از این می کند که نفوذ امیر نظام کاهش گرفته است. ولی بعید بود که دولتش به این زودیها ساقط گردد. دیشب به فرمان شاه گارد سلطنتی که از چهارصد نفر تشکیل می شود، احضار گردیدند و امنای دربار نیز به کاخ پادشاه آمدند. به دنبال آن به امیر نظام پیغام رفت که: از مسئولیت وزارت معاف است، ولی همچنان امارت نظام را به عهده خواهد داشت. در نظر مردم حادثه ای نامنتظر بود، همچنین برای خود امیر نابهنگام؛ چه تا دیروز مقامش استوار بود. برانداختن دولت امیر نظام بیشتر نتیجه توطئه و نیرنگ اندرون شاه است که در رأس آن مهدعلیا مادر شاه قرار دارد، گر چه امیر داماد اوست. برخی کیفیات خارجی نیز در آن مؤثر افتاد. صدراعظم تازه هنوز گمارده نشده، اما چنانکه چند ماه پیش اطلاع داده بودم، و حالا محرمانه آگاه گردیدم، میرزا آقاخان اعتمادالدوله به جای امیر نظام خواهد نشست.... نامزد دیگر صدارت مستوفی الممالک است؛ رفتارش محترمانه است و در فن مالیه مهارت دارد. اما از جهات دیگر شخصی نیست که بتواند مقام صدارت را به عهده بگیرد».

گزارش شیل در حد خود درست است. ضمناً عزل امیر غیر منتظره نبود. در نامه های امیر به شاه دیدیم که زمینه عزلش فراهم گشته و او خود در انتظارش بود. نکته دیگر اینکه در آن گزارش و دیگر گزارشهایی که وزیر مختار به لندن فرستاده، پاره ای حقایق را اصلا متذکر نگردیده است. در این مورد خانوم وزیر مختار می نویسد: همان وقتی که شاه دستور احضار چهارصد تن گارد شاهی را داده بود، یکی از دوستان شوهرش شبانه نامه ای فرستاد و آن خبر سهمناک را رساند. یک ساعت بعد کاغذ دومش رسید که همه آن تدابیر احتیاطی علیه امیر نظام بوده است. اما تدابیری که هیچ ضرورت نداشت. به علاوه شیل توضیح نمی دهد که "برخی کیفیات خارجی که در عزل امیر مؤثر افتاد"، چه بوده است.

علاوه بر مهدعلیا و میرزا آقا خان نوری که ارکان توطئه عزل امیر را می ساختند – در صدرالتواریخ نام میرزا یوسف مستوفی الممالک نیز برده شده است. و مأخذ نوشته صدرالتواریخ گفته میرزا جبار پیشخدمت مخصوص است؛ این اندازه می دانم که مستوفی الممالک چندان میانه خوبی با میرزا تقی خان نداشت، گر چه امیر نسبت به او مهربان بود. اما شرکت او در قضیه عزل امیر بر ما روشن نیست.

شاه به یاد وزیرش می گریست. چون از دیدارش شرمنده می گشت، از او پرهیز می جست. به او می گوید: «قلب من آرزوی شما را می کند»، تا هستم و هستی دوستت دارم، اگر کسی بد شما را بگوید «پدرسوخته ام اگر او را جلو توپ نگذارم»؛ بیا «من و شما یکی باشیم و با هم کار کنیم»! شمشیر خود و حمایل گردنش را باز کرد به او فرستاد: «برای خدا آنها را قبول کنید و فردا بیائید مرا ببینید». این بیان به عواطف شاه و وزیر نمی ماند، اما سخنانی است که شاه نوشته. معلوم است در درونش خلجانی بود زاده جنگ شور و عاطفه و ادراک با سیاست و تلقینات ذهنی درباریان. اینکه می نویسد: « ای کاش هرگز پادشاه نبودم... که چنین کاری بکنم »، نشانه ای است از ناتوانی نفسانی شاه که نمی توانست اراده خود را بر اطرافیانش تحمیل گرداند.

میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله به صدارت گمارده شد.

این انتصاب در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ (۱۷ نوامبر ۱۸۵۱) چهار روز پس از عزل میرزاتقی خان انجام گرفت. تا اینجا دانستیم که امیر هنوز در دل شاه جای داشت، و او نسبت به وزیر سابق خود مهربان بود. حتی احتمال می رفت که امیر از نو به مقام صدارت باز گردد. با تعیین صدراعظم جدید کار امیر به مرحله تازه ای افتاد، یک قدم به سقوط نزدیکتر شد؛ اما چنانکه خواهیم دید احتمال بازگشت امیر به زمامداری منتفی نبود.

...بقه میرزا آقاخان را از گزارش سفیر انگلیس می آوریم: « میرزا آقاخان همان کسی است که در زمان محمد شاه بر اثر حرفهای ناشایسته ای که از او شنیده شد و اختلاس و دستبردی که به مال دیوان زده بود، به چوبش بستند و به کاشان تبعیدش کردند. پیش از جلوس ناصرالدین شاه از کاشان فرار کرد، و آمد در نزدیکی تهران بست نشست. سرهنگ فرانت به مهد علیا که که در آن زمان همه کاره بود، سفارش نمود که از وجود او در امور کشور استفاده نماید و اجازه دهد به سرای مهد علیا وارد گردد. مادر شاه در پاسخ کتبی خود گفت که: حرمت میرزا آقاخان را نگاه خواهد داشت. پس از آن از تحصن بیرون آمد و یکسره به این سفارتخانه آمد؛ از اینجا به همراه یکی از کارکنان سفارت به خانه مهد علیا رفت. فرانت نامه ای به ناصرالدین شاه نگاشت و شفاعت او را نمود. شاه نیز برای خاطر کاردار سفارت ما او را عفو کرد. مهدعلیا نیز اطمینان کتبی سپرد که میرزا آقا خان از هر جهت ایمن خواهد زیست. از این تاریخ به بعد میرزا آقا خان تحت حمایت سفارت انگلیس می باشد، و این حقیقت را همه شهر می دانند».

شیل درباره میرزا آقاخان به پالمرستون می نویسد: « دامنش ملوث به پول پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی بدست آورد ».

باری با پشتیبانی آشکار وزیر مختار انگلیس و مادر شاه، میرزا آقاخان به صدارت رسید. نفوذ خارجی و اندرون شاه رأی خود را بر مقام سلطنت تحمیل کرد؛ موضوع بازگشت امیر به وزارت فعلا منتفی گشت. انتخاب اعتمادالدوله به صدارت، در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ از طرف میرزا محمدعلی خان وزیر امور خارجه به نمایندگان روس، انگلیس، و عثمانی به یک مضمون اعلام شد.

سرنوشت امیر بازیچه سیاست انگلیس و روس است و ملعبه دسیسه دربار. معلوم است که زدوبندی میان شیل و میرزا آقاخان در کار بوده است. در وهله اول عزل امیر، جهت اصلی فعالیت شیل و مذاکره او با میرزا آقاخان و پیامی که مهدعلیا به شیل فرستاد – تنها این بود که وسائل برکنار ساختن امیر را از امارت نظام فراهم کنند و او را از تهران خارج گردانند. عمل دالگوروکی (وزیر مختار روس) گره مشکل آنان را گشود، و از هر حیله ای حتی مکر زنانه مهدعلیا مؤثرتر افتاد. پس همینکه خشم شاه برافروخته شد، و کار امیر خراب گشت و امیر از همه مناصب خلع گردید – شیل که تا دیروز آن همه مداخله سماجت آمیز داشت، یکباره پای خود را از میدان بیرون کشید. بعلاوه گفتگوی خود را با میرزا آقاخان برای انتصاب میرزاتقی خان به حکومت کاشان که بهانه ای برای بیرون کرد امیر از پایتخت بود، از وزیر مختار روس پنهان داشت. در دغلی و دوروئی و سوءنیت شیل تردید نیست، همانطور که در بی تدبیری دالگوروکی شبهه نمی باشد.

توطئه کشتن میرزا تقی خان اوج گرفت.

... را دشمنان امیر محاصره کردند. عوامل اصلی توطئه بنا بر اسنادی که به دست خواهیم داد عبارت بودند از: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دائیهای شاه از جمله شیرخان عین الملک ایلخان طایفه قاجار، و سردار محمدحسن خان ایروانی داماد محمد شاه. این کسان همدست بودند و با هم در کنکاش.

فرمان شاه بر اعدام امیر صادر گشت:

« چاکر آستان ملائک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاج علی خان پیشخدمت خاصه، فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به فین کاشان رفته، میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید. و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد».

بنابر آنچه از قول ناصرالدین شاه آورده اند، میرزا آقاخان نوری بود که فرمان قتل را از شاه گرفت و به حاج علی خان سپرد. مخبرالسلطنه می نویسد: « از غلامحسین خان صاحب اختیار شنیدم که ناصرالدین شاه گفته بوده است که به قتل امیر راضی نبودم. میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزا علی خان نرود، گفت رفته است و معاذیر آورد».

روزگار تبعید به چهل روز رسید. جنایت بزرگ تاریخ روز جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ (دهم ژانویه ۱۸۵۲) در حمام فین کاشان صورت گرفت.

چون حاج علی خان با همراهانش به باغ فین رسیدند، علی اکبر بیک چاپار دولتی را دیدند که منتظر بیرون آمدن امیر از حمام بود؛ که جواب نامه مهدعلیان را به عزت الدوله بگیرد. فراشباشی دست علی اکبر بیک را گرفت، با خود به حمام برد که زن امیر را از آمدن او مطلع نسازد. فراشباشی با مأموران خود وارد حمام گشتند، دیدند خواجه حرمسرا مشغول جمع آوری لباسهای امیر است. اعتماد السلطنه یکی از آن کسان را بر سر او گماشت که از آنجا بیرون نرود. سپس پشت در دیگر حمام را نیز سنگچین کردند که کسی از آن راه داخل نگردد. وارد صحن حمام شدند. فراشباشی فرمان شاه را ارائه داد. امیر خواسته بود عزت الدوله را ملاقات کند یا پیغام برای او بفرستد، و وصیت کند. اعتماد السلطنه اجازه نداده بود. پس امیر به دلاک دستور داد، رگهای هر دو بازویش را بزنند؛ و دو کف دستش را بر روی زمین نهاد در حالی که خون از بازوانش فوران داشت. در این وقت میر غضب به امر فراشباشی با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر نواخت. چون امیر درغلتید، دستمالی را لوله کرد، به حلق امیر فرو برد و گلویش را فشرد تا جان داد. بلند شد؛ گفت: دیگر کاری نداریم. از حمام بیرون آمدند و با اسبهای تندرو به تهران بازگشتند.

رفتار عزت الدوله نسبت به شوهرش بزرگوارانه بود. خوی و منش این شاهزاده خانم هجده ساله زیبا، هیچ شباهتی به اخلاق پست مادر افسونگر، و برادر درمانده اش نداشت. از آغاز تباهی کار امیر سپر بلای او بود، و تا دم آخر در وفاداری پایدار ماند. بر خلاف میل شاه و مهدعلیا، با امیر به تبعید گاه رفت؛ همه جا همراه او بود و از شوهرش جدا نمی گشت

تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران

انقلاب مشروطه

انقلاب چگونه آغاز شد؟

کشور خواب آلود ایران از خواب دیرین سر بر آورده بود. اخگری لازم بود تا آتش روشن شود. قند در تهران گران شد و تندی صدراعظم عین الدوله آتش را دامن زد. علاءالدوله حاکم تهران، که مرد بیپروایی بود، به دستور صدراعظم در روز دوشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۳ ه. ق. هفده نفر از بازرگانان و دو نفر از سادات را به جرم گران کردن بهای قند و شکر به چوب بست. این کار بهانه به دست مدعیان داد و کشمکش میان دولت و مردم در گرفت. علاوه بر بازاریان جمعی از روشنفکران و علمای روحانی و اهل منبر، هر یک به جهتی خاص، به گروه مخالفان پیوسته در رأس جنبش قرار گرفتند و در مساجد و منابر و مکتبخانه ها و زیارتگاهها و بازار به تبلیغ و اشاعه اصول اداره جدید برخاستند. این حادثه مقدمه و پیش درآمد انقلاب بود.

انقلاب بر سر مظالم شاه و درباریان و وابستگی شاه قاجار به دربار روسیه پدید آمد و عنوان برکناری عین الدوله و عزل مسیو نوز بلژیکی و حاکم تهران و تأسیس "عدالتخانه" داشت و به صورت تعطیل عمومی آغاز شد.

صدور فرمان مشروطیت

مردم و علما در ۱۶ شوال سال ۱۳۲۳ ه. ق. به زاویه حضرت عبدالعظیم روی آوردند (هجرت صغری) و جنبش به مشهد، کرمان، فارس و جاهای دیگر سرایت کرد. شاه وعده عزل عین الدوله و تشکیل عدالتخانه را داد و سروصداها خوابید. اما نه تنها به قول خود عمل نکرد، بلکه تظاهر کنندگان را در فشار گذاشت و در نتیجه این عهد شکنی بر دامنه جنبش مردم افزوده شد و کار به زد و خورد کشید. سال بعد – در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۴ ه.ق. – بازارها بسته شد و علما به قم مهاجرت کردند (هجرت کبری) و عاقبت سه روز بعد، گروهی از مردم تهران در سفارت انگیس متحصن شدند.

نهضت به تبریز و اصفهان و شیراز هم بسط یافت. عین الدوله استعفا کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله "با رویی نرم و دم گرم" به جای او آمد. علما به شهر برگشتند و شاه، که از هیجان مردم به وحشت افتاده و احساس خطر کرده بود، خواهی

ـ سپاهی در ۱۴ جمادی الاخر سال ۱۳۲۴ ه.ق. به صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی، مرکب از برگزیدگان ملت، تن داد.

حقیقت آنکه مظفرالدین شاه با همه بیکارگی و درماندگی مرد پاکدل و کم آزاری بود و خود از ته دل مشروطه را میخواست و آرزومند استقرار آن بود، اگر چه نه به کنه آن واقف بود و نه تهور اجرای آن را داشت. هر چه بود مشروطه را داد و از این نام خود را در تاریخ به نیکی مخلد ساخت

با اعطای مشروطیت، بست نشینی موقوف گردید و روحانیان، که ایران را ترک کرده و عازم خاک عثمانی شده بودند، با استقبال باشکوهی مراجعت کردند.

مجلس یکم در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هـ ق. با حضور شاه در کاخ گلستان گشایش یافت و در آخرین روزهای زندگی مظفرالدین شاه (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ ه. ق.) پنجاه و یک اصل قانون اساسی به امضای شاه رسید.

مظفرالدین شاه روز ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴ ه.ق. درگذشت و محمدعلی میرزا در ماه ذیحجهً همان سال به جای پدر نشست

محمد علی شاه

نسبت به پادشاه جدید سوءظن مردم زیاد بود و هر روز آثار نگرانی و جوشش نمایان می گشت. وکلای آذربایجان، محمد علی شاه را از تبریز می شناختند و به او اطمینان نداشتند. انقلاب و هیجان و کشمکش ملت و مجلس با دربار و عناصر استبداد در تهران و ولایات ادامه داشت. علما و روحانیون تکیه گاه مردم بودند. انجمنهای ایالتی و ولایتی در تهران و شهرستانها پی در پی تشکیل می شد و هر روز تزاید می یافت؛ و وقتی در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ ه.ق. شمار آنها به ۱۴۰ یا بیشتر رسید، هر روز روزنامه ای پیدا می شد ولی غالب آنها مردم را به تندروی و آشوب تشویق می کردند. مجلس جوان و پر آرزو و بی حوصله بود، و دولت بر خود مغرور و اطرافیان بیکاره و نا آشنا و انواع تحریک از طرفین در کار. مجلس اول، با اینکه بهترین مجالس قانونگذاری ایران بود و قوانین نسبتا خوبی گذراند، چون در میان اعضای آن کسانی از روحانیون و بازرگانان وارد شده و بطور کلی نمایندگان اطلاع کافی از سیاست و اوضاع دنیا نداشتند و به ارزش و اهمیت انقلاب و نتایج آن درست پی نبرده بودند، چنان می پنداشتند که انقلاب وظیفه خود را به پایان داده است. این بود که به تدریج در مبارزه سستی کردند و محمد علی شاه با استفاده از این سستی و اهمال به هوس برانداختن مشروط افتاد. از اواخر سال ۱۳۲۴ ه.ق. ارتجاع اولین آثار مخالف را نشان داد و شاه آشکارا به گردآوری و تجهیز نیرو پرداخت. اتابک، امین السلطان را، که یک ربع قرن بر ایران حکومت رانده و بعد از مشروطیت معزول شده بود و اکنون در اروپا میزیست، به ایران خواست و به صدارت

ـــند و از امضای قانون اساسی سر باز زد. در ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۴ ه.ق. مردم تبریز بازار را بستند و در انجمن و تلگرافخانه گرد آمدند و از بی اعتنایی دولت در امر مشروط شکایت کردند. چند روز بعد دستخط صریح صادر شد که شاه مشروطیت را قبول و به مقتضیات آن عمل خواهد کرد و بدین ترتیب آرامشی حاصل گردید.

با اینهمه شاه و اتابک همچنان با مشروط و آزادیخواهان دشمنی می ورزیدند و مخالفت خود را پنهان نمی داشتند. روز شنبه ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ ه.ق. پاسی از شب گذشته، هنگامی که اتابک به اتفاق بهبهانی از مجلس بیرون می آمد، جوانی بنام عباس آقا از مردم آذربایجان با ششلول سه تیر بر او انداخت که هر سه تیر کارگر افتاد و جوان تیری نیز به خود زد و در دم جان سپرد. در ۲۹ شعبان متمم قانون اساسی، که مهمترین قسمت اصول قوانین مشروطیت بود، مشتمل بر ۱۰۷ اصل تدوین و بر پنجاه و یک اصل قانون اساسی اضافه شد و با این اصول اساس مشروطیت تحکیم و حقوق ملت و سلطنت و قوای سه گانه مملکتی تفکیک و اصول مربوط به عدلیه و مالیه تعیین گردید.

اصالت نهضت مشروط خواهی

کسانی برآنند که مشروط ایران یک متاع کاملا انگلیسی بود که در بازار ایران رواج یافت. این اشخاص با استدلال به اینکه در جامعه آن روزی ایران موجبات تاریخی به اندازه کافی برای وقوع چنین حادثه شگرفی وجود نداشت، میخواهند سهم مردم ایران را در جنبش مشروط خواهی ناچیز و سران انقلاب را آلت بی اراده ای در دست سیاستمداران انگیسی جلوه دهند. این نظر پاک بیجاست و با فداکاریهای مردم ایران، به خصوص در دوره مشروطیت دوم پس از بمباران مجلس و تصویب مواد بسیار مترقی و مفید متمم قانون اساسی که در واقع "لقمه بیش از حوصله" بود، درست در نمی آید. این مواد مسلماً به نفع امپریالیسم انگلستان نبود. چنانکه بعدها به دست طبقه حاکمه از اجرای کامل آنها جلوگیری شد و همیشه ملت ایران خواستار استرداد این حقوقق ضایع شده بود.

در دسته بندیهای مذهبی و بست نشینی و تظاهر در مساجد و منابر و مطالبات پیشروان آزادی نشانهایی از کوششهای دیپلماسی انگلیس برای استفاده از نهضت مشروطیت ایران به چشم می خورد، اما به هر حال نمیتوان اراده انگلستان را عامل انقلاب مشروطه ایران دانست.

در آن روزگار مطامع امپریالیستها طوفانی در جهان بر پا کرده بود: روسه تزاری در صدد راه یافتن به خلیج فارس، معبر هند، بود و انگلستان می خواست مانع راه یافتن روسها به جنوب شود. دربار قاجاریه بیشتر تحت تاثیر و نفوذ روسیه بود. روسها می خواستند وضع موجود را نگه دارند و انگلیسها میل داشتند با تغییر وضع از قدرت آنها در ایران بکاهند و تا می توانند بر

ـرذ خود بیفزایند. روسیه استبدادی طبعا نمی توانست با زمزمه آزادی در ایران موافق باشد و دربار استبدادی شرقی قاجاریه را برای اجرای مقاصد خود مناسبتر می دید و از طرف دیگر دیپلماسی انگلیس جنبش آزادیخواهی را دامن می زد. در نتیجه تزاریسم در جناح حمایت از طبقه حاکمه و امپریالیسم انگلستان به ظاهر در جناح حمایت از ناخشنودان قرار می گرفت. بدین قرار دولت انگلیس برای از بین بردن نفوذ روسیه در ایران، که با عهد نامه ترکمن چای آغاز و روز بروز گسترش می یافت، با قشری از آزادیخواهان ایران یک نوع اتحاد پنهانی برقرار کرد.

لیکن در اساس مشروطیت ایران محصول بیداری افکار و رشد بورژوازی ایران بود و به دست رادمردان و دلیران از جان گذشته ای تحصیل شد. اکثر مبارزان مشروط، مردمان شرافتمند و با عقیده و پاکدامنی بودند که می خواستند از وضع مساعد تاریخ برای نجات ملت خود استفاده کنند. کلمات وطن، آزادی، برادری و برابری ورد زبان انقلابیون بود.

چندی نگذشت که سازش انگلستان با روسیه پرده از روی کریه دیپلماسی انگلیس برگرفت و ملت ایران تا اندازه ای به حقیقت دلسوزیهای این استعمارگر کهنه کار پی برد.

کودتای شاه

در دوم شوال سال ۱۳۲۵ شاه به مجلس رفت و سوگند وفاداری یاد کرد. در ۹ ذیقعده گروهی از اشرار و الواط و اشخاص وابسته به دربار در اطراف مجلس با مشروط خواهان به زد و خورد پرداختند و چون نتیجه ای حاصل نشد، شاه ناچار قرآن مهر کرد و به مجلس فرستاد.

در اواخر محرم سال ۱۳۲۶ ه.ق. به کالسکه شاه بمب انداختند و وضع به کلی عوض شد و شاه مصمم به ادامه مبارزه شد.

روز چهارم جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ ه.ق. شاه با غوغا و جنجال به باغ شاه رفت و شهر را به حالت نظامی درآورد و پس از بسیج نیرو به کار پرداخت. بامداد روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ ه.ق. قزاقها به فرماندهی سرهنگ لیاخف مجلس و مسجد سپهسالار را محاصره و گلوله باران کردند؛ و فردای آن روز چند تن از آزادیخواهان را در باغشاه کشتند و عده ای را زندانی یا تبعید کردند و جمعی از آنان نیز به سفارت انگلیس پناه بردند و سفارت برای اینکه حیثیت خود را در انظار مردم پاک از دست ندهد، پناهندگان را به خود راه داد.

تاریخنویسان دوره ای را که از روز گلوله باران مجلس تا روز پیروزی ملت و خلع محمد علیشاه، سیزده ماه و چند روز، طول کشید، "استبداد صغیر" نامیده اند. در این مدت اگر چه مشروطیت تعطیل و خودکامگی بر کشور غالب بود، اما کشمکش در میان شاه و مشروطه خواهان همچنان ادامه داشت.

تبریز بلافاصله پس از گلوله باران مجلس کانون انقلاب شد و آزادیخواهان آذربایجان به رهبری ستارخان سردار ملی، پرچم انقلاب را برافراشتند.

شورش به سراسر کشور سرایت کرد. اما جنبش آزادیخواهی در آذربایجان به علت نزدیکی به روسیه و بخصوص قفقاز، نسبت به سایر نقاط ایران نیرومندتر و عمیقتر بود.

انقلابیون روس برادرانه و با وسعت قلب به انقلاب ایران کمک می کردند. کمیته حزب نیرومند سوسیال دمکرات قفقاز اصولا از هر گونه تمایلات استقلال طلبانه در مناطق نفوذ خارجی تزاریسم پشتیبانی می کرد. یک دسته داوطلب از انقلابیون قفقاز به سر پرستی "س. اورجو نیکیدزه" گرجی به یاری آزادیخواهان ایران فرستاده شده اینها بودند که ساختن بمب و به کار بردن آن را به ایرانیان آموختند. از ایرانیان قفقاز کسانی به تبریز آمدند و به نام مجاهدان قفقازی شناخته شدند و آمدن آنان، که مردان ورزیده و آزموده ای بودند، به دلیری آزادیخواهان افزود و به پیروی آنان علی مسیو و همدستان او دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند. شاه برای سرکوبی تبریزیان پیاپی نیرو می فرستاد، اما سپاهیان برگزیده تهران در برابر قهرمانان آزادی عاجز و درمانده شده بودند. سرانجام شه به تزار نیکلای دوم، که خود را "پاسبان اروپا" می دانست، پناه برد و به اشغال رسمی آذربایجان تن داد. محاصره شهر و مدافعه دلیرانه تبریزیان آغاز شد. شورشیان، با وجود قحطی و گرسنگی، قریب ده ماه مبارزه کردند و در نتیجه ایستادگی تبریز، ملیون ایران، که مأیوس و ناامید شده بودند، جرئت یافته به گردآوری نیرو پرداختند. در ذیحجه سال ۱۳۲۶ ه.ق. عده ای در اصفهان بست نشستند و چند روز بعد دسته ای از بختیاریها به اصفهان وارد شده به بست نشینان پیوستند و به تدریج اردوی عظیم بختیاری و پس از آن صمصام السلطنه ایلخان به اصفهان وارد و استقبال شدند. برادر او علیقلی خان سردار اسعد نیز، که در پاریس بود مراجعت کرد. روز دهم محرم سال ۱۳۲۷ ه.ق. انقلابیون گیلان به مقر حکومتی حمله ور شده، حاکم شهر را کشتند و شهر را به تصرف درآوردند. اوضاع تهران مشوش شد و مشروطه خواهان به کوشش برخاستند. جمعی از محترمین در سفارت عثمانی متحصن شدند و جمعی از علما در زاویه شاه عبدالعظیم بست نشستند و مشروطه خواهان ایرانی در خارج از کشور دست به کار زدند.

ورود نیرهای بیگانه به کشور

در چنین وضعی بود که امپریالیستهای روس و انگلیس دست به مداخلات مسلحانه زدند و سپاه به ایران آوردند. انگلیسیها عده ای در جنوب پیاده کرده، انجمن بوشهر را منحل و اعضای آن را دستگیر کردند. سپس بندرعباس و لنگه و بنادر دیگر

ـیج فارس را نیز تصرف کردند و ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر قدرت را در دست گرفت. در آذربایجان، در پی بسته شدن راه تبریز – جلفا، و محاصره کامل شهر از طرف قوای شاه، گرسنگی و قحطی هولناکی بر مردم روی آورد و کار بر آزادیخواهان سخت شد. در اوایل ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ ه.ق. دولتین روس و انگیس موافقت کردند که قشون روس به بهانه شکستن خط محاصره و حمایت از اتباع بیگانه، و رساندن خواربار به آنان وارد تبریز شود. انجمن تبریز ناچار حاضر شد که از تمام خواسته های مردم دست کشیده "دست توسل به دامان نامهربان بزند"، ولی کار از کار گذشته بود و سپاه روس از مرز گذشته بود. با ورود سپاهیان روس محاصره تبریز شکست و نیروهای شاه دسته های ارتجاعی از شهر دور شدند. اما خاتمه کار تبریز به معنی پیروزی ارتجاع نبود و کوشش آزادیخواهان ایران همچنان ادامه داشت.

رئیس علی دلواری

در سال هزارونهصدوسیزده میلادی جنگ سختی بین نیروی انگلیس و دلیران دلواری در گرفت. در جریان این جنگ رئیس علی دلواری و مردم تنگستان و دشتستان نقش برجسته‌ای ایفا کردند. رئیس علی دلواری از مشروطه خواهان بنام جنوب ایران بود که در سال هزار و دویست و نودو نه هجری قمری در روستای دلوار تنگستان دیده به جهان گشود. در بیست و پنج سالگی به صفوف مبارزین مشروطه‌خواه جنوب ایران پیوست و همکاری نزدیکی را با محافل انقلابی و عناصر مشروطه طلب ایران شروع کرد. با کودتای ضد انقلابی لیاخوف روسی علیه مشروطه‌خواهان در هزار و سی‌صدو بیست و شش هجری قمری و بمباران مجلس شورای ملی و استقرار دیکتاتوری محمدعلی شاه قاجار، رئیس علی به همراه سیدمرتضی علم‌الهدی اهرمی به مبارزه علیه استبداد صغیر پرداخت. در سال هزار وسیصد و بیست و هفت هجری قمری با کمک تفنگچی تنگستانی، بوشهر را از عناصر مستبد وابسته به دربار محمدعلی شاه پاک کرد و اداره گمرک و انتظامات و دیگر ادارات را تسخیر کرد. این کار دلیران تنگستان بر انگلیسی‌ها که اداره گمرک را در اجاره داشتند گران آمد وآنان برای تضعیف مشروطه‌خواهان و استمرار سلطه بر حیات اقتصادی و سیاسی جنوب ایران به جنگ با دلیران تنگستانی پرداختند و در این راه از دیگر خوانین جنوب ایران یاری جستند. جنگ بین رئیس علی و دلیران تنگستان از یک طرف و انگلیسی‌ها و خوانین متحد آنان از سوی دیگر به طور متوالی و پراکنده تا شوال هزار و سی‌صدو سی‌و سه ه.ق ادامه یافت و انگلیسی‌ها نتوانستند بر رئیس علی و یارانش تفوق یابند. تا این که درگیر و دار حمله انگلیسی‌ها به بوشهر در شب بیست و سه شوال هزار و سیصد وسی‌وسه ه.ق (سوم سپتامبر هزار و نهصد و پانزده میلادی) هنگامی که رئیس‌علی در محلی به نام «تنگک صفر» قصد شبیخون به قوای انگلیسی‌ها را داشت، از پشت مورد هدف گلوله یکی از همراهان خائن قرار گرفت و در دم به

شهادت رسید. وی هنگام شهادت حدود سی و چهار سال داشت. مبارزات رئیس علی دلواری برگ زرین دیگری در تاریخ مقاومت دلیر مردان ایران در مبارزه با استعمار است

فتح تهران

در پیشروی به سوی پایتخت، نخستین قدم را اردوی شمال به فرماندهی سپهدار اعظم برداشت که انقلابیون قفقاز هم در صفوف آن بودند. اردوی شمال و جنوب در بیست و چهار کیلومتری تهران به هم ملحق شدند. در این موقع نیروی روی، از انزلی وارد شده بود، به قزوین رسیده بود و اردوی انقلابی را از پست سر تهدید می کرد.

در ۲۷ جمادی الاخر سال ۱۳۲۷ ه.ق. اردوهای ملیون و مجاهدین گیلان و بختیاری وارد تهران شدند و شاه همان روز به سفارت روس پناهنده گردید. اما برقرار کردن تخت شاهی برای محمد علی میرزا دیگر از قدرت امپراطور هم خارج بود. شاه به حکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد و پسر خردسالش احمد میرزا که بیش از ۱۳ سال نداشت، به جای وی به سلطنت ایران و علیرضاخان عضدالملک رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت او برگزیده شد.

مشروطه دوم

مشروطه و قانون بار دیگر در کشور ایران استقرار یافت، اما پیش از آنکه به ثمر برسد کسانی به نام "رجال" رشته امور را از دست آزادیخواهان در ربودند و قانون و آزادی را در مشیمه خود خفه کردند و وقتی فدائیان و جانبازان واقعی آزادی به مطلب پی بردند که بسیار دیر شده بود.

مجلس دوم در ۲ ذیقعده سال ۱۳۲۷ ه.ق. یک سال پس از بسته شدن مجلس اول، با حضور شاه جوان گشایش یافت. در هنگام گشایش مجلس نگرانی از توقف سپاهیان روس در کشور و اینکه وعده صریح داده اند که هر چه زودتر به این تشویش و نگرانی پایان دهند، در بیانات رسمی دولت انعکاس یافت، ولی این نیروها همچنان باقی ماندند و هر روز فساد تازه ای بر پا کردند. مجلس که اکثر اعضای آن اشراف و خوانین بودند، در تمام دوره تشکیل خود کاری انجام نداد. سپهدار، که یکی از اشراف گیلان بود از انقلاب طرف بربسته بود، نه تنها برای بهبود وضع کشور قدمی برنداشت، بلکه با سیاست مرتجعانه خود باعث نفرت و انزجار مردم شد. او با یک دست انقلاب را خفه کرد و با دست دیگر اوضاع را برای نفوذ بیشتر بیگانگان در کشور مساعد ساخت.

خلاصه انقلاب مشروطیت ایران، اگر چه ضربت سنگین خود را بر پیکر استبداد وارد کرد و مجلس و قانون را در کشور برقرار ساخت، ولی از فئودالیزم و امپریالیزم شکست خورد.

دولت مستوفی الممالک، که پس از سپهدار به روی کار آمده بود، در شعبان ۱۳۲۸ ه.ق. به دستیاری قوای بختیاری و یفرم (یپرم) ارمنی، یکی از افراد حزب داشناک که ریاست پلیس را داشت، آخرین دسته فدائیان را خلع سلاح کرد و از "هوارد تافت"، رئیس جمهور آمریکا، خواست که کسی را برای مرمت خرابیهای مالیه به ایران گسیل دارد. "مرگان شوستر"، که مرد کاردانی بود، در جمادی الاول سال ۱۳۲۹ ه.ق. با هیئت مستشاران مالی آمریکایی وارد ایران شد و با تحصیل اختیارات فوق العاده به کار پرداخت.

تحریکات همچنان ادامه داشت. روسها شاه مخلوع را دوباره به ایران برگرداندند تا مجلس را از کار و کوشش بازداشته و سازمان شوستر را براندازند. شاه مخلوع در ماه رجب ناگهان در گمش تپه (پهلوی دژ کنونی) پای به خشکی نهاد و با دسته ای از ترکمانان به تهران حمله کرد. اما چون ملت و مجلس و سران آزادی همآواز بودند، این همه تشبثات نقش بر آب شد و در پائیز سال ۱۳۲۹ ه.ق. نیروی محمد علی میرزا درهم شکست و او باز به روسیه گریخت.

در خلال زد و خورد ملیون با اردوی محمد علی میرزا و در هنگامی که به نظر می رسید کار او یکسره شده و چاره ای جز فرار ندارد، روس و انگلیس یکباره پرده از مقاصد نهانی خود برداشته و انگلستان آزادیخواه، واحدهای هندی را برای تصرف نقاط مهم جنوبی ایران در بندر بوشهر پیاده کرد و حتی حکم تصرف اصفهان (در منطقه روسی) و شیراز و بوشهر (در منطقه بیطرف) را به این واحدها داد. روسیه نیز سپاهیان دیگری به ایران آورد و به بهانه عجیب حمایت از املاک شعاع السلطنه نیروی خود را از رشت تا قزوین پیش آورد.

اولتیماتوم روس

روسیه تزاری با مشورت انگلستان روز چهارشنبه ۷ ذیحجه سال ۱۳۲۹ ه.ق. اولتیماتوم سختی به دولت ایران تسلیم کرد و به موجب آن از دولت ایران خواست که شوستر و همراهان هر چه زودتر ایران را ترک کنند؛ و دولت متعهد شود که در آینده برای استخدام مستشاران خارجی رضایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب کند و نیز مخارج لشکر کشی روس را به ایران عهده دار گردد. توسل ایران به انگلستان سودی نداشت و دولت مذکور، ضمن نامه ای به وثوق الدوله وزیر خارجه ایران، توصیه کرد فوراً تقاضای روسها را بپذیرد. اما مجلس ایران اولتیماتوم را به اکثریت قریب به اتفاق رد کرد و مردم در تبریز و گیلان به ایستادگی خود افزودند. روسها نیروی جدیدی به ایران آوردند و در تبریز و رشت و مشهد و شهرهای دیگر کشت و کشتار به راه انداختند. عاقبت در غره ماه محرم سال ۱۳۳۰ ه.ق. دولت ایران اولتیماتوم را پذیرفت و روز دوم محرم ناصرالملک در مجلس را بست و سازمانهای ملی را با اعلان حکومت نظامی ممنوع کرد و به دست او و حسن وثوق الدوله

ریشه آزادی کنده و هرگونه فریاد اعتراض نسبت به بیگانگان در امور کشور و سیاست ارتجاعی دولت در گلوی مردم شکسته شد. روز دهم محرم سال ۱۳۳۰ ه.ق. روسها جمعی از بزرگان و پیشروان و در آن میان ثقۀالاسلام، مجتهد معروف، را در تبریز به دار کشیدند. کشتار تبریز ماهها ادامه یافت. روسها صمدخان شجاع الدوله، قصاب و جانی معروف مراغه ای، را به حکمرانی آذربایجان گماردند و به دست او از هیچ گونه شقاوت و وحشیگری درباره مردم آذربایجان فروگذار نکردند.

بدین قرار آن جوش و خروش هفتساله خاموش گشت و اندیشه ها پست و کوتاه شد. مردان نیکوکار و غمخوار به کنار رفتند و گروهی از سررشته داران خودخواه و کهنه کار، که هر چه گفتند و کردند به سود بیگانگان و زیان ایران بود، قدرت و اختیار در دست گرفتند و حتی پس از پیس آمدن جنگ جهانگیر اول و رفع فشار اجانب باز در جلد آزادیخواهی و میهندوستی بر سر کار ماندند و اعمال حقیر و ننگین خود را ادامه دادند.

بعد از برانداختن مجلس و اخراج شوستر دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران به حد اعلی رسید. روسها امتیاز راه آهن تبریز – جلفا و انگلیسها امتیاز راه آهن محمره – خرم آباد را گرفتند و دولت ایران را وادار کردند که سیاست خود را با پیمان ۱۹۰۷، که هیچیک از دولتها آن را به رسمیت نشناخته بودند، هماهنگ سازد. روسها در قزوین و تبریز از مردم مالیات می گرفتند و مانع حرکت نمایندگان آذربایجان به تهران می شدند و انگلیسها در ازاء وام مختصری که به ایران پرداخته بودند، گمرک بوشهر را تصرف کرده بودند. ناصرالملک، نایب السلطنه، که به "دیپلمات مکار" معروف بود، بار سنگین سلطنت را بر دوش ناتوان شاه جوان گذارده، رهسپار اروپا شده بود. سلطان احمد شاه آخرین پادشاه دودمان قاجار در ۲۷ شعبان سال ۱۳۳۲ ه.ق. تاجگذاری کرد. چند ماه از تاجگذاری وی نگذشته بود که جنگ بزرگ اروپا، که از مدتها پیش زمینه آن فراهم می گردید، درگیر شد. این جنگ که آن همه بدبختی و سیه روزگاری برای دنیا و ایران داشت، به مردم ایران که از مظالم همسایگان به تنگ آمده بودند، نوید نجات داد و شکست روسیه در جنگ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، کشور ما را که در نتیجه قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه شده بود، از چنگ استعمار رهایی بخشید.

پـهـلـوی

رضاخان

انتظار ملت از انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴ ه.ش.) استقلال ، آزادی و استقرار حکومت مشروط بود که از نخستین ماههای پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی و به ویژه گفتگو بر سر متمم قانون اساسی به یاس و ناکامی انجامید. نزدیک دو سیاست شوم روس و انگلیس پس از یک قرن رقابت، موجب انعقاد قراردادهای ۱۲۸۶ ه.ش. (۱۹۰۷ م.) و

۱۲ ه.ش. (۱۹۱۵ م.) در تقسیم ایران به مناطق نفوذ به منظور جلوگیری از حضور کشورهای دیگر بود. در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸ – ۱۹۱۴ م.) با نقض بی طرفی ایران، قسمتهای از کشور در اشغال قوای متخاصم قرار گرفت و صحنه جنگ روس و انگلیس و عثمانی شد. عدم کارآیی دولتها و سقوط پی در پی آنها، ناامنی، صدمات و خسارات جنگ، نهضتهایی را در گوشه و کنار مملکت به همراه داشت تا آنجا که احتمال تجزیه کشور می رفت

سقوط رژیم روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را عهده دار بود و جایگرینی بلشویکها که فریاد رهایی سر می دادند، انگلیس را به تلاشی مضاعف وادار ساخت تا هم منطقه را در مقابل خطر انقلاب شوروی حفظ کند و هم جای رقیب سابق را بگیرد و امتیازات نفتی را همچنان در دست داشته باشد .

قرارداد وثوق الدوله – کاکس، که ایران را در وضع تحت الحمایگی قرارمی داد، در سال ۱۲۹۸ ه.ش. (۱۹۱۹ م.) به امضاء رسید و این امر از ورود ایران به کنفرانس صلح ورسای جلوگیری کرد. با نظر ژنرال آیرون ساید انگلیسی استاروسلسکی فرمانده روسی قزاق کنار گذاشته شد و سردار همایون، فرماندهی کل قزاق را در اختیار گرفت. موج خروشان اعتراض بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ م. در داخل و خارج کشور و عدم پذیرش صریح آن از جانب احمدشاه، انگلیس را به تغییر سیاست در مورد ایران وادار ساخت. تشکیل حکومتی قدرتمند لازم بود که از پیشرفت ارتش سرخ، که تا گیلان آمده بود، جلوگیری کند، که برای دارندگان امتیاز نفت مضر بود. و در عین حال نمودار تحقق آمال و خواسته های ملت باشد. مذاکرات آیرون ساید با رضاخان و سیدضیاء الدین در قزوین سرنوشت ساز بود. رضاخان بر دیگر کاندیداها سبقت گرفت و مجری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. شد. رضا خان میرپنج فرزند عباسقلی خان سواد کوهی معروف به داداش بیک در ۱۲۵۶ شمسی در قریه آلاشت تولد یافته و در ۲۲ سالگی به نیروی قزاق پیوسته و در طی بیست سال مراحل نظامی را تا فرماندهی هنگ قزاقخانه (آترياد) همدان طی کرده بود و قرار شد براریکه قدرت مستقر گردد. به احمد شاه جوان آخرین شاه از سلسله قاجار هم اطمینان داده شد که از جانب کودتا خطری او را تهدید نمی کند و در عین حال وادار گردید که فرمان ریاست وزرایی سید صیاء الدین را امضاء کند و عنوان سردار سپه را به رضاخان اعطا نماید .

به دنبال کودتا که در روز دوشنبه سوم اسفند ماه (حوت) نیمه شب انجام شد، پایتخت را تسخیر کردند و با ایجاد سروصدا و تیر اندازی بی مورد و زد و خوردهایی نه چندان جدی، کودتاگران توانستند در مردم وحشت و اضطراب ایجاد کنند و فردای آن روز جمع زیادی از رجال و دولتمرادن گذشته بازداشت شدند و اقداماتی در جلب نظر مردم صورت گرفت . سیدضیاءالدین طباطبایی به منظور عوام فریبی و کسب و جاهت سیاسی، قرارداد ۱۹۱۹ م. را که به همت دلیر مردانی همچون آیت الله

...رس عملا کارایی خود را از دست داده بود لغو کرد و انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفت تا کابینه مورد نظر کابینه ای ملی و ضد انگلیسی معرفی شود . عهد نامه مودت ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتیازات تزارها بود، امضاء گردید (۷ اسفند ۱۲۹۹ ه.ش.). اندکی بعد سردار سپه به جای مسعود کیهان وزیر جنگ شد و همکار خود سید ضیاء را در مبارزه قدرت تبعید فرستاد. رضا خان تا ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ ه.ش. با حضور در کابینه های قوام، مشیر الدوله و مستوفی الممالک با عنوان وزیر جنگ تصمیم گیرنده اصلی بود . وی با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و سایر قوای پراکنده نظامی پلیس جنوب (SPR)، ارتش متحدالشکلی را پایه گذاشت که فقط مجری دستورهای وزیر جنگ بود و در همین زمان به پاره ای از نهضت ها از جمله نهضت جنگل و قیام کلنل پسیان پایان داده شد. نهضت جنگل بر پایه ظلم ستیزی و آرمان خواهی و تفکر دینی توسط میرزا کوچک جنگلی در شمال کشور شکل گرفت و در مقطع کوتاهی توانست در مقابل قوای بیگانه (روس و انگلیس) ایستادگی کند . پس از پیروزی بلشویکها و سرنگونی حکومت روسیه تزاری، گر چه این نهضت در مقطع بسیار کوتاهی مورد حمایت بلشویکها قرار گرفت، ولی با چرخش سیاست خارجی شوروی مبنی بر اعلام سیاست سازش با دولتها و انصراف از سیاست حمایت انقلاب جهانی (در هشتمین کنگره حزب کمونیست) میرزا کوچک جنگلی قربانی توافقات بین المللی شد و قوای رضا خان توانست باقیمانده نیروهای او را هم متلاشی کند. رضا خان سردار سپه در خرداد ۱۳۰۲ ه.ش. فرمان نخست وزیری را از احمد شاه گرفت و موجبات سفر سوم او را به اروپا فراهم ساخت (۱۰ آبان ۱۳۰۲ ه.ش.).

قتل ماژورایمبری، کنسول ایالات متحده آمریکا در تهران، علاقه این کشور را به حضور در منطقه تا مدتی به تاخیر انداخت و بهانه ای به دست سردار سپه داد تا حکومت نظامی برقرار سازد (تیر ۱۳۰۳ ه.ش.).

استیضاح اقلیت مجلس که روند فعالیت رئیس الوزراء را بر خلاف اصول قانون مشروطیت می دانست، به جای برکناری رضاخان، به تضعیف مجلس منجر شد و رضاخان فرماندهی کل قوا را هم به عهده گرفت (۱۴ بهمن ۱۳۰۳ ه.ش.) و متعاقب سرکوب سرکشانی چون سمیتقو و بر کنار کردن شیخ خزعل از مستند قدرت در خوزستان نفت خیز، قهرمان ملی شد. چرا که در آن ایام پاشیدگی ایران توانست دوباره ایرانی یکپارچه سازد. رضا خان برای تصاحب قدرت بیشتر، به فکر تغییر رژیم و احراز مقام ریاست وزرایی ارضاء می شد و نه استعمار انگلستان این هدف محدود را در ایران دنبال می کرد. اما چون طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی در ابتدای نخست وزیری رضاخان ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را در پی داشت، لذا برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار جمهوری مطرح شد زیرا مقارن همین ایام در ترکیه هم رژیم

...پراتوری منحل و نظام جمهوری مستقر شده بود. این امر بهانه خوبی برای طرفداران رضاخان بود که تبلیغات وسیعی به راه بیندازند و خواهان استقرار نظام مشابهی در ایران شوند. برای تغییر، بهترین راه وجود مجلس بود که می توانست چنین اقدامی را قانونی جلوه دهد. این جریان در آغاز انتخابات مجلس پنجم که سردار سپه با قدرت قشون و وزارت داخله، مجلس شورایی آراسته ترتیب داده بود، به وقوع پیوست.

طرفداران رضاخان (با نام فراکسیون تجدد) و مخالفان به رهبری مدرس (با نام اقلیت) مدتی در کشمکشهای پارلمانی قرار گرفتند و در این گفتگوها، ارتباط کودتا با قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و رابطه غوغای جدید جمهوری خواهی با کودتا و نقش افراد دست اندرکار به خوبی آشکار گردید که در مجلس و جامعه واکنشهایی پدید آورد. مدرس چون میدانست رضاخان با اعمال نفوذ در انتخابات موفق شده است عده ای از طرفداران خود را به عنوان نماینده به مجلس بفرستد، تصمیم گرفت تا با اعتراض به اعتبارنامه آنان، با حضورشان در مجلس مخالفت کند .

پس از واقعه دوم حمل ۱۳۰۳ خورشیدی و تظاهرات مردم در بهارستان به حمایت از مدرس و قشون کشیهای رضاخان و کشته و مجروح و مصدوم شدن تظاهر کنندگان، ورودی رضا خان به تالار مجلس و رویارویی با نمایندگان برجسته، خاصه مرحوم موتمن الملک رئیس مجلس، هیاهوی "جمهوری خواهان" فروکش کرد. رضاخان پس از معذرت خواهی و دستور آزادی محبوسان روزهای اخیر، خود به عموم مردم توصیه کرد که "عنوان جمهوری " را موقوف نمایند. رضا خان چون به دلیل مخالفت روحانیان کاری از پیش نبرد، بر آن شد که به عنوان سلطنت یکه تاز عرصه سیاست شود. او پس از یک دوره قهر و آشتی، با رسیدن به " مقام فرماندهی کل قوا " و اجرای برنامه ارسال تلگرامها و طومارها و نامه ها از ولایات به تحکیم ارتش و حاکمان و والیان، در مخالفت با سلطنت قاجاریه و احمد شاه که به تحقیق پایگاه مردمی و تاریخی و سیاسی خود را از دست داده بود، شرایطی پدید آورد که مجلس دوره پنجم در جلسه ۹ آبانماه ۱۳۰۴ ه.ش. ماده واحده ای را با مضمون " مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می نماید، تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که به تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود، با اکثریت ۸۰ رای از ۸۵ نفر نمایندگان حاضر تصویب نمود. ده روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیر انگلستان نزد رضاخان رفت و طی یادشتی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت و فردای همان روز نیز سفیر شوروی به رسمیت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوعش اعلام کرد. مجلس موسسان در ۵ آذر ۱۳۰۴ ه.ش. با تعداد نمایندگانی سه برابر مجلس

...را با ریاست میرزا صادق خان مستشار الدوله تشکیل شد و طی پنج جلسه با تغییر اصول یاد شده، رضاخان را به سلطنت برگزید و سلطنت را در خاندان او موروثی نمود. شاه جدید در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. تاجگذاری کرد.

برخورد زمامدای روسیه با رضاخان ، براساس تحلیل مارکسیستی آنان از پایگاه اجتماعی وی استوار بود . آنان رضا خان را به عنوان عامل توانمند "بورژوازی ملی"در برابر "فئودالیسم پوسیده سنتی" تلقی می کردند و معتقد بودند که وی ایران را از حالت نیمه فئودالی خارج و با ملاکین و زمینداران بزرگ و روحانیان مبارزه خواهد کرد، لذا به حمایت از او برخاستند .

بر اساس همین تحلیل نمایندگان سوسیالیست که در مجلس پنجم شرکت داشتند و همواره از روسها تبعیت می کردند. سلیمان میرزا و پانزده نفر از نمایندگان چپ به هنگام طرح تغییر سلطنت، به پادشاهی رضاخان رای مثبت دادند و به این ترتیب در ایجاد حکومت پهلوی سهیم شدند. رضا خان که با تظاهر به رعایت مذهب و پذیرش نظرات روحانیان و اظهار علاقه مندی به احکام دین و حمایت بخشی از روحانیان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظم جدید را به نفع جامعه می دانستند، به قدرت رسیده بود از آغاز سلطنت، سیاستی مخالف در پیش گرفت، چنان که مقارن دوره ششم مجلس در مسئله نظام وظیفه با روحانیان روشی مخالفت آمیز آغاز کرد و این روش اجتماع علما را در قم به عنوان اعتراض پیش آورد .

تبدیل محاضر شرع به محاضر رسمی، روحانیان را از امور جاری بازداشت. تفکیک دین از سیاست به صورت یک اصل در آمد و موقوفات در اختیار دولت قرار گرفت. در مسئله تغییر لباس و کشف حجاب و اسلام زدایی تا آنجا پیش رفت که فاجعه مسجد گوهر شاد و کشتار عمومی پیش آمد (۱۳۱۴ ه.ش.). رضاخان به روحانیان دستور داد که آنان نیز لباسهای مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در امور اجتماعی جداً احتراز کنند .

مجلس شورای ملی از دوره ششم تا دوازدهم با نظم خاصی ادامه یافت و تبدیل به مرکز منتخبین رضاخان شد. آخرین اقلیت مجلس مربوط به دوره هفتم است. محمد علی فروغی، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، مهدیقلی خان هدایت، محمود جم، احمد متین دفتری، علی (رجبعلی) منصور در دوران سلطنت او ماموریت یافتند تشکیل کابینه دهند .

نظمیه رضاشاه با ریاست سرهنگ محمد در گاهی شروع شد و بعد از محمد صادق خان کوپال، سالها محمد حسین آیرم این سمت را بر عهده گرفت و با خشونت و قساوت بسیار و اختیارات فوق العاده نظارت عمومی را به عهده داشت، و در اجرای سیاست شاه از همین طریق بسیاری از مخالفان و حتی موافقانی که رضا خان را در رسیدن به قدرت یاری کردند مثل نصرت الدوله، تیمورتاش، سردار اسعد، اسدی، و در گاهی نابود شدند. از سال ۱۳۱۰ ه.ش. با تفسیر قانون اساسی ،وزیر دادگستری در نقل و انتقال قضات مجاز گردید.

...سیس که با امتیاز دارسی (۱۹۰۱ م.) نفت را در اختیار داشت، علاقه مند بود که تمدید قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند، لذا در ۱۳۱۰ ه.ش. به یکباره در آمد ناچیز ایران از نفت را به مقدار زیادی کاهش داد. موضوع در جریان مذاکره قرار گرفت اما در ۱۶ آذر ۱۳۱۱ ه.ش. شاه از به نتیجه نرسیدن مذاکرات برآشفت و امتیاز نامه دارسی را در آتش سوزاند و دستور داد مجلس لغو امتیاز دارسی را اعلام نماید. اما شرکت نفت مقابله را تشدید کرد وتبلیغات گسترده ای علیه ایران شروع شد. برای اولین بار در این دوره به زعم مقابله با انگلیس، مردم ابراز خوشوقتی می کردند. انگلیس موضوع را به جامعه ملل ارجاع داد.

با وجود مراقبت دستگاه پلیسی، شورویها عناصر کمونیست را تقویت می کردند تا اینکه در ۱۳۰۸ ه.ش. ژرژ آقاپگف کارمند بازرگانی شوروی در تهران، به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی اسرار شبکه جاسوسی شوروی در ایران را فاش ساخت و در این ارتباط اشخاصی دستگیر و روابط با شوروی تیره شد و در قوانین، مجازات سنگینی برای فعالیتهای کمونیستی پیشبینی گردید. در ۱۳۱۶ ه.ش. شبکه کمونیستی دیگری مرکب از ۵۳ ایرانی کشف شد که دکتر ارانی در راس آنان بود که محکومیتهایی پیدا کردند. رضاشاه در ۱۳۱۴ ه.ش. مسافرت یک ماهه ای به ترکیه و ملاقات با مصطفی کمال (آتاترک) رئیس جمهور آن کشور را داشت و تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت. در بازگشت روند حرکت به سوی غرب را تشدید نمود. در اوایل سلطنت رضاخان کاپیتولاسیون لغو گردید و ارتباط با کشورها گسترش یافت و اختلافات مرزی با همسایگان، به طریق مختلف مرتفع شد. بارها بر حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین تاکید شد بدون اینکه اقدام جدی و عملی، که مستلزم مقابله با انگلیس باشد، صورت پذیرد. قرارداد تعیین خط سر حدی ایران و ترکیه با انضمام آرارات شرقی به خاک ترکیه منعقد شد (۱۳۱۱ ه.ش.). قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت دولت در دریا تصویب گردید (۱۳۱۳ ه.ش.). با افغانستان بر اساس نظری که ۴۵ سال قبل از آن ژنرال ماکلین و کلنل ماکماهون انگلیسی داده بودند، که مستلزم چشم پوشی از بخش وسیعی از خراسان و بلوچستان و سیستان بود، با رای حکمیت دولت ترکیه، قرارداد تعیین حدود امضاء شد (۱۳۱۴ ه.ش.) و بالاخره در جهت هماهنگی سیاست در منطقه پیمان دوستی و عدم تجاوز بین ایران و ترکیه و افغانستان و عراق در کاخ سعد آباد به امضاء رسید (۱۳۱۶ ه.ش.). در مورد رود هیرمند هم در ۱۳۱۸ ه.ش. قراردادی با افغانستان به امضاء رسید .

روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان که از مدتها قبل شروع شده بود، پس از نمایان شدن آثار جنگ جهانی اول گسترش بیشتری یافت.

احداث بسیاری از ساختمانها و تاسیسات کشور و از جمله راه آهن به وسیله کارشناسان آلمانی انجام می گرفت. تاسیس دانشگاه تهران و گسترش مراکز آموزشی و اعزام محصل به خارج و تصویب قوانین غالبا مربوط به این دوره است. پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری (۱۹۳۳ م.) با شروع جنگ، انگلیسیها مانع حمل کالای آلمان از راه دریا به ایران شدند. آلمان راه شوروی را انتخاب کرد. سیاست بریتانیا قطع رابطه با دولت هیتلری بود اما رضاخان تعلل نشان داد . در اول تیر ۱۳۲۰ ه.ش. آلمان خاک شوروی را مورد حمله قرار داد. چرچیل با وجود تمامی دشمنی، متحد شوروی شد. مسئله رساندن مهمات به جبهه روسیه فقط از طریق راه آهن ایران حل می گردید، اما مشکل اعلام بی طرفی ایران بود. در ۲۷ تیر ۱۳۲۰ ه.ش. انگلیس و روسیه یادداشتهای مشابهی به ایران تسلیم و از فعالیت آلمانها ابراز نگرانی کردند و خواستند که تعداد آلمانیهای مقیم ایران را به یک پنجم کاهش دهد. پیغام خصوصی انگلیس هم واگذاری راه بود اما از طرف ایران به آن توجه نشد. التیماتوم دو کشور و پیام هیلتر، رضاخان را در وضع بغرنجی قرار داد. وی سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت . در سحر گاه سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. ایران از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت. ارتشی که تمام هم رضاخان صرف آن شده بود، به هنگام ورود قوای بیگانه توان مقاومت نداشت و از جانب ملت هم مورد حمایت قرار نگرفت و از هم پاشید .

رضا خان ناچار به فروغی متوسل شد که سالها او را کنار گذاشته بود. روسها شدیدا با بودن رضاخان مخالف بودند حتی سخن از بازگشت قاجاریه و تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری پیش آمد. اما ظاهرا با مهارت و سوابق فراماسونری فروغی این مسئله منتفی شد و قرار شد رضاشاه از سلطنت کناره گیری کند (تنها راه چاره در آن موقعیت استعفاء، به منظور جلوگیری از فرپاشی ایران و تقسیم آن، بود) و پسرش محمدرضا به سلطنت برسد و به این طریق نفوذ سیاست انگلیس در هیئت حاکمه ایران همچنان باقی ماند. رضا شاه با استعفاء از سلطنت به تبعید رفت .

رضا خان در مرداد ۱۳۲۳ ه.ش. در ژوهانسبورگ در گذشت.

محمد رضا شاه

محمد رضا ولیعهد بیست ساله با استعفای رضاخان بر طبق قولی که متفقین به فروغی داده بودند در اواخر شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. در مقام سلطنت قرار گرفت و در شرایط اشغال نظامی کشور توسط بیگانگان در مجلس سوگند یاد نمود. آغاز آزادی پس ازسقوط رضا خان، توام با آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی بیگانه بر ملت بود. فریاد عمومی برای انتقام از فجایع دوره گذشته با قول به جبران و محاکمه جنایتکاران و استرداد املاک و رعایت قانون اساسی ، پاسخ گفته می شد. ایران با پیمان سه جانبه ای که به امضاء اسمیرنوف سفیر شوروی، بولارد وزیر مختار انگلیس و علی سهیلی وزیر خارجه ایران رسید

. متفقین پیوست و روس و انگلیس متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند. با استعفای فروغی از نخست وزیری، سهیلی جای او را گرفت (۱۸ اسفند ۱۳۲۰ ه.ش.). دولت اجازه انتشار اسکناس گرفت و آن را در اختیار متفقین گذاشت. شوروی توانست حزب توده را تشکیل و رونق دهد. هیئت حاکمه در اختیار انگلیس بود، مع الوصف احزابی را برای مقابله با توده شکل داد. بار دیگر میلسپوو هیئتهای مستشاری نظامی و مالی وارد ایران شدند. اما انگلیس به این سیاست راضی نبود. سهیلی بار دیگر در صحنه گذاشته شد و او در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ ه.ش. به آلمان اعلان جنگ داد و به اعلامیه ملل متحد پیوست. در آذر ۱۳۲۳ ه.ش. کنفرانس تهران با شرکت استالین و روزولت و چرچیل تصمیمات مهمی در مورد جنگ گرفت، ایران پل پیروزی نامیده شد

مجلس چهاردهم محل برخورد سیاستهای مختلف و افشاگریها و رد اعتبار نامه ها بود. اعتبار نامه پیشه وری رد شد. دکتر مصدق با مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء در صدد بود وابستگی او را به انگلیسیها نشان دهد. وی به اتفاق جمعی از نمایندگان اختیارات میسلپوم را لغو و او را از ایران اخراج کردند و با اعطای هر نوع امتیاز به خارجیان در دوران اشغال کشور مخالفت نمودند. ساعد در ۸ فروردین ۱۳۲۳ ه.ش. جانشین سهیلی شد. رضا خان در مرداد ۱۳۲۳ ه.ش. در ژوهانسبورگ در گذشت. با شکست آلمان و تسلیم این کشور ، منشور ملل متحد تهیه شد. ایران از امضاءکنندگان اولیه آن بود مسئله تخلیه ایران از قوای بیگانه در کنفرانس (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۵ م. مرداد ۱۳۲۴ ه.ش.) پتسدام مطرح شد، و استالین و چرچیل موافقت کردند بلافاصله ایران را تخلیه نمایند. بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و تسلیم بلاقید و شرط ژاپن، ایران، طی یادداشتی خواهان خروج قوای بیگانه شد. وزرای خارجه سه کشور اشغالگر توافق کردند تا ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ ه.ش. خاک ایران را تخلیه کنند. در همین زمان پیشه وری که در روزنامه آژیر حملاتی به هیئت حاکمه می نمود، در پناه قوای شوروی و قوای مسلحی که تدارک دیده بود، آذربایجان را اختیار گرفت. دولت مرکزی به ریاست صدرالاشراف که تازه معرفی شده و در مجلس مورد اختلاف بود، در مقابل شورش آذربایجان اقدامی نکرد. دولت بعدی با ریاست حکیمی، اقدام شوروی را در حمایت از فرقه دمکرات مورد اعتراض قرار داد و از انگلیس و آمریکا در خواست حمایت نمود.

ارتش سرخ مانع رسیدن قوای دولت مرکزی به آذربایجان شد (۳۰ آبان ۱۳۲۴ ه.ش.). شهرهای آذربایجان در اشغال فرقه دمکرات قرار گرفت. انگلیس و آمریکا نگران، در مقابل اقدام شوروی، عکس العمل نشان دادند. در همین احوال حزب کومله کردستان، تاسیس دولت جمهوری کردستان به ریاست قاضی محمد را اعلام داشت (بهمن ۱۳۲۴ ه.ش.). سه ماه بعد حکومتهای خود مختار آذربایجان و کردستان در پناه ارتش سرخ، قرارداد موافقت و اتحاد منعقد نمودند (۳ اردیبهشت ۱۳۲۵

...ش.). اندکی بعد در خوزستان و در فارس هم گروههایی با حمایت انگلیس، سر به شورش برداشتند که نوعی مقابله عملی با سیاست شوروی در آذربایجان و کردستان بود.

در اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام شد که ایران طبق ماده ۳۵ منشور، علیه شوروی به شورای امنیت اعلام شکایت نموده است، ویشینسکی نماینده شوروی، اتهامات وارده از جانب ایران را رد کرد. مسئله آذربایجان اولین موضوع دستور کار سازمان ملل نوبنیاد بود و لذا مورد توجه افکار عمومی مطبوعات و نمایندگان کلیه دول قرار گرفت. قوام السلطنه بار دیگر در ۶ بهمن با ظاهری دوستانه با احزاب چپ و شوروی، ولی باطنا متکی به سیاست غرب، با عنوان نخست وزیر وارد صحنه شد و خواهان مذاکره مستقیم با استالین و مولوتف گردید و با هواپیمای روسی به مسکو رفت. پیشنهادهای بدوی استالین سنگین بود. قوام فقط بهره برداری مشترک از نفت شمال را قول داد که به امضای قراردادی انجامید. شورای امنیت طرفین را به مذاکره دعوت کرد. آمریکا، شوروی را به سبب ادامه اشغال ایران تهدید کرد و شوروی به طمع این که نفت شمال را به دست آورد و شکایت ایران در سازمان ملل متوقف بماند و مقابله ای با آمریکا نکرده باشد، قوای خود را خارج کرد (۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ ه.ش.). در نتیجه با حمله ارتش، آذربایجان از تجربه نجات یافت (۲۱ آذر ۱۳۲۵ ه.ش.) و قدرت مرکزی با حمایت غرب تثبیت شد و کردستان هم در اسفند ۱۳۲۵ ه.ش. با شکست جمهوری کردستان و اعدام سران آن حفظ شد.

مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ ه.ش. موافقتنامه قوام – ساد چیکف را کان لم یکن اعلام، و دولت را مکلف نمود که برای استیفای حقوق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران، اقدام نماید. این تصمیم باعث عصبانیت شوروی و مسرت آمریکا و نگرانی انگلیس گردید و آثاری را به دنبال داشت. قوام بر خلاف انتظار، در اوج قدرت کنار گذاشته شد. سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ ه.ش. کابینه های حکیمی، هژیر، ساعد، منصور، رزم آراء و علاء در جهت استحکام دربار و تامین منافع ملت، تشکیل شدند .

واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندزی به شاه در دانشگاه تهران، حکومت نظامی در تهران برقرار و حزب توده غیر قانونی گشت و اعضای فعال و کارگزاران آن تارومال شدند و از سوی دیگر آیت الله کاشانی دستگیر و به کشور لبنان تبعید گردید و با ایجاد پاره ای تغییرات در قانون اساسی با تشکیل مجلس موسسان و تصویب آن مجلس سنا که نیمی از اعضای آن انتصابی بودند شکل گرفت و شاه با شرایطی از قدرت منحل کردن هر دو مجلس برخوردار گردید . در دوره نخست وزیری ساعد، پس از مذاکرات مفصلی نمایندگان انگلستان و ایران (گس و گلشاییان) قرارداد الحاقی به قرارداد نفتی ۱۹۳۳ ایران و انگلیس

ر مضاء کردند. ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دوره پانزدهم به مجلس برد ولی به لحاظ مقاومت اقلیت برجسته آن روز مجلس، فرصت تصویب پیدا نشد. و مذاکرات انجام شده پیرامون قرارداد الحاقی، باعث آگاهی مردم و افشاشدن ماهیت استعماری قرارداد قبلی گردید. دولت ساعد نتوانست دوام بیاورد واستعفا کرد. پس از او علی منصور به نخست وزیری رسید. او هم پس از رد قرارداد الحاقی از طرف مجلس شانزدهم، جای خود را به رزم آرا، رئیس ستاد ارتش داد. قرارداد الحاقی در مجلس به کمیسیون مخصوص به ریاست دکتر مصدق واگذار شد و او ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی صراحتاً قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳و نیز قرارداد الحاقی را بی اعتبار دانست. انگلستان برای مقابله با نهضت ابتدا مسئله دول مستقل عربی جدید در منطقه خلیج فارس را مطرح کرد که خوزستان ایران را هم شامل می شد. سپس برای در مضیقه قرار دادن ایران از لحاظ اقتصادی، دو شعبه بانک انگلیس در ایران را تعطیل و خواستار بازگرداندن ودیعه (یک میلیون لیره استرلینگ) به بانک و استرداد وامهای پرداختی به بازرگانان ایران شد و کمپانی نفت هم مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان پول خود را از گردش اقتصادی ایران خارج کرد.

قرارداد گس – گلشاییان که منافع انگلیس را در نفت حفظ می کرد، مردود اعلام گردید و اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در آخرین روزهای ۱۳۲۹ ه.ش. تصویب و پس از سقوط کوتاه مدت علاء، دکتر محمد مصدق مامور اجرا آن شد. طی یک سال و نیم دوره اول زمامداری دکتر مصدق به منظور جلوگیری از اجرای ملی شدن صنعت نفت، تهدید نظامی، محاصره اقتصادی، شکایت به شورای امنیت و دیوان لاهه، اعزام هیئتهایی از نوع جاکس و استوکس و وساطت های آمریکا پیش آمد تا اینکه دکتر مصدق با شاه نتوانست در معرفی دولت به توافق برسد و استعفا کرد و قوام السلطنه روی کار آمد ولی حکومت چهار روزه قوام السلطنه ساقط گردید و با انگلیس قطع رابطه صورت گرفت .

با انتخاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری، دکتر مصدق اختیار قانون گذاری را به دست آورد و مجلس را منحل کرد. شاه توانست از این وضع بهره گیرد ومصدق را عزل نماید. آمریکا و انگلیس و عوامل آنها، ئوطئه شکست نهضت را چیدند و حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش. شکل گرفت. گر چه آیت کاشانی علی رغم جو موجود، در ۲۷ مرداد طی نامه ای به دکتر مصدق، او را از وقوع کودتایی توسط زاهدی مطلع ساخت ولی متاسفانه آخرین تلاش برای ایجاد اتحاد نقش برآب شد و فردای آن روز (۲۸ مرداد) سرلشکر زاهدی با حمایت مستقیم دولت آمریکا و سازمان سیا و همراهی انگلیس توسط جمعی که در داخل تدارک دیده بودند به آسانی حکومت را در دست گرفت و نخست وزیری کودتا شد. در سال ۱۳۵۲ ه.ش. درآمد حاصل از فروش نفت افزایش یافت و اعلام شد که ایران حاکمیت بر نفت را به دست آورده است و در همین زمان در

ـنستان با کودتا جمهوری اعلام شد که هشداری دیگری برای شاه بود. به دنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و اعلام تحریم نفتی غرب از جانب اعراب، قیمت هر بشکه نفت ایران چهار برابر افزایش یافت و دریافت آن به چنان میزانی رسید که نظام شاه از هزینه آن عاجز ماند و سخاوتمندانه به بسیاری از کشورها وام یا کمک بلاعوض داد و به خرید تسلیحات انبوه مدرن پرداخت تا عنوان قدرتمند پیدا نماید و ژاندارم منطقه شناخته شود. ارتش ایران در پیروی از سیاست آمریکا در جبهه ظفار به سرکوبی مبارزین علیه سلطان عمان پرداخت. اختلافات مرزی ایران و عراق شدت یافت و تا برخورد مسلحانه پیش رفت و سرانجام در اسفند ۱۳۵۳ ه.ش. با موافقتنامه الجزایر به صلح و آشتی انجامید و مرز ثابت دو کشور به طور دائم مشخص شد. بالاخره در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ رژیم شاه سقوط کرد و جای خود را به جمهوری اسلامی داد.

جزایر ایرانی خلیج فارس

جزیره کیش این جزیره بیضی شکل با مساحت ۷ / ۸۹ کیلومتر مربع و با طول ۶ / ۱۵ و عـرض ۷ کیلـومتر ، در جنـوب غربی بندرعباس و در میان آب های نیلگون خلیج فارس واقع شده است. فاصله دریایی این جزیره تا بندرلنگـه پنجـاه مایـل دریایی است. جزیره کیش از نظر محیط زیست طبیعی، یکی از بکرترین مناطق خلیج فـارس اسـت. اسـتعدادهای طبیعـی و موقعیت جغرافیایی ویژه آن زمینه بهره‌برداری جهانگردی و تجاری از آن را در حد قابل توجهی فراهم ساخته است. سـواحل کم نظیر این جزیره مرجانی، نه تنها در فصول گوناگون سال، بلکه در طول یک روز، در ساعات مختلف جلـوه‌هـای بـدیع و گونه‌گون و بسیار زیبایی از طبیعت را به تماشا می‌گذارند. سواحل کیش در شرق و شمال شرقی و جنوب از زیباترین سـواحل جهان است. در سواحل جنوب غربی آن زیباترین منظره غروب خورشید را میتوان دید. از جمله نقـاط دیـدنی جزیـره کـیش آکواریوم بزرگ آن است که در گوشه شرقی جزیره، با معماری زیبا قرار دارد و گونه‌های مختلـف ماهیـان و آبزیـان اطـراف جزیره در آن به تماشا گذارده شده است.

در کنار اسکله تفریحی، پیست دوچرخه سواری نیز در پیرامون جزیره احداث شده است. در این مجموعـه (اسـکله تفریحـی) امکان بازدید از هتل بزرگ کیش و ساختمان ساحلی کازینوی سابق وجود دارد. هم چنین در اطراف یکی از کهنـسال تـرین درختان جزیره، مجموعه‌ای تفریحی و دیدنی ایجاد شده که به مجموعه درخت سبز معروف اسـت و از جملـه مراکـز زیبـا و جذاب جزیره کیش می‌باشد و مسافران بسیاری را به خود جذب می‌کند. جزیره کیش همچنین معماری خاصی را به نمـایش گذاشته است که برای هر تازه واردی جالب و در خور تحسین است. معماری کیش دو شکل متمایز دارد: یکی معماری سنتی و دیگری معماری مدرن. معماری سنتی جالب توجه است و مصالح آن غالباً از سنگ های مرجانی موجود در جزیره تـشکیل

ـــه است. معماری جدید و مدرن جزیره نیز تقلیدی از معماری بومی و سنتی آن است که نمونه آن در «صفین» دیده می‌شود. تنها تفاوتی که میان خانه‌های جدید و قدیم وجود دارد، پراکندگی نسبی و تنوع ارتفاع آنها است. علاوه بر آن، معابر عمومی جدید نیز به نسبت وسیع تر از معابر بخش قدیمی هستند. وسیله رفت و آمد به کیش، کشتی و هواپیما است که از طریق پرواز از تهران یا شیراز یا بندر عباس صورت می‌گیرد. از جمله امکانات موجود در این جزیره می‌توان به هتل سه طبقه، هتل کیش، کلبه‌های ویلایی، چهارکاخ از مجموعه کاخ‌ها، یک رستوران ساحلی همراه با یک سلسله ویلاهای خصوصی و توریستی مدرن و غیره اشاره کرد. افزون بر این، جزیره کیش دارای امکاناتی از قبیل قایق‌رانی، شهربازی، بازارها، مراکز عمده خرید و فروش نیز می‌باشد. جزیره کیش همچنین اولین بندر آزاد تجاری ایران است که امروزه به طور روزانه هزاران نفر جهت خرید و دیدار از زیبایی های طبیعی این جزیره به سمت کیش عزیمت می کنند.

جزیره لاوان: این جزیره از شمال شرقی به بندر مقام، از شرق به جزیره شتور و از جنوب به حوزه های نفتی رسالت، رشادت و سلمان محدود می‌شود. وسعت این جزیره ۷۶ کیلومتر مربع است و پس از قشم و کیش بزرگ ترین جزیره ایران در آب های خلیج فارس است. فاصله این جزیره تا بندر لنگه ۹۱ و تا بندرعباس حدود ۱۹۸ مایل دریایی است. جزیره لاوان دور ترین جزیره نسبت به مرکز استان هرمزگان است. آب و هوای آن گرم و مرطوب و دمای آن در تابستان به حدود پنجاه درجه سانتی گراد میرسد و رطوبت هوای آن نیز بسیار زیاد است. ذخایر نفتی آب های نزدیک جزیره لاوان بسیار قابل توجه است. در حال حاضر صنایع جزیره منحصر به تأسیسات نفتی است که با نام «مجتمع پالایشی لاوان» فعالیت دارد.

یکی ازشگفتی‌های این جزیره وجود کندو های عسل در کنار تأسیسات نفتی و مخازن آنها است که عسل آنها به رنگ سبز تیره است و بوی نفت می‌دهد، اما طعم آن مشابه عسل‌های معمولی است. اهالی جزیره در فصل معینی از سال به صید مروارید می‌پردازند و تنها کالای صادراتی جزیره، مروارید آن است. این جزیره یک بندرگاه مناسب برای صدور فرآورده های نفتی و یک اسکله فلزی جهت حمل و نقل دریایی دارد.

جزیره هندورابی: جزیره هندورابی با ۸ / ۲۲ کیلومتر مربع مساحت، در فاصله ۳۲۵ کیلومتری بندر عباس و ۱۳۳ کیلومتری بندرلنگه و در حد فاصل بین دو جزیره کیش و لاوان قرار گرفته است. این جزیره سرزمینی هموار و تقریباً بدون عارضه طبیعی است. بلندترین نقطه آن بیست و نه متر و بزرگ‌ترین قطر آن هفت و نیم کیلومتر است. این جزیره از یک رشته ارتفاعات کوتاه پوشیده است و کرانه‌های آن با شیب ملایمی به دریا منتهی می‌شوند. مجاورت با دریا، اغلب موجب بالا رفتن میزان باران و رطوبت می‌شود. با این حال در تمام کرانه‌های خلیج فارس، همجواری با دریا، تأثیر چندانی بر میزان

برس این نواحی ندارد. فعالیت اقتصادی اکثر اهالی در جزیره هندورابی، صید و غواصی است. فعالیت های صنعتی یا بهره برداری از معادن و منابع زیرزمینی و حتی صنایع دستی در هندورابی وجود ندارد. محیط زیست جزیره به دلیل بسته بودن آن محدود است و موجوداتی از قبیل انواع پرندگان کوچک، پرندگان مهاجری نظیر باز و شاهین و انواع کمی از خزندگان و موش صحرایی در آنجا یافت می‌شود. منابع تأمین آب جزیره بسیار محدود و کم است و آب مصرفی آن از طریق چاه یا آب انبار تأمین می‌شود. این جزیره از نظر سیاحت و ایرانگردی از زیر مجموعه‌های کیش است که با توجه به امکانات و استعداد طبیعی جزیره از نظر آب، خاک، هوا و شرایط خاص تجاری جزیره کیش و هم‌چنین برخورداری از زیبایی‌های طبیعی، قادر است بخشی از نیازهای سیاحتی و گردشگری ایرانگردان را تأمین کند.

جزیره شتور:جزیره شتور در فاصله حدود یک و نیم کیلومتری جنوب شرقی جزیره لاوان قرار دارد. طول جزیره۱/۷ کیلومتر و عرض آن ۸۰۰ متر است. جزیره شتور غیر مسکونی است و هیچ‌گونه فعالیتی در آن دیده نمی‌شود. این جزیره از با ارزش ترین و مهم ترین پناهگاه های حیات وحش (پرندگان، لاک‌پشت های دریایی، ماهی ها و دلفین ها) در خلیج فارس است و جزء مناطق حفاظت شده کشور می‌باشد.

جزیره ابوموسی: جنوبی ترین جزیره ایرانی آبهای خلیج فارس، جزیره ابوموسی است. این جزیره در ۲۲۲ کیلومتری بندرعباس و هم چنین در ۷۵ کیلومتری بندر لنگه واقع شده است. جزیره ابوموسی یکی از چهارده جزیره استان هرمزگان است که بیشترین فاصله از سواحل ایرانی خلیج فارس را دارد و طول و عرض آن درحدود ۵ / ۴ کیلومتر است. شهر ابوموسی مرکز جزیره ابوموسی می‌باشد. ارتفاع آن از سطح دریا ۴۶ متر و مساحت آن دو و دو دهم کیلومتر مربع است.

جزیره ابوموسی نزدیک ترین پهنه خشکی از خاک ایران به خط استوا است که آب و هوای مرطوب و گرم‌تری دارد. این جزیره فاقد آب و اراضی مناسب کشاورزی است؛ ولی کشت و زرع محدودی در آن صورت می‌گیرد و بیشتر مردم بومی محل به صید ماهی اشتغال دارند.این جزیره یکی از مراکز صدور نفت خام کشور است که با ظرفیتی قابل توجه فعالیت می‌کند. وسعت شهرستان ابوموسی ۸ / ۶۸ کیلومتر مربع است که مشتمل بر جزایر ابوموسی (با ۱۲ کیلومتر مربع)، جزیره تنب بزرگ (با ۱۰/۳ کیلومتر مربع) تنب کوچک (با ۱/۵ کیلومتر مربع)، سیری (با ۱۷/۳ دهم) کیلومتر مربع، فرور بزرگ (با ۲۶/۲کیلومتر مربع) و فرور کوچک (با ۱/۵ کیلومتر مربع) می‌باشد.

جزیره تنب بزرگ: این جزیره در فاصله چهارده مایل دریایی از جنوب غربی جزیره قشم، در فاصله نود و هفت مایل دریایی از بندرعباس و در فاصله بیست و هفت مایل دریایی از شمال شرقی ابوموسی واقع شده است. طول و عرض آن سه و

ـــاد و پنج دهم در سه و نه دهم کیلومتر و مساحت آن ده و سه دهم کیلومتر مربع می‌باشد. مرتفع ترین نقطه جزیره تنب پنجاه و سه متر از سطح دریا ارتفاع دارد در قسمت‌های جنوب غربی این جزیره و در نزدیکی سواحل آن، خانه های مسکونی از راه چندین خیابان و جاده به هم پیوسته‌اند. این جزیره دارای موج شکن و لنگرگاه است. مردم بـومی ایـن جزیـره از صـید ماهی و مروارید امرار معاش می کنند. در این جزیره معدن خاک سرخ نیز وجود دارد.

جزیره تــنب کوچک: این جزیره مثلث شکل در شش مایلی غرب جزیره تنب بزرگ قرار دارد. فاصله آن تا مرکز اسـتان، از طریق دریا، حدود صدو پنج مایل دریایی می‌باشد. بزرگ‌ترین قطر جزیره یک و نه دهم کیلـومتر و مـساحت آن حـدود دو کیلومتر مربع است. این جزیره غیرمسکونی است و مرتفع ترین نقطه آن از سطح دریا، بیست و یک متر ارتفاع دارد.

جزیره سیری: این جزیره در قلب آب‌های خلیج فارس قرار دارد. فاصله آن تا مرکز شهرسـتان ابوموسـی کـه در قـسمت شرقی جزیره سیری واقع شده، درحدود بیست و هفت کیلومتر است همچنین فاصله دریایی آن تا مرکز استان، در حدود ۱۵۲ مایل دریایی است. وسعت جزیره سیری ۱۷/۳ کیلومتر مربع می‌باشد. این جزیره فاقد پستی و بلنـدی بـوده و نـسبتاً مـسطح است. مرتفع ترین نقطه آن بیست و چهار متر از سطح دریا ارتفاع دارد و بزرگ ترین ابعاد طولی و عرضی جزیره شش و یک و چهار و شش دهم کیلومتر است. در قسمت های شمالی و نزدیک سواحل جزیره، مناطق مسکونی همراه با سایر تأسیسات جای گرفته‌اند. اهالی بومی جزیره از طریق ماهیگیری و صید میگو و کشاورزی محدود، زنـدگی و امـرار معـاش مـی‌کننـد و همچنین عده‌ای ازمردم جزیره در تأسیسات نفتی کار می‌کنند. در این جزیره تعداد قابل توجهی نخـل خرمـا بطـور پراکنـده وجود دارد که محصول آن فقط مصرف محلی دارد. این منطقه پوشش گیاهی فقیری دارد. در این جزیره معدن خـاک سـرخ نیز موجود است.

جزیره فرور بزرگ: یکی دیگر از جزایر قلمرو استان هرمزگان، جزیره فرور بزرگ است که در فاصله سی و شـش مـایلی شهر ابوموسی و در فاصله حدود صد و چهل و یک مایلی از بندرعباس قرار دارد. بزرگ ترین ابعـاد طـولی و عرضـی جزیـره هفت و نیم و چهار و نیم کیلومتر می‌باشد. فاصله آن تا نزدیک ترین نقطه سواحل ایران در حدود بیست کیلـومتر و مـساحت آن بیست و شش و دو دهم کیلومتر مربع و ارتفاع بلندترین نقطه آن از سطح دریا صد و چهل و پنج متر است. سطح جزیـره از تپه ماهورهای کوچک تشکیل شده است. این جزیره بر روی یکی از کمربندهای زلزله خیز جهان قـرار دارد. رنـگ آب در نزدیکی جزیره سیاه است. جزیره شیب‌های تند و پرتگاه‌هایی دارد کـه گـاهی ارتفـاع آنهـا از ده متـر بیـشتر اسـت. بقایـای ساختمان‌های مخروبه و اراضی کشاورزی بایر و چاه های آب نشانه مسکونی بودن جزیره در زمان‌های گذشته است؛ ولی در

...ن حاضر، جزیره غیرمسکونی است و تنها تعدادی مأمور دولتی در آن حضور دارند. در آب‌های ایـن جزیـره مـاهی فـراوان وجود دارد و به همین خاطر صیادان در اطراف آن فعالیت زیادی دارند. از کانسارهای مهمی کـه در ایـن جزیـره وجـود دارد، معدن آهن است است که از یک لایه رسوبی تشکیل شده و ذخیره آن حدود پانصدهزار تن برآورد شده است. در این جزیـره یک چراغ دریایی نیز وجود دارد.

جزیره فرور بزرگ یکی از کانون‌های زیست حیات وحش است و تعداد بـی‌شـماری از پرنـدگان از قبیـل: عقـاب مـاهیگیر، طوطی، چک‌چک، قمری خانگی، چکاوک کاکلی، پرستو، بلبل خرما، چاخ لـق، هدهـد، دم جنبانـک زرد، دو سـرخ معمـولی، چک‌چک سرسیاه، زنبور خور معمولی، یاکریم و ... همچنین پستاندارانی از قبیل جیر و جانورانی همچون یک نوع خارپـشت، مارمولک، مار جعفری و عقرب در آن زندگی می‌کنند.

جزیره فرور کوچک: این جزیره در قسمت شمال غربی جزیره ابوموسی واقع شده است و حدود سی و شش مایل دریایی تا شهر ابوموسی و صد و چهل و نه مایل دریایی تا بندرعباس فاصله دارد. مساحت این جزیره یـک و نـیم کیلـومتر مربـع و بلندی مرتفع ترین نقطه آن از سطح دریا سی و شش متر است. بزرگ ترین ابعاد طولی و عرضی جزیره، یک و چهار دهم و یک و یک دهم کیلومتر می‌باشد. جزیره فرور کوچک و سواحل آن، به علت موقعیت اقلیمـی و اسـتقرار در مـسیر مهـاجرت پرندگان دریایی، زیستگاه گونه‌های متنوع پرندگان مهاجر و بومی است. این جزیره غیر مسکونی می‌باشد.

زرتـشت

مهمترین شـعـار زرتـشت : پندار نیک، گفـتار نیـک، کردار نـیـک

ظهور زرتشت

در فضائی که کاهنان، ساحران، آتشبانان بی شمار به بهانه وساطت صدها خدا و خدای نما مردم ساده را گوسفندوار به کنار قربانگاهها، معابد و آتشگاه ها میکشیدند و با اوراد و آداب و اعمال اسرار گونه به جلب توجه قدرتهای ساختگی مافوق بشری تظاهر می نمودند؛ در محیطی که انسانها با وحشت و هراس به هر پدیده طبیعی مینگریستند و در هر گوشه ای به انتظار برخورد با موجودات عجیب و مافوق الطبیعه بودند. در دورانی که بشر خود را اسیر نیروهای خارق العاده و رام نشدنی میدانست و امیدوار بود سرنوشت خویش را با شرک و بت پرستی، نیایش مردگان و هراس از زندگانی که با خرافات و شعائر و آداب بدوی آمیخته شده بود تحول بخشد. ابرمردی ظهور کرد که پیام نافذ یگانه توحیدش و صدای پر طنین حق پرستیش مرزهای زمان و مکان را در هم ریخت و از لابلای قرون و اعصار تاریخ جهل را در نوردید و به فضاها و مکانهای دور

پر ‌ئند. او مبشر سرور و صفا و راستی و محبت بود و مبلغ اراده و اختیار و کار و فعالیت. او بر آن شد که سرنوشت بشر را از کف اختیار خدایان و کاهنان، رمالان و سرداران و سردمداران بدر آورد و در دستهای پر توان و سازنده انسانهای راست پندار و راست کرداری که جز در مقابل حق سر فرود نیاورند قراردهد. و همین امر موجب اشاعه سریع اندیشه های او و سربلندی ایرانیان آگاه گردید. سرودهای مذهبی که از اعصار بسیار کهن بنام (گاتاها) بر جای مانده است بخشی از پیام های زرتشت است که با رسالتش انقلاب فکری عظیمی را در اندیشه بشری پایه گذاری کرد. این اندیشه والا هر چند ابتدا به ظاهر پیروان بسیار نیافت ولی در بسیاری از مکاتب فکری و مذهبهای دورانهای بعد اثر خود را بجای گذاشت.

آریاها احساسات و عواطف و معتقدات خود را بیشتر در لباس شعر و سرود نمایان می ساختند و گفتار منظوم از هنرهای جالب توجه آنان بشمار میرفت. به ویژه میتولوژی و اسطوره های مذهبی و فولکلوریک خویش را به صورت حماسه و شعر میسرودند که حفظ کردن و انتقال آنها نیز بسیار آسانتر صورت میگرفت. سرودهای ریگ ودای آریاهای هند از کهن ترین نمونه های این اسطوره ها و معتقدات مذهبی منظوم است. سرودهای زرتشت و سرانجام سروده های نغز و دلکش گویندگان قدیم پارسی را که در ادبیات جهان بی نظیر است میتوان نشانه های جوان تری از این هنر آریایی دانست. گاث یا به زبان اوستای قدیم "گاثا" به معنی سرود است و در زبان سانسکریت یا زبان آریائیان هند، نیز همین مفهوم را دارد. در پهلوی یا زبان ایرانیان دوران ساسانی نیز "گاث" به معنی سرود بوده است. نام حقیقی زرتشت به آنگونه که در گاتاها آمده «زرتوشتره اسپیتامه» است. یونانیان، زرتشت را "زرو آستر" می نامیدند و معتقد بودند که این نام را کلمه آستر یا استر (ایستار) به معنی ستاره مشتق شده و مفهوم آن ستاره شناس بوده است.

پروفسور گیگر خاورشناس مشهور آلمانی معتقد است که برخی از یونانیها نام او را ترکیبی از کلمات زئیرا به معنی نیاز و استر (استار) به معنی ستاره میدانستند که رویهم مفهوم آنکه به ستاره نیاز می برد (یا مدد میگیرد که همان محاسبات نجومی است) داشته است. بهمین جهت گاهی هم زرتشت را استروتوتم یا فرمانروای ستارگان (که همان عالم آگاه بر ستارگان باشد) می نامیدند.

رستاخیز زرتشت و تعلیمات وی

آئین اوستا خود به خود بوجود نیامده بلکه دارای مؤسس است که از آن طریق مندرجات اوستا را با کیش قدیم آریایی و آئین شرک ایران مقایسه می کنند و تحولی را نمایان می بینند که تحقق پذیرفته و دین جدید در آنزمان تأسیس شده است. از طرفی زرتشت در گاتها از خویشتن چون انسانی ساده سخن می گوید، نه چون یک وجود افسانه ای. از خداوند متعال

, ـورامزدا) به او وحی شده است که آئین خود را به هم میهنانش و همچنین خانواده ای که در زندگانی او سهم عمده داشته اند و در تبلیغات کمک کرده اند اعلام دارد، با این ترتیب مطالعه منشاء و مبدأ دین زرتشت به طریق قانع کننده ای مشکل و شاید غیر ممکن می باشد، زیرا مهمترین مدرکی که درباره این دین بدست ما رسیده است کتاب آسمانی همان دین می باشد که به نام (اوستا) موسوم و حقیقت امر این که کتاب اوستا هشتصد سال بعد از زرتشت پیامبر این دین نوشته شده است، این کتاب شامل سه بخش و از مبادی مختلف میباشد. گاتها که قدیمی ترین قسمت های اوستا و شامل سرودها است در زمان هخامنشیان تدوین یافته و قسمتهای دیگر اوستا در زمانهای بعدی درست شده است، در زمان ساسانیان همه قسمت اوستا را جمع آوری کردند و هم در این دوره بود که اوستا (تمام کتاب اوستا) تدوین یافت و این خود در دوراه ای بود که آئین زرتشت دین رسمی و انحصاری سراسر ایران زمین شده بود. زرتشت در کتاب مقدس اوستا (زاراتوشترا) خوانده شده است. مطابق آنچه که از اوستا معلوم میشود، زرتشت در «مدی» بدنیا آمده و از میان طایفه ای از مغ ها برخاسته است و این طبقه و طایفه در حقیقت از مردم عاقل و اهل نظر و فیلسوف و دانشمند ملت ایران بود. وقتی زرتشت به سن ۲۰ رسید از دامهائی که افسونگران و جادوگران و احضار کنندگان ارواح برای او درست کرده بودند گریخت و از دنیا کناره گیری کرد و این عمل برای این بود که خود را آماده اجرای فرمان آسمانی که به او وحی شده بود نماید. در سی سالگی به الهامات و وحی های آسمانی رسید که در آنها امشاسپند و (هومانو) که به معنی پندار نیک است بنظر او آمد؛ و او را به آسمانها برد و به خدا نزدیک کرد. زرتشت دستورات خدائی را گرفت، به فواصل ده سال شش بار دیگر این الهامات به او دست داد، در چهل سالگی رسماً برای تبلیغ دین جدید به مبارزه و پیکار پرداخت. بیش از دو سال از ظهور او نگذشته بود که توانست با تبلیغ مؤثر پادشاه عصر یعنی (ویشتاسب) را بدین خود برگرداند و به پشتیبانی همین پادشاه بود که زرتشت توانست همه ایران را به آئین زرتشتی آشنا کند و بدون ترس در همه جا دین خود را رواج دهد؛ زیرا دیگر نه از مجازات می ترسید و نه مانعی برای کار او وجود داشت، آنوقت گروه گروه مردم به دین او در می آمدند و همه ایران از آن آگاهی داشتند. بیش از سی و پنج سال زرتشت به پشتیبانی و اجرای مراسم دین خود پرداخت و این بدون شک به کمک و پشتیبانی سلسله هخامنشی بود. وی در سن هفتاد و هفت در جنگی مقدس که علیه یورش قبیله (هیاوآ) می کرد زندگی را بدرود گفت؛ و یا بقولی با هفتاد تن از پیروانش در پرستشگاه بلخ حین نیایش و ستایش اهورامزدا بدست "براتور" نام تورانی به شهادت رسید. برخی از محققان نوشته اند که در دوران باستان چند نفر به نام زرتشت آمده اند که مروج عقاید زرتشت نخستین بوده اند؛ از جمله فریدون را زرتشت ثانی و جاماسب را زرتشت [illegible] در زمان ویشتاسب پدر داریوش ظهور کرده است.

ررشت به دو عالم معتقد است: یکی روحانی یا « مینو » و یکی جسمانی یا « گیتی » و آنچه در عالم است به دو قسم تقسیم می کند؛ تقدیر یا « بخشش » و فعل یا « کنش » و حرکات افعال انسان را سه قسم می کند؛ اعتقاد یا « منش »، گفتار یا « گویش »، رفتار یا « کنش »، و وقتی انسان به مرتبه سعادت عالی رسیده و، به یزدان نزدیک شده و اهل بهشت است که هر سه چیزش اصلاح و دارای: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک شده باشد. زرتشت می گوید، بنای آفرینش عالم بر اضداد است و این خاکدان میدان مبارزه نیکی و بدی یا جنود یزدان و اهرمن، و کائنات مابین گیر و دار این قوا واقعند و سعادت بشر بستگی به پیروی این دو چیز متضاد است و بهشت جاویدان منزل پیروان یزدان و صاحبان نیت و گفتار و کردار نیک است و دوزخ اتباع پلیدان و ارواح اهرمنی.

اعتقاد به ظهور آخرین منجی

به موجب مقررات آئین زرتشت هر هزار سال از دختری باکره از نطفه زرتشت نجات دهنده ای نمایان می شود، در هزاره سوم یعنی آخرین دوره (سوشیانت) ظهور می کند، مردگان زنده می شوند؛ حوادث آسمانی موجب ذوب شدن فلزات در دل کوهها می گردد؛ فلز ذوب شده برای مؤمنین شیر سرد و برای دشمنان دین، دردناک است، مردم بدکار و شیاطین نابود می شوند، نیکوکاران به آب زندگی جاوید میرسند. طبق مدرکی سوشیانت و بنا بر سند دیگر شخص زرتشت خودش آئین مزدا را تکریم و تقدیس می کند؛ خرای از جهان میرود و خوشی و شادی برقرار میگردد. کرگ لینگر مینویسد: در دین زرتشت مفهوم بزرگی وجود دارد که نه در آئین مصریان قدیم دیده می شود و نه در اندیشه های بسیار عمیق هندو، آن این است که جهان دارای تاریخ است و از قانون تحول پیروی می کند، وضع فعلی جهان را به مرحله نهائی رهبری می کند، همه نیروها در کار خود باید به آن راه بروند، در نظر زرتشت دنیا از برنامه استمرار تاریخ پیروی می کند و میدان جنگ است، مبارزه ای پر شور، نیروها را مقابل یکدیگر قرار داده است و این امر واجب است و نتیجه آن تکامل مردم با تقوی و بهره مندی از زندگی جاویدان است.

جایگاه برزخ

طبق آئین زرتشت بین بهشت و دوزخ جائی است که برزخ نامیده می شود، و این محل جای کسانی است که اعمال نیک و گناهان آنها یکسان است، این دسته در برزخ تا روز واپسین خواهند بود و آنگاه که همه مردگان زنده شدند آنها نیز بیرون خواهند آمد، زیرا دیگر صاف و پاک شده اند و به مقر سعادتمندان خواهند رفت.

تأثیر آئین زرتشت در یهودیان و دین مسیح

ـــریکه بیشتر محققان معتقدند با بررسی دقیق می توان نفوذ آئین مزدا را در ادیان دیگر نمایان دید. فتح بابل بدست کوروش کبیر موجب شد، میان ایرانیان و یهودیان رابطه برقرار گردد و به آنان اجازه داده شود که به کشور خویش بازگردند؛ در نتیجه، بسیاری از اصول آئین مزدا در میان یهودیان رواج یافت و سپس در معتقدات مسیحی نفوذ کرد، مکتب ثنوی، شیطان را در برابر خدا قرار میدهد؛ عقیده به فرشتگان و زندگی جاویدان و معاد از اصول مزدیستا است که در ادیان مذکور دیده می شود.

هر ساله از ۲۴ تا ۲۸ خرداد ماه (۱۳ تا ۱۷ ژوئن) آیین مذهبی " ستی پیر " یا " مه ستی و پیر سبز " برگزار میشود. در این چارچوب پیروان این کیش ابتدا با حضور در زیارتگاه " ستی پیر " واقع در " قلعه اسدان " یزد آیینی خاص را به جای می آورند و سپس برای اجرای آیین ویژه راهی زیارتگاه " چک چک " می شوند. هزاران زرتشتی ایرانی در این مراسم مذهبی شرکت می کنند. در این جمع عدهً زیادی از زرتشتیان سایر کشورهای جهان نیز حضور می یابند. پیروان کیش زرتشت برای شرکت در این آیین لباسهایی با رنگ روشن بر تن می کنند و قبل از رفتن به " پیر سبز" در حالی که مقداری میوه، اسپند و مواد غذایی به همراه دارند با پوشاندن موی سرشان به " ستی پیر " می روند. در داخل " ستی پیر " عکسهایی از " اشو زرتشت " نصب شده و بر سر در بنا شعار " گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک " دیده می شود. " ستی پیر " به مدت پنج روز باز است و زرتشتیان پس از به جای آوردن آیین ویژه خود، راهی " پیر سبز یا چک چک" می شوند. " پیر سبز یا نیک بانو " از مهمترین زیارتگاه های زرتشتیان جهان است که در فاصله ۶۳ کیلومتری شمال شرقی شهر یزد در منطقه ای کوهستانی به نام " چک چک " واقع شده است. در داخل یکی از اتاق های " پیر سبز " چاهی به عمق بیش از ۵۰ متر وجود دارد که زرتشتیان با نیت برآورده شدن حاجتشان، نخی را بر دور طناب این چاه گره می زنند. " پیر سبز " یا " چک چک " در یک سراشیبی تند و در دره عمیقی در بخش " خرانق اردکان " قرار دارد و از معروفترین معابد زرتشتیان می باشد. گفته می شود نام " چک چک " یا " چک چکو " از صدای قطره های آبی گرفته شده که از صخره ای می چکد و به درون یک منبع ذخیره هدایت می شود. در قسمت دیگر معبد درخت کهنسالی وجود دارد که به اعتقاد زرتشتیان این درخت عصای " نیک بانو " دختر یزد گرد آخرین پادشاه ساسانیان است که پس از فرورفتن در زمین به درخت بزرگی تبدیل شده است. زرتشتیان در این محل، در شبانه روز پنج نوبت رو به روشنایی نماز می خوانند و با " اهورامزدا " راز و نیاز می کنند. معبد " پیر سبز " امکانات رفاهی مانند برق، آب آشامیدنی و تعدادی اتاق دارد که برای استراحت ساخته شده و زرتشتیان به آنها " خیله " می گویند به اعتقاد زرتشتیان " اشو زرتشت " در ۳۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در تخت سلیمان آذربایجان

ر ـادری به نام " دغدو " متولد شد و نام پدرش " پوروشسب " بود. زرتشتیان بر این باورند که وی در سن ۳۰ سالگی برای دعوت مردم به راستی از طرف " اهورامزدا " به پیامبری انتخاب شد و در ۷۷ سالگی در محل آتشکده شهر بلخ با جمعی از پیروانش در حال نیایش بود که به دست شخصی به نام " توربراتور " به قتل رسید. حدود ۵۰۰۰ نفر از جمعیت ۳۰ هزار نفری زرتشتیان ایران، در شهرهای یزد، تفت و اردکان زندگی می کنند.

آئین بهائیت

سیدعلی محمد باب

بنیانگذار این فرقه سید علی محمد شیرازی است که در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری در شیراز متولد شد. پدر او میرزا رضا بزاز شیرازی بود که در اوان کودکی وی زندگی را بدرود گفته بود و سختی ها و رنجهای سید علی محمد از همین زمان آغاز گشت. پس از مرگ پدر زیر سرپرستی دائی خود سید علی که پیشه تجارت داشت قرار گرفت. پس از رسیدن به سن بلوغ به آموختن درسهای ابتدایی فارسی و سپس به فراگرفتن ادبیات فارسی و عربی پرداخت و آنگاه در سلک طلاب علوم دینی درآمد.

در این مدت کارهای او عادی نبود، بدین طریق که از مردم کناره گرفت و در ریاضت کشی و چله نشینی و گرفتن ختومات می کوشید. و نیز از ویژگیهای وی خوش نویسی و تند نویسی بود؛ بطوریکه در این هنر میان مردم مشهور شد و او را خوشنویس ماهری میشناختند. اینها خصوصیاتی است که در شرح احوال اولیه او ثبت شده است.

بهرحال سیدعلی محمد شیرازی پس از پایان تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن اصول ادبیات عرب و منطق در تجارتخانه دائی خود به امور داد و ستد پرداخت و پس از چندی به همراه دائی خود به بوشهر رفت و در تجارتخانه دائی خود به کارهای امور بازرگانی اشتغال ورزید. وی در مدت اقامت در بوشهر اوقات فراغت خود را به مطالعه کتابهای دینی و دعاهای وارده و ختومات و ریاضت میگذرانید و از این رو همیشه تنها بسر میبرد.

در مدتی که سیدعلی محمد شیرازی در بوشهر بسر می برد در اثر ریاضتها و خواندن دعاهای مداوم دارای افکار لطیف، شاعرانه و ساده شده بود و آمادگی زیادی برای پذیرش افکار تازه پیدا کرده و گویا اضطرابی نیز در فکر و خیال او پدیدار شده بود. با این اوضاع و احوال و آمادگی ذهنی و جستجوگری در سال ۱۲۵۵ هجری در ۲۰ سالگی به سوی کربلا رهسپار گردید و در آنجا با بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی دومین پیشوای فرقه شیخیه که نزدیک بودن ظهور حضرت مهدی (عج) را تبلیغ میکرد آشنا شد و به راهنمایی آنان به نزد سید کاظم رشتی راه یافت.

در مدت زمان ماندن سیدعلی محمد شیرازی در کربلا و استفاده او از حوزه درس سید کاظم رشتی اختلاف است. طبق نوشته خود سیدعلی محمد شیرازی، مدت یکسال در خدمت سید رشتی بوده است. در روزهای آخر آن یکسال به همراه چند نفر از همدرسان خود مدتی به کوفه رفت و در مسجد بزرگ آن شهر که مسکن مرتاضان و معتکفان بود به ریاضت و چله نشینی و اعتکاف پرداخت. پس از آنکه چله ای در مسجد کوفه گرفت، یعنی چهل روز در آنجا به ریاضت نشست؛ دوباره به کربلا رفت و در حوزه درس سید رشتی حاضر شد. ولی این بار بیشتر در انزوا و تنهایی بسر می برد.

سیدعلی محمد شیرازی در سال ۱۲۵۷ هجری (۱۲۱۷ خورشیدی) از کربلا به شیراز مراجعت کرد. در آنجا نیز همانند سالهای توقف در بوشهر و کربلا به خواندن دعاها و ختومات در انزوا گذرانید. پس از مرگ سید کاظم رشتی دومین پیشوای فرقه شیخیه در سال ۱۲۵۹ هجری که در وصیت نامه خود نوشته بود ظهور امام غایب نزدیک است و بهمین علت جانشینی برای خود انتخاب نکرد. سیدعلی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ هجری (زمان حکومت محمدشاه قاجار) در شیراز خود را «باب» نامید. (باب به معنی "در" است و منظور این نام دری است که مهدی موعود از آن طریق دستورهای خود را برای مردم صادر می کند) سپس به سال ۱۲۶۳ هجری خود را پیام آور مهدی (عج) دانست و کتابی بنام «بیان» منتشر کرد.

در این کتاب اصول آموزش دینی او بیان می شد. باب می اندیشید که جوامع بشری پیوسته در حال پیشرفتند و رهبران این جوامع بنا به مقتضیات زمان عوض می شوند. زمانهای بعدی با زمانهای پیشین فرق دارند و بایستی نظام و قوانین نوین ویژه زمان بر جامعه حکومت کنند. نظام ها و قوانین پیشین به انگیزه کهنگی در دوره جدید نمی توانند نافذ باشند. و خداوند قوانین تازه را از طریق پیام آور به جامعه ابلاغ می کند. رهنمودهای پیام آور از راه کتاب مقدس به مردم ارائه می شود. و بنابراین کتاب تازه جای کتاب قدیمی را میگیرد. بنا به عقیده باب تورات را موسی ارائه داد. عیسی انجیل را به مردم ارائه نمود و حضرت محمد قرآن را آورد.

سیدعلی محمد شیرازی که خود را پیام آور جدید میدانست ضمن کتاب «بیان» یعنی کتاب مقدس جدیدش، برابری تمام مردم از جمله زنان را اعلام داشت. او تأکید کرد که به مرور زمان آموزشهای او در تمام جهان گسترده خواهد شد. اما هم اکنون دین بابی فقط در پنج منطقه ایران یعنی آذربایجان، مازندران، عراق عجم(ایران مرکزی)، فارس و خراسان نفوذ خواهد کرد. بهرحال سختی و فساد و فشار استبداد و وخامت اوضاع اقتصادی و معنوی و سیاسی، و مظالم حاکمان و مالکان زمان قاجار و نیز تلفات ناشی از بیماریهای مسری و ناامنی روح مردم آنزمان را بیش از پیش علاقمند به ظهور امام غایب و نجات بخش موعود می نمود که هدف و آرزوی نهایی همه ادیان است.

در چنین اوضاع و احوال نابسامان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که مردم منتظر ظهور نجات دهنده موعود بودند سیدعلی محمد شیرازی ادعای خود را اعلام داشت و داعیان وی به مردم میگفتند که او همان امام منتظر و مهدی موعود است که در انتظارش هستید. شاید سید باب در آغاز باور نداشت که مردم دعوت او را زود اجابت کنند. ولی در همان آغاز دعوت، کسان بسیاری مرید او شدند و بیشتر آنان همان شیخیان بودند که به استناد گفته های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در جستجوی ظهور امام غایب در شهرها می گشتند.

در این زمان با توجه به موقعیت ناامیدانه مردم از بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی جنبش سختی میان مردم شیعی مذهب افتاد و اغلب کسانیکه دلشان برای دیدن طلعت امام زمان پر میزد ندیده و نشناخته او را قبول کردند و به او ایمان آوردند. در اندک مدت شورشی عظیم میان خاص و عام بلند شد، تا سرانجام نظام الدوله حسین خان قاجار که حاکم شیراز بود او را توقیف کرد و مدت شش ماه در زندان شیراز محبوس نگاهداشت. از این تاریخ به بعد مردمی که مشتاق دیدار امام نوظهور بودند او را ندیدند. زیرا دیگر آزاد نشد و تا آخر عمرش تحت نظر و یا در زندان گذرانید و این امر بیشتر باعث ابهت او در نظر مردم شد.

منوچهرخان معتمدالدوله، خواست که باب را از نزدیک ببیند و حقیقت امر را دریابد و چند نفر را فرستاد تا او را از زندان شیراز به اصفهان بردند. بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه قاجار که به سبب تمایلات عرفانی روابط خوبی با روحانیون نداشت، سید باب را از اصفهان به آذربایجان بردند و در شهر ماکو یعنی در شمالی ترین نقطه ایران که هم مرز کشورهای روسیه وعثمانی بود، بصورت تبعید نگاهداری کردند. سیدعلی محمد باب در سال ۱۲۶۶ قمری در تبریز کشته شد.

ظهور فرقه بهائی

پس از تبعید میرزا حسینعلی بهاء از ادرنه به "عکا" وی برای جلب پیروان جدید به فعالیت مستقل خود زیر عنوان "من یظهره الله" و "بهاءالله" افزود. و مدعی نبوت و پیامبری شد و اظهار میداشت که ظهور او همان معادی است که سیدعلی محمد باب پیش بینی کرده بود به همین جهت بیشتر بابیان که به همراه او به عکا رفتند و یا آنان که بعد به او ملحق شده و یا ارتباط می یافتند بهائی خوانده شدند. بهاءالله بوسیله مکاتبه از عکا به ایران، بابیان ایران را هم کم کم پیرو خود گردانید بطوریکه بیشتر بابیان بهائی شدند و بهاءالله را هم "من یظهره الله" دانستند. او روش تازه ای برای بهائیان ساخت و تا آخر عمرش مدت بیست و چهار سال با کمال فراغت و آسودگی اساس آئین خود را در عکا استوار کرد. رمز پیروزی میرزا حسینعلی بهاء در ادعای "من یظهره الله" خود چند عامل بوده است؛ یکی اینکه وی برادر جانشین سید باب بود و از آغاز

ـ ـافت صبح ازل نزد بابیان دارای احترام بود. دوم اینکه او مردی باهوش و دوراندیش بود و اشتباهات باب و عوامل پیروزی او را مورد نظر قرار داده و خوب به اوضاع و احوال اجتماع و مذهب و زمان خود آشنا گردید. از طرفی هم خود میرزا حسینعلی و هم جانشینانش از جمله پسرش عبدالبهاء نوشته اند که جانشین اصلی سید باب، بهاءالله بوده و برای مصلحت، ابتدا صبح ازل در ظاهر و بطور موقت بدان سمت به مردم معرفی شده بود تا توجه مخالفان متوجه بهاءالله نگردد.

میرزا حسینعلی بهاءالله نوشته ها و مقاله ها و رساله ها و کتابهایی به فارسی و عربی نوشت و عقاید و احکام مکتب خود را به عنوان وحی در آنها ایراد کرد. تفاوت اساسی که میان نوشته های میرزا حسینعلی بهاءالله و سیدعلی محمد باب مشاهده می شود، این است که نوشته های بهاءالله هم از لحاظ ادبی و هم از نظر مفهوم و معنا عمیقتر و بهتر از نوشته های عربی باب می باشند. مهمترین نوشته های میرزا حسینعلی بهاء به شرح زیر است:

۱. کتاب اقدس که به زبان عربی است و کوشیده است که جمله های آن را مانند جمله های قرآن ایراد کند، او این کتاب خود را وحی منزل شمرده است و دارای ۴۷۰ آیه است، و شامل همه احکام و حدود آئین بهاء می باشد که در عکا نوشته شده است.

۲. کتاب ایقان که ظاهر آن به فارسی است، ولی بیشتر جمله ها و واژه های آن به عربی می باشد. بهاءالله این کتاب را نیز وحی منزل شمرده و در آن به قول خودش خواسته حقانیت قیام باب و نبوت و اصول دین خود را مورد استدلال و توجیه قرار دهد. از قرار معلوم آن را پیش از اقدس نوشته است.

۳. کتاب اشراقات که آن را به تقلید کتاب "بیان" سیدعلی محمد باب هم به عربی و هم به فارسی نوشته است که شامل بر احکام و حدود آئین بهاء است.

۴. کتاب هفت وادی که آنرا برای شیخ عبدالرحمن کرکوتی نوشته و چون کرکوتی از مشایخ صوفیان بود، بهاءالله مصطلحات صوفیان و عارفان را در آن بکار برده است.

۵. کتاب "الواح السلاطین" که آن هم به فارسی و عربی نوشته شده و عبارت است از نامه ها و الواح پراکنده ای که آنها را بهاءالله به پادشاهان و رئیسان جمهور کشورها نوشته است (حاوی ۶۶ لوح). علاوه بر اینها رساله ها و الواح دیگری نیز نوشته که به مجموع آنها "الواح بهاءالله" گفته می شود. میرزا حسینعلی بهاء مؤسس مذهب بهاء به سال ۱۳۰۹ هجری در هفتاد و شش سالگی در شهر عکا زندگی را بدرود گفت و از سه زن او چهار پسر و دو دختر باقی ماندند. یکی از آنها میرزا عباس، ملقب به عبدالبهاء است که جانشین او گردید.

،ین مانی

در قرن سوم میلادی آئین دیگر همگانی یعنی (آئین مانوی) در اطراف مرزهای مشترک ایران و بابل نمایان گردید. مؤسس آن مانی یا مانس نام داشت و نسبش از طرف مادر به اشکانیان (پارتیان) میرسید. نام پدرش تیک (پاتک) یا فوتتق بابک پسر ابوبزرام بود که از همدان به بابل در بین النهرین رفته بود. وی به سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی (سال چهارم سلطنت اردوان، آخرین پادشاه اشکانی) در قریه ماردینر در ولایت «مسن» ناحیه نهر کوتاه در بابل باستانی متولد شد. پس از فرا گرفتن علوم متداول زمان خود به آئین مغتسله که یکی از فرقه های گنوسی است و در آن زمان در نواحی بین فرات و دجله ساکن بودند درآمد؛ ولی بعد هنگامی که از ادیان زمان خود مانند زرتشتی و مسیحی و آیین های گنوسی به ویژه مسلک ابن دیصان و مرقیون آگاهی یافت، منکر مذهب مغتسله گردید. مانی آئین زرتشت را مطالعه کرد و خود را مصلح آن شناخت و بقول خودش در سیزده سالگی (سال ۲۲۸ میلادی) چند بار مکاشفاتی یافت و فرشته ای اسرار جهان را بدو عرضه داشت و سرانجام پس از آغاز دعوت آئین خود در سال ۲۴۲ میلادی خویش را فارقلیط که مسیح ظهور او را خبر داده بود معرفی کرد. چنانکه در سرودی که به زبان پهلوی سروده گوید:

«من از بابل زمین آمده ام تا ندای دعوت را در همه جهان پراکنده کنم.»

مانی در باب آفرینش می گفت: در آغاز خلقت دو اصل وجود داشته است. یکی نیک و دیگری بد. نور را خالق خیر و تاریکی را خالق شر میدانست و میگفت:

انسان در این میان مختار است به جلوه های دو اصل مذکور، یعنی به بدی: که تیره اندیشی، نادرستی، خودخواهی احمقانه، کشتار، حق کشی و غیره است. یا به نیکی که روشن اندیشی، مهربانی، دوستی، گذشت، اتحاد، صمیمیت، غمخواری دیگران و غیره است توجه و کمک کند. اگر به نیکی توجه کند، رستگار و اگر به بدی عمل کند سرافکنده و معذب خواهد شد. و حاصل آنکه تمایل به نیکی باعث سرافرازی و عروج و بقا و تمایل به بدی سبب اضمحلال و فنای آدمی می گردد. او می گفت: در حقیقت روشنائی و تاریکی، یا نیکی و بدی (یا روح و ماده) هستند که بعلت اصل غیر قابل تغییر سرنوشت سرشت خود مجبورند به مسیر تعیین شده ازلی خویش ادامه دهند. زیرا در اصل:

از نیک و بدی ناید و از بد ثمر نیک   این گفته مانی است که او گفته به تفکیک   (رفیع)

در این میان فقط انسان است که با تعیین و انتخاب مسیر تمایلی یا مصلحتی خود میتواند به یکی از آن دو راهی که در پیش دارد عمل کند و یا بهتر بگوئیم:

نیکی و بدی دو راه تعیین شده قطعی است و هر انسانی عامل انتخاب و ادامه حرکت آن دو در وجود خود است.

مانی ابتدا پیرو یکی از فرقه های مسیحی ماندائی یا زارئیان بود. این دسته حضرت یحیی را پیغمبر حقیقی میدانست و عیسی را دروغگو می شمرد، با بی همسری و ریاضت در زندگی مخالفت داشت.

مانی پس از مطالعه آئین زرتشت خود را مصلح آن شناخت. هند را سیاحت کرد و با عقاید بودائی آشنا شد، سپس به ایران بازگشت و به تبلیغ دین جدید پرداخت و آن را با ادیان زرتشتی و بودائی و مهری و مسیحی مطابقت داد، ولی تحت تعقیب روحانیان زرتشتی قرار گرفت و محکوم گردید و در سال ۲۷۶ میلادی در شصت سالگی مصلوب شد.

اصل و مبدأ آئین مانی و علل ظهور آن

پس از سقوط و انقراض دولت اشکانیان و گسترش آئین مسیح که تغییر شکل یافته آئین مهر بود (مشابهت های دینی مسیح با آئین مهر آنقدر زیاد بود و به قدری در ساختن دین مسیح از آئین مهر کمک گرفته شده بود که برای پیروان آئین مهر آسان بود که دین مسیح را بپذیرند؛ بدون اینکه احساس کنند از دین اصلی خود زیاد فاصله گرفته اند:

۱. علامت صلیب که خاص آئین مهر بود و بر پیشانی سربازان مهر داغ یا خال کوبی می شد، علامت دین مسیح قرار داده شد.

۲. روز یکشنبه که روز خورشید بود بیشتر در اثر تلقین پیروان مهر روز اول هفته مسیحیان شد و آن را روز خدای ما خواندند. (Day of our Lord)

۳. روز تولد مهر که در اول زمستان یعنی هنگام بلند شدن روزها پس از رسیدن به کوتاهترین زمان خود بود و روز تولد مهر شناخته می شد، مسیحیان به عنوان روز تولد مسیح شناختند و آن را عید کریسمس یا نوئل خود قرار دادند.

۴. مسیح مانند مهر در غار یا (دالان دراز) پا به عرصه وجود می نهد و مانند او از سنگ برخاسته به آسمان میرود.

۵. میهمانی مقدس آخرین شام به طوری که در انجیل آمده با شام آخرین شب مهر شباهت دارد.

۶. هر دو از مادرانی باکره به وجود می آیند.

۷. هیچیک زن نمیگیرند.

۸. مهر با کشتن گاو موجب زنده شدن موجودات و تجدید حیات یافتن آنان میگردد و حضرت مسیح نیز مردگان را از گور بر می خیزاند.

۹. غسل تعمید در آئین مهر از ضروریات بود و همین امر جزو آداب اصلی مسیحیت گردید.

۱۰. در جزو مراسم و آداب مهر این بود که همه حاضران در خوردن از یک قطعه نان و آب ممزوج با شراب به عنوان هئومه شرکت میکردند و پیروان مسیح نیز در کلیساها نان و شراب میخورند.

۱۱. میترا در پایان جهان به این عالم باز میگردد، تا جهان را پر از عدل و داد کند و اشخاص صالح و درستکار را از اشخاص گناهکار جدا کند و به درستکاران شیر مقدس یعنی هئومه ممزوج با روغن بدهد تا عمر جاوید یابند و حضرت عیسی نیز در پایان جهان به این دنیا باز خواهد گشت.

۱۲. جزو مراسم آئین مهر – ناقوس و روشن کردن شمع هست که هر دو در دین مسیح نیز به چشم میخورد.

۱۳. مهر ایزد عهد و پیمان است، و جالب است که کتاب انجیل را نیز کتاب عهد جدید می نامند.) مغرب زمین دین مسیح را به ایران فرستاد و در مقابل این آئین به مرور در ایالت مرزی ارمنستان و نواحی دیگر بطور کامل بسط و انتشار یافت.

درست در همین زمان بود که دین مانی در ایران به وجود آمد. دین مانی در حقیقت واقع: آئینی است که از ترکیب دین زرتشت و دین مهر و مسیحیت به وجود آمده است، میخواست دینی یگانه و مشترک بین آنها بسازد و اگر این فرض به موفقیت منجر می شد و مورد قبول همه واقع می گردید، خطر بزرگ دو دستگی دین و اختلافات آنها برای همیشه رخت بر می بست.

مانی وقتی به سن ۲۷ رسید (۲۴۲ میلادی) روزی که شاپور اول تاجگذاری می کرد برای نخستین بار به انتشار دین خود پرداخت. شاپور اول گفتار مانی را پذیرفت و به اتباع خود دستور داد چنان کنند. اینکار بر زرتشتیان سخت ناگوار آمد و موبدان اجتماع کردند تا وی را از این عقیده منصرف سازند. ولی شاپور درخواست آنها را نپذیرفت.

مانی در اثبات عقیده خود کتابهایی چند پرداخت، از جمله کتاب "کنزالاحیاء" است در شرح آنچه در نفس از جهت روشنائی مایه خلاص و از جهت تاریکی مایه فساد است. و در این کتاب افعال نکوهیده را به ظلمت نسبت میدهد. کتاب دیگری دارد بنام "شاپورگان" که نفس رهائی یافته و نفس درآمیخته با اهریمنان و آلوده به کژی را شرح میدهد، و نیز کتابی دارد بنام "الهدی التدبیر" و دوازده انجیل که هر انجیل را به حرفی از حروف تهجی نامیده و نماز را بیان نموده و آنچه باید در خلاص روح بعمل آید توضیح داده است. کتاب دیگر وی "سفرالاسرار" است که آیات و معجزات انبیاء را مورد طعن قرار داده است و بسیاری کتابها و رساله های دیگر.

شاپور مدت ده سال به کیش مانی وفادار ماند، تا اینکه موبد موبدان نزد او رفت و گفت: این مرد دین ترا فاسد کرده است، مرا با او روبرو کن تا با او مناظره و مباحثه کنم. شاپور آنها را روبرو کرد. موبد موبدان در صحبت برتری یافت و شاپور اول

,ر ثنویت دین مانی برگشت و به مذهب زرتشت درآمد. موبدان در صدد قتل مانی برآمدند. مانی ایران را ترک گفت، زیرا شاپور اول او را به کشمیر تبعید کرده بود. وی پس از هند به ترکستان رفت و سپس به چین رهسپار گردید. در چین طرفداران زیادی دور او جمع شدند. این طرفداران جدید بیشتر ترکان آن دیار بودند و از همینجا بود که آوازه شهرت کارهای مربوط به نقاشی و تصویر گری او با آموزش جدید از صنعت گران چینی آغاز گردید.

واقعه اعدام مانی

پس از مرگ شاپور ساسانی در سال ۲۷۲ میلادی مانی به ایران بازگشت. هرمزد اول مانی را به چشم احترام مینگریست، اما وهرام (بهرام) اول برادر هرمز اول که پادشاهی عشرت طلب و سست عنصر بود؛ مانی را بدست روحانیون زرتشتی سپرد و آنان وی را چندان عذاب دادند تا زندگی را بدورد گفت. بنابر یک روایت مانی، مصلوب شد و برخی گویند زنده زنده پوست او را کندند. بعدسرش را بریدند و پوست او را پر از کاه کرده به یکی از دروازه های شهر گندیشاپور خوزستان بیاویختند (۲۷۵ یا ۲۷۶ میلادی) و از آن پس آن دروازه به باب مانی موسوم گشت.

مانی مخترع خط جدید هم بوده دارای حروف مصوته، که کتابهای مانویان پارتی زبان و پارسیک زبان و سغدی زبان و غیره به آن خط که مشتق از سریانی و ساده تر از آن است، نوشته شده. مانی ۶ کتاب نوشته و منشورهای بسیار به اصحاب و پیروان خود و شاید دیگران هم فرستاده که اسامی عده ای از آنها در ضمن فهرست ۷۶ رساله مانی و اصحاب او در کتاب الفهرست ابن ندیم به ما رسیده است. پنج کتاب را به زبان آرامی شرقی (که مانی در سرزمین آنان بزرگ شده بود) نوشته و یک کتاب هم به نام "شاهپورگان" به پارسیک یعنی زبان جنوب غربی ایران نگاشته که بیشتر مندرجات آن راجع به معاد بوده است. یکی از کتابهای مانی معروف به "سفر الجبابره" است که قطعاتی از آن به زبانهای ایرانی بدست آمده و در زبان ایرانی به نام کتاب "کوان" [ک] خوانده می شد که جمع "کو" و مشتق از لغت اوستائی "کوی" [ک] است که در زمان ساسانیان به معنی "جبار" استعمال می شده است. دیگر "کنزالاحیاء"، "سفرالاسرار"، "فرقماطیا" که در مآخذ ایرانی ظاهراً "بنگاهیک" و در لاتینی شاید همان "اپیستو لاخوندار منتاء" معروف است. دیگر انجیل زنده یا انجیل مانی را باید نام برد. این کتاب که قطعاتی از آن در آثار تورفان بدست آمده بر ۲۲ قسمت مطابق ۲۲ حرف تهجی آرامی بنا شده بوده است، و ظاهراً یک جلد آلبوم تصاویر که مبین و نشان دهنده مطالب کتاب بوده و در یونانی "ایقون" و در زبان پارتی "اردهنگ" و در پارسیک "ارتنگ" و در قبطی "ایفونس" و در کتابهای مانوی چینی "تصویر دو اصل بزرگ" نامیده می شد.

ـ‌ریخچه تکامل پرچم ایران

پیشینه

نخستین اشاره در تاریخ اساطیر ایران به وجود پرچم، به قیام کاوه آهنگر علیه ظلم و ستم آژی دهاک(ضحاک) بر میگردد. در آن هنگام کاوه برای آن که مردم را علیه ضحاک بشوراند، پیش بند چرمی خود را بر سر چوبی کرد و آن را بالا گرفت تا مردم گرد او جمع شدند. سپس کاخ فرمانروای خونخوار را در هم کوبید و فریدون را بر تخت شاهی نشانید.

فریدون نیز پس از آنکه فرمان داد تا پاره چرم پیش بند کاوه را با دیباهای زرد و سرخ و بنفش آراستند و دُر و گوهر به آن افزودند، آن را درفش شاهی خواند و بدین سان " درفش کاویان " پدید آمد. نخستین رنگهای پرچم ایران زرد و سرخ و بنفش بود، بدون آنکه نشانه ای ویژه بر روی آن وجود داشته باشد. درفش کاویان صرفاً افسانه نبوده و به استناد تاریخ تا پیش از حمله اعراب به ایران، بویژه در زمان ساسانیان و هخامنشیان پرچم ملی و نظامی ایران را درفش کاویان می گفتند، هر چند این درفش کاویانی اساطیری نبوده است.

محمدبن جریر طبری در کتاب تاریخ خود به نام الامم و الملوک مینویسد: درفش کاویان از پوست پلنگ درست شده، به درازای دوازده ارش که اگر هر ارش را که فاصله بین نوک انگشتان دست تا بندگاه آرنج است ۶۰ سانتی متر به حساب آوریم، تقریباٌ پنج متر عرض و هفت متر طول میشود. ابولحسن مسعودی در مروج اهب نیز به همین موضوع اشاره میکند. به روایت اکثر کتب تاریخی، درفش کاویان زمان ساسانیان از پوست شیر یا پلنگ ساخته شده بود، بدون آنکه نقش جانوری بر روی آن باشد. هر پادشاهی که به قدرت می رسید تعدادی جواهر بر آن می افزود. به هنگام حملهٔ اعراب به ایران، در جنگی که در اطراف شهر نهاوند در گرفت درفش کاویان به دست آنان افتاد و چون آن را همراه با فرش مشهور " بهارستان " نزد عمربن خطاب خلیفه مسلمانان، بردند وی از بسیاری گوهرها، دُرها و جواهراتی که به درفش آویخته شده بود دچار شگفتی شد و به نوشته فضل الله حسینی قزوینی در کتاب المعجم مینویسد: " امیر المومنین سپس بفرمود تا آن گوهرها را برداشتند و آن پوست را سوزانیدند ".

با فتح ایران به دست اعراب مسلمان ایرانیان تا دویست سال هیچ درفش یا پرچمی نداشتند و تنها دو تن از قهرمانان ملی ایران زمین یعنی ابومسلم خراسانی و بابک خرم دین دارای پرچم بودند. ابومسلم پرچمی یکسره سیاه رنگ داشت و بابک سرخ رنگ به همین روی بود که طرفداران این دو را سیاه جامگان و سرخ جامگان می خواندند از آنجائی که علمای اسلام

ـــویرپردازی و نگارگری را حرام میدانستند تا سالهای مدید هیچ نقش و نگاری از جانداران بر روی درفش ها تصویر نمیشد.

نخستین تصویر بر روی پرچم ایران

در سال ۳۵۵ خورشیدی (۹۷۶ میلادی) که غزنویان، با شکست دادن سامانیان، زمام امور را در دست گرفتند، سلطان محمود غزنوی برای نخستین بار دستور داد نقش یک ماه را بر روی پرچم خود که رنگ زمینه آن یکسره سیاه بود زردوزی کنند. سپس در سال ۴۱۰ خورشیدی (۱۰۳۱ میلادی) سلطان مسعود غزنوی به انگیزه دلبستگی به شکار شیر دستور داد نقش و نگار یک شیر جایگزین ماه شود و از آن پس هیچگاه تصویر شیر از روی پرچم ملی ایران برداشته نشد تا انقلاب ایران در سال (۱۹۷۹ میلادی).

افزوده شدن نقش خورشید بر پشت شیر

در زمان خوارزمشاهیان یا سلجوقیان سکه هائی زده شد که بر روی آن نقش خورشید بر پشت آمده بود، رسمی که به سرعت در مورد پرچمها نیز رعایت گردید. در مورد علت استفاده از خورشید دو دیدگاه وجود دارد، یکی اینکه چون شیر گذشته از نماد دلاوری و قدرت، نشانه ماه مرداد (اسد) هم بوده و خورشید در ماه مرداد در اوج بلندی و گرمای خود است، به این ترتیب همبستگی میان خانه شیر (برج اسد) با میانهٔ تابستان نشان داده می شود. نظریه دیگر بر تأثیر آئین مهرپرستی و میترائیسم در ایران دلالت دارد و حکایت از آن دارد که به دلیل تقدس خورشید در این آئین، ایرانیان کهن ترجیح دادند خورشید بر روی سکه ها و پرچم بر پشت شیر قرار گیرد.

پرچم در دوران صفویان

در میان شاهان سلسله صفویان که حدود ۲۳۰ سال بر ایران حاکم بودند تنها شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول بر روی پرچم خود نقش شیر و خورشید نداشتند. پرچم شاه اسماعیل یکسره سبز رنگ بود و بر بالای آن تصویر ماه قرار داشت. شاه طهماسب نیز چون خود زادهٔ ماه فروردین (برج حمل) بود دستور داد به جای شیر و خورشید تصویر گوسفند (نماد برج حمل) را هم بر روی پرچمها و هم بر سکه ها ترسیم کنند. پرچم ایران در بقیهٔ دوران حاکمیت صفویان سبز رنگ بود و شیر و خورشید را بر روی آن زردوزی می کردند. البته موقعیت و طرز قرارگرفتن شیر در همهٔ این پرچمها یکسان نبوده، شیر گه نشسته بوده، گاه نیمرخ و گاه رو به سوی بیننده. در بعضی موارد هم خورشید از شیر جدا بوده و گاه چسبیده به آن.   به استناد سیاحت نامهٔ ژان شاردن جهانگرد فرانسوی استفاده او بیرق های نوک تیز و باریک که بر روی آن آیه ای از

ـر ن و تصویر شمشیر دوسر علی یا شیر خورشید بوده، در دوران صفویان رسم بوده است. به نظر می آید که پرچم ایران تا زمان قاجارها، مانند پرچم اعراب، سه گوشه بوده نه چهارگوش.

پرچم در عهد نادرشاه افشار

نادر که مردی خود ساخته بود توانست با کوششی عظیم ایران را از حکومت ملوک الطوایفی رها ساخته، بار دیگر یکپارچه و متحد کند. سپاه او از سوی جنوب تا دهلی، از شمال تا خوارزم و سمرقند و بخارا، و از غرب تا موصل و کرکوک و بغداد و از شرق تا مرز چین پیش روی کرد. در همین دوره بود که تغییراتی در خور در پرچم ملی و نظامی ایران بوجود آمد. درفش شاهی یا بیرق سلطنتی در دوران نادرشاه از ابریشم سرخ و زرد ساخته می شد و بر روی آن تصویر شیر و خورشید هم وجود داشت اما درفش ملی ایرانیان در این زمان سه رنگ سبز و سفید و سرخ با شیری در حالت نیمرخ و در حال راه رفتن داشته که خورشیدی نیمه بر آمده بر پشت آن بود و در درون دایره خورشید نوشته بود: " المک الله " سپاهیان نادر در تصویری که از جنگ وی با محمد گورکانی، پادشاه هند، کشیده شده، بیرقی سه گوش با رنگ سفید در دست دارند که در گوشهً بالائی آن نواری سبز رنگ و در قسمت پائیتی آن نواری سرخ دوخته شده است. شیری با دم برافراشته به صورت نیمرخ در حال راه رفتن است و درون دایره خورشید آن بازهم " المک الله " آمده است. بر این اساس میتوان گفت پرچم سه رنگ عهد نادر مادر پرچم سه رنگ فعلی ایران است. زیرا در این زمان بود که برای نخستین بار این سه رنگ بر روی پرچم های نظامی و ملی آمد، هر چند هنوز پرچمها سه گوشه بودند.

دورهً قاجارها، پرچم چهار گوشه

در دوران آغامحمدخان قاجار، سر سلسلهً قاجاریان، چند تغییر اساسی در شکل و رنگ پرچم داده شد، یکی این که شکل آن برای نخستین بار از سه گوشه به چهارگوشه تغییر یافت و دوم این که آغامحمدخان به دلیل دشمنی که با نادر داشت سه رنگ سبز و سفید و سرخ پرچم نادری را برداشت و تنها رنگ سرخ را روی پرچم گذارد. دایره سفید رنگ بزرگی در میان این پرچم بود که در آن تصویر شیر و خورشید به رسم معمول وجود داشت با این تفاوت بارز که برای نخستین بار شمشیری در دست شیر قرار داده شده بود. در عهد فتحعلی شاه قاجار، ایران دارای پرچمی دوگانه شد. یکی پرچمی یکسره سرخ با شیری نشسته و خورشید بر پشت که پرتوهای آن سراسر آن را پوشانده بود. نکته شگفتی آور این که شیر پرچم زمان صلح شمشیر بدست داشت در حالی که در پرچم عهد جنگ چنین نبود. در زمان فتحعلی شاه بود که استفاده از پرچم سفید رنگ برای مقاصد دیپلماتیک و سیاسی مرسوم شد. در تصویری که یک نقاش روس از ورود سفیر ایران " ابوالحسن خان شیرازی " به

...ر تزار روس کشیده، پرچمی سفید رنگ منقوش به شیر و خورشید و شمشیر، پیشاپیش سفیر در حرکت است. سالها بعد، امیرکبیر از این ویژگی پرچم های سه گانهٔ دورهٔ فتحعلی شاه استفاده کرد و طرح پرچم امروزی را ریخت. برای نخستین بار در زمان محمدشاه قاجار (جانشین فتحعلی شاه) تاجی بر بالای خورشید قرار داده شد. در این دوره هم دو درفش یا پرچم به کار می رفته است که بر روی یکی شمشیر دو سر حضرت علی و بر دیگری شیر و خورشید قرار داشت که پرچم اول درفش شاهی و دومی درفش ملی و نظامی بود.

امیرکبیر و پرچم ایران

میرزا تقی خان امیرکبیر، بزرگمرد تاریخ ایران، دلبستگی ویژه ای به نادرشاه داشت و به همین سبب بود که پیوسته به ناصرالدین شاه توصیه می کرد شرح زندگی نادر را بخواند. امیرکبیر همان رنگ های پرچم نادر را پذیرفت، اما دستور داد شکل پرچم مستطیل باشد (بر خلاف شکل سه گوشه در عهد نادرشاه) و سراسر زمینهٔ پرچم سفید، با یک نوار سبز به عرض تقریبی ۱۰ سانتی متر در گوشه بالائی و نواری سرخ رنگ به همان اندازه در قسمت پائین پرچم دوخته شود و نشان شیر و خورشید و شمشیر در میانه پرچم قرار گیرد، بدون آنکه تاجی بر بالای خورشید گذاشته شود. بدین ترتیب پرچم ایران تقریباُ به شکل و فرم پرچم امروزی ایران درآمد.

انقلاب مشروطیت و پرچم ایران

با پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران و گردن نهادن مظفرالدین شاه به تشکیل مجلس، نمایندگان مردم در مجلس های اول و دوم به کار تدوین قانون اساسی و متمم آن می پردازند. در اصل پنجم متمم قانون اساسی آمده بود:" الوان رسمی بیرق ایران، سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است"، کاملا مشخص است که نمایندگان در تصویب این اصل شتابزده بوده اند. زیرا اشاره ای به ترتیب قرار گرفتن رنگها، افقی یا عمودی بودن آنها، و این که شیر و خورشید بر کدام یک از رنگها قرار گیرد به میان نیامده بود. همچنین دربارهٔ وجود یا عدم وجود شمشیر یا جهت روی شیر ذکری نشده بود. به نظر می رسد بخشی از عجلهٔ نمایندگان به دلیل وجود شماری روحانی در مجلس بوده که استفاده از تصویر را حرام می دانستند. نمایندگان نواندیش در توجیه رنگهای به کار رفته در پرچم به استدلالات دینی متوسل شدند، بدین ترتیب که می گفتند رنگ سبز، رنگ دلخواه پیامبر اسلام و رنگ این دین است، بنابراین پیشنهاد می شود رنگ سبز در بالای پرچم ملی ایران قرار گیرد. در مورد رنگ سفید نیز به این حقیقت تاریخی استناد شد که رنگ سفید رنگ مورد علاقهٔ زرتشتیان است، اقلیت دینی که هزاران سال در ایران به صلح و صفا زندگی کرده اند و این که سفید نماد صلح، آشتی و پاکدامنی

ست و لازم است در زیر رنگ سبز قرار گیرد. در مورد رنگ سرخ نیز با اشاره به ارزش خون شهید در اسلام، بویژه امام حسین و جان باختگان انقلاب مشروطیت به ضرورت پاسداشت خون شهیدان اشاره گردید. وقتی نمایندگان روحانی با این استدلالات مجاب شده بودند و زمینه مساعد شده بود، نواندیشان حاضر در مجلس سخن را به موضوع نشان شیر و خورشید کشاندند و این موضوع را این گونه توجیه کردند که انقلاب مشروطیت در مرداد (سال ۱۲۸۵ هجری شمسی ۱۹۰۶ میلادی) به پیروزی رسید یعنی در برج اسد(شیر). از سوی دیگر چون اکثر ایرانیان مسلمان شیعه و پیرو علی هستند و اسدالله از القاب حضرت علی است، بنابراین شیر هم نشانهٔ مرداد است و هم نشانهٔ امام اول شیعیان در مورد خورشید نیز چون انقلاب مشروطه در میانهٔ ماه مرداد به پیروزی رسید و خورشید در این ایام در اوج نیرومندی و گرمای خود است پیشنهاد می کنیم خورشید را نیز بر پشت شیر سوار کنیم که این شیر و خورشید هم نشانهٔ علی باشد هم نشانهٔ ماه مرداد و هم نشانهٔ چهاردهم مرداد یعنی روز پیروزی مشروطه خواهان و البته وقتی شیر را نشانهٔ پیشوای امام اول بدانیم لازم است شمشیر ذوالفقار را نیز بدستش بدهیم. بدین ترتیب برای اولین بار پرچم ملی ایران به طور رسمی در قانون اساسی به عنوان نماد استقلال و حاکمیت ملی مطرح شد. در سال ۱۳۳۶ منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت به پیشنهاد هیأتی از نمایندگان وزارت خانه های خارجه، آموزش و پرورش و جنگ طی بخش نامه ای ابعاد و جزئیات دیگر پرچم را مشخص کرد. بخش نامهٔ دیگری در سال ۱۳۳۷ در مورد تناسب طول و عرض پرچم صادر شد و طی آن مقرر گردید طول پرچم اندکی بیش از یک برابر و نیم عرضش باشد.

پرچم بعد از انقلاب

در اصل هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹ میلادی) در مورد پرچم گفته شده است که پرچم جمهوری اسلامی از سه رنگ سبز، سفید و سرخ تشکیل می شود و نشانهٔ جمهوری اسلامی (تشکیل شده با حروف الله اکبر) در وسط آن قرار دارد.

نـــژادها

ایران از نظر نـژادی به هیچ وجه یکدست و یکپارچه نیـست. موقعـیت ویژه جغـرافیایی کشورمان و قرارگرفتن آن در تـقاطع کشورهای عرب، ترکیه و آسیای مرکزی و تغـیـیر پـیوسته حدود و ثـغـور آن در سالیان دراز امپراطوری ایران باعـث شده است اقوام و نـژادهای متـنوع و مختـلفی در چهار چوب ایران امروزی زندگی کنند. بدلیل همین تـنوع جمعیـتی و قرنها

ـلاط نـژادی و مهاجرتهاست که اصولا تـفکیک حد و مرز جغـرافـیایی نـژادهای ساکن در ایران امروز امری اگر نه محال، بسیار مشکل است.

پارسی ها (فارس ها)

بـیش از ۶۵٪ از جمعـیت ایران از نـژاد فارس (پارس) هستـند. فارس ها از اعـقاب نـژاد ایلامی یا آریایی هستـند که در هزاره دوم پـیش از میلاد در فلات میانی ساکن شدند و نام پارس (پرشیا) را برای ایران برگزیدند.

قـشقـایی ها

بـیشتر ایل قـشـقایی در استان فارس ساکن هستـند. بسیاری از آنها هنوز بصورت سیار در فصول مخـتـلف سال از یـیلاق به قـشلا ق کوچ می کنند. قـشقایی ها همچـون بسیاری دیگر از اقلیتهای نـژادی، ترک تبار هستـند. اینان قومی دلیرند که شکست دادن و تسلیم کردنشان کاریست بسیار مشکل.

کردها

کردها در ناحیه گسترده ای در خاور میانه پراکنده اند، از شرق ترکیه (که ۱۰ میلیون کرد در آن ساکنند) گرفـته تا شمال شرقی عـراق و از قسمتهایی در مرز سوریه تا مناطق غرب و شمال غـرب کشور ایران. هر چند کردها با سابقه ترین و قـدیمیـترین نـژاد این گسترده جغـرافیایی هستـند و دست کم از هزاره دوم میلاد ساکن این مناطق بوده اند، هیچگاه کشور و ملت واحدی نداشته اند.

لرها

لرها از نـژاد آریایی آمیخـته با قوم کاشی یا کاسیت هستـند. در طول تاریخ گروه هایی از اعـراب و ترک ها نیز با لرها اختلاط نـژادی پـیدا کردند ولی در مجموع اصالت نـژادی آنها دست نخودره باقی مانده است. لرها که دو درصد جمعـیت کشورمان را تشکیل می دهند، عمدتا در استانهای لرستان و کرمانشاه ساکنند.

اعـراب

حدودا ۴ درصد (دو و نیم میلیون نفر) جمعـیت ایران عـرب تبار هستـند که بـیشتر آنها در استان خوزستان و جزایر خلیج فارس سکنا گزیده اند. به مردم عـرب ساکن نوار ساحلی جنوب، که می توان بسیاری از ویـژگیهای فارس ها را در آنها دید، بندری می گویـند. لباس بلند سنتی مردان عـرب ثوب یا دشداشه و دستاری که بر سر می گذارند " گتره " نام دارد. اکثر عـربهای ایران هنوز به زبان عـربی تکلم می کنند.

ـر ـمن ها

ترکمن ها که از نـژاد اقـوام ترک هستـند، دو درصد جمعـیت ایران را تـشکیل می دهند. این قوم اصولا در منطقه ترکمن صحرا (جلگه واقع در شرق استان مازندران و شمال استان خراسان و در همسایگی جمهوری ترکمنستان) زندگی می کنند.

آذری ها

ترک های آذری بزرگترین اقلیت نـژادی ایران و تشکیل دهنده ۲۵ درصد کل جمعـیت ایرانند. هر چند عـمده ترکها در استانهای آذربایجان شرقی، غربی و اردبـیـل زندگی می کنند. شمار انـبوهی از آنان در سایر استانهای کشور ساکنند.

بخـتـیاری ها

مناطق دورافتاده استان چهار محال و بخـتـیاری و خوزستان سکونتگاه اکثر مردم بخـتـیاری است. ولی امروزه تعـداد بسیار زیادی از آنان در روستاها و شهرهای ساکن شده اند.

بلوچی ها

بلوچ ها، که نامشان در لغـت به معـنای آواره است، از معـدود نـژادهای ایرانی اند که عـمدتا شیوه زندگی نیمه بادیه نشیـنی خود را حفظ کرده اند. شاید الگوی آب و هوایی بسیار خشک مناطق مسکونی آنها باعـث تداوم این شیوه زندگی شده باشد. بـیابانهای وسیع و بسیار کم جمعـیت که منـتها الیه جنوب شرقی ایران و نواحی دور افتاده غرب پاکستان را در بر می گیرد، سکونـتگاه طبـیـعـی بلوچهاست. بلوچها سوارکاران ماهر و چابکی هستـند و مسابقات شتردوانی آنها بسیار مشهور است.

ارامنه و یهودیان

ارامنه و یهودیان در نقاط مخـتـلف شهری ایران زندگی می کنند. شمار زیادی از ارامنه در تهران و اصفهان ساکنند و به داشتن مهارتهای فنی و شم تجاری شهره اند. یهودیان ایران قدمتی ۲۵۰۰ ساله دارند. ولی بعـد از ۱۳۵۷ تعـداد اندکی از آنان در ایران ماندگار شدند که عـمدتا در چهار شهر تهران، همدان، اصفهان و شیراز باقی مانده اند.